

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

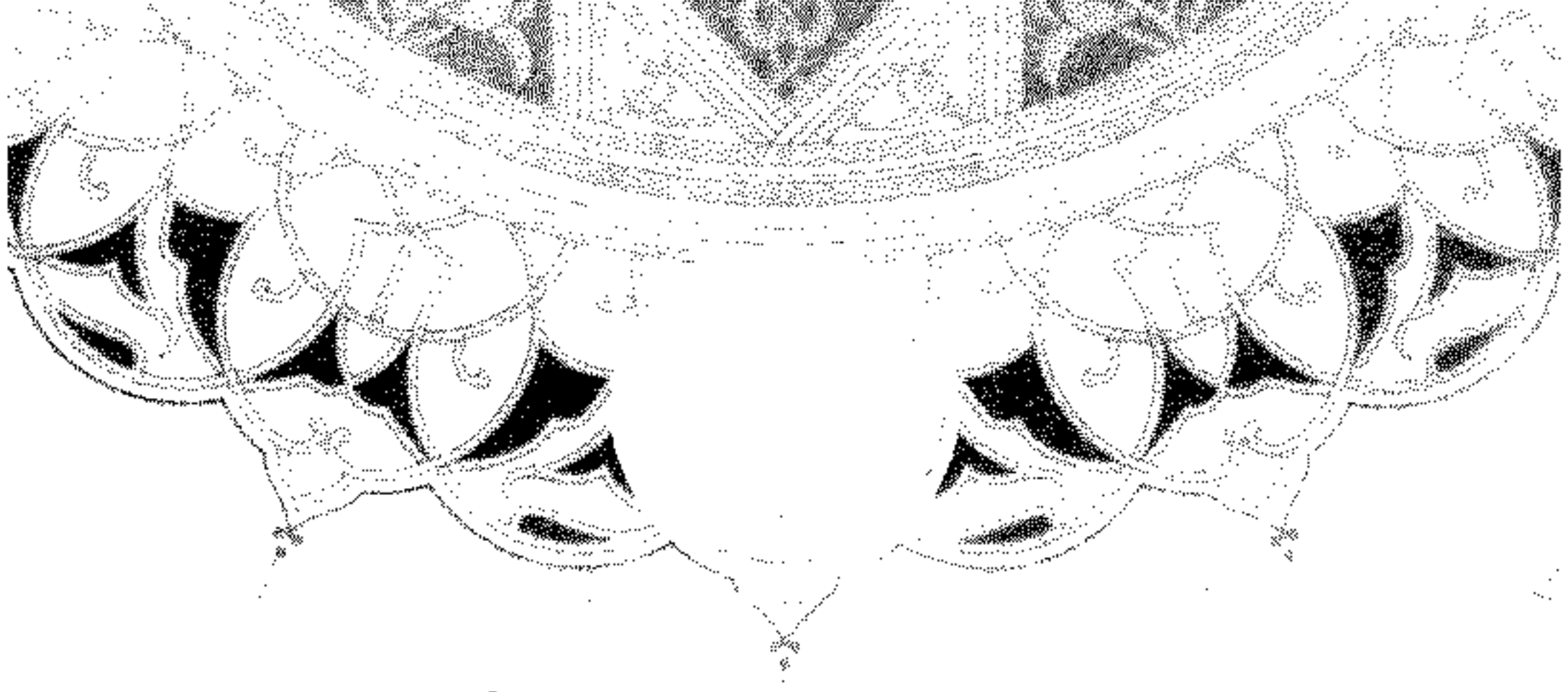
سلسلہ مباحث

امامت و ہدویت

جلد دوم

حضرت آیتہ العظمیٰ

آقای حاج شیخ لطف اللہ صافی کلپاگیانی مدظلہ العالی



سلسلہ مباحث

امامت و مہدویت

جلد دوم

حضرت آیتہ اللہ العظمیٰ

آقای حاج شیخ لطف اللہ صافی کلپایگانی مدظلہ العالی

صافی گلپایگانی، لطف اللہ،
امامت و مہدویت / لطف اللہ صافی گلپایگانی . - قم:
واحد بین الملل دفتر حضرت آیت اللہ العظمی صافی گلپایگانی ۱۴۳۳ ق. =

ISBN: 978 - 600 - 5105 - 04 - 9

سہرسب بوسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. مہدویت. ۲. محمد بن حسن (عج) امام دوازدهم
۲۵۵ ق. - ۳. امامت الف. دفتر حضرت آیت اللہ العظمی صافی گلپایگانی.
واحد بین الملل. ب. عنوان.
۲۹۷/۴۶۲ BP۲۲۴/۴/ص۲

سلسلہ مباحث امامت و مہدویت / ج ۲

- ◀ مؤلف: مرجع عالیقدر حضرت آیت اللہ العظمی صافی گلپایگانی (مدظلہ العالی)
- ◀ ناشر: واحد بین الملل دفتر حضرت آیت اللہ صافی گلپایگانی
- ◀ چاپخانہ و شمارگان: ثامن الحجج علیہ السلام / ۲۰۰۰ دورہ
- ◀ شمارہ: ۱۰۱۰ / حاشیہ: پنجم / بہار ۱۳۹۱ ولادت حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام

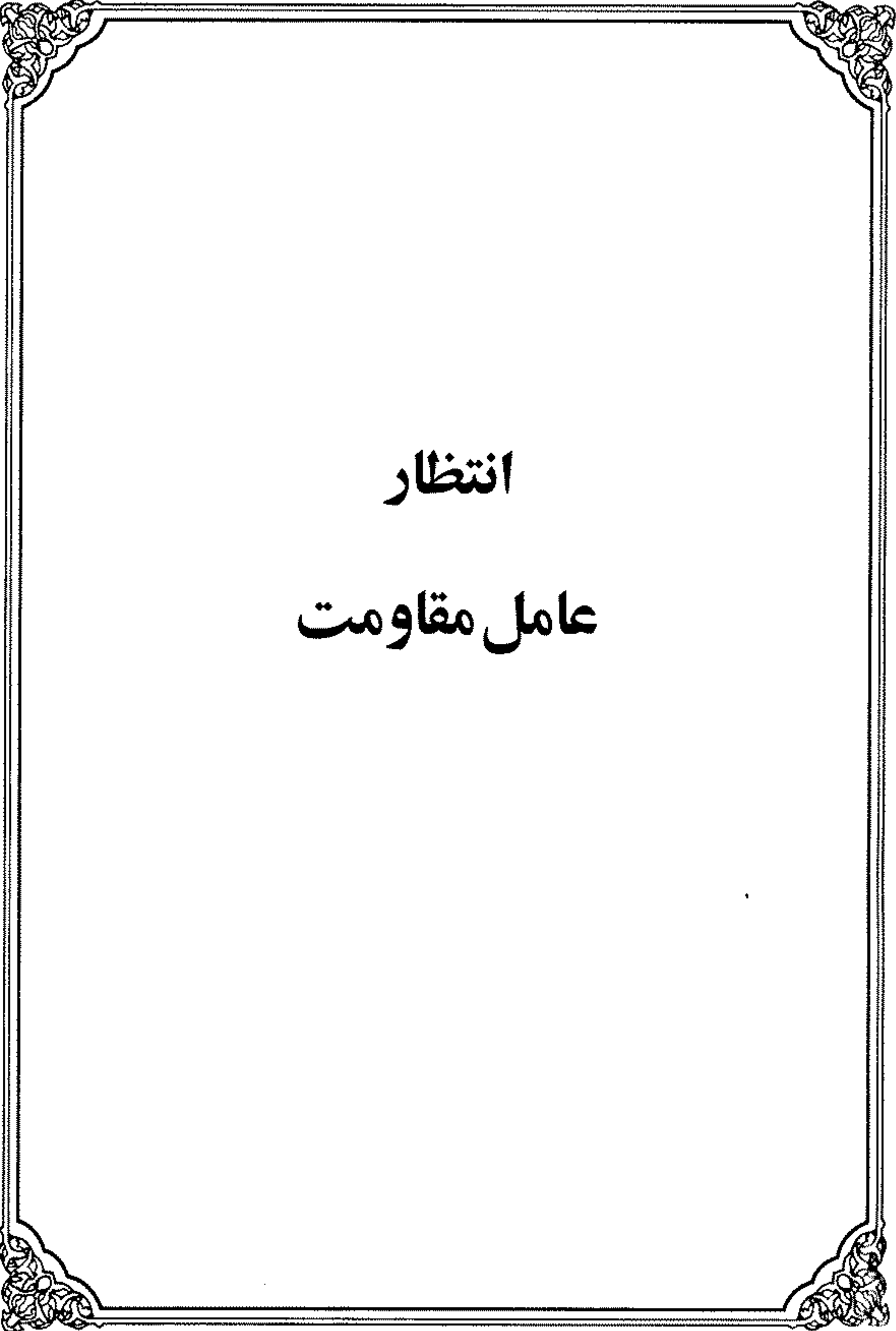
۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵

- ◀ تلفن و نمابر: ۷۷۱۵۵۱۱-۷۴۷۹-۰۲۵۱
- ◀ سایت: www.saafi.net www.saafibooks.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ
لَحْيَسِينَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى
آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي
كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا
وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا
حَتَّى تُسَيِّكَهُ أَرْضُكَ طَوْعًا
وَتَمْتِعَهُ فِيهَا طَوْنًا



انتظار عامل مقاومت

مقدمه

بسمه تعالی وله الحمد

پس از رحلت رسول خدا ﷺ و شهادت امیرالمؤمنین و سیدالشهدا علیه السلام تا امروز، ریشه تمام حرکات و نهضت‌های شیعه و مسلمین، علیه باطل و استثمارگران، همین فلسفه اجتماعی انتظار و عقیده به ادامه مبارزه حق و باطل تا پیروزی مطلق بوده است. از متن کتاب .

"انتظار" حالتی است که از ترکیب ایمان و اعتقاد به مبانی دین و ولایت امام زمان، و شوق و علاقه به ظهور و حکومت و زیست و همراهی با اهل بیت علیهم السلام، تنفر از وضع موجود (غیبت امام) و توجه به نقص و فساد و تباهی آن سرچشمه گرفته، و در وجود انسان شعله می‌کشد و انواع دگرگونی‌ها را در حالت قلبی، اندیشه و آمال انسانی، رفتار فردی و تلاش اجتماعی انسان ایجاد می‌نماید که بحث و سخن از آنها نیازمند به حال و مجال بیشتری است.

این کتاب که در مقام بیان ارزش و اهمیت انتظار مؤمنین برای ظهور مولا، حضرت ولی عصر امام زمان - علیه الصلاة والسلام - می‌باشد، در بررسی اثرات انتظار، به تبیین تأثیرات اجتماعی آن پرداخته، این امر را از زوایای گوناگون روشن

می سازد، و تعهدات و وظایف یک منتظر را در قبال مقدمات ظهور و جامعه جهانی و مسلمین آشکار می گرداند.

این کتاب که نخستین بار، سال‌ها پیش‌تر از این، در دوره ننگین طاغوت منتشر شده بود، هم اکنون برای بار دیگر با تغییراتی اندک به خدمت منتظران و علاقمندان به آستان قدس امام زمان، حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تقدیم می گردد.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَيُنَجِّي الصَّالِحِينَ، وَيَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَيَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، وَيُهْلِكُ مُلُوكًا وَيَسْتَخْلِفُ آخِرِينَ»^۱

«سپاس خدا را که بیمناکان را ایمنی، و شایستگان را رهایی می بخشد و مستضعفین را بلند می گرداند، و مستکبرین را فرو می کشاند و پادشاهانی را هلاک می کند، و دیگران را به جای آنها می نشاند.»

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲

«او (خدا) است آنکه پیامبر خود را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا دین حق را بر تمام ادیان غالب و پیروز گرداند، اگرچه مشرکان کراهت داشته باشند.»

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۳

«به تحقیق در زبور، پس از ذکر (تورات) نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث می برند.»

«ثَلَاثٌ مِنْكُمْ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ:

۱. از دعای افتتاح، مروی از حضرت مهدی عج.

۲. سوره توبه، آیه ۳۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا،
وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ، لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ،

وَأَنْ يُكْرِهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ كَمَا يُكْرِهُ أَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ؛^۱

«سه صفت است که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را چشیده است:

۱- خدا و پیامبر خدا نزد او، از هر چیز و هر کس محبوب‌تر باشند.

۲- هر کس را دوست دارد، برای خدا دوست داشته باشد.

۳- بعد از نعمت اسلام، از بازگشت به کفر (ارتداد و ارتجاع) کراهت داشته

باشد، چنانچه افکنده شدن در آتش را کراهت دارد».

۱. حدیث نبوی، الجامع الصغیر، ص ۱۳۵، حرف الثاء.

پیشگفتار

درک صحیح، شناخت درست، توجیه و تعبیر معقول، تفسیر دقیق و واقعی الفاظ و واژه‌ها و اصطلاحات اسلامی، بر هر مسلمان و هر کس که بخواهد به روح تعالیم اسلام، حقیقت مکتب، برنامه‌های تربیتی، اجتماعی، اخلاقی، مدنی، معنوی و مادی آن آشنا شود، لازم است. چنانچه فهم جوانب ایجابی و سلبی و مثبت و منفی دین، ارتباط آن با عمل و ترقی و کمال، بهبود زندگی، عدالت اجتماعی، بهتر زیستن و ظهور ارزش‌های انسانی، همه و همه منوط به دریافت درست این اصطلاحات است.

اگر مفاهیم واقعی واژه‌های اسلامی و معانی آنها درک شود، اشتباهات و سوء تفاهماتی که در شناخت دین و مقاصد آن برای جمعی پیش آمده، مرتفع گشته و هدف‌های واقعی و مقاصد حقیقی دین معلوم می‌گردد. و اگر الفاظ و اصطلاحات دینی به طور صحیح درک نشود و با مفاهیم نادرست عرضه شود و نادانان یا مغرضان، آن را به صورت دیگر جلوه دهند، زیان آن از گمراهی صریح کمتر نخواهد بود؛ زیرا موجب سوء ظن و بدگمانی و برداشت‌های غلط و ناروا از دین می‌گردد؛ تا آنجا که مترقی‌ترین و کامل‌ترین مکتب را عامل انحطاط، زبونی، بی‌عدالتی و نابرابری می‌پندارند؛ و حقیقتی را که عامل ایجابی و عملی و نشاط‌بخش

و انقلابی است، عامل سلبی و منفی و رکود و سکون و وقوف و کناره‌گیری می‌شمارند.

از این نظر، معرفی مفاهیم واقعی هدف‌ها و تعلیمات و ارشادات دینی در هر رشته، و ارتباط آن با عمل و اخلاق و تحرک و فعالیت و کوشش و مبارزه و مقاومت و جهش و پیشرفت، کمال اهمیت را دارا است؛ به خصوص در زمان ماکه بیگانگان می‌خواهند با تلقینات و تبلیغات سوء و غرض‌آلود، جامعه و به ویژه نسل جوان را گمراه و از آگاهی‌های کافی پیرامون اصطلاحات و شعائر دین محروم نمایند، در معرفی مفاهیم یاد شده، توجه و دقت بیشتر لازم است.

این مفاهیم که انحراف از درک حقایق آنها مساوی با گمراهی در اصل دین، و یا رشته‌های اساسی و مهم آن است و باید نسل جوان که جویای حقیقت و طالب کمال و ترقی و آگاهی است، در فهم آن یاری شود، بسیار است، مانند:

زهد، قناعت، توکل، تسلیم، قضا و قدر، علم غیب، شفاعت، ولایت، خلافت، امامت، وصایت، تقیه، دعا، زیارت، نظام مستمر حکومتی اسلام در عصر حضور امام و عصر غیبت، فلسفه غیبت امام، روش تشیع و شیعه بودن، مرجعیت و... و از جمله: انتظار ظهور یا انتظار فرج و قیام حضرت مهدی اهل بیت و قائم آل محمد علیه السلام است.

اگرچه اصالت مفهوم این انتظار، هنوز کم و بیش و به حسب مراتب معارف و آگاهی‌های افراد، در اذهان محفوظ مانده است؛ ولی به گمان بسیاری، تلقی و برداشت اکثر جامعه از آن - چنان‌که باید - سازنده و مثبت نیست و جوانب سلبی و منفی آن نیز که از تعلیمات اساسی و مترقی اسلام و مبارزات سلبی رهبران دین سرچشمه می‌گیرد، نادرست و غیر از آنچه باید باشد، عرضه شده است و در جهت جنبش و تحرک، قدم به پیش نهادن، مجاهده، امر به معروف و نهی از منکر، ثبات

قدم و پایداری، حَبَّ فِي اللَّهِ (محبت به خاطر خدا)، بَغْضٍ فِي اللَّهِ (دشمنی به خاطر خدا) و قطع رابطه با اعداء الله از آن بهره‌برداری نشده؛ بلکه آن را عامل سکون و سکوت، سازش‌کاری، وقوف، تسلیم، مدارا کردن با ستمگران، رضایت دادن به وضع موجود و فراموش نمودن اهداف عالی اسلام معرفی کرده بودند.

جشن و چراغانی نیمه شعبان و خواندن دعای ندبه را وسیله خاموش کردن آتش اعتراض، و ایجاد آرامش موقت و مسکن‌نگرانی‌ها و نارضایتی‌های جامعه از بی‌عدالتی‌ها و فشارها و نابرابری‌ها و مفسد دیگر می‌پنداشتند، که شور و هیجانی را که باید بر قوت و حدتتش افزود تا همه تباهی‌ها و نابسامانی‌ها و بشرپرستی‌ها و استعبادها و استضعاف‌های گوناگون را بر باد دهد، فرو می‌نشاند و بر آتش روحانی و مقدسی که اسلام برای سوختن کاخ‌های ستم و استضعاف برافروخته و باید همیشه روشن و روشن‌تر شود، آب می‌ریزد.

لذا برای رفع هرگونه سوء تفاهم و درک مفهوم واقعی انتظار و تأثیر آن در اصلاح اجتماع؛ بلکه انقلابات اجتماعی و سیاسی و تقویت اراده و تربیت افراد مبارز و سرسخت و شکست‌ناپذیر، و شناخت فلسفه مراسم جشن و چراغانی و خواندن دعای ندبه و توسلات و توجهات، و عرض ادب‌ها به ساحت مقدس و با عظمت حضرت بقية الله في الارضين - ارواحنا له الفداء - بخشی از کتابی را که در دست تألیف دارم، به کسانی که می‌خواهند از مفهوم صحیح انتظار، ظهور و ارزش حقیقی آن آگاه گردند، تقدیم می‌نمایم.

پیام منتظر^۱

بیا صبا ببر از این گدا یکی پیغام
که ای طفیل وجود تو آنچه در گیتی است
کنون که صحنه گیتی است پر ز جور و ستم
فساد کرده جهان را چو شام هجران تار
چه شام‌ها که به امید وصل گشت سحر
تو آفتاب وجودی، روا مدار دگر
نسپیم در ره تو چند دیده امید
خوش است گر بنمایی به عشاقان رویی
به کعبه تکیه نمایی و مخلصان بینی
در آرز پرده که از دین نماند رسم و اثر
بیا که از تو شود پر ز عدل و داد جهان
بیا که از تو شود نسخ، رسم استبداد

بسوی پادشه مُلک جان، امام انام
که ای یگانه دوران و منخر ایام
ز عدل و داد به عالم نمانده غیر از نام
صلاح گرفته چو روی تو در عالم حجاب غمام^۲
چه صبح‌ها که نمودیم در فراق شام
به زیر سایه غیبت کند رخ تو مقام
در انتظار تو تا کی به سر بریم ایام؟
که جلوه‌ایش کند زنده دل خواص و عوام
پی طواف درت بسته سربه سر احرام
به جان دشمن دون، زن شرر ز برق حسام^۳
بیا که از تو شود، فتنه جهان آرام
جهان در آید در زیر پرچم اسلام

۱. اشعار از قصیده «پیام منتظر» از دیوان عالم فقیه، مرحوم آیت الله آقای آخوند ملا محمد جواد صافی رحمته الله علیه والد مؤلف کتاب است.

۲. غمام: ابر تیره.

۳. حسام: شمشیر.

بیا که منتظران را به لب رسید نفس
 بیا و قطع نما ریشه‌های استضعاف
 به یک نظر ز تو من قانعم شها، لطفی
 جنود جهل نموده است روح من تسخیر
 کنم چه چاره به محشرولات حین مناص^۱
 مگر ولای تو زین مستمند گیرد دست
 اگر به "صافی" مسکین نظر کنی شاید

بیا که طاقت ما طاق گشت و صبر تمام
 برای یساری دین خدا، نما اقدام
 خجسته آن که به دیدار خود کنی اش اکرام
 هوای نفس ز عقلم ربوده است زمام
 کجا پناه برم من، ولیس لی معصام^۲
 به این وسیله ز یزدان نمایم استرحام^۳
 که از ولایت تو یافت دینش استحکام

۱. «و نیست آن زمان، زمان قرار و پناهندگی».

۲. «و نیست برای من پناهگاه».

۳. استرحام: طلب رحمت و دلسوزی.

مناجات و نیایش

«اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ، حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنْ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ»؛^۱

«خدایا به سبب ظهور مهدی منتظر علیه السلام دین خود و سنت پیغمبر را آشکار کن، آن چنان که از بیم احدی از خلق، چیزی از حق پنهان نگردد، و حق گویی و حق پرستی در همه جا و برای همه کس آزاد باشد».

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ، وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛^۲

«خدایا! ما از تو دولت با کرامتی می خواهیم که به آن، اسلام و اهل اسلام را عزیز گردانی، و نفاق و اهل نفاق را خوار سازی، و ما را در آن دولت از دعوت کنندگان به سوی طاعتت و رهبران به سوی راهت قرار دهی، و کرامت دنیا و آخرت روزی فرمایی».

خدایا! تو را سپاس می گوئیم و هر کار و هر سختی را فقط با نام تو آغاز می کنیم

۱. دعای افتتاح، مروی از حضرت مهدی علیه السلام.

۲. دعای افتتاح، مروی از حضرت مهدی علیه السلام.

و جز تو را نیایش و پرستش نمی‌نماییم و از غیر تو یاری نمی‌خواهیم.
چقدر از حقیقت و آزادی دور افتاده‌اند آنان که سخنان و کارهایشان را به نام
سرکشان و ستمگران می‌گشایند و به شرک و بت‌پرستی می‌گرایند، و در برابر
نابکاران و استضعاف‌گران به تملق و چاپلوسی و مدح و نیایش می‌ایستند و شرافت
انسانیت خود را به طمع مال و مقام نابود می‌کنند.

خدایا! به بندگان برگزیده و نیک و فروتن که وجودشان از استکبار و استثمار
و استبداد و استضعاف دیگران منزّه است، و به نمونه‌های رحمت و مهر و برابری
و برادری و انسان دوستی و خیرخواهی؛ به پیامبرانی که برای راهنمایی بشر
و آزادی انسان‌ها از ذلت و اسارت فرستاده‌ای، خصوصاً گرامی‌ترین و عزیزترین
بنده‌ات، سرحلقه اصفیا، خاتم انبیا محمد مصطفی و خاندان پاک و پاکیزه‌اش درود
می‌فرستیم.

و به آن شخصیت عظیمی که به فرمان تو کاخ‌های ستمگران را ویران،
و بیدادگری و فساد و استبداد را ریشه کن می‌سازد و جهان را در پناه حکومت اسلام
و نظامات قرآن، از شرّ کفر و شرک و رژیم‌های فاسد و نظامات استعبادی و غیر
انسانی نجات می‌دهد، حضرت ولی عصر و امان دهر، صاحب الامر حجة بن
الحسن العسکری - ارواح العالمین له الفداء - صلوات و سلام عرض می‌کنیم.

خداوند! این آیه از کتاب بزرگ تو است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ﴾^۱

«و چنین می‌خواهیم که بر آنان که در زمین به استضعاف گرفته شده‌اند،

۱. سوره قصص، آیه ۵.

مَنْت گذاشته و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم».

بارالها! تو وعده داده‌ای به آنان که در این زمین استضعاف می‌شوند و حقوق و آزادی و موجودیت‌شان مورد تعرض و دستبرد واقع می‌شود، مَنْت گذاری و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهی.

تو خواسته‌ای که ضعیفان، و آنان که از حقوق خود محروم شده‌اند، با ظهور مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ناگهان به پا خیزند و انقلاب کنند و با بزرگ‌ترین نهضت آزادی بخش، طاغیان و یاغیان و جباران را از صفحه زمین براندازند و به حیات زورمندان ستم‌کیش و قوی‌پنجه‌گان ددمنش پایان دهند، و قصرهایشان را بر سرشان ویران، و جهان را از آلودگی عناصر کثیف ناپاک، پاک سازند.

آفریدگارا! تو وعده داده‌ای که مؤمنان و بندگان صالح و شایسته‌ات را به رهبری مهدی آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - در زمین خلافت دهی تا نهضت جهانی اسلام را علیه بیدادگران و کسانی که حقوق ضعیفان را پامال، و بر آنها به زور حکومت می‌کنند.

و علیه سرمایه‌دارانی که اموال ملت‌ها را به یغما برده و رباخوارانی که با سرمایه‌گذاری در بانک‌ها، خون نیازمندان بی‌نوا را مکیده و به تهیدستان و افتادگان رحم نمی‌نمایند.

و علیه دانشمندانی که علم خود را وسیله کسب مال و جاه، و تقرب به فرمانروایان، و توجیه تجاوزات آنها قرار داده، و در برابر منکرات و ستمگری‌ها و فحشا و هتک نوامیس و تجاوز به احکام تو، قفل خاموشی بر دهن زده‌اند.

و علیه آنان که با حکومت و احکام تو مخالفت می‌کنند.

و علیه اجتماعات فاسدی که زن و مردش در منجلا ب فساد و فحشا، نابکاری، بی‌عفتی و بی‌حجابی و خودفروشی غوطه‌ور شده‌اند، آن‌چنان انقلابی بی‌امان

و دگرگون کننده و وسیع و همه جانبه برپا کنند که به تمام بدبختی ها، نابسامانی ها، نابرابری ها، بوالهوسی ها و تبعیضات خاتمه دهند، ورعب و وحشت و ترس و بیم بشر را از شکنجه و آزارهای روحی و جسمی، به امن و آرامش تبدیل سازند.

خدایا! این سخن محکم و مؤکد تو است:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۱

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، وعده داده است که حتماً ایشان را در زمین جانشین و خلیفه قرار دهد - همان گونه که پیشینیان را خلافت بخشید - و دینشان را که برایشان انتخاب کرده و پسندیده است، پابرجا و برقرار سازد و آنچنان ترس و ناامنی آنان را به آرامش و امنیت تبدیل کند که فقط مرا پرستیده و هیچ چیز را شریک من قرار ندهند».

الها! پایان امور از برای تو و بازگشت همه به سوی تو و سرانجام نیک برای بندگان و پرستندگان تو است، آنان که زمامداری و حکومتشان بر اساس پرستش تو و نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دین تو است. آنان که در قرآن مجید در توصیفشان فرموده‌ای:

﴿الَّذِينَ إِِنْ مَكَنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۲

۱. سوره نور، آیه ۵۵.

۲. سوره حج، آیه ۴۱.

انتظار عامل مقاومت • مناجات و نیایش ■ ۲۱

«آنان که اگر در زمین مستقرشان سازیم، نماز به پا می‌دارند، زکات می‌دهند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان امور از برای خدا است.»

خدایا! تو اراده کرده‌ای که فرعونیان و هامانیان جهان را به کیفر برسانی و روز سیاهی را که از آن بیم دارند، به آنها بنمایی. تویی که فرموده‌ای:

﴿وَتُرَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^۱

«و نشان دهیم به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را بیم داشتند.»

خدایا! تو می‌دانی که در جهان، کسانی که تو را می‌پرستند و به عدالت، انسانیت، شرف، فضیلت و حقیقت ایمان دارند، مستضعف شده، و مستکبرین شرق و غرب و آنها که از تو بیگانه‌اند و اندیشه‌های شیطانی و آرمان‌های حیوانی دارند، قوی پنجه و سرکش گشته‌اند.

پروردگارا! تو آگاهی که ضعیف شمرده شدگان، از دست استضعاف‌گران و ستمگران چه می‌کشند. و تو می‌دانی که زورمندان برای زیردستان، هر روز و شب چه نقشه‌های جنایت‌کارانه طرح می‌کنند. و تو دانایی که اگر از عدل، صلح، آزادی، مساوات، انقلاب، همکاری، همزیستی، دموکراسی، سوسیالیسم، رفاه و هر لفظ و اصطلاح دیگر دم می‌زنند، دروغ می‌گویند و این الفاظ را بهانه‌ای برای رسیدن به مقاصد خائنانه و تسلط بر بندگان تو و غارت کردن ثروت و ذخایر مالی و معادن آنها کرده‌اند.

تو می‌دانی که زورمندان بزرگ، همان‌ها که پرونده‌های خیانت و آلودگی‌ها و شهوت‌رانی‌هاشان، کثیف‌ترین و رسواترین پرونده‌ها است، چگونه می‌خواهند

۱. سوره قصص، آیه ۶.

دنیا را یک لقمه کنند و خود و گروهشان، آن را یک جا ببلعند. و تو می دانی که سرمایه داران بزرگ دنیا - که بیشتر یهودی و یهودی منش هستند و دارایی های بی حساب را از غصب اموال کارگران مظلوم و توده های محروم اندوخته کرده اند و بر سیاست، اقتصاد، فرهنگ، علم و اخلاق بشر مسلط شده اند - همه را در مسیر ارضای شهوات و اندوختن سرمایه استخدام کرده اند و چه جنایت ها و قتل عام ها می کنند و چه جنگ هایی را برپا کرده و چه خون هایی را می ریزند. صدها هزار انسان بی گناه را در فلسطین از خانه و کاشانه خود آواره کرده و در بیابان ها و صحراها سرگردان ساخته و هر روز هم به بهانه ای به آنها حمله ور می شوند، وزن و بیچه و کوچک و بزرگشان را می کشند.

بارها! تو می دانی که تبعیضات نژادی چگونه به زور اقویا و زمامداران ملل متمدن نما، هنوز هم که هنوز است، قیافه زشت خود را نشان می دهد.

تو دانی که بانوان به اسم آزادی و مساوات، غیر متساوی در اسارت افتاده و وسیله اطفای شهوت مردان شده، و امنیت و آسایش ندارند، و از حقیقت مقدس و رمز متعالی رابطه ازدواج و محیط انس و اطمینان و پر مهر و لطف خانواده محروم شده اند، و روز به روز این تمدن منحوس یا توحش قرن اتم، آنها را به سوی سیاه چال های سقوط پرت می کند.

تو آگاهی که در فرهنگ و تمدن غرب و شرق، غیرت، همت، فداکاری، عفت و نجات، حجاب، حیا و آزر، چسان مفهومی مسخره و مبتذل و بی ارزش شده است که از آن چیزی جز لفظ باقی نمانده است.

خدایا! اگر ما به پانخیزیم و بنشینیم و این همه صحنه های گمراهی و تباهی را در جهان ببینیم و تکان نخوریم، در پیشگاه تو به شدت مسؤول و مقصریم.

همه سنت هایی که تو برقرار کرده ای، یار مظلومان و محرومانی هستند که برای

برپا داشتن حق و مبارزه با جهل و ظلم و باطل قیام می‌کنند و جنود و امدادهای تو، همه پشتیبان حق پرستان و عدالت خواهان می‌باشند و برای نابودی ظلم و باطل، و ایجاد و گسترش حکومت حق و عدل، در کنار اهل حق و مجاهدان واقعی قرار دارند.

تو از مطبوعات دنیا، سینماها، مراکز فساد و فحشای سیاست‌ها، بازرگانی‌ها، فرهنگ‌ها و تعلیم و تربیت‌ها، و از همه اوضاع آگاهی و می‌بینی که همه این نمونه‌ها، مظاهر انحطاط فکر بشر و گرایش او به سوی حیوانیت شده است. جهان به دو جبهه تقسیم شده است: جبهه زورمندان و استضعاف‌گران و جبهه اکثریت استضعاف شده.

خدایا! ما نمی‌دانیم وقت ظهور فرا رسیده یا نه؟! اما این قدر می‌دانیم که مستضعفیم، و اگر آن انقلاب تمام عیار مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه - و قتش نرسیده باشد، تو باید به ما همت و نهضت و شوق دهی تا به پا خیزیم و مشعل علم و هدایت اسلام را به دست گرفته و با همراهی و همکاری صدها میلیون مستضعف خداپرست، با صفوف فشرده و متحد، دین تو را یاری کنیم و احکام تو را حاکم سازیم و قرآن را منبع الهام و حرکت خود قرار دهیم و به سوی آینده‌ای درخشان و اسلامی که نشانه آینده تابناک عصر حکومت مهدی علیه السلام باشد، پیش‌رفته و روز بیدادگر و دشمن دین تو را سیاه سازیم.

خداوندا! یأس و ناامیدی از رحمت تو در هیچ حال جایز نیست، و تو خود فرموده‌ای:

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۱

۱. سوره محمد، آیه ۷.

«اگر خدا را یاری کنید، او هم شما را یاری می‌نماید و گام‌هایتان را استوار می‌دارد».

و ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱؛
 «و آنان که در راه ما جهاد کنند؛ البته آنان را به راه‌هایمان هدایت می‌کنیم،
 و خداوند هر آینه با نیکوکاران است».

و با وعده‌های صریح تو هیچ کس را در ترک یاری حق و یاری دین تو عذری نیست. و انتظاری که دستاویز تبلیغات دشمنان اسلام علیه مسلمین شده است، از اسلام نبوده؛ بلکه عین رضایت به وضع موجود و امضای نابسامانی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها، و مخالفت با تحول و تکامل انقلاب اسلام است، که این انتظار، آن انتظاری که در قرآن و احادیث و روایات دستور داده شده، نیست.

ما را از انتظار بی‌هدف و بی‌معنی دور ساز و به آن انتظار حقیقی که عامل جنبش و حرکت و مبارزه و مقاومت است، هدایت و آشنا کن.

بارالها! ما را به مسؤولیت‌های خطیری که در برابر تو، نسبت به دین تو و کتاب و احکام تو داریم، راهنمایی فرما؛ و به ما توفیق کامل عطا کن تا وظایف خود را در راه یاری هدف‌های عالی اسلام و اجرای احکام آن و امر به معروف و نهی از منکر، نصب العین و برنامه خود قرار دهیم.

﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۲؛
 «پروردگارا! بر ما صبر و پایداری ببخش، گام‌هایمان را استوار بدار، و ما را
 بر قوم کافران یاری عنایت فرما».

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۰.

به سوی هدف‌های اسلامی

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * وَلِتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾^۱

«قرآن، کتابی برای جهان و جهانیان است * برای دانستن خبرها و اثرهای شگفت‌انگیزتر و بزرگ‌تر آن، منتظر آینده باشید.»

به سوی هدف‌های اسلام

اسلام دینی است که چهارده قرن پیش به وسیله پیامبر بزرگ خدا، حضرت خاتم‌الانبیاء ﷺ، جهانیان به آن دعوت شدند، و شکوه‌مندترین و نجات‌بخش‌ترین نهضت‌های تاریخی و جنبش‌های مذهبی و انقلابات حقیقی را به وجود آورد.

هدف اسلام، آزاد کردن انسان‌ها، خاتمه دادن به شرک و بت پرستی و فساد و گناه، برچیدن بساط ظلم و استثمار، آزاد نمودن و پاک سازی مغزها از خرافات و عقاید موهوم، برداشتن امتیازات پوچ و مادی، مبارزه با جهل و نادانی، تقسیم عدالت و امنیت، بهره برداری عموم از نعمت‌های الهی، برقراری احکام خدا، استقرار نظم، حفظ حقوق، فراهم کردن امکانات ترقی، تکامل علمی، روحی، فکری، جسمی، مادی و اقتصادی برای همه، و خلاصه: دعوت به توحید و پرستش خدای یگانه و عدل و رحمت و احسان و علم و ایمان و نور

۱. سوره ص، آیه ۸۷ و ۸۸.

وروشنایی است.

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱

«کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج کنی.»

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲

«و نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان.»

پیروزی اسلام بر همه ادیان

خدا وعده داده است که اسلام را بر همه ادیان پیروز سازد و این وعده‌ای است که قوانین خلقت و سنن آفرینش با آن موافق است و وعده نصرت و غلبه همه جانبه‌ای است که به انبیا داده است، چنان‌که در سوره صافات، آیات ۱۷۱ - ۱۷۳ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾

«و به تحقیق سخن ما برای بندگان ما که پیامبرند * پیشی گرفته که همانا ایشان یاری شدگانند * و همانا سپاه ما بر آنها (دشمن) پیروزند.»

و در سوره غافر، آیه ۵۱ می‌فرماید:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾

«همانا ما یاری می‌دهیم پیامبرانمان و کسانی را که ایمان آوردند، در زندگی دنیا و روزی که شاهدان (معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) به پا خیزند.»

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

اسلام با چنین هدف‌ها و برنامه‌های سازنده‌ای که این هدف‌ها را تأمین کند، شروع به کار کرد و جلو آمد، و عالی‌ترین و پاک‌ترین روش رهبری را به مردم ارائه داد و هدف‌های خود را به عقاید، احکام، اخلاق، اقتصاد، اجتماع، دین و دنیا به مردم عرضه داشت.

مردم شیفته و فریفته نهضت اسلام و برنامه‌ها و پیشنهادهای آن شدند، از آن استقبال کردند و آن را ملاک و معیار آزادی شناختند، و پس از آن همه ذلت‌هایی که در برابر حکام و سلاطین خودکامه داشتند، عزتی را که اسلام به آنها عطا کرد، آن را بزرگ‌ترین غنیمت شمردند.

فرزندان کارگران و دهقانان و چوپانان، که خود را با فرزندان پادشاهان و امیران برابر دیدند، لغو تقسیمات و درجه‌بندی‌های طبقاتی را که طبقه پایین‌تر و فرزندانشان را از ترقی و ورود در حریم منطقه طبقه به اصطلاح بالاتر ممنوع می‌کرد، از جان و دل پذیرفتند و جنگ با اسلام و سپاه مسلمان را جنگ با سعادت و آزادی خود دانستند.

اسلام به زودی جای خود را در دل‌ها باز کرد و دعوتش در عمق وجدان و شعور همه با شور و شغف بسیار استقبال شد.

هیچ کشوری را مسلمانان فتح نمی‌کردند مگر بعد از آن‌که بانگ جان بخش توحید و آزادی و برابری اسلام، قلوب مردم آن را فتح کرده بود.

این نهضت مقدّس با این برنامه‌های عالی و مایه‌های پُرج انسانی، باید جهان را فتح کرده و به همه اهدافش رسیده باشد.

چرا چنین نشد؟ و چرا اسلام در نیمه راه ماند و متوقف گشت؟

و دستگاه رهبری آن، به زودی به دست افرادی جاهل و استثمارگر و عیاش و هرزه افتاد که مسیر واقعی اسلام و جهان اسلام را تغییر دادند، و همان مظاهر

و اوضاع ورژیم‌هایی را که اسلام با آن مبارزه کرده بود، به اسم اسلام، به اسم خلافت اسلام، به اسم جهاد اسلام، به اسم عدالت اسلام، به اسم قانون اسلام و به اسم اتحاد اسلام، دوباره زنده کردند.

اسلام آمد تا بشریت را از بشرپرستی نجات دهد، تا کاخ‌هایی را که اکاسره و قیاصره (کسری و قیصرها) از غصب حقوق و اموال و ظلم بر زیردستان بنا نهاده بودند، ویران سازد؛ و فاصله‌ای را که میان زمامداران و افراد عادی بود، از میان بردارد و انسان‌های ناآگاه خفته و ناآشنا به حقوق خود را بیدار و آگاه نماید و از مداین و رُم و پایتخت‌های ستمگران زمان، مدینه بی‌تجمل و بی‌دستگاه، بی‌کاخ و قصر، و نزدیک به همه و با همه بسازد.

اسلام بود که رهبر دَومش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ»؛^۱

«هان! که امام شما از دنیایش به دو کهنه جامه، و از خوراکش به دو قرص

نان اکتفا نموده است».

و هم او می فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَتْ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي

نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ، مَا فَعَلْتُهُ»؛^۲

«به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمان‌های آنها است،

به من دهند که خدا را نافرمانی کنم، در گرفتن برگ جوی از مورچه‌ای،

چنین نخواهم کرد».

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۹۶۶.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۱۵، ص ۷۱۴.

و هم از او روایت است که: هر کس بخواهد نظر کند به شخصی از اهل جهنم، نظر کند به شخصی که نشسته است و در اطراف او دیگران به عنوان احترام ایستاده‌اند.

ولی غاصبان مقام رهبری اسلام به جاهلیت پیشین گراییده و همان اساس گذشته را که اسلام با آن مبارزه دارد، داغ‌تر و ظالمانه‌تر تجدید کرده، همان عیاش‌ها، همان هرزگی‌ها، و همان کاخ‌ها و قصور را از نو بنیاد کردند. مدینه پیغمبر و کوفه علی را کنار گذاردند و بغداد، دمشق، غرناطه، قرطبه، اسلامبول، قاهره، آکره و نقاط دیگر را که در استعباد بشر و صرف میلیون‌ها دست‌رنج مردمان ضعیف و عقب مانده، کمتر از مداین ورم نبود، به دنیا نشان دادند. و در واقع، روش ورژیم ضعیف ضد اسلامی آنها، که به اسم اسلام روی کار می‌آمدند، اسلام را از فتح قلوب و از رسیدن به هدف‌هایش مانع شد.

هر کس تاریخ و سرگذشت دستگاه‌های جبّار بنی امیه، بنی عباس، امویین اندلس، سلاطین عثمانی و دیگر کسانی را که بر جوامع مسلمان به اسم اسلام و حاکم مسلمان، در هند، ماوراء النهر و ایران، مصر، شام و نقاط دیگر آسیا و آفریقا و اروپا مسلط شدند، بخواند، می‌فهمد چه وضع بسیار ناامید کننده‌ای جلو آمد که هدف‌های واقعی و اصولی اسلام بیشتر از رسمیت افتاد و اصلاً مطرح نبود.

انتظار، عامل پایداری در برابر رهبری‌های فاسد

یگانه یا مهم‌ترین چیزی که مسلمانان را در برابر این وضع نگاه داشت و آنها را در حال اعتراض به اوضاع و تقاضای اجرای برنامه‌های اسلامی شجاع و دلیر می‌کرد، و وعده‌های قرآن و پیغمبر ﷺ بود که: این دین از بین نمی‌رود و آینده برای اسلام است، اسلام عالم‌گیر و پرچم حکومت توحید و حق و عدل در سراسر جهان به اهتزاز خواهد آمد.

این وعده‌ها بود که مسلمانان را در برابر حوادثی مثل تسلط بنی‌امیه، جنگ‌های صلیبی، هجوم چنگیز و بالاخره استعمار قرن اخیر، پایدار و شکیبانگه داشت و سرانجام مسلمانان را علیه آنان به جهاد و پیکار برانگیخت.

این وعده‌ها که واقعیت آن را حقایق مسلم دینی و تاریخی صد در صد ثابت کرده است و دلایل قطعی آن را در کتاب "نوید امن و امان" نگاشته‌ایم، همواره به مسلمانان نوید می‌داد که دور اسلام و روزگار آن به پایان نمی‌رسد و حکومت‌هایی مانند بنی‌امیه و بنی‌عباس، مظهر کمال و پیشرفت و نمایش رژیم سیاسی و روش رهبری حق و عدالت اسلام نیستند و باید در انتظار آینده بود و عقب‌نشینی نکرد، از مرزها و سنگرها حمایت و حفاظت کرد، تا آن عصر طلایی و دوران حکومت مطلقه حق و عدالت فرا رسد، و موعود آخرالزمان که از دودمان پیغمبر اسلام

انتظار عامل مقاومت • انتظار، عامل پایداری در برابر رهبری‌های فاسد ■ ۳۱

و فرزندانی علی و فاطمه و نهمین فرزند سید الشهدا حسین علیه السلام و یگانه فرزند بی‌مانند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، ظاهر شود و تمام برنامه‌های اسلام اجرا گردد. دنیا از این همه اضطرابات روزافزون، ناامنی‌ها، افکار متضاد و رژیم‌های رنگارنگ ظالمانه نجات یافته و در مهد امن و امان و اطمینان و اعتماد و اتحاد قرار بگیرد.

مسلمان همیشه به سوی آینده می‌نگرد و هر وضعی که موجود باشد، اگرچه نسبتاً خوب و عادلانه باشد، او را قانع نمی‌کند، آن را نهایت کار و پایان راه نمی‌شمارد، و اگر هم ظالمانه و غیر اسلامی باشد، در هر صورت و شرایطی، مسلمان ناامید نمی‌شود و وظیفه دارد که ظلم و فساد و تجاوز و جهل و خودکامگی و استضعاف را محکوم سازد و برای حصول هدف‌های اسلام، کوشش و تلاش بیشتر نماید تا به سهم خود به اسلام عزیز و به نوع بشر و جوامع متحیر و سرگردان و مضطرب خدمتی انجام دهد. و نشستن و تسلیم بودن و کناره‌گیری کردن و تماشاگر صحنه‌های تباهی و فساد و فقر و انحطاط اخلاقی شدن، هرگز در اسلام جایز نیست، و بر مسلمان منتظر و مؤمن و متعهد روا نمی‌باشد و با انتظار ظهور حضرت ولی عصر - ارواح العالمین له الفداء - و فلسفه انتظار موافقت ندارد.

﴿وَقُلْ اِعْمَلُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ عَمَلِكُمْ وَرَسُوْلُهُۥ وَالْمُؤْمِنُوْنَ﴾^۱

«و بگو عمل کنید، پس به زودی خدا و پیامبرش و مؤمنان، عمل شما را خواهند دید».

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

انتظار و وعده الهی

﴿قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ
مِنَ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

«موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری بخواهید و شکیبایی کنید، به تحقیق که زمین از آن خدا است، به هر کس از بندگانش بخواهد منتقل می‌فرماید: و حسن عاقبت از برای پرهیزکاران است.»

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي
بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا
مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ فِرْعَوْنَ وَقَوْمَهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾^۲

«و میراث دادیم به قومی که ضعیف شمرده شده بودند، خاورهای زمین و باخترهای آن را که مبارک گردانیده بودیم. و تمام گردید کلمه (و وعده) نیکوی پروردگار تو بر بنی اسرائیل به سبب آنکه صبر کردند؛ و ویران ساختیم آنچه را فرعون و قومش می‌ساختند و آنچه را که افراشته بودند.»

مسأله‌ای که همواره مایه امید مسلمانان منتظر و هسته مرکزی انقلابات علیه

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

نظام‌های استثمارگر و اوضاع ظالمانه بوده و وعده الهی به پیروزی نهایی مستضعفین و محرومین است.

با اینکه می‌بینیم: زورمندان و استضعاف‌گران، مخالفان رژیم خود را می‌کوبند، دربند می‌کنند، به زندان می‌اندازند، در خاک و خون می‌کشند؛ باز هم استضعاف‌شدگان به پا می‌خیزند و مسیر تاریخ را عوض می‌کنند، باز هم سیاه پوست آمریکایی و آفریقایی قیام می‌کنند و حقوق خود را می‌طلبند، باز هم اندونزی و الجزایر استعمار را طرد می‌کنند و آن را بیرون می‌رانند و به حیاتش خاتمه می‌دهند.

فلسطینی‌های آواره و از خانه و وطن رانده شده می‌کوشند تا روزگار اسرائیل و رژیم فاسد نژادپرست صهیونیسم را - با اینکه قدرت‌های بزرگ دنیا پشت سرش و بلکه در کنار و پیش رویش ایستاده‌اند و از او دفاع می‌کنند - سیاه نمایند، و او را از اراضی مقدسه و سرزمین‌هایی که غصب کرده، بیرون برانند.

مسلمانان و به ویژه شیعیان در طول تاریخ، علی‌رغم همه مشکلات و مصایب و فشارها، به دلیل همین امید و همین اعتقاد، سنگر مبارزه را رها نکرده و مستمراً به تلاش خود ادامه داده‌اند.

مسئله این است که اگرچه ما جهان و وضع جهان را در مسیر هوی و هوس و آرزوهای زیردستان و اقویا و طبقه حاکمه علیه ضعیفان و زیردستان و طبقه محکوم و محروم و مظلوم ببینیم؛ اگرچه جریان دنیا را به کام طبقه‌ای که در عیاشی، هرزگی، هوسرانی، شهوات و تجملات غرض شده و لوکس‌ترین زندگی‌ها را دارند، مشاهده نماییم، و اگرچه بسیاری از مردم جهان در نهایت فقر و پریشانی، گرفتار بیماری‌های گوناگون و محروم از حداقل زندگی یک انسان - بلکه یک حیوان که صاحب با انصاف داشته باشد - باشند و وحشیانه‌ترین قدرت‌ها، ملت‌ها و جامعه‌ها

را در زیر ضربه‌های ظلم و تجاوز پامال کنند.

با این حال، تاریخ بر مبنای سنت‌های الهی و وعده خدایی، سرانجام به نقطه‌ای می‌رود که به نفع طبقه محروم و زیان طبقه غاصب و حاکم است؛ به سویی می‌رود که در آنجا همه نسبت به حقوق متساوی حق، برابر و مساوی و یک شکل و یک رنگ گردند و تمام رنگ‌ها و امتیازات پوچ شسته شود و از بین برود و برتری انسان‌ها فقط بر اساس تقوا باشد.

ستمگران و تجاوزکاران در برابر این وعده، مانند کسی هستند که بخواهد در جهت مخالف سیلی عظیم شنا کند، که هر چه قوی و شناگر باشد، سرانجام شکست می‌خورد و سیل او را به پیش رانده، و خواه و ناخواه در مسیر واقعی و جهت موافق سیل قرار می‌گیرد، یا نابود و معدوم می‌شود.

کسانی که علیه متجاوزان و استثمارگران انقلاب می‌کنند، اگر فاقد تمام وسایل هم باشند، بهترین و نیرومندترین وسیله و اسلحه پیروزی آنان، این امید است که در جهت خواست و رضایت و وعده الهی قرار دارند و قطعاً در مبارزه نهایی، پیروزی با آنها است.

آینده جهان در کلام الهی

این‌گونه اعتقاد به سنت الهی - اگرچه از آن، گاهی به طور صحیح بهره برداری نمی‌شود و انقلابی نماها هم آن را وسیله قرار می‌دهند - اصل است و حقیقت؛ و در زبان قرآن کریم و احادیث شریفه به تعبیرات وافی و صحیح‌تر و الفاظ کافی‌تر شرح و بیان شده است؛ که از جمله این آیات، واقعی‌ترین تعبیرات و شرح و تفسیر این مسأله است:

« قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ... »^۱

«موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری خواهید...».

« وَأَوْزَرْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ... »^۲

«و ما قومی را که به استضعاف کشیده شده بودند، وارثان (مشرق و مغرب زمین) گردانیدیم.».

« بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ »^۳

«بلکه حق را با شدت بر باطل افکنیم؛ پس حق، باطل را در هم می شکند، آنگاه از میان می رود.».

« يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ »^۴

«می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند و خدا تمام کننده نور خویش است، هرچند کافران را خوش نیاید.».

موضوع انتظار حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - و ایمان به ظهور مهدی موعود، مبنای این وعده الهی است و با سنت الهی و آنچه در کتب آسمانی ثبت شده، کاملاً مطابق است.

در قرآن مجید می فرماید:

«وَلَقَدْ كَسَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

الصَّالِحُونَ »^۵

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۸.

۴. سوره صف، آیه ۸.

۵. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

«و همانا در زبور، پس از ذکر -تورات نگاشتیم- که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند».

شیعه و تمام مسلمانان بر اساس این عقیده سازنده و تحول‌آور، ایمان دارند که تاریخ در مسیر عدالت و به سوی عدالت جلو می‌رود و توقف نمی‌کند و زمین را بندگان صالح و شایسته خدا به ارث می‌برند. و سرانجام حق در همه جا حاکم و پیروز می‌شود، و این سنت و قانون خدا و خواست او است که می‌فرماید:

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ...﴾^۱

«یعنی ما خواسته‌ایم که منت گذاریم بر آنان که در زمین استضعاف شده‌اند...».

خدا چنین اراده کرده است که قدرت خود را به دست طبقه ضعیف آشکار سازد و طبقه استثمارگر قوی و غالب و ظالم را به دست آنان که استضعاف شده‌اند، بکوبد و مغلوب نماید.

این ایمان، جزء عقاید شیعه و بلکه هر مسلمان است که به هر نحو و هر طور که اوضاع به نفع ستمگران و فرعونیان استعباد پیشه قرار بگیرد، عاقبت با انقلاب مستضعفان شایسته و پرهیزکاران مجاهد، نظام و عدالت، حاکم و برقرار می‌شود. این عقیده از نظر اجتماعی، بسیار مهم و انقلابی و مترقی است و مردم را به کار و تلاش و نهضت و قیام و فعالیت تشویق می‌کند و از سستی و ترک وظایف و تسلیم زبونی و ذلیل شدن باز می‌دارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

۱. سوره قصص، آیه ۵.

«لَتَعَطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَيَّ وَلَدِهَا وَتَلَا
عَقِيبَ ذَلِكَ، وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ
أَنْئِمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱

مضمون این سخنان امیدبخش و مژده دهنده این است:

«این دنیایی که مانند مرکبی چموش و سرکش، از سواری دادن به صاحب
خودش خودداری می‌کند و با ما خاندان پیامبر ناسازگاری پیشه کرده و بر
ما سخت و تنگ گرفته است، و حزب خدا و اهل بیت و خاندان رسالت
و شیعیانشان را در فشار ظلم و استبداد غاصبان و مرتجعان گذارده، و آنان
را از حقوقشان محروم، و گرفتار شکنجه و زندان، و قطع دست و پا و گوش
و بینی، و کشته شدن ساخته است، بعد از این همه ناسازگاری‌ها و ظلم
و جور و غصب حقوق، البته و حتماً - مانند شتر بدخو و گزنده‌ای که به
بچه‌اش مهربان و مایل می‌شود - به ما مایل گردیده و رام اهل حق
و شایستگان و مستضعفان خواهد شد؛ چون خدا در قرآن خبر داده است:
خواستش این است که بر آن کسان که در زمین مورد استضعاف قرار
گرفته‌اند منت گذارد، و آنان را امامان و پیشوایان و وارثان زمین فرماید».

معلوم است در هنگامی که ابرهای مایوس‌کننده فتنه‌های بزرگ، و تسلط
غاصبان زمامداری و مقام رهبری جامعه اسلامی بر سر مردم و اهل حق، باران بلا
و ناامیدی می‌باریده است، علی عليه السلام با این کلمات امیدوارکننده و انتظاربخش،
دل‌های مردم را محکم کرده و به این حقیقت بزرگ و وعده تخلف‌ناپذیر الهی مژده
داده و آنان را به فتح و ظفیری که حزب خدا و حامیان حق در پیش دارند، نوید داده

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار ۲۰۰.

و به استقامت و پایداری تشویق فرموده است.

این کلام در عین حال که خبری از آینده و غیب و پیش‌گویی قاطع است، همین مسأله سنت خدا (یا به زبان دیگر، وعده الهی) را که علی علیه السلام از آن آگاهی کامل داشته است، اعلام می‌کند.

آری، ولی خدا و کسی که مصداق ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱ است، به سنن الهی عالم و واقف است و از خواست خدا و نظامات و قواعدی که در جهان ماده و مجردات قرار داده، به اذن خدا و به تعلیم او بااطلاع است.

علاوه بر این آیه کریمه، در سوره قصص در ضمن داستان استعلا و گردن‌کشی فرعون، این خواست و سنت خدا را صریحاً بیان فرموده است؛ چون معلوم است که این سنت الهی فقط در مورد موسی و فرعون نیست؛ بلکه سنت عام الهی است و در مورد هر گروه مستضعف و مؤمن و شخص یا دسته استضعاف‌گر در هر عصر و زمانی صادق است؛ اگرچه مصدق آن، همه در یک ردیف نباشند و صدق این آیه و تطبیق آن و ظهور این سنت و قاعده، بر موردی ظاهرتر و آشکارتر از موارد دیگر می‌باشد.

ولذا علی علیه السلام بعد از اینکه خبر از یک تحوّل بزرگ و انقلاب جهانی به نفع حزب حق و پیروان مکتب ولایت می‌دهد، این آیه را نیز تلاوت می‌فرماید؛ چون چنان‌که گفته شد، مفهوم آیه، اختصاص به عصر موسی و فرعون ندارد، و عام و کلی است^۲ و ظاهرترین مصداق این آیه در تاریخ همان انقلابی است که به رهبری

۱. سوره رعد، آیه ۴۳.

۲. از عالی‌ترین بیانات راجع به این سنت و وعده الهی و فلسفه تاریخ، بیانات حضرت زینب علیها السلام است که در خطبه تاریخی و بی‌نظیر که در مجلس یزید انشا فرمود.

↔ در این مجلس که با برنامه و تشریفات بسیار جبارانه و مستکبرانه ترتیب یافته و وحشت و رعب آن، دل افراد عادی را می‌لرزاند و توانایی سخن گفتن را از آنها می‌گرفت، ابراز مخالفت و توبیخ و سرزنش و تحقیر یزید و اعلان رسمی محکومیت و انقراض حکومت او که خطر اعدام فوری داشت، از جانب یک بانوی اسیر و داغ‌دیده و مصیبت‌دیده، از معجزات بود.

چنان‌که آن بلاغت و از قرآن مجید الهام گرفتن، سنجیده و به سامان گفتن، یزید و چاپلوسان درباری و مزدوران خود فروخته دستگاه را تحت تأثیر قرار دادن، کرامت و حقانیت اسلام و اهل بیت را اثبات نمودن، ستمگران و مستبدان را حقیر و پست شمردن، آن پیشگویی‌ها و خبر از آینده دادن و متلاشی شدن نظام یزیدی گفتن که هر جامعه‌شناس و روان‌شناس را مات و متحیر می‌سازد، از معجزات است.

اگر کسی در این اعجاز تردید دارد، به او پیشنهاد می‌کنیم و از تمام بلغا و سخنوران ماهر می‌خواهیم که از این خطبه تاریخی و سخنان عقیده قریش، خطبه‌ای کوبنده‌تر، قاطع‌تر، محکوم‌کننده‌تر و مناسب‌تر با آن مجلس و موقف انشا نمایند.

الحق این خطبه از نشانه‌های درخشان جلالت، حقیقت، فضیلت و عظمت اهل بیت رسالت است، و از خدا می‌خواهم که شرحی بر این خطبه بنگارم و به افتخار خدمتی به آن حضرت سرافراز گردم.

در این خطبه، زینب علیها السلام قانون و سنت و وعده تخلف‌ناپذیر الهی (و به اصطلاح بعضی، فلسفه تاریخ) را مطرح ساخته و هنگامی که به حسب ظاهر همه چیز تمام شده و بسیاری مایوس و ناامید و تسلیم وضع حاکم می‌شوند و یزید بر اوضاع مسلط گردیده و در نهایت استبداد و استعباد سلطنت می‌نماید، او طرفداران حق و حزب حق و شیعیان اهل بیت را از یأس و ناامیدی نجات می‌دهد و اهل بیت و هدف‌ها و مقاصدشان را فاتح و پیروز، و بنی‌امیه و حزب استعبادگر را مغلوب و شکست خورده معرفی می‌فرماید و جنین اعلام می‌کند که: از کرامت اهل حق چیزی کم نشد و بر اهل باطل چیزی افزوده نگشت و هرچه یزید کوشش و تلاش کند و اهل حق را بکشد و از میان بردارد و برکید و کینه و ستمگری انقلاب اسلام جلوگیری نماید و نور خدا را خاموش سازد، هیچ ثمره‌ای ندارد.

آری، زینب علیها السلام به آینده درخشان اسلام و اهل بیت علیهم السلام و آثار نجات‌بخش انقلاب برادرش حسین علیه السلام صد در صد اطمینان داشت و می‌دانست راهی را که برادرش رفته است، راه خدا، راه حق و راه تاریخ است.

حضرت مهدی، قائم آل محمد - عجل الله تعالی فرجه - برپا می شود. انقلابی که حتماً واقع خواهد شد و خواست خدا و سنت الهی است.

«فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»؛^۱

«و هرگز در سنت خدا تبدیل و تغییری نخواهی یافت».

بنابر آنچه بیان شد، معلوم می شود که انتظار و عقیده به ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه چگونه فکر و اندیشه را آینده گرا می سازد و مسلمان را برای مقاومت، استقامت، پایداری، مبارزه با باطل و جهل و فساد، آماده و مصمم می کند و او را با این فلسفه مهم تاریخ، در ضمن اصطلاحات دینی و قرآنی که کامل تر و صحیح تر از هر منطق دیگر بازگو کرده است، آشنا می نماید.

↔ در کربلا روز یازدهم محرم، در آن هنگامی که او را به اسارت عازم کوفه کرده بودند بدن های پاک شهدای راه حق روی زمین افتاده بود، همین خبر را می داد و آینده را می دید.

در مجلس یزید نیز با همین منطق محکم، مجلس را قبضه کرد و یزید را چنان کوبید و در آن دادگاه تاریخ، چنان محکوم کرد که یزید نتوانست یک کلمه از خود دفاع نماید، یا آنکه غیظ و خشم خود را با تصمیم جنایت دیگر فرو بنشانند.

اینک قسمتی از خطبه را که خطاب به یزید است بخوانید و در معنی انتظار تأمل فرمایید:

«ثُمَّ كَيْدُ كَيْدِكَ وَاجْهَدُ جُهْدَكَ! فَوَاللَّهِ الَّذِي شَرَّفْنَا بِالْوَحْيِ وَالْكِتَابِ وَالنُّبُوءَةِ وَالْإِنْتِخَابِ، لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَلَا تُبَلِّغُ غَايَتَنَا وَلَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَلَا يَرْخُصُ عَنْكَ عَارِزُنَا»؛ پس تمام مکر و حیلها را به کار گیر و تمام کوششت را انجام ده! قسم به خدایی که ما را به وحی و کتاب و نبوت و انتخاب مشرف نمود، هرگز نمی توانی عمق و نهایت ما را درک کنی و ذکر و یاد ما را محو نمایی، و آن عاری که بر ما وارد نمودی، از تو زوده نخواهد شد. احتجاج طبرسی، چاپ بیروت، ص ۳۰۹.

و شخص امام عجل الله تعالی فرجه نیز در ضمن جریان نهضت کربلا به این قاعده الهی و قانون تاریخ، مکرر تصریح فرمود که شرح و تفصیل آن از حدود این مقاله مختصر خارج است.

انتظار؛ عامل مبارزه با فساد و انحراف

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ۝ بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ۝﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کفار فرمان ببرید، شما را به عقب (کفر و جاهلیت) برمی‌گردانند، پس شما زیان‌کار می‌گردید؛ بلکه خداوند مولی و صاحب اختیار شما است و او بهترین یاری‌کنندگان است.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ۝﴾^۲

«به درستی آنان که به عقب برگشتند (مرتجع شدند) بعد از آنکه هدایت بر ایشان آشکار گشت، شیطان این کار (ارتجاع) را بر ایشان بسیار است، و خدا آنها را (برای امتحان و اتمام حجت) مهلت داد.»

پیامبر اعظم ﷺ فرمود:

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲. سوره محمد، آیه ۲۵.

«الْأئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ؛ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ، وَالتَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ»؛^۱

«امامان بعد از من دوازده نفرند؛ نه نفر از فرزندان حسین علیه السلام می باشند و نهمین آنها مهدی علیه السلام است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمٌ، لَبَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا
كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا»؛^۲

«اگر باقی نماند از روزگار مگر یک روز، البته خدا بر می انگیزد مردی از اهل بیت مرا که زمین را از عدل پر کند، همچنان که از ستم پر شده باشد.»

انتظار عامل مبارزه با فساد و انحراف

مسلمانان عموماً و شیعه اثنی عشری خصوصاً، انتظار ظهور شخصیتی را می کشند که انقلاب اسلام را جهانگیر، حق و عدالت را پیروز بشر را از تضادهای گوناگون، استثمار، استعباد و استعمار و از وقوف و توقف نجات دهد و به سوی جلو پیش براند و اصول توحید، مساوات، آزادی و برادری اسلامی را رایج نماید. این شخص موعود، امام دوازدهم از دوازده نفر پیشوایان و رهبرانی است که پیغمبر عالی مقام اسلام صلی الله علیه و آله در صدها حدیث آنها را معرفی کرده و فرزند عزیز رهبر یازدهم، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است.

اصل انتظار به صورت های گوناگون در بین ملل مختلف، همواره محفوظ بوده و آینده نگری همیشه بشر را به خود مشغول داشته، برگشتن به عقب و بلکه وقوف و ایستادن در یک مرحله به هر حال محکوم بوده و خلاف سنن عالم خلقت است.

۱. منتخب الاثر، ف ۱، ب ۷، ح ۲، ۱۰۶ حدیث دیگر به این مضمون.

۲. منتخب الاثر، ف ۲، ب ۱، ح ۴.

حرمت بازگشت به فرهنگ جاهلی

قرآن مجید با بیانی محکم در آیات متعدد، برگشتن به عقب را محکوم فرموده است.

در غزوه تاریخی احد که مسلمانان آزمایش شدند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام فداکاری‌ها کرد و پرچمداران و دلیران نامی مشرکان را کشت، و جبرئیل مواسات بی نظیرش را با پیغمبر صلی الله علیه و آله ستود و به پیغمبر گفت: «هَذِهِ الْمُؤَاسَاةُ». پیغمبر در جواب فرمود: «إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ؛ او از من است و من از اویم». جبرئیل گفت: «وَأَنَا مِنْكُمْ؛ من نیز از شما هستم». و ندا در داد: «لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ». در این غزوه، وقتی پاسداران دره‌ای که کمین‌گاه بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را به پاسداری آنجا مأمور فرموده بود، هزیمت و شکست کفار را در اثر مجاهدات علی علیه السلام دیدند، سنگر خویش را رها کردند و خالد بن ولید با گروهش که در آنجا کمین کرده بود، از همانجا به مسلمانان حمله ور شدند و تنی چند از پاسداران و فرماندهشان عبدالله بن جبیر را به شهادت رساندند. چهره جنگ به نفع مشرکان تغییر کرده و گروهی از مسلمانان کشته شدند و دیگران فرار کردند؛ غیر از علی بن ابی طالب، و دو نفر دیگر هم - برحسب بعضی از نقل‌ها که در نام آنها اختلاف است - کسی با پیغمبر ثابت نماند و راه فرار پیش گرفتند؛ و بعضی که شنیدند پیغمبر کشته شده است، در مقام ارتجاع و ارتداد و امان گرفتن از کفار برآمدند. و از جمله فراریان، ابوبکر و عمر و عثمان بودند، و عثمان در فرار و پشت کردن به جهاد و دفاع از اسلام و پیغمبر، به قدری از میدان جنگ دور شده بود که سه روز بعد برگشت.

نظر به این سستی‌ها و تصمیم بعضی دیگر بر بازگشت به عصر جاهلیت و ارتداد، آیات متعددی در نکوهش و سرزنش آنان و حرمت ارتجاع و وجوب ثبات

قدم و استقامت نازل شد که از جمله این آیه بود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱

«و نیست محمد مگر رسولی که قبل از او هم پیامبران بسیاری بوده‌اند؛ آیا پس اگر (او) مُرد یا کشته شد، به عقب برمی‌گردید؟ و هرکس به عقب برگردد، هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند و خدا به زودی شاکران را پاداش می‌دهد.»

این آیه با کمال صراحت دستور می‌دهد که حتی با رحلت یا کشته شدن پیغمبر - که بزرگ‌ترین ضربت بر روح طرفداران انقلاب اسلامی و الهی اسلام است - انقلاب اسلام نباید توقف شود و باید در مسیر خود پیشرفت نماید و باید مسلمانان دنبال این انقلاب را بگیرند و به عقب برنگردند.

وقتی رحلت رسول خدا ﷺ نباید این عکس‌العمل را داشته باشد که کسی به فکر ارتداد و بازگشت به عقب و رژیم‌های دوره‌های جاهلیت و پذیرش برنامه‌های غیر اسلامی بیفتد، پس معلوم است که مسلمان از هیچ حادثه و فاجعه دیگر، هرچه سخت و جانکاه باشد و هرچه زیان مالی و مادی و جانی داشته باشد، به ارتداد و عقب‌گرد، و قبول برنامه‌ها و نظام‌های کافر مایل نمی‌شود و از کوشش برای پیش رفتن، ترقی و جهانی شدن انقلاب اسلام چشم برنمی‌دارد.

انتظار مصلح آخرالزمان و مهدی موعود، علاوه بر ریشه‌های استوار مذهبی و اسلامی، دارای عالی‌ترین فلسفه اجتماعی است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

مسلمانان عقیده دارند که انقلاب اسلام، جهانگیر و پیروز می شود و عالم از این نابسامانی های مدنیت منهای شرف و انسانیت نجات پیدا می کند و بازگشت به عقب و ارتداد و عقب گرد، خلاف اصل و خلاف نهضت انبیا و تعالیم اسلام است. اگرچه دنیای مادی امروز به ظاهر رو به جاهلیت گذارده و اهداف عالی انسانی و حقیقت و فضیلت و مابه الامتیاز بشر از حیوان، در بسیاری از جوامع فراموش شده، و طغیان و ظلم و بیدادگری و تجاوز و زور و استبداد و قلندری و استثمار و شهوت رانی و نابکاری و خیانت و ناامنی به صورت ها و جلوه های نو در جهان رایج شده و روز به روز رایج تر می شود؛ و اگرچه الفاظ و کلمات صلح، عدالت، آزادی، مساوات، برادری، همکاری، تعاون و بشر دوستی را در معانی دیگر یا برای مقاصد دیگر به کار می برند؛ و اگرچه فاصله بین زورمندان و فرماندهان و زیردستان و فرمان بران هر روز زیادتر و رابطه آنها با یکدیگر به رابطه دو انسان برابر هیچ شباهت ندارد؛ ولی این توخّش تا هر کجا برود (تا دو هزار و پانصد سال، تا سه هزار سال، و پنج هزار سال بیشتر هم به عقب برگردد)؛ چون خلاف خواست های واقعی بشر و سیر کمالی او و خلاف عقیده و آرمان او است، پیروز نمی شود و سرانجام به شدیدترین وضعی سرکوب و ریشه کن خواهد شد.

این جاهلی مسلکی هرچه نیرو بگیرد و از هر حلقومی برایش تبلیغ شود، و هرچند که آموزش و فرهنگ را با زور قوای انتظامی با آن همگام و همراه سازند، عاقبت در برابر منطق آسمانی قرآن، که می فرماید:

﴿تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً
وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۱

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

«بیایید به سوی کلمه و عقیده یکسان و مشترکی بین ما و شما، که نپرستیم مگر خدا را و به او شرک نیاوریم و هیچ کدام از همدیگر را غیر از خدا رب خود نگیریم».

و در برابر آیه:

﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾^۱

«ما شما را از یک مرد و زن خلق کردیم و شما را در قبایل و ملت‌های مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ البته گرامی‌ترین شما نزد خدا، متقی‌ترین شما است».

و در مقابل منطق وحی:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۲

«و ما در هر امتی، رسولی فرستادیم که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید».

و آیات بسیار دیگر شکست می‌خورد، و زبان و بلندگوهایش خاموش و قلم نویسندگان‌ش می‌شکند.

فساد، فحشا، نابکاری جوانان و بانوان، وضع بسیار ننگین و پراز آلودگی‌های زن در شرق و غرب جهان امروز و خیانت و جنایت، هرچه جلو برود، و هرچه نیروهای مادی، این فسادها را تهییج کند و آن را برای منافع پلید استثماری یا استعماری گسترش دهد، جنبش و انقلاب را علیه این مفاسد، کوبنده‌تر و ضربت آن

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

را بر کاخ‌های فساد و طغیان، کاری‌تر می‌سازد.

مقاومت، در برابر بازگشت به جاهلیت

مسلمانی که با چنین فکر و عقیده آینده‌گرا زندگی می‌کند، هرگز با گروه‌های فاسد و مشرک و خداشناس همراه نمی‌شود و تا می‌تواند تقدّم و نوگرایی و آینده‌بینی خود را حفظ کرده و ثابت و استوار به سوی هدف پیش می‌رود. او اطمینان دارد و به یقین می‌داند که بساط ظلم و فساد برجیده شدنی است؛ چون بر جامعه و بر فطرت بشر تحمیل است و آینده برای پرهیزکاران و زمین از آن شایستگان است:

«وَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱

«همانا زمین از آن خدا است و به هرکس از بندگانش که بخواهد، به ارث می‌دهد و عاقبت از آن متقین است.»

بنابراین مسلمان تسلیم ظلم و فساد نمی‌شود و با ستمگران و مفسدان همکار و همراه و هم‌صدا نخواهد شد.

این اصل انتظار مانند یک قوه مبقیه و عامل بقا و پایداری، طرفداران حق و عدالت و اسلام خواهان حقیقی را در برابر تمام دستگاه‌های فشار، استعباد، جهل و شرک، بشرپرستی و فساد انگیزی پایدار نگه می‌دارد و همواره بر روشنی چراغ امیدواری منتظران و ثبات قدم و مقاومت آنها می‌افزاید و آنان را در انجام وظایف، شور و شوق و نشاط می‌دهد.

این اصل انتظار است که در مبارزه حق و باطل، صفوف طرفداران حق را فشرده‌تر و مقاوم‌تر می‌کند و آنها را به نصرت خدا و فتح و ظفر نوید می‌دهد و گوش

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

آنها را همواره با صداهای نویدبخش قرآن آشنا می‌دارد:

﴿ قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴾^۱

«بگو منتظر باشید که ما هم منتظریم».

﴿ فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتْرَبِّصُونَ ﴾^۲

«منتظر باشید که ما هم با شما منتظریم».

﴿ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴾^۳

«منتظر باشید که من با شما منتظرم».

خاص و عام، شیعه و سنی، از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي يُوَاطِيءُ اسْمَهُ اسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا»؛

«اگر نماند از دنیا مگر یک روز، خداوند متعال آن روز را طولانی فرماید تا

بیرون آید مردی از فرزندان من که نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من باشد،

زمین را پر از عدل و قسط کند، هم‌چنان‌که از جور و ظلم پر شده باشد».

این انتظار، ضعف و سستی و مسامحه در انجام تکالیف و وظایف نیست

و عذر برای کسی در ترک مبارزه مثبت یا منفی و ترک امر به معروف و نهی از منکر

نمی‌باشد، و سکوت و بی‌حرکتی و بی‌تفاوتی و تسلیم به وضع موجود و یأس

و ناامیدی را هرگز با آن نمی‌توان توجیه کرد.

این انتظار، حرکت، نهضت، فداکاری، طرد انحراف و مبارزه با بازگشت به

۱. سوره انعام، آیه ۱۵۸.

۲. سوره توبه، آیه ۵۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۷۱.

عقب و ارتداد است، مکتب زنده و سازنده اسلام و محمد، علی و زهرا و حسن و حسین و زین العابدین و تمام ائمه علیهم السلام و سایر اصحاب و یاران خاص و پیروان آنها است. اگر نادانان یا مغرضان آن را به طور دیگر تفسیر کرده و آن را مکتب کنار رفته‌ها و کنار گذاشته شده‌ها، بیچاره‌ها، مایوسان، تن به خواری دادگان، چاپلوسان و دین‌فروشان معرفی کنند، خود در ردیف یهود، که مصداق:

﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۱

«کلام‌ها و سخنان را از مواضع اصلی خود تحریف و دگرگون می‌کنند».

می‌باشند، قرار داده‌اند.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾^۲

«ای پیامبر! آنان که به زبان گفتند: ایمان آوردیم؛ ولی قلب‌هایشان ایمان نیاورد و به سوی کفر سرعت گرفته‌اند، تو را ناراحت نکنند و همچنین آن یهودانی که حرف‌های تو را تحریف کرده و به دروغ، سخنان فتنه‌خیز برای قومی که پیش تو نیامده‌اند، نقل می‌کنند، اینان سخنان را مطابق میل و هوای نفس خود - از مواضع اصلی اش تحریف می‌کنند».

۱. سوره نساء، آیه ۴۶.

۲. سوره مائده، آیه ۴۱.

ارزش انتظار در قرآن و حدیث

﴿قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنْ اهْتَدَى﴾^۱

«بگو همه منتظرند، پس انتظار بکشید! زود باشد که بدانید راه راست پویان و کسانی که هدایت یافته‌اند، کیانند؟!».

﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ ﴿۳۰﴾ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾^۲

«بگو به آنان که ایمان نمی‌آورند (از راه تهدید)! عمل کنید به حال خود، ما هم عمل می‌کنیم؟ و منتظر باشید، ما هم منتظریم».

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ لَنَا دَوْلَةً يَجِيءُ اللَّهُ بِهَا إِذَا شَاءَ. ثُمَّ قَالَ: مَنْ سَرَّ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَسْتَنْظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ»^۳

«البته که برای ما دولتی است که وقتی خدا خواست آن را می‌آورد، هر

۱. سوره طه، آیه ۱۳۵.

۲. سوره هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲.

۳. منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۹.

انتظار عامل مقاومت • ارزش انتظار در قرآن و حدیث ■ ۵۱

کس شاد می شود که از اصحاب قائم علیه السلام باشد، باید منتظر باشد و باید کار به پارسایی و اخلاق نیک کند و منتظر باشد».

امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«تَمَّتْ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَالْأئِمَّةِ بَعْدَهُ عليهم السلام، إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ»^۱

«غیبت ولی خدا و دوازدهمین وصی پیغمبر خدا و امامان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امتداد پیدا می کند. اهل زمان غیبت آن حضرت که معتقد به امامت و منتظر ظهور او باشند، از اهل هر زمان برترند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»^۲

«برترین عبادت انتظار فرج (و پایان نابسامانی ها و دشواری ها و بی عدالتی ها و ظهور دولت حق حضرت مهدی علیه السلام و برقراری مطلق نظام اسلامی) است».

۱. منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۴، ح ۱.

۲. منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۱۶.

ارزش انتظار

بشر در زندگی اجتماعی و فردی، مرهون نعمت انتظار است؛ و اگر از انتظار بیرون بیاید و امیدی به آینده نداشته باشد، زندگی برایش مفهومی نخواهد داشت و بی هدف و بی مقصد می شود.

حرکت و انتظار در کنار هم می باشند و از هم جدا نمی شوند؛ انتظار علت حرکت و تحرک بخش است. آنچه مورد انتظار است، هرچه مقدس تر و عالی تر باشد، انتظارش نیز ارزنده تر و مقدس تر خواهد بود و ارزش مردم را باید از انتظاری که دارند، شناخت:

یکی انتظارش این است که پایان سال شود و رتبه ای بگیرد و حقوق و جیره اش زیاد شود.

یکی دیگر انتظارش این است که پایان سال تحصیلی برسد، گواهی نامه و مدرکی بگیرد و به وسیله آن، کار و شغل مناسبی تهیه نماید. یکی منتظر است وضعیتش روبه راه شود تا خانواده تشکیل دهد و همسری اختیار کند و از مجرد و تنهایی خود را خلاص سازد.

دیگری منتظر است درآمدش بیشتر شود، خانه شخصی، ماشین سواری و... خریداری کند؛ یا اگر همت و نظرش بلند باشد، بیمارستان یا مسجد یا مدرسه یا

کتابخانه و دارالعلمی تأسیس کند.

یک نفر انتظار دارد در فلان مناقصه یا مزایده برنده شود.

خلاصه همه منتظرند؛ کاسب منتظر؛ کشاورز منتظر؛ کنتراتیچی منتظر؛ باغ‌دار منتظر؛ صنعت‌گر منتظر؛ پدر، مادر و معلم همه منتظرند؛ بلکه ملت‌ها و جامعه‌ها و حکومت‌ها همه منتظرند.

رژیم‌های سرمایه‌داری انتظار دارند که قدرتشان بیشتر گسترش یابد و دنیا را شدیدتر به زیر یوغ بی‌رحم استثمار خود بکشند و خون ضعیفان را بمکند.

رژیم‌های کمونیستی منتظرند انقلاب کمونیستی همه جا را زیر چتر خود بگیرد، و شدت فقر و جنگ و اختلاف طبقاتی تحول ایجاد کرده، اوضاع را به نفع آنها عوض کند تا کمونیسم، آزادی‌های فردی و حرمت انسانی را در کام خود فرو برد و افراد جامعه مانند یک ماشین یا یک مرکز دامداری که وسایل خوراک و فربه شدن و خوردن و چریدن در آن فراهم شده باشد، منهای انسانیت زیست کنند. دانشجویان واقعی و محققان منتظرند با نیروی تفکر و اندیشه، مشکلات علمی را حل کرده و هرچه بیشتر بر دانش و درک خود بیفزایند و دایره معلومات را توسعه دهند.

پزشک با ایمان منتظر است نتیجه معالجات خود را در بیمارش ببیند.

﴿قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا﴾^۱

«بگو همه منتظرند، پس منتظر باشید».

اگر انتظار در این دنیا که عامل تدریج و تدرّج، تأثیر و تأثر، فعل و انفعال، و گذشت زمان است، از بشر گرفته شود، دیگر ادامه حیات برایش بی‌لذت

۱. سوره طه، آیه ۱۳۵.

و بی معنی است.

انتظار است که زندگی را لذت بخش و باروح و بامعنی می سازد و شخص را به زندگی علاقه مند می نماید.

یک درخت تا وقتی انتظار می رود رشد کند و سایه داشته باشد و میوه بدهد، باقی می ماند؛ ولی وقتی از میوه دادن و از نمو و ترقی افتاد، آن را قطع می نمایند و به جایش نهالی می نشانند که تا سال ها چشم انتظار به رشد و نمو میوه آن بدوزند و آن را پرورش دهند و آبیاری کنند.

پس همه جهان و همه جامعه ها و همه مردم و افراد، تا هستند و در سرایشی سقوط و انقراض و فنا و مرگ نیستی وارد نشده اند، منتظرند و باید منتظر باشند.

اسلام و انتظار

اسلام که تعلیمات و هدایت هایش بر اساس فلسفه های عمیق و صحیح اجتماعی و واقعی قرار دارد، اصل انتظار و نگاه به سوی آینده را، پشتوانه بقای جامعه ای مسلمان و محرک احساسات و مهیج روح فعالیت و اقدام قرار داده است؛ و انتظار آینده بهتر و عصر فتح و گشایش و فرج را برترین اعمال شمرده است و رسول خدا ﷺ در حدیث شریف:

«أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»^۱

«بهترین کارهای امتم انتظار فرج است.»

انتظار فرج را افضل اعمال امت خود معرفی فرموده است.

آن هنگام که پیغمبر بزرگ اسلام ﷺ در حالی که غیر از علی ع و عموی بزرگوارش ابوطالب، از مردها یار و یاور دیگر نداشت و مردم را به خدا و دین توحید

۱. تحف العقول عن الرسول، ص ۳۷.

دعوت می فرمود؛ آن هنگام که دست یافتن بر خزائن کسری و قیصر، آن هم برای مردمی محروم و مستضعف، جزء محالات عادی محسوب می شد؛ و در آن هنگامی که به جای همکاری و قبول آن دعوت نجات بخش و آزاد ساز توحیدی، از مردم دشنام و ناسزا و اهانت می شنید و رنج و آزار و اذیت می دید، مردم را به آینده درخشان این امت نوید می داد و وعده می داد که کلمه توحید را بگویند تا رستگار شوید: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا» تا عرب خاضع شما گردد و عجم به شما جزیه بدهد. سوگند یاد می کرد که گنج های کسری و قیصر در اختیار شما قرار خواهد گرفت.

و پیروانش با سرمایه و اسلحه انتظار رو به سوی آینده و قدم به پیش قرار داده بود. و در برابر سیل مخالفت ها و شیطنت ها، قطع ارتباط ها و محاصره ها، شکنجه ها و آزارهای بدنی مسلح، به مقاومت و ایستادگی حتی تا ترک مال و خانه و شهر و مسکن در راه اسلام و هدف های توحید آن، تشویق می کرد و از پیروزی حق و مغلوب شدن باطل سخن می راند.

این انتظار و ایمان به این وعده های الهی بود که مسلمانان را در میدان ها فاتح و جانباز و فداکار کرد.

مسلمانان در انتظار این روزهای درخشان، آن روزهای سخت و تلخ و پراز مصیبت را پشت سر گذاشته و جلو رفتند.

قرآن مجید در آیات متعددی، مسلمانان را به انتظار آینده گذارده و آینده بهتر را به این امت نوید داده است و آینده گرایی را تعلیم می فرماید.

از جمله در این آیه نوید می دهد که هرگاه خطر ارتجاع پیش آید و از مسلمانان، افرادی مرتد و بی دین شوند و از دین برگردند، خدا قوم و گروهی را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنها خدا را دوست می دارند، نسبت به مؤمنان فروتن هستند،

نسبت به کفار، عزیز و غالب و خوددار و غیر قابل انعطاف می‌باشند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت و سرزنش ملامت‌کنندگان بیم ندارند؛ که آیه ذیل مشعر بر این مطلب است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما از آیین خود بازگردد، (به خدا) زیانی نمی‌رساند؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. آنها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هرکس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد. و (فضل) خدا وسیع، و خداوند داناست.»

در این آیه که خطر ارتداد و بی‌دینی و بازگشت به سوی کفر و شرک و فحشا و بشر پرستی و سنن و رسوم باطل شده، به وسیله اسلام مطرح شده است، قیام گروهی مجاهد را که با ارتجاع مبارزه کنند و آن را سرکوب نمایند، نوید داده؛ و مسلمانان حقیقی را در برابر این مرض مهلک و خطرناک، با انتظار و اعلام آینده سالم و شکست ارتجاع و پیروزی دوستان خدا، مصونیت بخشیده است.

و نیز آیه:

۱. سوره مائده، آیه ۵۴.

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱

«همانا ما قرآن را فرو فرستادیم و خود نیز آن را حفظ خواهیم کرد».

خبر از حفظ قرآن مجید و رسالت اسلام و این دین و آیین مقدس می دهد و مخصوص به یک دوره و عصر نیست و تا ابد و تا هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام و تشکیل جامعه جهانی اسلام، این آیه نویدبخش و امیدوارکننده است که در هیچ حال و شرایطی مسلمانان نباید ناامید باشند، بقای این دین برحسب سنن الهی و وعده های خدا و رسول خدا تضمین شده است.

اگر بازگشت به عقب و ارتداد و رجعت به جاهلیتی پیش بیاید و در بین ملل مسلمان، صدای افتخار به دوره های جاهلیت و زنده کردن رسوم پیش از اسلام بلند بود، و اگر به هر شکل و وضع، بیگانگان یا افرادی که در شمار مؤمنان بوده و به ارتداد و فساد روی نهاده اند، بخواهند پیشرفت و جهانگیر شدن انقلاب الهی اسلام را متوقف کنند، یا از بین ببرند و شعائر اسلام را تعطیل و در فراموشی اندازند، قانون خلقت و صدای وجدان و فطرت و اراده الهی، گروهی مصمم و باعزیمت را که خدا آنها را دوست دارد و آنها خدا را دوست می دارند، برای حمایت این دین و جهانی شدن این انقلاب و روشن نگاه داشتن این چراغ بر می انگیزد.

از هنگام رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حال، تاریخ اسلام مصادیق و نمونه های بسیاری از آنچه در این آیه پیش بینی شده است، نشان می دهد و ارتداد در صورت های مختلف، دعوت اسلام را تهدید کرده و بلکه به ظاهر متوقف ساخت؛ ولی چنان که در این آیه خداوند متعال وعده فرموده است، هر مرتبه، ارتداد به وسیله افرادی الهی و مخلص و فداکار سرکوب شده و خطر خاموش شدن صدای

۱. سوره حجر، آیه ۹.

دعوت اسلام مرتفع گشت. ارتداد و عقب‌گردی که پس از رحلت پیغمبر ﷺ^۱ مخصوصاً در امر خلافت و رژیم حکومتی اسلام پیش آمد و منتهی به عثمان‌ها و معاویه‌ها و یزیدها و سایر بنی امیه و بنی عباس و ستمگران دیگر شد و نظام سیاست و حکم و اداره جامعه اسلامی را به نظام حکومت‌های قیصرها و کسری‌ها برگرداند، ابتدا با مقاومت و مخالفت رسمی افرادی انگشت شمار به رهبری علی و فاطمه زهرا علیها السلام روبرو شد، و پس از آن، اگرچه عقب‌گرد از دین به مرور زمان

۱. بر حسب اخبار مستفیض و بلکه متواتر حوض که در معتبرترین جوامع حدیث اهل سنت، مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطأ مالک و مسند احمد روایت شده است، رسول اعظم اسلام صلی الله علیه و آله خبر داد که گروهی از اصحابش پس از وفات آن حضرت بی‌دین و مرتد گردیده، و بازگشت به عقب و قهقرا می‌نمایند، و صدق خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ظاهر گشت.

هنوز جسد اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن نشده بود که مرتجعان وارد میدان شده، و برنامه‌هایی را که پیغمبر در امور ولایت و رهبری امت و لزوم تمسک به کتاب و عترت اعلام فرموده بود کنار گذارده و سقیفه بنی ساعده، نخستین مظهر رسمی این ارتجاع گردید.

و این همان ارتجاعی است که زهرای مرضیه علیها السلام در آخر خطبه تاریخی در مسجد مدینه آن را محکوم فرمود و از جمله فرمود: «فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَوْلِيَائِهِ وَمَأْوَىٰ أَضْفِيَائِهِ، ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ، وَسَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ، وَنَطَقَ كَاظِمُ الْعَاوِينَ، وَنَبَغَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَأَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِذَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ...»؛ «وقتی خدا جان پیامبر خود را قبض کرد، قومی به عقب برگشته و راه ارتجاع پیش گرفتند و راه‌های گوناگون، آنها را گمراه کرد و به بیگانه اعتماد کردند و با غیر رحم پیوند نمودند، و سبب و وسیله‌ای را که مأمور به مودت و دوستی آن بودند، ترک کردند و بنا را از اساسش کنده و در غیر جایگاه خود بنا نمودند».

و در مکتوبی (نامه ۳۲، صبحی صالح) که به معاویه مرقوم فرموده است: پیروانش را که پس از رهبران گذشته این ارتداد، وارث آنان شد، نکوهش نموده و می‌فرماید:

«فَجَاؤُوا عَنْ وَجْهِتِهِمْ وَنَكَصُوا عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ، وَتَوَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ، وَعَوَّلُوا عَلَىٰ أَحْسَابِهِمْ»؛ «کسانی که گرفتار مکر و خدعه معاویه و اضلال او شدند، از راه خدا برکنار گردیده و به قهقرا برگشته و راه ارتداد و ارتجاع پیش گرفته و به حسب‌های پست و بی‌مایه و الغا شده، اعتماد کردند».

گسترش یافت؛ ولی کسانى که از آن بازگشته و به گروه على عليه السلام و وفاداران حقيقى انقلاب اسلام ملحق گرديدند، زياد شدند و با قيام مسلمانان انقلاب خواه عليه عثمان، حکومت على عليه السلام فرهنگ جاهلى را در يك قدمى نيستى و فنا قرار داد؛ اما بازمانده و وارث حقيقى جاهليت (معاويه) دوباره پرچم ارتداد را برافراشت و از آن به بعد، اگرچه جاهليت ريشه کن نگريد، و اسلام نيز تا حال به هدفهاى بزرگ خود نرسيده و انقلابش کامل نگشته و در بين راه است و بايد منتظر آينده بود تا آن مصلح حقيقى و منتظر موعود بيايد و انقلاب اسلام را عالم گير ساخته و حکومت جهانى الهى را تشكيل دهد؛ ولى همواره تحت تأثير همين تعاليم اسلام و برنامه انتظار، مبارزه با ارتداد و جاهليت جريان داشته و دارد و در صورتهاى مختلف از تسلط کامل و تمام عيار جاهليت جلوگیری شده است که شهادت سيد الشهدا عليه السلام و قيام مقدس حسيني عليه بنى اميه، کارى ترين ضربت ها بر پیکر ارتدادى بود که به وسيله بنى اميه رهبرى مى شد.

ما در اينجا نمى خواهيم تاريخ اين مقاومت ها و مبارزه ها را در عصر بنى اميه و بنى عباس و ادوار مختلف شرح دهيم، و از نقش اهل بيت و برنامه ها و تعاليم ائمه طاهرين عليهم السلام که بيشتر به صورت مبارزه منفى بسيار دقيق به حملات خلفاى جور عليه موجوديت اسلام و حقايق و اهداف مقدس اين دين پاسخ داده و مدافعه مى نمايد، چيزى بگوئيم؛ ولى بايد متذکر شويم که روش مبارزه منفى آنها، اکنون هم مؤثرترين روش مبارزه با دشمنان داخلى، منافقان و دشمنان خارجى است و نتايج مهمى نيز داشته است. مثلاً به زندان افتادن امام هفتم حضرت موسى بن جعفر عليه السلام به شدت ارکان جاهلتي را که به وسيله هارون ديکتاتور و با آن همه قدرت و توسعه قلمرو حکومت استبدادى نگهدارى مى شد - لرزاند.

بيان کامل اين مطلب، حداقل به يك کتاب مفصل نياز دارد که فعلاً در پى آن

نیستیم؛ بلکه فقط می خواهیم متذکر شویم که انتظار و مثل این وعده‌هایی که در این آیه کریمه و آیات دیگر است، یکی از پایه‌های مهم و زنده مبارزه علیه فساد، در جامعه اسلام بوده، که آن را باید سرچشمه مقاومت‌ها و منبع تحرکات و مبارزات ایجابی و سلبی اهل حق با اهل باطل شمرد که مسلمان هیچ‌گاه کار اسلام و انقلاب آن را پایان یافته و تمام شده نخواهد دانست، و همواره به مضمون آیه کریمه:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱

«کافران می خواهند نور خدا را با گفتار جاهلانه خود خاموش کنند ولی خداوند نمی خواهد، مگر آنکه نور خود را به پایان برساند اگرچه کافران کراهت دارند.»

تلاش‌های دشمنان و منافقان نقش بر آب و نور خدا در اتمام و گسترش خواهد

بود.

انتظار جامعه شیعه

مسلمانان عموماً و شیعیان خصوصاً منتظرند که سراسر گیتی را عدل و علم و توحید و ایمان و برابری و برادری فراگیرد و آن رهبری که وعده ظهور او در قرآن و صدها احادیث معتبر وارد شده است، ظاهر شود و آیین توحیدی اسلام را که در شرق و غرب جهان وارد شده است، ظاهر کرده و گسترش دهد، و امت واحد، حکومت واحد، قانون واحد، نظام واحد تمام افراد بشر را متحد، هم صدا، هم قدم و به هم پیوسته سازد.

این عقیده به ظهور مصلح منتظر، حضرت مهدی موعود - چنان‌که در روایات

۱. سوره توبه، آیه ۳۲.

به آن اشاره شده است - شیعه را در جریان زمان برای مقاومت در برابر صدمات ولطماتی که بر هر دعوتی وارد می شد و آن را متلاشی می کرد، پرورش داد و فکر شیعه را که فکر خالص اسلامی است، و جامعه شیعه را از زوال و انقراض نگاه داشت و تا امروز این فکر و این عقیده و ایمان عامل بقای شیعه و پایداری و استقامت اوست.

با آن وضع جانگزای حکومت بنی امیه و بنی عباس روبرو شده بودند و تمام حیثیات و شؤون ظاهری و اجتماعی آنها لغا شده، و از همه مشاغل محروم، و در همه جا مورد تعقیب و زیر نظر جاسوسان حکومت قرار گرفته، و کمترین مجازات آنها زندان بود، تا مجازات های شدید از بریدن دست و پا و زبان و بینی، و شکنجه های غیر قابل تحمل دیگر.

آن شیعیان، اگر منتظر و آینده بین نبودند و اعتقاد به پیروزی حق و عدالت، و شکست باطل و ستم نداشتند، با اینکه همه چیز را از دست رفته می دیدند، هرگز بر ایشان حال مقاومت باقی نمی ماند و همه حتی در دل شکست خورده و تسلیم می گشتند و از دگرگون شدن اوضاع و عوض شدن و ورق خوردن صفحه تاریخ ناامید می گردیدند و ریشه هر نهضت و حرکت و پایداری در آنها خشک می شد.

اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام وعده داده و قرآن مجید نیز بشارت داده است که این دین پایدار می ماند و این راه بسته نمی شود و این نزاع و نبرد حق و باطل، با غلبه ظاهری جباران تاریخ مانند یزید و ولید و زیاد و حجاج و هارون و دیگران پایان نمی پذیرد.

و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت امیرالمؤمنین و سید الشهداء علیه السلام تا امروز ریشه تمام حرکات و نهضت های شیعه و مسلمین علیه باطل و استثمارگران، همین فلسفه اجتماعی انتظار و عقیده به ادامه مبارزه حق و باطل تا پیروزی مطلق

بوده است، که می‌بینیم همیشه از میان شکست‌ها، پیروزی‌هایی آشکار و در عین ذلت ظاهری، پرتو و شعاع عزت و سربلندی و آقایی نمودار شده و اراده‌ها و همت‌ها به حرکت و جنبش درمی‌آید و افراد بااراده و مصمم و متعهد وارد میدان می‌شوند؛ و هرچه دشمنان حق و عدالت، مسلمانان را می‌کشند و به زندان می‌اندازند و هرگونه شکنجه و عذابی را درباره آنها اجرا می‌نمایند و آنها را از اجرای قوانین اسلام و برقرار کردن شعائر دینی با زور و تطمیع باز می‌دارند و تعلیم و تربیتشان و مطبوعات و تبلیغات و تمام وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌های گروهی را ضد اسلامی و منحرف کننده می‌سازند. در ایران، الجزایر، اندونزی، فیلیپین، اوگاندا، اتیوپی، فلسطین و نقاط دیگر باز هم مبارزه ادامه می‌یابد تا ملت‌هایی مثل ایران، الجزایر و اندونزی آزاد می‌شوند.

این است فلسفه بزرگ اجتماعی انتظار ظهور. و این است یکی از اسرار غیبت حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - و از این جهت است که ثواب منتظرین مانند ثواب مجاهدین و بلکه شهیدان بدر و أحد است.

و این است که از نظر یک فرد مسلمان در هر شرایط و اوضاع نامساعد و ناگواری که جلو بیاید، کار اسلام خاتمه یافته تلقی نمی‌شود و روز این دین به آخر نمی‌رسد.

و این است همان فلسفه‌ای که در ادیان گذشته نیز مایه امیدواری پیروان آنها و مشوق آنان به استقامت و پایداری و مقاومت و جهاد بوده است. و در حقیقت، انتظار فلسفه محکم و استواری است که در تمام ادیان مورد توجه بوده و به آن عقیده داشته‌اند و از سنن و نوامیس ثابتی است که همه ادیان آسمانی در بقای خود از آن مایه گرفته‌اند و همه در انتظار آینده عالی‌تر و بهتر بوده‌اند و ظهور اسلام، این دین جامعه، به تمام آنها نوید داده شد؛ تا وقتی خورشید جهان تاب اسلام طلوع کرد

و عالم و تمام پیروان ادیان از انتظار آن بیرون آمدند، در اسلام نیز که آخرین رسالت‌ها و ادیان است، مسأله انتظار، این فلسفه بزرگ در ظهور مصلح و منجی آخرالزمان و ولی دوران حضرت مهدی علیه السلام که در بیت رسالت و از فرزندان علی و فاطمه و حسن و حسین و نهمین فرزند حسین است، خلاصه شد.

عامل بقا

بنابراین - چنان‌که از بررسی‌های عمیق و دقیق در تاریخ و فلسفه ادیان و قرآن کریم و احادیث و روایات استفاده می‌شود - فلسفه انتظار مانند یک عامل و ماده حیاتی مهم در تمام ادیان آسمانی وجود داشته و رمز بقا و موجودیت آنان بوده است و اکنون هم از عوامل بقای جامعه مسلمین است.

دیدگاه وسیع

در ضمن، این انتظار است که دیدگاه وسیع و افق نظر بلند مسلمانان و مخصوصاً شیعیان را نشان می‌دهد؛ در حالی که بسیاری از مردم و ملل دیگر انتظار می‌برند که بر ملل دیگر مسلط شده و آنها را استثمار نمایند.

و در حالی که هر یک از شرق و غرب در انتظار روزی هستند که حریفشان از پا درآید و جهان مسخر هوی و هوسشان گردد.

و در هنگامی که کمپانی‌های بازرگانی و حکومت‌های زیر نفوذ آنها انتظار می‌کشند، دنیا بازار تجارت آنها شود و بشر در عالم اقتصاد برده آنها گردد.

و در وقتی که گروه‌های بسیاری در جهان، امروز بی‌هدف در کنار کاباره‌ها و سینماها و تماشاخانه‌ها صف کشیده و دقیقه‌شماری می‌کنند و در انتظارند که در این اماکن فساد به رویش باز شود و به این ترتیب، هستی خویش را تباه می‌کنند.

در این هنگام، مسلمان آگاه و روشن‌فکر و شیعه متعهد و مبارز، در انتظار روزی

است که جهان به زیر پرچم حق و عدالت و توحید و حکومت جهانی اسلام و احکام خدا درآید و تمام بی عدالتی‌ها و نابرابری‌ها نابود گردد و این فاصله‌های پوچ از میان خلق خدا برداشته شود.

مسلمانان انتظار روزی را می‌کشند که فقر و بدبختی، و جهل و نادانی از سراسر جهان ریشه کن گردد و بینش و بصیرت جامعه، کامل و افراد صالح و رشید و دادگر، زمامدار و مصادر امور باشند، و اختلافات جغرافیایی و ملی و دینی، و سیاست‌ها و رژیم‌ها و مسلک‌های باطل از بین برود.

این بینش و مقصد و هدف و انتظار مسلمانان است که خیر و سعادت عموم، عصر آزادی، برابری همگان و آسایش و رفاه، علم و ترقی، و عدالت و نیک بختی را برای تمام افراد بشر خواهان است.

این انتظار، شخص را متعهد و مسؤول می‌سازد که برای تحقق هدف‌های اسلام و عملی شدن برنامه‌های دین، بدون هیچ یأس و ضعف و سستی و ناامیدی، شب و روز کوشش نماید و فداکاری کند تا بلکه یک گام به سوی مقاصد متعالی اسلام جلو برود.

این انتظار، شخص را محکم و مقاوم، بااراده، نفوذناپذیر، مستقل، شجاع و بلند همت می‌سازد.

این انتظار، لفظ نیست؛ گفتن نیست؛ عمل است، حرکت است، نهضت و مبارزه و جهاد است، صبر و شکیبایی و مقاومت است.

نیمه شعبان

نیمه شعبان، عید انتظار، عید نور، عید نهضت و آماده شدن برای جهاد بیشتر، مقاومت‌های سخت‌تر؛ و جشن و چراغانی آن، اعلان نشاط، آگاهی، روشنی

ضمیر، توجه منتظران و نمایش شادمانی‌ها و زوال تاریکی‌ها در جامعه جهانی اسلام است.

کسی که منتظر است، باید به سوی آن رستاخیز عظیم و بی‌مانند قدم بردارد و آماده شود و از هر فرصتی بهره‌برداری نماید، و دین خدا و احکام خدا و آنچه را که به صاحب وقت و ولی عصر - ارواحنا له الفداء - انتساب دارد، از مال و جان و فرزند و مقام خود گرامی‌تر بدارد و برای حفظ و نگاه‌داری آن کوشا تر باشد، و باید جشن و چراغانی و تبلیغات و سخنرانی‌ها و مجالس و محافل نور، این انتظار حقیقی را در دل‌ها روشن‌تر سازد و بر نشاط و تعهد و مقاومت جامعه بیفزاید.

کسی که منتظر است، به معانی بزرگی که از جشن و چراغانی نیمه شعبان در نظر است، التفات داشته و هدف و مقصد را فراموش نمی‌نماید، و جشن و چراغانی را وسیله سرگرمی قرار نمی‌دهد، و به جای وظایف خطیر و مسؤولیت‌های مهمی که در برابر خدا و قرآن و شخص حضرت ولی عصر - ارواح العالمین له الفداء - و اسلام و تشیع دارد، به مراسم خشک و خالی جشن و چراغانی اکتفا نمی‌کند، و از حقیقت و درسی که از این مراسم باید گرفت غافل نخواهد ماند، تا خدای نخواستہ دشمنان یا نادانان، این مراسم و بلکه اصل انتظار را عوضی تفسیر نمایند و آن را عامل سکوت و رکود و ترک امر به معروف بشمارند.

این جشن‌ها و چراغانی‌ها باید اعلان وفاداری به اسلام و تصمیم محکم به مقاومت در برابر نقشه‌های ضد اسلام، و ابراز علاقه به قرآن، و مطالبه حقوق اسلامی، و هم‌صدایی و اتفاق و اتحاد باشد.

این مراسم که در نهایت خلوص صورت می‌گیرد، اعلام خواسته‌های حقیقی جامعه، مخالفت همگان با نظام‌های نامشروع، و موافقت آرای عموم با نظام خالص و صحیح اسلامی است، که باید همیشه و در تمام مواقع و فرصت‌ها ابراز شود.

وَالسَّلَامُ عَلَى نَامُوسِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ وَالْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ، أَبِي الْوَقْتِ وَمَوْلَى
الزَّمَانِ، الَّذِي هُوَ لِلْحَقِّ أَمِينٌ وَلِلْخَلْقِ أَمَانٌ، مَوْلَانَا وَسَيِّدِنَا صَاحِبِ
الزَّمَانِ، أَرْوَاحِ الْعَالَمِينَ لَهُ الْفِدَاءُ وَعَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ، وَجَعَلْنَا مِنْ
شِيعَتِهِ وَأَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ.

قم المشرفه، حرم الائمة عليهم السلام

لطف الله صافى گلپایگانی

١٣٩٨ هـ ق

وابستگی جهان به

امام زمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ رُسُلِهِ أَجْمَعِينَ، أَبِي الْقَاسِمِ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، الَّذِينَ هُمْ أَرْكَانُ الْإِيمَانِ وَأَمْنَاءُ الرَّحْمَنِ وَأَمَانٌ
لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَبِهِمْ يُمْسِكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِهِمْ
يُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَبِهِمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَتَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَتَخْرُجُ
بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَلَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنْهُمْ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.^۱
قَالَ الْإِمَامُ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ ع: لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ
بِأَهْلِهَا كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ؛^۲

ترجمه به مضمون: اگر زمین ساعتی خالی از امام بماند اهل خود را فرو
خواهد برد و چون دریایی که به موجش اهلس را مضطرب و بی قرار سازد
در موج و اضطراب افتد.

۱. اقتباس از احادیث باب ۲۱ کمال الدین، ص ۲۰۱ - ۲۱۰، طبع مکتبه صدوق و کتابهای
دیگر.

۲. غیبت نعمانی، باب ۸، حدیث ۱۰، ص ۱۳۹، طبع مکتبه صدوق.

پیشگفتار

باید توجه داشت که اصل وابستگی سایر ممکنات به وجود امام - سلام الله علیه - و چگونگی آن و مسایل مشابه آن را، دانشمندان و علمای حکمت و عرفان با دلایل عقلی و فلسفی و عرفانی اثبات کرده‌اند، چنان‌که به وسیله وحی و خبر آنان که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارند و از غیب عالم و علم کتاب و روابط نهانی و پنهانی ممکنات با یکدیگر، به اذن الله تعالی و به عنایت و لطف او مطلع می‌باشند، نیز ثابت است. و طبق همین اطلاعاتی که ایشان به ما می‌دهند، فرضاً دلیل عقلی مستقل هم نباشد، به آنچه خبر می‌دهند اعتقاد پیدا می‌کنیم.

زیرا برای تحقیق این‌گونه موضوعات - به خصوص تفصیل آن - راهی مطمئن‌تر و باوربخش‌تر از وحی و اخبار انبیا و اوصیای آنها نیست؛^۱ چنان‌که وجود ملائکه و اصناف آنها و مأموریت‌ها و مداخلاتشان در عالم و تصرفات و ارتباطاتی که با تنظیم عالم دارند، برحسب قرآن مجید و احادیث شریفه ثابت و مسلم است و هر کس به نبوت و وحی و قرآن مجید و رسالت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤمن

۱. پیرامون علم انبیا و اولیا به مغیبات و چگونگی و واقعیت آن، که امری انکارناپذیر است، مراجعه شود به کتاب‌هایی که یا در خصوص این موضوع نوشته شده، یا به مناسبتی این مباحث در آنها پی‌گیری شده است از جمله تألیفات ابن حقیق مثل «نوید امن و امان» و «پرتوی از عظمت حسین علیه السلام» و «فروع ولایت در دعای ندبه».

باشد، به آن نیز ایمان دارد؛ زیرا ایمان به صدق انبیا و وحی و انباء و اخبار آنها قابل تبعیض نیست؛ بنابراین در این موضوع نیز این راه شناخت، مورد استناد و کمال اعتماد و یقین آور و اطمینان بخش است.

برحسب روایاتی که در تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید وارد شده و همچنین روایاتی که مستقلاً روایت شده، وابستگی جهان به وجود امام عَلَيْهِ السَّلَام ثابت است؛ و هرچند بعضی از این روایات به وابستگی بعضی از این عالم مثل زمین، بیشتر دلالت نداشته باشد؛ اما بعضی دیگر بر وابستگی کل دلالت دارد. مضافاً اینکه بعضی از معیارها و ملاک‌ها که این وابستگی را تأیید می‌نماید، عام است و وابستگی کل عالم را اثبات می‌کند.

ناگفته نماند: از طرق اهل سنت نیز احادیثی که في الجملة دلالت بر این موضوع دارد، روایت شده است؛ مثل روایتی که "عبدالله بن بطله عکبری" که از محدثین مشهور و نامدار است،^۱ در کتاب "الانابه" به سند خود از عبدالله بن امیه مولی مجاشع،^۲ از یزید رقاشی،^۳ از انس بن مالک^۴ به این لفظ روایت کرده است:

انس گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

-
۱. شرح زندگی او در تاریخ بغداد و لسان المیزان مذکور است.
 ۲. رازی در «الجرح و التعديل» شرح زندگی عبدالله بن امیه قرشی را نوشته است که ظاهراً غیر از عبدالله بن امیه مولی مجاشع است، و در جامع الرواة شرح حال عبدالله بن امیه سکونی را نوشته است که از اصحاب حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام است.
 ۳. شرح حال یزید بن ابان رقاشی در تهذیب التهذیب ابن حجر مذکور است.
 ۴. انس بن مالک از صحابه معروف است که ماجرای زندگی و تاریخ حالات او در کتاب‌های تاریخ و تراجم مثل استیعاب و اصابه و أسد الغابة و غیره آمده است.

«لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ، فَإِذَا مَضُوا سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا»^۱

همواره این دین برپا خواهد بود تا دوازده نفر، پس وقتی که آن دوازده نفر درگذشتند، زمین اهل خود را فرو خواهد برد.

و چنانکه از بعضی احادیث استفاده می شود، از دوران صدر اول و عصر صحابه، افراد برجسته ای از آنان، مانند سلمان و ابوذر - که نمی توان اعتقاداتشان را جز به استناد به هدایت و بیان و ارشاد حضرت رسول اعظم ﷺ مستند دانست - این وابستگی را بازگو کرده و به دیگران می آموختند، چنانکه از سلمان و ابوذر در مقام توصیف امیرالمؤمنین علی عليه السلام روایت شده است:

«إِنَّهُ لَزُرُّ الْأَرْضِ الَّذِي تَسْكُنُ إِلَيْهِ وَيُسْكُنُ إِلَيْهَا، وَلَوْ فَقَدَ لَأَنْكَرْتُمُ الْأَرْضَ وَأَنْكَرْتُمُ النَّاسَ»^۲

«علی عليه السلام قوام زمین است که زمین به سوی او آرام می گیرد و به سوی آن سکون و آرامش حاصل می شود، و اگر او (یا جانشین او) نباشد، هر آینه زمین را دگرگون (به وضع دیگر) و مردم را منکر و ناشناخته خواهید دید».

۱. کشف الاستار، ص ۹۹. در بعضی نسخه ها کلمه «ساخت» ماجت نوشته شده است و پوشیده نماند که احادیث دال بر امامت ائمه اثنی عشر عليهم السلام از طرق اهل سنت متواتر است و بیش از سی نفر از صحابه این احادیث را روایت کرده اند و این روایات بر صحت مذاهب شیعه اهل بیت عليهم السلام که معتقد به امامت ائمه اثنی عشر می باشند، دلالت دارند و بر هیچ یک از مذاهب سایر فرق مسلمین قابل انطباق نیستند، خصوصاً که در خود این روایات، روایات مطلقه تفسیر شده و در روایاتی مثل روایت حافظ معروف «ابوالفتح بن ابوالفوارس» در اربعین خود به اسامی ایشان نیز تصریح شده است.

۲. لسان العرب و نهاییه ابن اثیر، قسمت «زرر». مخفی نماند که این حدیث در کتاب های معتبر شیعه نیز روایت شده، از جمله: در امالی شیخ مفید مجلس ۱۷، از سلمان این گونه روایت شده است: «إِنَّهُ لَعَالِمُ الْأَرْضِ وَزُرُّهَا، وَإِلَيْهِ تَسْكُنُ، وَلَوْ قَدْ فَقَدْتُمُوهُ لَفَقَدْتُمُ الْعِلْمَ وَأَنْكَرْتُمُ النَّاسَ».

ابن اثیر در نهاییه و ابن منظور در لسان العرب، "زَرَّ" را به استخوانی که در زیر قلب است و قوام قلب را به آن گفته‌اند، معنی کرده‌اند.

حاصل اینکه: با مراجعه اجمالی به روایات و احادیث شیعه و اهل سنت و زیارات معتبر مثل جامعه کبیره، ارتباط وجود سایر ممکنات و بقای زمین؛ بلکه عالم، نزول باران، برکات و رحمت‌های الهی، افاضه فیوضات و نعمت‌ها به وجود امام عَلَيْهِ السَّلَامُ في الجملة ثابت و مسلم است؛^۱ البته شکی نیست که یگانه راه نجات و امان از گمراهی، شناختن امام، قبول امامت او و پیروی از او است که علاوه بر احادیث متواتر ثقلین و سفینه و امان، حدیث مشهور بین شیعه و اهل سنت که حمیدی در "جمع صحیحین" آن را روایت کرده است، با کمال تأکید و توعید بر آن دلالت دارد، متن این حدیث به روایت حمیدی (در جمع صحیحین) این است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ»؛^۲

«هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرده است (مانند) مردن جاهلیت».

و فخر رازی از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است که فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، فَلَيْمَتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا»؛^۳

«هرکس بمیرد در حالی که نشناخته باشد امام زمان خود را، پس اگر

۱. رجوع شود به کتاب‌ها و جوامع مثل کافی و وافى، بحار و درر البحار و غیره.

۲. کشف الاستار، ص ۷۸ و ۷۹.

۳. المسائل الخمسون، رساله‌ای است از فخر رازی که در ضمن مجموعه‌ای به نام «مجموعه الرسائل» در مصر در مطبعة علمیه کردستان، در سال ۱۳۲۸ قمری چاپ شده و این حدیث در صفحه ۳۸۴ این کتاب نقل شده است.

خواست یهودی بمیرد و اگر خواست نصرانی».

کلام معجز نظام حضرت علی علیه السلام، تصریح این بیان و اقتباس از فرمایش حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله است، که مفخر علمای اسلام سید رضی از آن حضرت روایت نموده است:

«وَأِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قَوْمٌ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَعُرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»؛^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰. عالم جلیل میرزا ابوالفضل تهرانی در کتاب شفاء الصدور شرح زیارت عاشورا، در موضوع معرفت امام کلامی دارد که عیناً نقل می شود: معرفت امام علیه السلام مراتبی دارد:

مرتبۀ اول: احاطه به مقام ایشان است کما هو حقّه، و این مرتبۀ در حیز افهام ما نیست: جمله ادراکات بر خرها لنگ او سوار باد پایان چون خدنگ

و حدیث شریف «من عرفنا فقد عرف الله» می تواند اشاره به این معنی باشد و حدیث معروف که شیخ صدوق - علیه الرحمة - روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يا عَلِيُّ! ما عَرَفَ اللهُ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَلَا عَرَفَنِي إِلَّا اللهُ وَأَنْتَ، وَلَا عَرَفَكَ إِلَّا اللهُ وَأَنَا»، بنابر عموم ثبوت احکام امیرالمؤمنین برای ائمه علیهم السلام - چنانچه در اخبار وارد شده - شاهد صدق این مدعی باشد.

مرتبۀ دوم: اطلاع بر اسرار و سراپر، و وقوف بر بواطن و ضمائر ایشان است، به حدی که طاقت بشر اقتضا کند. این هم مراتبی دارد و معقول به تشکیک است و این درجه خصیصین شیعه و صدیقین و اولیا است. و از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم می شود که سلمان فارسی و ابو حمزه ثمالی و یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقطین و جماعتی دیگر، هر یک به مرتبۀ ای از مراتب این مقام رسیده اند. و مستفاد از مجموع اخبار آن است که: در صحابه افضل از سلمان نیست و این حکم جاری در اهل بیت نیست؛ چون او به تنزیل از ایشان شده و ایشان به تحقیق از این طایفه هستند.

مرتبۀ سوم: اطلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیۀ ایشان است؛ چنانچه از اخبار اهل بیت و آثار شریفه ایشان ظاهر می شود، از علم و حلم و تقوا و شجاعت و سماحت و احتیاج جمیع خلق در امور به ایشان و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوضات الهی و مواهب ربّانی و اینکه امامت بر جمیع ما فی الوجود دارند و این مقام علما و فقها و مؤمنین از حکما و عرفا

«همانا امامان از سوی خدا و به امر خدا، قائم بر خلق خدا و برپا دارندگان آنها، و مدبر و مدیر امور، نگهبان مصالح و سرپرست بندگان خدا می‌باشند داخل بهشت نمی‌شود مگر آن کس که بشناسد ایشان را و ایشان او را بشناسند و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی که ایشان را نشناسد و انکار کند، و امامان علیهم‌السلام او را نشناسند و انکار نمایند».

و در رابطه با این مسایل است، فرمایش دیگر آن حضرت:

«أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»؛^۱

«آگاه باشید! به تحقیق مثل آل محمد علیهم‌السلام مثل ستاره‌های آسمان است که هرگاه ستاره‌ای بخواهد غروب کند، ستاره دیگر طلوع نماید».

این‌گونه احادیث و احادیثی که مدلول آنها گسترده‌تر است، از حدّ تواتر گذشته است و مورد نظر در این رساله، استقصا و احصای آن احادیث و تحقیق در مقدار دلالت آنها نیست، که احصا و بررسی این احادیث به کاوش بسیار و مطالعات زیاد و تألیف کتابی مفصل و بزرگ نیاز دارد.

آنچه در این رساله به طور مختصر در نظر است، توجیه و تفسیر عقلی و علمی و منطقی این وابستگی و بیان امکان و صورت وقوع آن است که در ضمن چند بیان توضیح و توجیه می‌شود. و اگرچه بحث و بررسی را می‌توان در دوزمینه قرار داد؛

↔ است و هرکس هرچه بیشتر از مشکلات انوار مقدّس ایشان اقتباس کرده و زیادتر از بحر محیط فضایلشان اعتراف نموده، در این مرحله ثابت قدم‌تر و صاحب منزلت‌تر است. مرتبه چهارم: اعتراف به امامت ایشان و دارایی کمالات است اجمالاً، و این حظ عوام است و جمیع مراتب از تشکیک و اختلاف، به حسب اختلاف استعداد اصحاب آنها خالی نیست... (شفاء الصدور، ص ۲۱۳ و ۲۱۴).

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸.

وابستگی جهان به امام زمان • پیشگفتار ■ ۷۷

یکی ارتباط اصل وجود ممکنات به وجود امام علیه السلام و دیگری ارتباط بقای آنها به وجود آن حضرت علیه السلام، اما به ملاحظه اختصار و عدم تکرار، در طی چند بررسی و توجیه، معقولیت و منطقی بودن هر دو جهت را به یاری خداوند متعال بیان خواهیم کرد.

وما توفیقی إلا بالله، علیه توکلت وإلیه أنیب

بررسی و توجیه اول

عالم انسان که آن را عالم صغیر می‌گویند، نمونه کلّ جهان و مجموع عالم است که آن را عالم کبیر و اکبر می‌خوانند، چنان‌که در شعر منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۱

بلکه همه عالم‌ها، از عالم اتم‌ها تا عالم منظومه‌ها و کیهان‌ها، همه و همه نمونه مجموع عالم هستند و همه دارای یک نقطه مرکزی هستند که وجودشان به آن مرتبط است.

دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی

مجموع عالم و کل جهان نیز دارای چنین نقطه مرکزی است؛ این نقطه مرکزی در ظاهر هرچه باشد، در باطن وجود ولیّ عصر و قلب هر زمان است، چنان‌که نقطه مرکزی انسان در ظاهر مغز است؛ اما در باطن روح انسان یا به تعبیر دیگر قلب او می‌باشد. انسان ظاهرین گمان می‌کند که ارتباطات، منحصر در چیزهایی است که با حواس ظاهری یا با تجربه دریافت می‌شود و از ارتباط عالم ظاهر با باطن، و عالم شهادت و حضور با عالم غیبت و ماوراء ستور، و محسوس با معقول و آنچه از

۱. گمان می‌کنی که تو جسم کوچک هستی و حال آنکه عالمی بزرگ در وجود تو نهفته است.

دسترس تجربه خارج است، غافل است و ارتباطات ظاهری و محسوس را فقط بر اساس تأثیر و تأثر ذاتی اشیا می‌پندارد، خصوصاً که نظام اتم و کیهانشان‌ها را به یک نوع می‌بیند و تحت یک برنامه و جریان متحد الشکل مشاهده می‌کند، پس گمان می‌کند که یک جزء بالذات، مرکز و ثابت است و جزء یا اجزای دیگر بالذات یا به تأثیر دیگر، سیار و متحرک و از تأثیر عالم غیب در آن غافل است و نمی‌داند که ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾.

در دیده‌تنگ مسور، نور است ز او در پای ضعیف پشه، زور است ز او ذاتش سزاست مر خداوندی را هر وصف که ناسزاست، دور است ز او و نمی‌پرسد که جهت جامع و ارتباط بخش این اجزا چیست؟ و چگونه این نظام‌ها بر آنها حاکم شده و این عناصر مختلف به وجود آمده؟ و کجا و در چه مجلس و محفلی و با کدام عقل و شعوری این قرار را با یکدیگر گذاردند که با ترکیبات و اجزای متفاوت این عناصر را بیافرینند و از ترکیب آنها، این همه مرتبط و متناسب ساخته که از قواعد و قوانین و تناسبی که در آن است، بشر توانسته است با کشف قسمتی از آنها، حتی در کیهان و جهان‌های برین، تصرف و رفت و آمد نماید و از فاصله میلیون‌ها سال نوری کسب اطلاع کند؟ خدا دانا است که در این همه عوالم چه خبرها و چه شگفتی‌ها، چه پدیده‌ها و چه اسرار و روابطی برقرار کرده است و چه محکم و استوار است این آیه کریم که می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً﴾^۱

«بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات و آثار قدرت و آیات پروردگار من

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۹.

و مخلوقات او مرکب باشد، هر آینه دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام شود. اگرچه مانند آن مدد بیاوریم.»
 چه غافل می باشند آنان که چشمشان از ظاهر به باطن نفوذ نمی کند و جهان و صاحب جهان را نشناخته از این جهان می گذرند، به مصداق:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱

«به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند؛ ولی از عالم آخرت غافل می باشند.»
 آری همه جا نظام او و دست او است، از اتم تا کهکشانها و بالاتر و آنچه هنوز بشر به کشفش موفق نشده، همه آیات و نشانی های اویند.

شنیدستم که هر کوکب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است
 تو پنداری جهانی غیر از این نیست زمین و آسمانی غیر از این نیست
 چه نیکو و معرفت افزا است سخن سرور اولیا و اشرف اوصیا و رهبر عرفا،
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

«سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ! سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ، وَمَا أَصْفَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ، وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ، وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ، وَمَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا، وَمَا أَصْفَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ»^۲

«تسبیح تو را می گویم، چه عظیم است شأن تو! تسبیح تو را می گویم، چه بزرگ است آنچه را می بینیم از آفرینش تو! و چه کوچک است بزرگی آن در کنار قدرت تو! و چه هولناک است آنچه مشاهده می کنیم از ملکوت تو!

۱. سوره روم، آیه ۷.

۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹.

و چه حقیر است این در برابر آنچه مشاهده می‌کنیم از ملکوت تو! و چه حقیر است این در کنار آنچه از ما پنهان است از سلطان تو! و...».

والبته جهان به حکمت الهی و اراده ازلی، دارای قوانین و قواعدی است و بهتر است که با اقتباس از قرآن کریم بگوییم: دارای سستی است و هر پدیده و حادثی معلول علتی است و علوم مادی و طبیعی، چیزی غیر از اطلاع و آگاهی بر بخش مختصری از این قواعد و سنن و سلسله علل و معلولات نیست؛ اما چنان نیست که احتمال وجود عالم غیب و تأثیر آن در حدوث و بقای موجودات مادی و ارتباط وجود ولی و قطب در تأثیر و تأثری که در اشیا است، با قانون علیت قابل نفی و انکار باشد. و به طریق اولی: "نفی ارتباط وجود عالم با وجود ولی" قابل اثبات نمی‌باشد و هرگز چنین نفی و اثباتی امکان‌پذیر و معقول و منطقی نیست؛ زیرا قانون علیت می‌تواند نفی یا تأثیر بعضی از اشیا را در وجود تمام اشیا یا بعضی اشیا اثبات کند.

به عبارت دیگر: اگر با حذف بعضی از عوامل مادی که علیت و ارتباط آن به وجود یک پدیده یا بقای آن محتمل است، آن پدیده را همچنان باقی و موجود یافتیم، عدم علیت آن عامل و عدم ارتباط بقای آن پدیده به وجود آن عامل احتمالی استکشاف می‌شود؛ اما با حذف عاملی که علیت آن نسبت به یک پدیده محتمل باشد، به فرض آنکه آن پدیده نیز حذف شود، ثابت نمی‌شود. عاملی که حذفش، حذف پدیده را در پی داشت، علت مستقل آن پدیده است؛ زیرا معلوم نمی‌شود تأثیر آن عامل به نحو شرط بوده یا به نحو مقتضی و یا رافع یا مانع یا علت، پس احتمال اینکه چیز دیگر و امر غیبی و غیر قابل تجربه هم در وجود آن به نحو مقتضی یا شرط مؤثر باشد، نفی نمی‌شود، چنانکه با از کار انداختن مغز یا قلب، هر چند جسم انسان از کار می‌افتد و وجود عنصری و مادی او از تحرک و فعالیت باز

می ایستد و تأثیر مغز و قلب در کار و اعمال اندام و اعضای انسان ثابت می شود؛ اما نمی توان با این آزمایش، نفی روح را ثابت نمود و رابطه اعضا و بدن نیست که بگوییم: حیات جزء مادی انسان که اندام او باشد، فقط مرتبط با مغز یا قلب است و با روح و عالم غیب ارتباط ندارد.

اشتباه نشود! نمی خواهیم با این بیان، ارتباط ممکنات را با وجود امام، یا اعضا و اندام انسان را با روح او ثابت نماییم؛ بلکه می خواهیم بگوییم: این ارتباط، از مسائلی که با قانون علیت و آزمایش های مادی و تجربی و به اصطلاح بعضی علمی قابل نفی باشد، نیست، هرچند در مقام پذیرش و ایمان به آن باید به دلایلی که برای اثبات این گونه موضوعات اقامه می شود، استناد کرد.

و بالاخره می گوییم: ارتباط وجود سایر ممکنات با وجود ولی و قطب جهان، به حکم خبر صادق مصدق؛ یعنی پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين  ثابت است، اگرچه ارتباط غیر ارادی باشد، مثل ارتباط منظومه شمسی با خورشید و اجزای اتم با هسته مرکزی و هزاران هزار روابط تکوینی که در عالم جماد و نبات و حیوان و انسان و بین اعضا و اجزای آنها برقرار است، و نفی تأثیر وجود قطب در وجود پدیده های این عالم - به اذن الله تعالی - با قانون علیت و تجربه و آزمایش امکان پذیر نیست و امکان احتمال تأثیر آن به هیچ وجه قابل رد نمی باشد. بنابراین ایمان به آن، علاوه بر ادله عقلی با توجه به احادیث و روایات نیز کاملاً عقلایی و منطقی است و موجب شرک و غلو و این گونه امور نخواهد بود، چنانکه احتمال تأثیر یا یقین به تأثیر هر شیء در شیء دیگری - به تقدیر خدای تعالی - شرک نمی باشد.

و حاصل این توجیه، این است که: اگر در ارتباطات و تأثیر و تأثرها، وجود هسته مرکزی و مابیه الارتباط و مابیه البقاء و مابیه النظام مادی دیده می شود، و مثلاً حیات اعضا و اندام و بخش مادی وجود انسان، به وجود مغز و قلب بستگی دارد

و حتی بسیاری از تصرفات؛ بلکه بیشتر یا همه تصرفات غیب وجود افراد عادی (روح) در این عالم به این اعضا بستگی دارد، امکان دارد وجود قطب و امام نیز ما به الارتباط تکوینی مجموع این عالم باشد. و همان‌گونه که آن ارتباطات و ارتباط ملائکه با این عالم توجیه می‌شود، این ارتباط که دلایل عقلی و نقلی بر آن اقامه شده، نیز توجیه و تفسیر می‌شود.^۱

۱. مناسب این توجیه است، این اشعار از مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی:

ای چرخ کهن به طلعت نو	از روی تو مه گرفته پرتو
بندی ز کمند تو مسجره	نعلی ز سمنند تو مه نو
از حزم تو شد زمین گرانبار	و از عزم تو شد فلک سبک رو
حزمت به زمین کاین چنین باش	عزمت به فلک که آن‌چنان رو
ای چاکر درگه تو قیصر	و ای بنده درگه تو خسرو
جان بر لب و لب به جان رسیده	و این کارد به استخوان رسیده
شمشیر تو در غلاف تا کی؟	گیتی به تو در خلاف تا کی؟
ایسن ذلت و انکسار تا چند	و این محنت و اعتساف تا کی؟
از دشمن و دوست طعنه تا چند	این فرقت و اختلاف تا کی؟
در دین نبی خلاف تا چند	از راه حق انحراف تا کی؟
از دیده مردم از چه دوری؟	در مردم دیده عین نوری

بررسی و توجیه دوم

چنان‌که ثابت و مسلم است، تمام اجزای عالم امکان به سوی موجود ممکن اشرف در حرکت است. و به عبارت دیگر: علت غایی عالم امکان و متحرکات، وجود مخلوق اشرف است. هر عالم مقدمه عالم بعد و عالم کامل‌تر است، چنان‌که عالم جنین مقدمه عالم دنیا، و عالم دنیا مقدمه عالم آخرت است، و به طور کلی هر مادونی مقدمه مافوق، و هر ناقصی برای کامل و هر کاملی برای سوی کمال در مسیر حیات و عالم امکان سیر می‌کنند. تا در عین به فعلیت رسیدن استعداد خاص خود، در مسیر کمالی خود، کمال موجود کامل‌تر را فراهم ساخته و به او بپیوندند.

پس اگر سیر جهان بدون موجود ممکن کامل باشد و منتهی به آن نباشد، جهان از هدف آسنی و اشرف خود محروم می‌شود و حرکت جهان، اگر بی‌ثمر و بی‌هدف نباشد، اقلأً بدون قایدهٔ کامل خواهد بود. لذا همیشه و تا حرکت در عالم امکان هست، باید برای موجود کامل و به سوی آن باشد و آن «امام و حجت خدا و ولی دوران و قطب زمان» خواهد بود که یا در کسوت و منصب نبوت ظهور دارد و یا در کسوت امامت و منصوب و وصایت، قائم مقام و جانشین نبی و پیغمبر خواهد بود. بدیهی است با امکان موجود اشرف و فیاضیت خدا و عدم بخل در مبدأ فیاض،

اکتفا به وجود غیر اشرف نخواهد شد.

خلاصه این بیان، چنین است: وجود حضرت رسول اکرم و سیده نساء العالمین و ائمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم اجمعین - مقصد اصلی خلقت می باشند^۱ و دیگران علاوه بر آنکه نسبت به مادون خود، کامل تر و علت غایی هستند، طفیل وجود آنها و فرع وجود آن بزرگواران می باشند.

و این موضوع مستفاد از روایات معتبره است. از جمله: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه روایت است که در ضمن یکی از نامه های تاریخی خود به معاویه مرقوم فرمود:

«فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^۲

«ما تربیت یافتگان پروردگارمان هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته ما هستند.»

۱. چه مناسب است این دو شعر از کتاب «گنج دانش» مرحوم آیت الله والد علیه السلام:
ز قبر ایم برون چون روز محشر سرا بس چارده شخص مطهر
علی چار و محمد چار و زهرا حسین و دو حسن موسی و جعفر
و دیگری از شعرا و مدیحه سرایان اهل بیت علیهم السلام گفته است:
نگسلد رشته امید گرانباری جرم زمره ای را که شما حبل متینید همه
سیزده تن ز شما چاشنی از یک تن زان نمکدان حقیقت نمکینید همه
بِسَافَتِ

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۲۸.

چه نیکو فرموده سید رضی در اشعاری که بنی عباس را مخاطب قرار داده است:

رَدُّوا تَرَاثَ مُحَمَّدٍ رَدَّوْا لیس القضیب لکم و لا البرد
هل اعرفت فیکم کفَاطِمَةَ ام هل لکم کمحمد جد
جلّ افتخارهم بأنهم عند الخصام مصاقع لد
ان الخلائف و الاولی فخرُوا بهم علینا قبل او بعد
شرفوا بنا و لجدنا خلقُوا فمهم صنائعنا اذا عُدَّوْا

و شیخ صدوق - علیه الرحمة - از حضرت رسول اکرم ﷺ روایت نموده است که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ! لَوْلَا نَحْنُ، مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَلَا حَوَاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ»؛^۱

«ای علی! اگر ما نبودیم، خداوند خلق نمی کرد آدم و حوا را و بهشت و جهنم و آسمان و زمین خلق نمی شدند».

ورافعی - یکی از علمای معروف عامه - در ضمن حدیثی طولانی، روایت کرده است که خداوند متعال به آدم - علی نبینا و آله و علیه السلام - فرمود:

«هَؤُلَاءَ (يَعْنِي مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ) خَمْسَةٌ مِنْ وُلْدِكَ، لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ. هَؤُلَاءَ خَمْسَةٌ شَقَّقْتُ لَهُمْ خَمْسَةَ إِسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِي، لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكُرْسِيَّ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ وَلَا الْإِنْسَ وَلَا الْجِنَّ»؛^۲

«اینان (محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین - صلوات الله عليهم -) پنج تن از فرزندان تو هستند. اگر نبودند ایشان، تو را خلق نمی کردم؛ اینان پنج تن اند که برای ایشان پنج اسم از اسم های خودم مشتق کردم. اگر ایشان نبودند، خلق نمی کردم بهشت و نه آتش، و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه فرشتگان و نه انس و جن را».

و نظیر این ارتباط است، ارتباط آفرینش آنچه در زمین است با آفرینش آدم و بنی آدم، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

۱. کمال الدین، ب ۲۳، ج ۴، ص ۲۵۴، ج ۱، ط دار الکتب الاسلامیه.

۲. خلاصة العباة، ج ۴، ص ۵۹.

﴿ خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ﴾^۱

«تمام آنچه در زمین است برای شما خلق کردم».

و در آیه دیگر می فرماید:

﴿ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴾^۲

«زمین را برای خلق مقرر فرموده».

و در آیه دیگر فرموده است:

﴿ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشاً وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ

بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ ﴾^۳

«آن خدایی که برای شما زمین را گسترده و آسمان را برافراشت و از

آسمان، آبی فروبارید که به سبب آن، میوه‌هایی گوناگون برای روزی شما

بیرون آورد».

و همچنین آیاتی که دلالت دارند بر تسخیر زمین و آفتاب و ماه و نجوم برای

انسان.

و چنان‌که مرحوم پدرم آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی رحمته در یکی از

تالیفات خود به نام "مصباح الفلاح"، یا در تالیف دیگرش به نام "نفایس العرفان"

تحقیق کرده، آیاتی مثل:

﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾^۴

«ما جن و انس را خلق نکردیم مگر برای عبادت».

۱. سوره بقره، آیه ۲۹.

۲. سوره الرحمن، آیه ۱۰.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲.

۴. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

نیز بر همین دلالت دارند؛ زیرا وقتی خلقت جن و انس برای عبادت باشد، با اینکه عالی‌ترین مرتبه عبادت و اطاعت - که نمایش و تبلور کمال اعلاّی موجود ممکن است - همان است که از امام عَلَيْهِ السَّلَام صادر می‌شود، و با توجه به اینکه: عبادات دیگران نیز باید در خطّ عبادت امام و پیروی از او باشد تا از شرک و انحراف و معایب و موانع دیگر مصون بماند، پس امام مقصد اصلی و علت غایی خلقت خواهد بود.

و نظیر این تحقیق است، آنچه که آن مرحوم و دیگران از محققان بزرگ فرموده‌اند که غرض از خلقت، تخلّق به اخلاق الهی مثل علم و قدرت و ظهور قدرت ربوبی است؛ اگرچه در تمام اشیا و خلقت تمام کائنات، آثار علم و قدرت و حکمت او ظاهر و هویدا است و هرچه هست، آیه و کلمه او است؛ اما ظهور علم و قدرت او در انسان و استعداد و تخلّق انسان به اختیار خود به اخلاق الهی، در مرتبه‌ای است که هیچ موجودی غیر از انسان آن استعداد را ندارد و تحقق و فعلیت کمال این استعداد و جلوه و نمایش برین و برترین آن، وجود امام^۱ و افعال و اخلاق

۱. لازم به ذکر اینکه: اگر ما در ضمن سخنان خود، کلمه "امام" را محور سخن قرار داده‌ایم، گمان نشود شؤونی را که در این بحث برای "امام" اثبات می‌کنیم، - العیاذ بالله - برای حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت نمی‌دانیم؛ بلکه مطلب برعکس است.

اولاً: برحسب روایات مستواتر نور - که شیعه و سنی روایت کرده‌اند - پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام از نور واحد خلق شده‌اند.

ثانیاً: برحسب روایات دیگر و براهین عقلی، هر کمائی که ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام دارا می‌باشند، مرتبه اکمل و اقوایش را پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارا است. و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از همه آنها افضل است و انسان نسبت به پیغمبر تابع و مطیع، و آن حضرت مطاع و متبوع است.

پس تمام شؤونی که از آنها بحث می‌کنیم، به طریق اولی برای شخص شخیص حضرت خاتم الانبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت است، این مطلب در کمال صراحت و وضوح از خطبه‌های امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام



و جامعیت و نواحی متعدد کمالی او است.

بنابراین باز هم امام، مقصد اصلی خلقت و خلاصه و نتیجه علیای آن می باشد و خدا همه اشیا را برای بشر و بشر را برای انسان کامل که ولی امر هر عصر و قطب دوران و صاحب الزمان است، آفرید، چنانکه برای پدید آمدن میوه، انسان به ایجاد باغ، آباد کردن زمین، ساختن و کندن جوی و جدول، تهیه آب و احداث قنات و کاشتن درخت اقدام می نماید و در واقع همه را برای میوه می خواهد و میوه، مطلوب بالذات و خواسته حقیقی و اولی او است و دیگر چیزها مطلوب بالعرض و خواسته تبعی و ثانوی است. شاید همین بود سر اینکه ملائکه گفتند:

﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾^۱

«آیا می خواهی کسانی را در زمین بگماری که فساد کنند و خون‌ها بریزند و حال آنکه ما تو را تسبیح می کنیم».

و پاسخ خداوند متعال که فرمود:

﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲

«من می دانم آنچه را که شما نمی دانید».

اشاره به همین باشد که: اگرچه فساد و خونریزی در بین بشر پیدا خواهد شد؛ اما

↔ در وصف و مدح پیغمبر ﷺ و از مواضعی که امیرالمؤمنین نسبت به آن حضرت در مثل لیلۃ المبیت و در شعب ابی طالب داشته، استفاده می شود.

و خلاصه در بین تمام امت، احدی را از علی عَلِيٍّ نسبت به پیغمبر ﷺ مطیع تر و تسلیم تر نخواهیم یافت و این یکی از فضایل بزرگ علی عَلِيٍّ است که احدی از صحابه در آن، با آن حضرت هم‌تراز نمی باشد.

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

چون این نظام منتهی و متضمن وجود بندگان صالح و شایستگان مقام خلافت الهی خواهد شد، باید برقرار شود و خدا می داند که محصول این جعل خلیفه در زمین چه خواهد بود و چه موجودات کاملی را متضمن می باشد، و مانند ابراهیم و موسی و عیسی و محمد خاتم الانبیا و علی مرتضی و مهدی خاتم الاولیا از آن به وجود خواهد آمد.

و مخفی نماند: محققین علمای اهل سنت نیز همگی بر اینکه حضرت رسول اکرم ﷺ دارای چنین منزلت و مقامی است، اتفاق دارند و زبان حالشان این اشعار است:

مُحَمَّدٌ الْمُجْتَبَىٰ مَعْنَىٰ حِبْلَتِهِ	وَمَا لِأَدَمَ طِينٌ بَعْدَ مَجْبُورٍ
وَالْمُجْتَبَىٰ تاجُ عَلِيَّاهُ الرَّفِيعُ وَمَا	لِلْبَدْرِ تاجٌ وَلَا لِلنَّخْمِ اكْلِيلٌ
لَوْلَاهُ مَا كَانَ أَرْضٌ لَا وَلَا أَفُقٌ	وَلَا زَمَانٌ وَلَا خَلْقٌ وَلَا جِيلٌ
وَلَا مَناسِكَ فِيهَا لِلْهَدَىٰ أَشْهَبُ	وَلَا دِيَارِهَا لِسُلُوحِي تَزِيلٌ ^۱

و این اشعار:

يَا صَفْوَةَ الرُّسُلِ الَّذِي لَوْلَاهُ لَمْ	يَسْتَبِثْ عَلَىٰ حَدِّ الْمَقَامِ كَلِيمٌ
كَأَنَّكَ وَلَا سَكَنَ الْجِنَانُ أَبٌ وَلَمْ	يَنْهَضْ إِلَىٰ الرُّوحِ الْمَسِيحِ رَمِيمٌ
اللَّهُ قَدْ صَلَّىٰ عَلَيْكَ فَكُلُّ ذِي	مَجْدٍ لِمَجْدِكَ دَأْبُهُ التَّسْلِيمُ ^۲

و این اشعار:

محمد کازل تا ابد هرچه هست	به آرایش نام او نقش بست
چراغی که انوار دانش بدو است	فروغ همه آفرینش از او است

۱. سراینده ابن نباته مصری است.

۲. سراینده این ابیات نیز ابن نباته است.

و ابن حجر در "المنح المکیة فی شرح الهمزیة" در شرح این شعر:

لَكَ ذَاتُ السُّعْلُومِ مِنَ الْغَيْبِ وَمِنْهَا لِأَدَمَ الْأَسْمَاءُ

می‌گوید: مقصود از خلق آدم، خلق پیغمبر ما ﷺ از صلب او بوده است، پس خلق پیغمبر ما، به طریق ذات بوده و خلق آدم به طریق وسیله.^۱

و مخفی نماند: محدثین بزرگ اهل سنت نیز احادیثی روایت کرده‌اند که این وجه، به صراحت از آنها استفاده می‌شود؛ از جمله در ذیل حدیثی که متضمن شرح توسل حضرت آدم - علی نبینا و آله و علیه السلام - به حضرت رسول اکرم ﷺ می‌باشد و "حاکم" آن را از پیغمبر ﷺ روایت نموده و به صحّت آن گواهی داده است، چنین آمده که خدای تعالی خطاب به آدم فرمود:

«إِنَّهُ لَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ وَإِذْ سَأَلْتَنِي بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ، وَلَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُكَ»؛

«به درستی که او (محمد ﷺ) محبوب‌ترین خلق به سوی من است، و حال که به حق او از من سؤال کردی، تو را آمرزیدم، و اگر محمد نبود، تو را خلق نمی‌کردم».

این حدیث را علاوه بر حاکم، ابن حجر در "الجواهر المنظم" و بیهقی در "دلائل النبوة" و طبرانی روایت نموده‌اند.^۲

و نیز در ضمن حدیثی که ابن حجر از ابن عباس روایت نموده و آن را صحیح دانسته، آمده است:

«أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى عِيسَى - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى نَبِينَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ -: يَا

۱. خلاصة العباقيات، ج ۴، ص ۱۷۴.

۲. رجوع شود به «شواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق» تألیف بنهانی، ص ۱۳۷ و ۱۵۶، طبع استانبول ۱۳۹۶.

عیسی: آمِن بِمُحَمَّدٍ وَمُرٌّ مَنْ أَدْرَكَهُ مِنْ أُمَّتِكَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِهِ، فَلَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ آدَمَ، وَلَوْلَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ...»^۱

«وحی کرد خدای تعالی به سوی عیسی: ای عیسی! ایمان آور به محمد و امر کن کسانی از امت تو که او را درک می نمایند به او ایمان آورند. پس اگر محمد نبود، آدم را نمی آفریدم و اگر محمد نبود، بهشت و آتش را خلق نمی کردم.»

و نیز این حدیث قدسی، معروف بین شیعه و دیگران است:

«لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»؛

«اگر تو نبودی، من آسمانها را نمی آفریدم.»

و همچنین این حدیث قدسی را روایت نموده اند:

«خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي وَخَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ»؛

«تو را به خاطر خودم و همه هستی را به خاطر تو آفریدم.»

و در همین معنی و بلکه در تقدم آفرینش آن حضرت بر آفرینش سایر مخلوقات، ظهیر فاریابی می گوید:

ایزد چو کارگاه فلک را به کار کرد
از کائنات ذات تو را اختیار کرد
اول تو را یگانه و بی مثل آفرید
وانگه سپهر هفت و عناصر چهار کرد
نی نی هنوز کاف کن از نون خبر نداشت
کایزد رسوم دولت تو آشکار کرد

۱. شواهد الحق، ص ۱۳۹.

بدیهی است هر مقامی از این‌گونه مقامات، غیر از نبوت و پیامبری که به حضرت خاتم الانبیا ختم شده است، برحسب دلایل عقلی و احادیث، برای اولیای بعد از آن حضرت که ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام می‌باشند، ثابت و مسلم است.

هُمُ الْقَوْمُ مَنْ أَصْفَاهُمْ الْوُدَّ مُخْلِصاً تَمَسَّكَ فِي أَخْرَاءِ بِالسَّبَبِ الْأَقْوَى
هُمُ الْقَوْمُ فَاقُوا الْعَالَمِينَ مَنَاقِباً مَحَاسِنُهُمْ تُرَوَّى وَأَيَاتُهُمْ تُتْلَى^۱

و چه نیکو گفته است ابونواس در خطاب به حضرت رضا علیه‌السلام:

تَاللَّهِ لَمَا يَرَى خَلْقاً فَأَتَقَنَهُ صَفَاكُمُ وَاضْطَفَاكُمُ أَيُّهَا الْبَشَرُ
وَأَنْتُمْ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَعِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ
مُطَهَّرُونَ نَقِيَّاتٍ جُيُوبُهُمْ تُتْلَى الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا ذُكِرُوا
مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسِبُهُ فَمَا لَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخَرًا^۲

اگر گفته شود: این‌گونه ارتباطی که شما به آن، به ارتباط آب و جوی، و حتی شاخه و برگ درخت با میوه مثل زدید، به عکس نیز وجود دارد؛ یعنی میوه هم به وجود آب و جوی و باغ وابستگی دارد؛ بلکه وابستگی آن بیشتر و مؤکدتر است؛ زیرا بدون وجود آب و درخت، میوه حاصل نمی‌شود، در حالی که بدون میوه وجود درخت امکان‌پذیر است.

-
۱. ایشان (اهل بیت) مردمی هستند که هر کس دوستی آنها را با صفا و اخلاص داشته باشد در آخرت به قوی‌ترین سبب نجات متمسک گردیده است.
 ۲. سوگند به خدا! چون خلق را آفرید و آفرینش آن را محکم کرد شما (اهل بیت) را از کدورت‌ها صاف کرد و برگزید. ضمناً در ملا اعلی هستید و نزد شما علم کتاب و آنچه به آن سوره‌های قرآن نازل شده می‌باشد، تطهیر شدگان پاکیزه گریبانی که هر کجا و هرگاه یاد شوند صلوات بر آنها فرستاده می‌شود. هر کس در هنگامی که او را نسبت می‌دهی و نسبش را یاد می‌کنی، علوی نباشد، او را از روزگار قدیم افتخاری نیست.

پاسخ داده می شود:

اولاً: آنچه در خارج دیده می شود از درخت های بی میوه، غرض از وجودشان میوه نبوده است، هرچند شخصی که آن را کاشته است قصدش میوه بوده است و اگر او به این جهت عالم بود، هرگز آن را نمی کاشت. اما مدبر حقیقی و فاعل واقعی که عالم به همه چیز است، از وجود آن درخت آنچه را که تکویناً خواسته است، حاصل شده است و این اشکال از این ناشی شده که بین فاعل حقیقی عالم با فاعل ظاهری جاهل فرق نگذارده اند.

در اینجا موضوع سخن، فاعل حقیقی عالم حکیم است که خود فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۱

«آیا ندیدید تخمی را که در زمین کاشتید؟ آیا شما آن را رویاندید یا ما

رویاندیم؟»

و نیز در آیه دیگر می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾^۲

«آیا ندیدید که شما نخست نطفه ای بودید؟ آیا شما آن نطفه را به صورت

انسان آفریدید، یا ما آفریدیم؟»

ثانیاً: ارتباط بدن عنصری امام مانند غیر امام با اشیای مادی و عناصر بسیط و مرکب دیگر، اگرچه معلوم و مسلم است؛ اما این خصوصیت را که فرد خاصی چنان باشد که دیگران وجودشان به او وابستگی معنوی داشته باشد، هیچ کس غیر

۱. سوره واقعه، آیه ۶۳ و ۶۴.

۲. سوره واقعه، آیه ۵۸ و ۵۹.

از امام دارا نیست، چنانکه در عالم ارتباطات ظاهری، خصوصیت اینکه فردی بدون پدر و مادر خلق شده باشد، اختصاص به آدم و حوا دارد و خصوصیت اینکه فردی بدون پدر باشد، اختصاص به مسیح دارد.

ثالثاً: ارتباط وجود امام با مواد و عناصر مثل سایر افراد، در جهت مادی آنها است، در صورتی که ارتباط و وابستگی آنها به امام در جهت جسم و روح و ظاهر و باطن وجودشان می باشد.

به عبارت دیگر: اگرچه وجود عنصری امام به ماده و عناصر ارتباط دارد؛ اما نفس این عناصر و مواد و غیب وجود تمام اشخاص و افراد به وجود امام و غیب وجود آن حضرت که حقیقت وجود او و اصل ذات او است، ارتباط دارد. و این خصوصیتی است که به اذن الله تعالی، فقط امام و انوار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام دارای آن می باشند.

رابعاً: ارتباط میوه به وجود جوی و درخت و خاک و آب، از قبیل ارتباط شیء به علت مادی آن است و ارتباط آنها با میوه از قبیل ارتباط شیء به علت غایی آن می باشد.

بنابراین ارتباط وجود عنصری امام با آب و خاک و تمام عناصر و هوا و آفتاب و سایر مخلوقات، نظیر ارتباط شیء با علت مادی خود می باشد. و اما ارتباط سایرین با او، نظیر ارتباط شیء با علت غایی خود است.

و پُر واضح است که علت غایی شیء از علت مادی و همچنین علت صوری آن افضل است؛ زیرا که علت غایی، مقصود بالذات و بالاصاله و استقلال است و علت صورت و مادی، مقصود بالتبع و بالعرض است.

بنابراین ارتباط وجود ممکنات به وجود امام به گونه ای که بیان شد، مقبول و مسلم است و امری غریب و مورد استعبادی نیست، همان گونه که برحسب قرآن

مجید و قانون مطابقت و ناموس تناسب معلوم می شود که آنچه در زمین است، برای این بشر است و این بشر سبب و علت این خلقت و جلوه اتم و اکمل قدرت و علم الهی است:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

و:

تویی تو، نسخه صنع الهی به جواز خویش هر چیزی که خواهی همین طور انسانها نیز وجودشان به وجود امام مرتبط است و طفیل وجود امام و حجت خدا می باشند و باید گفت که:

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافی که بر دست نسیم سحر افتاد

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست

منت خاک درت بر بصری نیست که نیست

ناظر روی تو صاحب نظرانند ولیک

بوی گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

همه کمالات به کمال رسول اکرم ﷺ و سیده النساء و ائمه طاهرين 

می پیوندد و معیار و میزان کمال و مصدر هدایت و ارشاد و برهان خلق و حجت

خدایند: «فَهُمْ مِفْتَاحُ خَزَائِنِ الرَّحْمَنِ وَمَعَادِنِ الْعِلْمِ وَالْعِرْفَانِ وَيَسَابِعِ الْحِكْمَةِ

وَالْإِيمَانِ»، چنان که از حضرت صادق  مروی است:

«فِي الْأَصْلِ كُنَّا نُجُومًا يُسْتَضَاءُ بِنَا	وَفِي الْبَرِيَّةِ نَحْنُ الْيَوْمَ بُرْهَانٌ
نَحْنُ الْبُحُورُ الَّتِي فِيهَا لِغَائِصِهَا	دُرٌّ ثَمِينٌ وَيَسَاقُوتٌ وَمَرْجَانٌ
مَسَاكِينُ الْخُلْدِ وَالْفِرْدَوْسِ نَمْلِكُهَا	وَنَحْنُ لِلْخُلْدِ وَالْفِرْدَوْسِ خُزَانٌ

مَنْ شَدَّ عَنَا فَبَرَهُوتُ مَكَائْتُهُ وَمَنْ أَتَانَا فَجَنَاتُ وَرِضْوَانٍ^۱؛

«در اصل ما ستارگانی بودیم که از ما طلب نور می شد، و امروز در بین مردم، ما برهان هستیم. ما دریاهایی هستیم که هرکس در آنها غواصی نماید، بهره اش دُر و یاقوت و مرجان است. ما مسکن های خلد و فردوس را مالکیم و ما خازنان خلد و فردوسیم. هرکس از ما کنار افتد، برهوت جای اوست، و هرکس به سوی ما بیاید، جایگاهش باغ های بهشت و رضوان است.»

۱. اعیان الشیعه، ج ۴، ق ۲، ص ۷۶؛ و الامام الصادق علم و عقیده، ص ۱۵۹. این ابیات را از تفسیر صافی یا یکی دیگر از کتاب های مرحوم فیض که سال ها پیش دیده و حفظ کرده ام نوشتم. و چون در حال حاضر محل آن در نظر من نبود، این دو کتاب را به عنوان مصدر نوشتم که کتاب اول سه بیت اول و کتاب دوم هر چهار بیت را نقل کرده و به جای "لغائصها"، "لغائصکم" و به جای "رضوان"، "ولدان" نقل کرده اند.

بررسی و توجیه سوم

اگر تقدیر خداوند قادر حکیم چنان باشد که برخی از ملائکه واسطه نزول بعضی برکات و انجام مأموریت‌هایی شده‌اند، فیوض عامّ و خاص به واسطه امام به سایرین برسد و امام مجرای فیض باشد: خواه ناخواه وجود و بقای سایر ممکنات که به فیض الهی حدوث و بقا دارند، به مجرای فیض او که به تقدیر او از آن مجرا فیض به آنها می‌رساند، مرتبط خواهند بود، و اگرچه در فرض عدم این مجاری فیض، باز هم فیاضیت خدا - اگر قصوری در مفاض نباشد - برقرار است.

اما می‌توان گفت: ممکنات همه آن استعداد را ندارند که بدون واسطه، تلقی فیض نمایند و قصور خودشان مانع از کسب فیض به طور مستقیم است، نظیر اینکه در تعداد معدودات، شمارش از یک شروع می‌شود و بدون آن، دوم و سوم و... معدود نمی‌شود، و اعداد بعد از یک، همه به گونه‌ای حاوی عدد یک می‌باشند، هرچند معدودشان غیر هم باشند. و این نه برای نقص قدرت شمارش‌کننده است؛ بلکه به جهت این است که عنوان معدود سوم مثلاً، بدون عنوان معدود دوم و اول امکان وجود ندارد. همچنین فیوض الهی بدون رسیدن به مخلوق اکمل و اشرف، امکان وصول آن به مخلوق مادون نیست، نه برای اینکه در فیض قصوری است؛ بلکه برای آنکه فیض‌گیرنده استعداد ندارد.

لذا امام علیه السلام که در جنبه «یلی الرّبی ویلی الخلقی» کامل است، واسطه ایصال برکات می باشد، چنان که بسیاری از نعمت های الهی در این عالم به واسطه و بلکه به وسایط به ما می رسد، و همان طور که شاخه ها و برگ های درخت به واسطه تنه و ریشه درخت از آب و مواد زمین که برایشان مقرر شده است، استفاده می نمایند، و چنان که همه مردم استعداد تلقی وحی را ندارند و باید به واسطه نبی و پیغمبر باشد، امکان دارد که تمام فیوض یا بعضی فیوض دیگر نیز به همین نحو با وسایط مقتضی و مناسب به نیازمندان و مستعدان برسد. بدیهی است چنین واسطه ای غیر از امام نخواهد بود. و مسأله، یک مسأله تکوینی خواهد شد که تخلف از آن نامعقول است.

یکی از محدّثین بزرگ اهل سنّت به نام ابراهیم بن محمّد جوینی شافعی (متوفای سال ۷۳۰) در کتابی که به نام «فرائد السمطین»^۱ آن را موسوم کرده است حدیثی را به سند منتهی به حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده است، که در ضمن آن فرمود:

«وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِنَا يُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَبِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَيَخْرِجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ، وَلَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»^۲

۱. ج ۱۱، ص ۴۵.

۲. مخفی نماند: در کتاب فرائد السمطین، بعضی از احادیث مبشّره به حضرت مهدی علیه السلام را روایت کرده است و در مقام مدح آن حضرت، در دیباچه کتاب می گوید: «الحجّة القائم بالحقّ، العارف بحقائق ما صدر من الکاف والنون، المحيط علماً بدقائق ما جرى به القائم، ونفث به النون سبحانه من لطيف خبير زرع في أراضى الإيجاد والتكوين حبة الولاية، فأخرج شطأها بعلي المرتضى سيف الله المنتضى، وأزره بالأئمة المعصومين من ذريته أهل الهداية والتقوى،

«ماییم که به واسطه ما نگاه می‌دارد خدا آسمان را از اینکه بر زمین افتد مگر به اذن او، و به واسطه ما زمین را نگه می‌دارد از اینکه به اهلش مضطرب گردد و به واسطه ما (یا برای ما و به طفیل وجود ما) باران نازل می‌کند و نشر رحمت می‌نماید و برکت‌های زمین را بیرون می‌آورد و اگر آنچه (آن کس) که در زمین است از ما نبود، زمین اهل خود را فرو می‌برد.»
بدرالدین رومی، شارح قصیده برده، در شرح خود به نام "تاج الدرّة فی شرح البردة" در شرح این بیت:

وَكُلُّ آيٍ أَتَتْ الرُّسُلَ الْكِرَامُ بِهَا فَإِنَّمَا اتَّصَلَتْ مِنْ نُورِهِ بِهِمْ

می‌گوید: هر معجزه از معجزاتی که پیامبران آوردند و سایر آیاتی که دلالت بر کمال فضل و راستی گفتارشان از علم و حکمت در ایشان دارد، متصل و واصل به ایشان نشد، مگر از نور او که اول هر نور و مبدأ آن است؛ زیرا که فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي»^۱. و شکی نیست که انبیا و رسولان همه از نور واحد، مخلوق می‌باشند و آن نور پیغمبر ما است. پس انوار ایشان، شعبه‌هایی از آن نور و فروغ آن نورند و او نور الانوار و شمس الاقمار است.

و عصام اسفراینی در شرحش بر برده می‌گوید: «انوار سایر پیغمبران اثری از آثار نور آن حضرت است، پس از نور محمد است نور عرش و کرسی، نور آفتاب و ماه، و انوار جمیع پیغمبران...»^۲.

↔ فاستغلف بميامن اجتهاد أولياء الله الصالحين، ذوي المجاهدات والمكاشفات، المجدين في قمع الهوى، فاستوى على سوقه بالمهدي الهادي المكين الأمين» وبالآخره این عالم سستی، یکی از علمای اهل سنت است که به امامت ائمه اثنی عشر عليهم السلام معتقد است.

۱. الأنوار النعمانية، ج ۱، ص ۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۴.

۲. خلاصة العباقت، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

و نیز بدرالدین رومی در شرح این بیت بوصیری:

فَإِنَّهُ شَمْسٌ فَضْلٌ، هُمْ كَوَاكِبُهَا يَظْهَرْنَ أَنْوَارَهَا لِلنَّاسِ فِي الظُّلَمِ

می‌گوید: این آیات روشن به انبیا، از نور پیغمبر ﷺ رسید، به جهت اینکه او خورشید فضل خدا و رحمت از برای عموم مردم است و پیغمبران مظاهر نور او و حاملان سر او به حسب درجات استعداد و مراتب قابلیت‌های خود بودند، انوار حقایق و اسرار دقایق آن حضرت را برای اقوام خود، به دعوت آنها و به تصدیق او و اقرار به آمدن او اظهار می‌کردند، چنان‌که ماه نور آفتاب را ظاهر می‌نماید و حکایت می‌کند.^۱

۱. خلاصه العبا، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

بررسی و توجیه چهارم

امام؛ الگو، نمونه، اسوه و علامت است که هر تندرو باید به سوی او بازگردانده شود و الا گمراه می شود، و هر کندرو باید خود را به او برساند و الا هلاک می گردد. چنانکه از مضمون احادیث بسیاری که از طریق شیعه و اهل سنت وارد است^۱، کمال دیگران به او تضمین و تأمین می شود و حرکت و سیر همه در راه مستقیم فقط با حرکت و سیر او کنترل و تصحیح و تعدیل می گردد.

بنابراین نقش امام، نقش سازنده‌ای است که بدون آن، سالکان راه کمال نمی توانند به درستی مسیر خود اطمینان داشته باشند، و این است معنای احادیث متواتری مانند احادیث سفینه که پیغمبر ﷺ می فرماید: «مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است؛ هرکس بر آن سوار شد، نجات یافت و هرکس تخلف کرد، هلاک شد. پس هرکس متمسک به امام و هدایت امام و تاسی به امام شود، نجات می یابد. و هرکس تخلف کند، هلاک می شود».

۱. در نهج البلاغه در ضمن خطبه دوم، در شأن اهل بیت ﷺ می فرماید: «إليهم يفيء الغالي وبهم يلحق التالي؛ غالی و پیش افتاده باید به سوی آل محمد ﷺ بازگردد و عقب مانده باید به ایشان ملحق شود».

و در حکمت ۱۰۹ می فرماید: «نحن النمرقة الوسطى، بها يلحق التالي واليها يرجع الغالي؛ ما بين متكاي ميانه که وامانده به آن ملحق می گردد و تجاوزکننده به آن رجوع می نماید».

وابستگی جهان به امام زمان • بررسی و توجیه چهارم ■ ۱۰۳

و همین است معنای احادیث ثقلین^۱ که پیغمبر ﷺ در آنها تمسک به قرآن و عترت را یگانه وسیله امان از ضلالت معرفی فرموده است؛ بنابراین کمال عالم و ماسوی الله، به وجود امام منوط است و بدون وجود امام، عالم فاقد کمال لایق به خود بوده و ناقص خواهد شد، و چون فیض خدا کامل بوده و نقص در آن تصور نمی شود؛ لذا نقص همه به کمال وجود امام کامل می شود و کسر همه به وجود او جبران می گردد.

۱. پیرامون سند و متن احادیث ثقلین و امامان و سفینه و مفاد آنها در کتاب «امان الأمة من الضلال» تألیف نگارنده، توضیحات کامل داده شده است.

بررسی و توجیه پنجم

چنانکه کل عالم و تمام آفرینش "کلمه الله الكبرى" و "کتابه التکوینی" و "آیه الجامعة" و "اسمه الاعظم" است و دلالت بر ذات جامع جمیع صفات کمال او دارد، افراد و انواع و اجزا و اعضای این عالم نیز هر یک جداگانه، آیه و نشانه حق تعالی و کلمه و اسم و فعل و حرف کتاب تکوینی او هستند:

«فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ
وَلِلَّهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمٌ»
تَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ
وَفِي كُلِّ نَسَكِينَةٍ شَاهِدٌ

هر گیاهی که از زمین روید

وحده لا شریک له گوید

به نزد آنکه جانش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروف است

مظاهر همچو آیات و وقوف است

همه ظهور قدرت و علم او، و تسلیم فرمان او هستند:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۱

۱. سوره آل عمران آیه ۸۳.

وابستگی جهان به امام زمان • بررسی و توجیه پنجم ■ ۱۰۵

«هرکه در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه مطیع فرمان خداست و همه به سوی او رجوع می‌کنند».

و دلیل بر کمال و پاکی و تنزه او از تمام نقایص می‌باشند:

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۱

«هرچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را که پادشاه منزّه و مقتدر و داناست تسبیح می‌کنند».

بر هر موجودی به حسب کمال مراتب وجودی خود و بر هر انسانی به حسب کمال مراتب انسانیت و تخلّق به اخلاق الهی، اسم او و کلمه او صادق می‌باشد. هرچه کمال فرد و نوع بیشتر باشد، صدق اسم و کلمه بر او کامل‌تر خواهد شد. لذا در تفسیر آیه شریفه:

﴿وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۲

«برای خدا نام‌های نیکویی است، به وسیله آنها خدا را بخوانید».

وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام:

«نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّذِي لَا يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ طَاعَةٌ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ فَادْعُوهُ بِهَا»^۳

«به خدا سوگند! اسماء حسنی ماییم؛ از احدی طاعتی پذیرفته نمی‌شود مگر به معرفت ما، که خدا فرمود: پس بخوانید او را به آنها».

چون امام در بین تمام آیات و کلمات الهی، آیت کبری و تامه و کلمه علیا

۱. سوره جمعه، آیه ۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۳. کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، ح ۴.

و اسم اعظم تکوینی است، چنان‌که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«ما لله عزوجل آية هي أكبر مني ولا لله من نبي أعظم مني»؛^۱

«برای خداوند عزوجل نشانه و خبری بزرگ‌تر از من نیست».

امام اسم تکوینی "الولی" و "الحاکم" و "الهادی" و "العادل" و "العالم" و "القادر" است. و به عبارت دیگر: امام کسی است که هر یک از اسما و صفات الهی را که در ممکن - در حد امکانیتش - امکان حصول داشته باشد، دارا باشد. بدیهی است همه ممکنات، کلمات و اسمای الهی هستند، قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي

وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً﴾؛^۲

«بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات و آثار قدرت و آیات پروردگار من و مخلوقات او مرکب باشد، هر آینه دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام شود، اگرچه مانند آن مدد بیاوریم».

همه آیات خدا هستند؛ اما مانند اسمای لفظی که دلالت آنها بر مسمی در صراحت و ظهور و ذات و صفت و فعل متفاوتند، اسمای تکوینی نیز متفاوتند؛ مثلاً هر عالمی علمش دلالت بر علم خدا دارد؛ اما دلالت علم یک شاگرد دبستانی در حد یک معلم، و دلالت علم یک معلم در حد یک استاد و یک فیلسوف و مجتهد و مرجع تقلید نیست. دلالت علم کسی که ﴿عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾^۳ است، در حد علم ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۴ که امام علیه السلام است، نمی‌باشد.

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. سوره کهف، آیه ۱۰۹.

۳. نزد او است علمی از کتاب الهی، سوره نمل، آیه ۴۰.

۴. کسی که نزد او است علم کتاب الهی، سوره رعد، آیه ۴۳. در تفسیر این آیه در تفسیر صافی

پس بدیهی است چنین اسمی جامع مراتب و کمالات اسمای مادون خون می باشد و چنان که در اسمای لفظی، بعضی از اسما، جامع مفاد اسمای دیگر هستند - مثلاً اسم "القادر" جامع مفاد اسم "الخالق"، "الرازق"، "المحیی"، "الممیت"، "الشافی" و اسم های شریفه دیگر است؛ یا اسم "العالم" جامع مفاد "السمیع"، "البصیر" و "الخبیر" و کلمه و اسم جلاله "الله" حاکی از تمام اسما و جامع مفاد همه است - در اسمای تکوینی و کلمات الله نیز بعضی از اسمای جامع مراتب و کمالات اسمای دیگر می باشند و دلالتشان بر مسمی ظاهرتر و جامع تر است.

و به عبارت دیگر: چنان که بعضی صفات، از شؤون و جلوه های صفات دیگرند و ذات وحدانیت و احدیت مصداق آن صفات است.

بعضی از اسما نیز به اعتبار مسمیاتشان - که صفات فعلی یا ذاتی می باشند - از شؤون و جلوه های اسمای مسمیات دیگرند که گاه آن مسمیات، صفات فعل یا صفات ذات و یا ذات مقدس الوهیت می باشند؛ بنابراین وجودات و ذوات مقدس چهارده معصوم علیهم السلام اسمای تکوینی الهی هستند.

و همان طور که اسمایی مثل "الخالق"، "المعز" و "المذل" به اسم "القادر" و همه اسما به اسم "الله" و "لا اله الا هو" منتهی می گردند و به آن وابسته اند و تحت آن اسم قرار دارند، اسمای تکوینی نیز همه تحت اسم تکوینی محمد؛ یعنی "وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم"، و در درجه بعد، تحت اسمای سایر چهارده معصوم؛ یعنی "وجودات

↔ روایت شده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد، کسی که نزد او علمی از کتاب (علم من الكتاب) است داناتر است یا آن کسی که نزد او علم کتاب (علم الكتاب) است؟ حضرت فرمودند: نزد آن کسی که علمی از کتاب است، در برابر کسی که نزد او علم کتاب است نیست مگر به اندازه آبی که بال مگس از دریا می گیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علمی که به آدم به زمین آورد و آنچه جمیع پیامبران تا حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به آن فضیلت داده شدند، در عترت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم است.

آنها" قرار دارند و همه آن اسمای تکوینی، ظهور صفتی و کمالی از کمالات آن ذات مستجمع جمیع صفات کمالی می باشند که اسم اعظم و اکبر تکوینی بر آن دلالت دارد و وابسته به آن اسم هستند. اسامی لفظی، لفظشان وابسته به اسم اعظم و کلمه جلاله است، به اعتبار آنکه مسمیات آنها شئون و صفات مسمی به اسم اعظم است و آن اسم اعظم حاکی از آن صفات و حاوی تمام آنها است و نزدیک به این بیان است، این شعر مشهور:

نسام احمد نام جمله انبیا است چونکه صد آمد، نود هم پیش ما است
همان طور که عدد حاوی تمام اعداد از یک تا صد است، اسم احمد هم پیش ما انبیا است و آن حضرت جامع کمالات تمام مخلوقات ما دون خود است و آنها نیز به آن وابستگی دارند، همان وابستگی که اسم "المتکلم" و "العزیز" و "المقتدر" با اسم "القادر" و همه اسما به اسم اعظم و جلاله "الله" دارند.

و به عبارت دیگر: ذات الوهیت است که قادر است و عالم و ... و صفات او عین ذات اوست، و او مصداق همه صفات کمالیه است. و اگرچه همه اسماء الحسنی بر او - عز اسمه - صادق است و بالالتزام بر ذات جمع جمیع صفات کمالی هم دلالت دارند؛ چون مثلاً "القدير" و "العزیز" و "العالم" و "الخالق" مطلق بالذات و جز ذات جامع جمیع صفات کمال نیست؛ اما به دلالت مطابقی - چنانکه در اسم جلاله می فرمایند - دلالت بر او ندارند.

و به عبارت دیگر: مضمونشان "هو القدير" و "هو الجلیل" و "الله علی کل شیء قدیر" و "الله عالم بکل شیء" است. و چنانکه درک صفت بودن موصوف امکان پذیر نیست، اسم صفت نیز بدون اسم موصوف قابل درک نیست یا لا اقل تبادل موصوف از آن به ذهن با وجود اسم موصوف و اسم اکبر و اعظم او بیشتر خواهد بود.

بنابراین دلالت این اسما بر معنی و شناخت آنها در حدی به اسمای دیگر و شناخت مفاد آنها ارتباط دارد و به احتمالی هرچند بعید شمرده شود، محتمل است مفاد حدیث معروف: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» همین باشد؛ چون امام کلمة الله العلیا و آیه الله العظمی و اسم اکبر الهی است. کسی که این اسم را نشناسد، خدا را نشناخته است، چنانکه اگر کسی اسماء الحسنای الهی را نشناسد، او را نشناخته است.

سخنی دیگر:

خواننده عزیز، این بحث بیش از این قابل اطاله است؛ ولی چون ظرافت و لطافت آن زیاد است و با اندک لغزش قلم، مطلب نامفهوم و بلکه ممکن است اشتباه عرضه شود، از آن بیمناکم که عبارات و الفاظم رسا نباشد و مطلب را چنانکه حق آن است، نرساند. تا این حد هم که توضیح دادم، چون کافی و خالی از قصور بیان نیست، معذرت می خواهم و با استشهاد به این شعر با مضمون و محتوی:

وَإِنَّ قَمِيصًا خِيَطَ مِنْ نَسِجِ تِسْعَةٍ وَعِشْرِينَ حَرْفًا عَنِ مَعَالِيهِ قَاصِرٌ

سخن را به گونه دیگری که تعقیب بحث و موجب مزید معرفت و بصیرت شود،

ادامه می دهیم:

انسان در بین تمام انواع موجودات ممکن، استعداد ترقی و کمالش از همه

بیشتر است و چنان است که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است:

«الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ

بِيَدِهِ، وَهِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحِكْمَتِهِ، وَهِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ،

وَهِيَ الْمُخْتَصَرُ مِنَ الْعِلْمِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ»^۱

۱. حدیث معروف است و صدر آن به این متن در تفسیر صافی، در تفسیر آیه ۲ سوره بقره نقل

«صورت انسانیت، بزرگ‌ترین حجت‌های خدا بر خلق او است و آن کتابی است که خدای تعالی با دست توانای خود آن را نوشته، و آن هیكلی است که به حکمت خود آن را بنا کرده، و آن مجموع صورت جهان‌ها و عوالم است و آن مختصر علمی است که در لوح محفوظ است».

براساس همین شرافت و شأن و استعداد است که انسان نیازش به تربیت الهی و بارش باران رحمت و فیض ربوبی از همه بیشتر است؛ چون نیاز یک کوزه به آب به همان مقدار است که شاعر گفته:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک روزه‌ای
اما نیاز جوی و نهر و رودخانه به مقدار ظرفیت آنها است. انسان به رحمت بیشتر، به علم زیادتر، و به تربیت متعالی تر محتاج است؛ چنان‌که رودخانه و دریا به آب بیشتر نیاز دارد:

آب کم جو، تشنگی آور به دست تا بسجوشد آبت از بالا و پست
موجودات بر حسب استعداداتی که برای کمالات دارند و بر حسب سعه درکی که به سعه فقر و حاجت خود داشته باشند، از فیوضی غیبی و عنایات لاریبی بهره‌مند خواهند شد.

بدیهی است فقر نبات و گیاه به تربیت، از فقر جماد بیشتر است؛ یعنی قابلیت قبول تربیت در آن زیادتر است، و فقر و نیاز حیوان هم از نبات بیشتر است، چنان‌که فقر و حاجت انسان از کل ممکنات زیادتر و وسیع‌تر است، و فقر افراد انسان نیز به حسب ذات و بعضی عوارض و امور غیر اختیاری متفاوت است، و به حسب جهل و علمشان تفاوت می‌کند. جاهل اگرچه فقر علمی دارد؛ اما همانند عالم احساس

فقر نمی‌کند، یک دانشجو یا یک طلبه با یاد گرفتن چند اصطلاح، بساگمان کند که همه علوم را یاد گرفته است، در حالی که یک نفر فقیه و عالم و فیلسوف هرچه علمش زیادتر می‌شود، فقر و نیاز و وابستگی و تعلق خود را به خدا بیشتر درک می‌کند، و تواضع و فروتنی‌اش زیادتر می‌شود و خود را در برابر علم الهی چون قطره‌ای از دریا و از آن کمتر و فرومایه‌تر می‌یابد، و زبان حالش این شعر خواهد شد:

یکی قطره باران ز ابری چکید خجیل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم؟ و او هست حقاً که من نیستم
از این جهت است که امام، انسان مافوق (نه مافوق انسان) و ممکن مافوق (نه مافوق ممکن) است، رئیس فقرا است؛ یعنی تمام هویتش فقر و احساس نیاز به خدای بی‌نیاز است و چون بیشترین استعدادها را دارد، بیشترین نیازها را به خدا دارا است و لذا به کسب بیشترین عنایات و عطیات و افاضات الهی به حکم «العطیات بقدر القابلیات» نایل است.

از دعاهایی که از امامان علیهم‌السلام روایت شده و از حالاتشان در هنگام دعا و عبادت استفاده می‌شود که: چنان عرض فقر و مسکنتی که از آنان در درگاه خدا ظاهر شده، از دیگران (حتی بزرگ‌ترین فلاسفه الهی) دیده نشده است. و این شعور به فقر و نیاز و خود را ندیدن و چیزی نشمردن، در آن بزرگواران چنان شدت و رسوخ داشته است که احساس حاجت به خدا و لطف و کرم او از بزرگ‌ترین و متعالی‌ترین درجات ایشان بوده است، آنان عزت خود را به عبودیت و پرستش و بندگی او می‌دانستند که در مقام مناجات عرضه می‌داشتند:

«إِلٰهِي! كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا، وَ كَفَى لِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي

رَبَّأً: ۱

و حجت خود را فقر خود قرار می‌دادند، و به آن از خدا حاجت می‌طلبیدند که:

«إِلَهِي حُجَّتِي وَوَسِيلَتِي فَاقْتِنِي»^۲

حقاً باید سیر قافله ممکنات و کاروان انسانیت، برای وصول به این مقام و برای نزدیک شدن به این مقام و شباهت یافتن به صاحبان این مقام باشد، که اگر این نباشد، مسیر آنان لغو و پوچ و بیهوده خواهد شد و عالم به آن‌گونه که "اگزستانسیالیست‌ها" و "سارترها" و "مارکسیست‌ها" و ملحدان دیگر معتقدند، هیچ‌گونه تفسیر و توجیهی نخواهد داشت، و همان بهتر که با بمب‌های ویران‌کننده یک‌باره آن را ویران و نابود کنند و به این مرارت‌ها، جنگ‌ها، کشمکش‌ها، ناکامی‌ها، ناراحتی‌ها و فلاکت‌ها پایان دهند و همه را و آیندگان را از این تاریک‌خانه و وحشتکده خلاص سازند.

اما اگر بشر به منتهای واقعی مسیر جهان و انسان، آگاه شد و نظام امامت و انسان کامل و کمال انسان را شناخت، آگاهی می‌یابد و امیدوار می‌شود و به زندگی و کمال و ترقی علاقه‌مند می‌گردد و عالم را با معنا و با محتوا می‌شناسد؛ معنایی که جمال حقیقت را به انسان نشان می‌دهد و عالم را گلستان و با روح و با هدف معرفی می‌نماید.

چه زیبا و چه با حقیقت است حرکت جهان که به سوی شخصیت‌هایی مانند محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین می‌رود و افرادی مانند سلمان، ابوذر، مقداد،

۱. خصال صدوق (باب التسعه)، ص ۴۸۸.

۲. الکلم الطیب.

عمار و شهیدانی چون حمزه، جعفر و پاک‌بازان و فداکارانی چون شهیدان کربلا و کوبندگان ستمگران چون حجر بن عدی، عمرو بن حمق، میثم و رشید هجری، و دانشمندان و علمایی مانند زراره، محمد بن مسلم، ابن ابی عمیر، زکریا بن آدم قمی، کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی، شیخ طوسی، علامه حلی، شهیدین، شیخ انصاری، میرزای شیرازی، آیت الله بروجردی و هزارها افراد از این قبیل در هر رشته از کمال انسانی به دنیا تحویل می‌دهد.

از نظر یک نظام سوسیالیستی، سیر جهان و انسان به سوی جامعه‌ای است که خالی از درک‌های انسانی و معنویات باشد، سیر به سوی جامعه‌ای که فردی مثل «استالین» در آن دیکتاتور و فرمانروا، و به طور عملی و بی‌منازع، مدعی خدایی باشد، یا فرعون دیگر مثل «برژنف» زمامدار باشد و کشوری ضعیف را که در همسایگی او قرار دارد، مورد هجوم و حشیانه قرار دهد و از زمین و هوا به کشتار مردم و ویران کردن خانه‌های مردم مستمند روستاها و شهرها پردازد و مدرن‌ترین اسلحه‌ها را برای زیر یوغ گرفتن یک ملت آزاده به کار برد و بیش از یک میلیون انسان از کوچک و بزرگ و زن و مرد را قتل عام و بیش از یک میلیون نفر را از خانه و کاشانه خود آواره سازد، و هنوز هم که هنوز است، دست از سر آنها برندارد و چنان نشان دهد که تا کشورشان را تصرف نکند، اگرچه به قیمت جان تمام مردم باشد، تصمیم سُبُعانه خود را نخواهد شکست؛ و همچنین فراعنه دیگری که بعد از برژنف، یکی پس از دیگری روی کار می‌آیند، نیز همان خطّ و مشی را دنبال می‌کنند.

چنین جامعه‌ای، با چنین رهبران خونخوار و بی‌ایمان به شرف انسانیت، اگر هم در بین خودشان با استضعاف دیگران و غارت مستضعفان، خوراک و مسکن و سایر وسایل رفاه مادی را فراهم کنند، از یک دامداری آماده و پرازگاه و علف که در آن، همه ارزش‌های متعالی انسان پوچ و بی‌معنی و مسخره باشد، بیشتر

نخواهد بود.

و اما از نظر نظام سرمایه‌داری هم بهتر از این نیست که هدف سیر آن، سیر به سوی خودکامگی‌ها، حیوانیت، شهوات، آزادی‌های غیر سالم و نامحدود، طبقه‌بندی، تبعیض و استثمار، کاخ سفید با آن تجملات، حکومت‌کنندگی‌های شهوت‌ران و آلوده دامان و کارتر و هنرپیشه‌ای ریگان و نوکرهای صهیونیسم و سرمایه‌داران خون‌آشام است.

به طور حتم، هدف جهان را هرچه بگویند و مقصد جهان را هرچه بدانند، این جامعه‌ها و این نظام‌ها (که در آنها سرنوشت بشریت در اختیار دو نفر وحشی درنده قرار دارد که جز از جهت ترس به سوی یکدیگر حمله نمی‌کنند) نمی‌باشد و این رژیم‌ها که بخش عمده محصول زحمت و تلاش انسان‌ها را صرف تجهیزات جنگی و ساختن سلاح‌های مخرب و وحشت‌ناک برای ادامه استکبار و استعلای خود می‌نمایند، نیست و اگر این هدف باشد (که هرگز نیست)، جا دارد همه با فرشتگان هم زبان شده و بگویند:

﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟﴾^۱

نظام الهی امامت به همه این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و وجود امام همه این ایرادات را از میان می‌برد و بر همه کاخ‌نشین‌ها و استکبارها، استعلاها و استعباد انسان‌ها (که در عصر ما بزرگ‌ترین و ستم‌کارترین و برتری‌جوترین آنها حکومت مارکسیسم و ملحد شوروی و رژیم استعمارگر و صهیونیسم پرور آمریکا است) خط بطلان می‌کشد و علو و برتری جویی را، حتی در کمترین جلوه‌اش به شدت محکوم می‌سازد و این آیه را شعار و بنیاد رابطه خود با مردم - چه قوی و نیرومند و چه

۱. سوره بقره، آیه ۳۰. ترجمه این آیه قبلاً گذشت.

ضعیف - می داند:

﴿ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾^۱

«ما این دار آخرت را برای آنانکه در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند قرار می دهیم و عاقبت نیک، مخصوص پرهیزکاران است.»

پس هر کجا ذره‌ای علو خواهی و برتری جویی بر دیگران است، آنجا نظام امامت مستقر نیست. طغیان و دیکتاتوری و زور و استبداد - حتی در یک ده و یک خانه و از یک کد خدا و یک سرپرست خانواده - به هر صورت و به هر شکل محکوم است و اینان از بهشت خدا محرومند و عاقبت نیک و پایان خوب برای کسانی است که از مظاهر گردنکشی، خود برگزینی، فخر و اعتبار فروشی، استضعاف و کوچک شمردن دیگران پرهیز می نمایند.

نظام امامت؛ یعنی حرکت همه برای علی عليه السلام و به سوی روش و حکومت علی و مهدی عليهما السلام. و در این نظام است که حکومت به عنوان یک هدف مقصود نیست و هر کس هم آن را به عنوان یک هدف بنخواهد، شایسته حکومت و هیچ منصبی در این نظام نیست؛ بلکه حکومت وسیله اقامه عدل، دفع باطل و ستم، احقاق حقوق، اجرای احکام، ترقی واقعی انسان‌ها، کمک به ضعفا، تأمین رفاه و امنیت و آزادی همگان است.

﴿ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴾^۲

۱. سوره قصص، آیه ۸۳.

۲. سوره حج، آیه ۴۱. حاکم حسکانی که از علمای بزرگ اهل سنت است، در کتاب شواهد

رهبران این نظام امامت، افرادی هستند که خدای تعالی می فرماید: اگر آنها را در زمین متمکن و صاحب نیرو گردانیم، نماز را برپا داشته و زکات را می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان کارها با خدا است. در پرتو این نظام است که زندگی اصالت می یابد، معنی پیدا می کند و برای آن سیر و کوشش و حرکت و کار و تلاش با ارزش و عقلانی خواهد شد.

والآ بشر کجا می رود؟ و کجا می رود؟ به سوی بمب های اتم و هیدروژن و جنگ های جهانسوز؟ یا به سوی دنیای مادی و صنعتی و تمدنی که این همه بدبختی ها، فشارها، عیاشی ها، تجمل پرستی ها و تبعیضات را به وجود آورده است؟ یا به سوی نژادپرستی و استعمار آمریکا؟ یا به سوی جامعه حیوانی و ماشینی و مسلوب الاختیار کمونیسم که در آن آزادی و انسانیت به معانی حقیقی و متعالی اش قابل درک نیست؟

کدام یک از این نظام ها و سازمان ها می تواند هدف نهایی و پاسخ گوی روح

↔ التنزیل - که اخیراً به همت یکی از علمای پرتلاش و مخلص، تحقیق و تعلیق و چاپ شده است - در رابطه با فضایل اهل بیت علیهم السلام ۲۱۰ آیه از آیات قرآن مجید و ۱۱۶۳ حدیث جمع آوری شده، در تفسیر این آیه سه حدیث روایت کرده است، در یکی از این سه حدیث که حدیث ۵۵۵ کتاب می باشد، از «فرات» مفسر معروف مسنداً از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که ابی عبیده حداء پرسش کرد: چگونه صاحب الامر را بشناسیم؟ حضرت در پاسخ این آیه شریفه را قرائت فرمود، و فرمود: «إذا رأیت هذا الرجل منا فاتبعه فإنه هو صاحبہ؛ وقتی مردی از ما را دیدی که برنامه ای را که این آیه اعلام می کند، اجرا می نماید، او را پیروی کن که همان صاحب الامر است.»

و در حدیث ۵۵۶ از همان فرات مسنداً از جانب زید بن علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که گفت: «إذا قام القائم من آل محمد یقول: یا أيها الناس نحن الذی وعدکم الله فی کتابه: الذین إن مکناهم فی الأرض... الایة؛ وقتی قائم آل محمد علیهما السلام قیام می نماید می فرماید: ای مردم ما بیم آنان که خدا شما را در کتابش وعده داده است: ﴿الذین إن مکناهم فی الأرض﴾».

وسیع بشر باشد؟ بشر به هر کدام رسید، گم شده خود را در آن نیافت.

این سازمان‌های بین‌المللی که هر کدام زیر نفوذ یک ابرقدرت قرار دارند و به اسم حق، باطل و به اسم عدل، ظلم و به نام همزیستی مسالمت‌آمیز و حسن همجواری، توطئه و خیانت و تجاوز به همسایه می‌نمایند و از هیچ‌گونه عمل خلاف قواعد انسانی روی‌گردان نمی‌باشند.

این سازمان ملل است که علاوه بر هزار و یک ایراد که به آن وارد است، بارزترین نشان اساس خبیث آن - که حفظ منافع زورمندان و استضعاف‌گران است - حق "وتو" است که پنج حکومت مستکبر و جهانخوار و عامل عمده فساد دنیا و عقب‌ماندگی مستضعفان، این حق را در این سازمان دارند. این حق غیر شرعی و خلاف عدالت، این پنج حکومت را مسلط می‌سازد، از اجرای هر تصمیمی که مخالف منافع خودشان باشد، جلوگیری نمایند و آن را وتو کنند، دیگر این مطرح نیست که چرا این حق برای آنها باشد؟ و چرا حکومت‌های دیگر و کوچک این حق را نباید داشته باشند؟ و چرا در تمام آفریقا هیچ کشوری دارای این حق نیست؟ همه این سخنان و نقشه‌هایی که ابر ستمگران برای فریب عوام یا بهانه داشتن و بهانه ساختن برای مداخله در امور دیگران عنوان می‌کنند، فاقد حقیقت و ارزش است، چنان‌که در ضمن اشعاری عرض کرده‌ام:

منشور سازمان ملل حرف است چون نیستش حقیقت و مبنایی

آوازه عدالت و آزادی اسم است و هیچ نیست مسمایی

تاکی به جان و مال بشر دارند این رهزنان حکومت و آقایی

واقعاً اگر امید رسیدن به حکومت جهانی مهدی عجله الله تعالی فرجه و برقرار شدن نظام امامت در محدوده‌های کشوری و منطقه‌ای در تحت ولایت نواب عام آن حضرت "فقهای عادل" نباشد، هیچ‌گونه امیدی برای بشر باقی نخواهد ماند و تمام سعی

و تلاش‌های او بیهوده و بی‌نتیجه خواهد شد.

این آزمایش‌هایی که بشر از رژیم‌های گوناگون کرده و اینکه به هر رژیمی روی می‌آورد، آن را برآورنده خواسته‌های واقعی خود نمی‌بیند، موجب می‌شود که وقتی منادی آسمانی مردم را به حکومت جهانی مهدی - سلام الله علیه - بخواند، جمعیت‌های محروم و گروه‌های مستضعف در همه جهان از آن استقبال نمایند و حکومت الهی را به جای تمام این حکومت‌های گوناگون از جان و دل بپذیرند. چنان‌که در روایات قریب به این مضمون روایت شده است که: هنگامی حکومت مهدی عجل الله فرجه اعلام و برقرار می‌شود که بشر تمام حکومت‌ها و رژیم‌ها را امتحان کرده باشد و ناتوانی، نارسایی‌ها، مفاسد و معایب آن را دانسته و فهمیده باشد که در حقیقت برایش یک راه و یک امید بیشتر باقی نمانده است.

متن روایت این است:

«لَنْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتِ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا وَلُوا قَبْلَنَا حَتَّى لَا يَقُولَ أَحَدٌ وَإِنَّا لَوِ وُلِينَا لَعَدَلْنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ»^۱.

بدیهی است در چنین وضعی که همه از کارسازی رژیم‌ها و مکتب‌های

۱. اکنون مصدر این حدیث شریف را در نظر ندارم و محتاج به مراجعه جدید است، لذا حدیث دیگری را که در منتخب الاثر، ص ۳۰۸، از ارشاد شیخ مفید نقل نموده‌ام و در کتاب غیبت شیخ طوسی (ص ۲۸۲) و بحار الانوار علامه مجلسی (ج ۵۲، ص ۲۸۲) نیز روایت شده است، نقل می‌نمایم. متن حدیث به روایت غیبت شیخ طوسی، از حضرت باقر عجل الله فرجه این است: «دولتنا آخر الدول ولم يبق أهل بيت لهم دولة إلا ملكوا قبلنا لئلا يقولوا إذا رأوا سيرتنا، إذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء، وهو قول الله عز وجل: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ دولت ما آخرین دولت‌ها است و باقی نخواهد ماند خاندانی که دولت برای آنها باشد مگر اینکه پیش از ما مالک می‌گردند برای اینکه وقتی سیر و روش ما را دیدند، نگویند: اگر ما مالک می‌شدیم مثل ایشان رفتار می‌نمودیم. و این همان است که خداوند فرموده: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ عاقبت از برای پرهیزکاران است».

گوناگون مایوس شدند، دعوت الهی مهدی عجل الله فرجه را از جان و دل می پذیرند و مستضعفان جهان به یاری آن حضرت که منصور به رُعب و مؤید به نصر خدا است، برمی خیزند و مستکبران را از صحنه مداخله در امور جوامع بشری برکنار می نمایند. و در چنان جهانی که پر از استکبار و استضعاف شده و همه چشم به راه و منتظر یک حرکت و نهضت و بیرون آمدن دست غیبی از آستین مصلح جهان و موعود پیغمبران باشند، ناگهان وعده الهی محقق می شود و مهدی موعود که علایم و نشانی ها و خصوصیاتش در صدها حدیث بیان شده است ظهور می فرماید و عالم را پر از عدل و داد می کند:

«فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۱.

در اینجا سخن را در این رساله به پایان می رسانیم و خوانندگان کاوشگر و معرفت جو را به کتاب محققین علما و آگاهان به کتاب و سنت و معارف آل محمد - صلوات الله عليهم - ارجاع می دهیم و فقط به پرسشی که ممکن است برای بعضی در

۱. برحسب تحقیق و مطالعاتی که این جانب راجع به عدل و قسط و جور و ظلم نموده‌ام، هر کجا عدل و قسط در کنار هم در برابر جور و ظلم آورده شود، مراد از قسط تجاوز نکردن به ملک و حق غیر و نصیب و سهم به عدل است، در آنچه حقیقتاً یا حکماً قابل تقسیم و توزیع باشد. و مراد از عدل، اعم از آن یا خصوص عدل حاکم است، چنانکه مراد از جور، جور در حکم است و مراد از ظلم یا اعم از آن یا خصوص ترک عدالت در نصیب و سهم و تجاوز به حقوق و ملک دیگران و انواع خیانت‌ها است.

و در صورتی که به تنهایی در کلامی آورده شوند، دلالت جور بر جور در حکم اظهر است از دلالت آن بر مطلق بی عدالتی و ترک میانه‌روی، و لذا اطلاق ظالم به خائن و متجاوز به نفس و مال و ناموس غیر ابلغ و اغلب است از جائز، چنانکه اطلاق قسط در خصوص نصیب و سهم به عدل و اقامه حقوق اظهر از عدل است، هرچند به ملاحظه قرائن و مناسبات ظهور این کلمات متفاوت می شود که باید در مواردی که به تنهایی مذکور می شوند قرائن حالیه و مقالیه را در فهم مقصود گوینده در نظر گرفت.

رابطه با مطالب گذشته پیش بیاید، در خاتمه این رساله جواب می دهیم:

پرسش این است که: آنچه گفته شد از وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام در صورتی صحیح است که امام و حجت همراه با وجود عالم، همواره و حتی قبل از خلقت آدم و حوا وجود داشته باشد؛ اما در صورتی که سلسله حجج الهی به وجود آدم منتهی شود، یا به عبارت دیگر: از او آغاز گردد، سایر اجزای عالم قبل از خلقت حجج، چه وابستگی به وجود آنها خواهند داشت و چگونه این وابستگی قابل توجیه است؟

پاسخ اینکه:

اولاً: بر حسب بعضی از توجیها که یادآور شدیم، حتی اگر شخصی که اکمل و اشرف کاینات است و وجود جهان وابسته به او است، بعد از خلقت عالم و به صورت یک جزء و یک واحد از اجزای عالم آفریده و موجود شود، وابستگی سایرین به وجود او قابل انکار نخواهد بود. و به قول خاقانی؛ همان وجود او، بعد از اینکه جهان مراحل را طی کرد، دلیل بر کمال او است.

خاقانی گوید:

اگرچه بعد همه در وجودش آورد

وجود آخر او بر کمال او است گوا

نه سوره از پس ابجد همی شود مرقوم

نه معنی از پس اسما همی شود پیدا

نه روح را پس ترکیب صورت است نزول

نه شمس را ز پی صبح صادق است ضیا

ثانیاً: بر حسب اخبار معتبر، انوار پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم

اجمعین - پیش از همه خلق شده‌اند^۱ «وَأَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» آن بزرگواران بوده‌اند. و از حضرت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا، كَمَا كُنْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَهْرًا»^۲.

روایاتی که در گزارش معراج حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده و همچنین بعضی احادیثی که در تفاسیر آیاتی مثل: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»^۳ وارد شده، نیز بر این دلالت دارند که انوار خمسه طیبه و سایر ائمه معصومین علیهم السلام پیش از ظهور و تجلی آنها در این جهان آفریده شده‌اند و بعضی از پیامبران، مانند حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به دیدار و زیارت آن انوار نایل شده و به آن بزرگواران در حوایج مهم و شداید متوسل شده و خدا را به حق آنها خوانده‌اند.

۱. این احادیث را اهل سنت مانند ابن مردویه و ابن سعد و بزاز و طبرانی و احمد و بخاری و حاکم و بیهقی و ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن ابی حاتم و دیلمی و عبدالله بن احمد و ابن عبد البر و خطیب و ابن مغازلی و ابن عساکر و ابن حجر و رافعی و محب طبری و جماعتی دیگر نیز روایت کرده‌اند. برای نمونه مراجعه شود به تفسیر آیه ۷ سوره احزاب: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ...».

در تفسیر الدر المنثور سیوطی و روح المعانی آلوسی و نیز تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۸۵ در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام، و کفایة المطالب، ب ۸۷، ص ۳۱۵ و میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۳۵ و مناقب ابن مغازلی، ص ۱۳۰ و فرائد السمطين، ج ۱، ب ۱، ص ۳۶، ح ۱، و ب ۲، ح ۵، ص ۴۱، ح ۶ و ص ۴۲ و ۴۲، ح ۸، ص ۴۴ و کتاب‌های دیگران مثل سیوطی و ابن ابی الحدید و صفوری. و اگر کسی بخواهد بر تواتر اخباری که دلالت بر سبقت خلقت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرالمؤمنین علیه السلام بر حسب کتاب‌های معتبر عامه و خاصه (شیعه و سنی) مطلع شود، به کتاب "عبقات" و جلد ۴ خلاصه آن که مربوط به حدیث نور است، مراجعه نماید.

۲. در کتب عامه است که: حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «كنت مع الأنبياء سرّاً و معي جهراً؛ تو در سرّ و پنهان با پیامبران گذشته بودی، و با من هستی در ظاهر و آشکار»، خلاصه العبقات، ج ۴، ص ۹۱.

۳. سوره صافات، آیه ۸۳.

یکی از نکته‌ها و اسرار اینکه: بر حسب اخبار متواتر که از طریق سنی و شیعه روایت شده است، عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - با آن مقام کلمة اللهی و روح اللهی، در نماز به حضرت مهدی - ارواحنا فداء - اقتدا می‌کند، همین موضع بلند و علو رتبه و کمال آن حضرت است که باید حتی مثل عیسی به آن مقتدای جهانیان اقتدا نماید.

و مؤید این مطلب حدیث معروف از رسول اکرم ﷺ است که فرمود: «لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا لَمَا وَسِعَهُ إِلَّا اتِّبَاعِي»^۱ و حدیث «آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ و چه نیکو سروده شده است:

جهان روشن از لمعه روی او	شب قدر، تاری ز گیسوی او
چو سازد لوای خلافت بلند	در آرد سر عاصیان در کمند
نهالی است از گلشن اصطفای	ثمربخش اصحاب صدق و صفا
سرشته به آب کرامت گیش	محیط علوم لدنی دلش
مه رایتش ثالث ماه و خور	ز عدلش شود جمله آفاق پر
چو گردد به محراب این مقتدا	کند پور مریم بدو اقتدا

و چون در این موضوع اگر بخواهیم بسط سخن بدهیم و پیرامون این روایات و تحقیقات و لطایف و مطالبی که علمای اهل تحقیق فرموده‌اند، سخن بگوییم، از وضع اختصاری که در این رساله منظور است خارج خواهیم شد، با تقدیم درود به

۱. حافظ ابونعیم در دلائل النبوة نقل کرده است که عمر بن الخطاب گفت: خدمت رسول الله ﷺ رسیدم و با من کتابی بود که از بعضی از اهل کتاب گرفته بودم، پیغمبر ﷺ فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوَ أَنَّ مُوسَى كَانَ حَيًّا الْيَوْمَ مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي؛ سوگند به آنکه جانم به دست او است، اگر موسی امروز زنده بود، جز اینکه متابعت مرا نماید و وظیفه نداشت» و چه نیکو است این شعر:

وانی وان كنت ابن آدم صورة
فلی فیه معنی شاهد باہوتی

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

صاحب مقام ولایت عظمی و امامت کبری، حضرت بقیة الله صاحب العصر و ولی الامر، حجة بن الحسن العسکری علیه السلام و کلیه شیعیان و مؤمنان به ولایت آن حضرت، و منتظران ظهور آن یگانه رهبر و ولی امر کل - ارواح العالمین له الفداء - و ضمن عرض ضراعت و مسکنت، با این سه بیت شعر، خطاب به آستان فرشته پاسبان آن ولی دوران و قطب زمان نموده، رساله را پایان می دهیم.

دل دردمند عاشق، ز محبت تو خون شد

نه گشتی به تیغ هجرت، نه به وصل می رسانی

نسمی روم ز دیار شما به کشور دیگر

برون کنیدم از این در، آیم از در دیگر

من ار چه هیچ نیّم، هر چه هستم آن توأم

مرا مران که سگی سر بر آستان توأم

و این چند بیت را نیز از اشعار مرحوم آیت الله والد که تضمین اشعار معروف

خواجه حافظ شیرازی است، اضافه می کنم:

ای زیب ده عالم، مجموعه زیبایی سر حلقه جن و انس، سرد فتر دانایی

در پرده غیبت چند، ای مهر جهان پایی ای پادشاه خوبان، داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد، وقت است که باز آیی

ای عشق تو اول فرض، در مذهب اسلامی جان می دهمت گر باد، آرد ز تو پیغامی

صحرای تسجلی را، از مهر بنه گامی ای درد توام درمان، در بستر ناکامی

و ای یاد توام مونس، در گوشه تنهایی

امید وصال تو، ای دوست جوانم کرد عشق تو مرا فارغ، از هر دو جهانم کرد

باز آنکه فراق تو، بی تاب و توانم کرد مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد، پایان شکیبایی

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَزَيِّنِ الْأَرْضَ بِطُولِ بَقَائِهِ، وَاجْعَلْنَا مِنْ
أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ
الطَّاهِرِينَ».

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

عقیده نجات بخش

پیرامون عقیده به ظهور و حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۱

«ای رسول ما) آیا ندیدی خدای تعالی چگونه کلمه پاکیزه را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ریشه آن ثابت و شاخه آن به آسمان کشیده شده است و به اذن خدا همه وقت میوه های خوبی می دهد. خدا این چنین مثال های واضح و روشن برای یادآوری مردم می زند».

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

مقدمه

بدون تردید، عقیده به ظهور "مهدی علیه السلام" یک عقیده کاملاً اسلامی است که ریشه‌های ثابت آن در کتاب و سنت، به طور صحیح و متواتر قرار دارد، و در اینکه نمی‌توان آن را از دعوت اسلامی جدا ساخت، هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست. آیاتی از قرآن مجید و بسیاری از احادیث و اخبار، چنان این اعتقاد را تحکیم و استوار نموده‌اند که حتی انکار آن (مانند انکار اصل رسالت و نبوت) در بعضی از روایات، کفر شمرده شده است.

اگر ما از این قرن خودمان - که قرن چهارده هجری است - تا عصر مقدس رسالت را بررسی کنیم، می‌بینیم اصل ظهور مهدی علیه السلام در تمام این چهارده قرن، بین صحابه و تابعین و علما و محدثین و ادبا و شعرا و خلفا، همواره یک موضوع ثابت و غیر قابل انکار بوده است و شخصیت‌های سرشناس علمی و ادبی و سیاسی، به آن مؤمن و معتقد بوده‌اند.

اگرچه از کتاب‌هایی مثل کتاب "منتخب الاثر"، کثرت این اخبار و احادیث از طرق شیعه و اهل سنت معلوم می‌شود، هم اکنون کتابی جامع‌تر از حیث مصادر و مآخذ و مدارک و مطالب علمی و تحقیقی، در دست تألیف است که حیات امام علیه السلام و مشخصات آن حضرت را از جهات مختلف روشن می‌سازد؛ اما با قطع

نظر از تتبعات گسترده می توان گفت: برای مردمی که کم و بیش، اهل اطلاع و تحقیق و مراجعه به کتاب های اسلامی در رشته های حدیث، تفسیر، تاریخ، کلام و مذهب می باشند، دو نقطه حساس در این مسأله واضح و مسلم است:

نخست اینکه: مسأله ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه یک مسأله اسلامی خالص است که مسلمانان آن را از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده و از آن حضرت فراگرفتند و مانند هر موضوع بدیهی اسلامی دیگری نیاز به اثبات ندارد.

و دیگر اینکه: تعیین او در فرزندان منحصر به فرد حضرت امام حسن عسکری عجل الله فرجه نیز عقیده ای است که قبل از ولادت حضرت مهدی عجل الله فرجه؛ یعنی قبل از سال ۲۵۵ هجری و قبل از ولادت پدر بزرگوارش، از اهل بیت رسالت گفته شده است، و اهل بیت علیهم السلام هم اخبار خود را مستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته اند. علاوه بر احادیثی که از طرق اهل سنت نیز در این باب رسیده است.^۱

۱. در قسمت اول (طریق شیعه در روایات بحث مهدویت) مراجعه شود به کتاب هایی چون: کمال الدین صدوق، غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی - علیهم الرحمة - و در قسمت دوم (طریق اهل سنت در بحث مهدویت) علاوه بر صدها مقاله و به ویژه کتاب هایی که اهل سنت در این موضوع نگاشته اند، در اینجا سخن سه نفر از برجسته ترین علمای آنها را می آوریم که چون هم عصر ما هستند، در خصوص این موضوع - به ملاحظاتی - ارزش گفتارشان از علمای قدیم، برای گروهی از نسل حاضر بیشتر است:

الف) "احمد شاکر" که از علما و متخصصان فن حدیث و رجال، در عصر ما شمرده می شد، در کتاب "مقالید الکنوز" صحت احادیث راجع به حضرت مهدی عجل الله فرجه را تصدیق نموده و آن را عقیده ای اسلامی شمرده است که هر مسلمان باید بدان معتقد باشد.

ب) "شیخ منصور علی ناصف" که از علمای ازهر و مدرس دانشگاه زینبی است، در کتاب "غایة المأمول" می گوید: احادیث مهدی را جمعی از نیکان صحابه روایت کرده اند و بزرگان محدثین آن را نقل نموده اند و علمای گذشته و حال بر این عقیده اند.

وی پس از اینکه تصریح به تواتر احادیث می کند، می گوید: این توضیح برای کسی که اندکی



و احتمال اینکه این اخبار و احادیث پس از ولادت حضرت، یا در زمان غیبت صغری یا کبری در منابع حدیثی و متون شیعه وارد شده باشد، به طور قطع غیر عقلایی و مردود است؛ زیرا کتاب‌هایی که این احادیث در آنها ضبط است، کسانی آنها را تألیف کرده‌اند که احتمال اینکه کلمه‌ای جعل نمایند، در حق آنها داده نمی‌شود و به وثاقت و صدق امانت، معروف و مشهورند.

این افراد، هر یک این احادیث را از شیوخ خود و از کتب حدیثی دیگری که قبل از ولادت پدر حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده و یا از واسطه‌های صد در صد مورد اعتماد، از مشایخ روات معاصر ائمه علیهم السلام و عصر تابعین و صحابه روایت نموده‌اند.

هر کس به این احادیث رجوع کند، برای او جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که عقیده به اینکه حضرت مهدی علیه السلام فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، عقیده پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین تا امام هادی علیه السلام بوده است.

پاره‌ای از افراد می‌گویند: از جنبه عقیده و استناد این فکر، به رسالت اسلام مناقشه‌ای نداریم؛ اما می‌توانیم آن را در سطح دیگری مورد بحث قرار داده و بگوییم: بسیار خوب! ما هم قبول داریم که در صدها حدیث و روایت، موضوع

↔ انصاف در نزد او باشد؛ یعنی هر کس ذره‌ای ایمان و اندکی انصاف داشته باشد، در صحت این احادیث و ظهور حضرت مهدی علیه السلام تردید نمی‌کند.

ج) "ابوالاعلی مودودی" که از مشهورترین علمای اهل سنت است، در کتاب "البیانات" احادیث مهدی علیه السلام را بررسی کرده و می‌گوید: این احادیث یک حقیقت اساسی را که قدر مشترک تمام احادیث این موضوع است، متضمن می‌باشند. و آن این است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر داده: پیشوایی ظاهر می‌گردد تا زمین را از عدل و داد آکنده سازد و ستم و بیدادگری را محو و نابود نماید و کلمه اسلام را بلند گرداند و رفاه را در خلق خدا عمومی و همگانی سازد.

حضرت مهدی علیه السلام مطرح است و جای شک نیست که این احادیث به طور تواتر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام صادر شده است و همه به آن اعتقاد داریم و امیدواریم اگر عصر ظهور را به فضل خدا درک کردیم، در صف پیروان آن حضرت قرار داشته باشیم؛ ولی سخن و بررسی به اینجا تمام نمی شود. ما می خواهیم بررسییم: این عقیده اسلامی به ظهور مهدی علیه السلام و حکومت جهانی او و اصلاحاتی که به دست او انجام خواهد گرفت، برای وضع فعلی ما و بر اعمال ما چه تأثیری دارد؟

می خواهیم بدانیم از این عقیده که سنی و شیعه به آن اتفاق دارند، برای اصلاح امور اجتماعی و سیاسی، و علاج این همه مشکلات که با آن روبرو هستیم یا روبرو خواهیم شد، چه بهره ای می توانیم بگیریم؟

ایمان به خدا، اعتقاد به روز قیامت و حساب و جزا، عقیده به نبوت و امامت، همه با عمل ما ارتباط دارد و جهت زندگی و کار و کوشش ما را معین می نماید؛ اما این عقیده از کدام نقش عملی برخوردار است، و در برابر قدرت زور و زر و دروغ و فریب، و این دستگاه های استعمار و استثمار و استضعاف، چه نقشی را (مثبت یا منفی) ایفا می کند؟ و ما را چگونه و به چه سلاحی مجهز می سازد؟

ما نمی توانیم در دنیای امروز که کاروان مدنیت با شتاب به سوی ترقی پیش می رود، فقط از چنین عقیده ای که چهارده قرن است افکار را به خود مشغول داشته و رهبران اسلام آن را تبلیغ کرده اند، به جشن و چراغانی نیمه شعبان خود را قانع کنیم و از این فکر، مسئولیت و تعهدی را درک ننماییم که این برداشت با روال عمومی اصول مسلم اسلام و احکام قرآن و عقاید دینی ما که همه آنها سازندگی دارند، سازگار نیست.

اسلام دین و مکتب مبارزه، کوشش، انقلاب، اصلاحات و آیین علم و ترقی

است، این عقیده هم باید مردم را در این جهت تشویق نماید.

ما می دانیم و تفسیر سوء نمی کنیم و نمی گوئیم: عقیده به ظهور مصلح آخرالزمان، اثر سلبی و منفی دارد، مردم را از کار و مبارزه و اقدام و قیام و اعتراض باز می دارد و سکون، سکوت، خفقان، سستی، گوشه گیری، انزوا و بی مسؤولیتی را شعار مؤمنین قرار می دهد. نه ما چنین نمی گوئیم: اما می گوئیم: با اینکه احکام اسلام در هیچ عصر و زمان تعطیل نمی شود و کسانی که موضوع آن باشند، از آن معاف نخواهند بود. از این عقیده از جهت کمک به اجرای احکام و نظامات اسلام، چگونه باید استفاده کرد و چگونه برداشتی داشته باشیم؟

این سؤالی است که می شود و اگر بسیاری از افراد آن را به زبان نیاورند، چه بسا که در ذهنشان باشد.

به یاری خدا در این رساله به این پرسش پاسخ می دهیم و رابطه ایمان و عقیده به ظهور مهدی عجل الله فرجه را با کیفیات ذهنی و فکری، با وحدت جامعه و حکومت جهانی، با مساوات اسلامی، با عدالت اجتماعی و زمامداری و با عدل و قسط بررسی می کنیم، تا معلوم شود که این اعتقاد در زندگی و مواقف حساس آن و مبارزات و مجاهدات و تعیین جهت حرکت جامعه چه نقش بزرگ و سازنده ای را ایفا می نماید.

تا روشن شود این عقیده، علاوه بر اینکه ایمان به یک واقعیت است؛ یعنی ایمان به وجود امام دوازدهم فرزند حضرت امام حسن عسکری عجل الله فرجه است، و علاوه بر آنکه از فروغ ایمان به نبوت می باشد که لازمه آن، ایمان به هر چیزی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است، در طرز فکر و اندیشه ما، و چگونگی برداشت ما از مطالب و مسایل حیاتی و نیز در روابط اجتماعی و سلیقه ها و روش های اخلاقی و سیاسی ما مؤثر است.

ولا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

با چگونگی های ذهنی و فکری

افکار و آرا و عقاید، در تعیین جهت سیر انسان و مشخص کردن هدف و مقصود او، نقش مؤثری را ایفا می کند و هرچه عقاید و آرا صحیح تر و با واقعیات موافق تر و از خرافات منزّه تر باشد، هدف و مقصد شخص، انسانی تر و اعمال و حرکاتش پاک تر و ارزنده تر خواهد بود.

اسلام که بزرگ ترین انقلابات تاریخ را به وجود آورد، انقلاب را از فکر و اندیشه آغاز کرد و در درجه نخست، عقاید و افکار را زیر چتر هدایت خود گرفت و کار خود را از انقلاب اعتقادی و تهذیب افکار و پرورش اندیشه ها آغاز نمود تا به هدایت و تهذیب اعمال رسید و در ثواب و پاداش و ارزش عمل نیز، وضع فکری و رشد عقلی و نیت عامل را میزان قرار داد، و پاکی نیت و اخلاص را در طاعت و عبادت شرط قبول آن قرار داد.

مبارزه با بت پرستی، مبارزه با بشر پرستی، مبارزه با عادات نکوهیده، اعلان اینکه معبودی جز خدا نیست (لا اله الا الله)، اعلان برابری و برادری مردم، همه و همه از مسأله انقلاب فکری سرچشمه می گیرد و منبع آنها دریافت های فکری صحیح است.

اسلام به مردم فهماند که شما آزادید، نباید استعباد شوید، نباید به بردگی دیگران درآیید، حتی لازم است که ذهن عامه مردم را نسبت به این موضوع روشن سازیم و بارهای افکار وحشت‌زا و زنجیرهای عقاید پلید را از دوش و گردن مردم برداریم.

انقلاب فکری اسلام، کنار زدن و از بین بردن شرک و عقاید مشرکانه و استقرار توحید و عقاید توحیدی در افکار بود که پرستش بت‌ها را از افق اذهان مردم برطرف ساخت و ظلمت آن را با نورانیت توحید و پرستش خدا از میان برد. عقیده توحید، در تعالی فکر بشر و جهان بینی و ظهور ارزش‌های واقعی انسان تأثیری بی‌نظیر داشته است.

عقیده توحید، درجه نیت انسان را تا آنجا بالا می‌برد، و بینش و هدف بشر را (که گاه پست‌تر از مقصد یک حیوان و یک درنده وحشی می‌گردد) به حدی می‌رساند که جز به رضای خدا، به چیز دیگری قانع نمی‌گردد و جز به سوی او، به جهت دیگر متمایل نمی‌شود و به غیر او دل نمی‌بندد.

عقیده به رسالت و نبوت نیز شخص را متعهد می‌نماید که برنامه‌ها و وظایف دینی خویش را اجرا کند و در تکالیف و احکام الهی، فقط وجود مقدس پیامبر را واسطه بین خدا و خلق بداند و تسلیم رسالت او باشد، و در امور دنیا و آخرت، فقط از دینی که آن حضرت آورده است، الهام بگیرد و قوانین و برنامه‌های دیگر را از محیط زندگی خود طرد نموده، در همه چیز و هر امر، تابع و پیرو پیغمبر خدا ﷺ باشد.

عقیده به امامت نیز انسان را شیفته پیروی از افراد نمونه و کامل و ملهم از جانب حق و ملتزم به حکومت خدا و نظام خدا و تبعیت از شایسته‌ترین و صالح‌ترین افراد بشر می‌سازد و او را از نظامات مستبد و استعبادگر

و حکومت‌هایی که بر این اساس تأسیس شده‌اند، متنفر می‌نماید.
درک ابعاد مختلف امامت که یک بُعد آن، ولایت بر امور خلق و زمامداری از جانب خدا است، مردم را از دیکتاتور پروری و خضوع در برابر مستبدان و قدرتمندان باز می‌دارد. درک معنای امامت در این بُعد در سطح‌های پایین‌تر نیز، پیروی از اصلاح و عدل ناس را ایجاب می‌نماید و در اذهان، زمامداری ساده و بی‌تشریفات و بی‌فاصله از دیگران را محبوبیت می‌دهد. و حکومت متکبرانه و با تشریفات و چاپلوس را مبعوض می‌کند و آن را تحمیل و سنگ و عیب و عار و رسوایی جلوه می‌دهد. و نزدیک شدن به چنین حکومت و یاری کردن و ستایش نمودن آن را گناه معرفی می‌نماید.

عقیده به ظهور حضرت مهدی عج و قیام انقلابی و حکومت جهانی و عدالت‌گستر آن حضرت نیز، فکر و اندیشه را وسیع و جهان‌اندیش می‌سازد، که به دورترین نقاط جهان بنگرد و خیر و رفاه مردم تمام مناطق گیتی را بخواهد و عالم را مملکت خدا بداند، که عاقبت و پیروزی با پرهیزکاران و شایستگان است، که خدای متعال در قرآن چنین بشارت داده است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ﴾^۱

«ما بعد از تورات، در زبور داود نوشتیم، که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد.»

از اخبار استفاده می‌شود: در زمان ظهور آن حضرت، خردها و اندیشه‌ها کامل می‌گردد. این نه فقط در عصر ظهور است؛ بلکه در عصر غیبت نیز چنین است که

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

مؤمنان واقعی، حقایق را روشنگرانه درک می‌نمایند و عالم و مسایل جهانی را با نگرش دوربین مطالعه می‌کنند.

انقلاب فکری یک مسأله مهمی است که با ظهور امام انجام می‌گیرد. این انقلاب فکری در آن زمان انجام می‌گیرد که مکتب‌های مختلف، افکار انسانی را تاریک کرده و از نور اسلام، جز پرتوی در دل‌های خواص و آنان که از بوتۀ آزمایش الهی سرفراز بیرون آمده‌اند، چیزی باقی نمانده است. در آن زمان که مردم، طالب نور هدایت الهی بوده، از تیرگی ارواح و افکار خویش گریزان، و از همه مکتب‌ها مأیوس و سرزده شده و آنها را به نظمی که بشر بدان نیازمند است، وافی و کافی نمی‌بینند. در چنین موقعیتی، ناگهان بانگ ظهور آن حضرت، بازگشت به اسلام را اعلان می‌کند و قلوب و اذهان و افکار، به جانب آن صدای نجات‌بخش متوجه می‌گردد و انقلاب آغاز شده در کشورهای مختلف، یکی پس از دیگری فتح می‌شود و مورد استقبال مردم زمین و قاره‌های مختلف قرار می‌گیرد و مانند آغاز نهضت اسلام، پیش از فتح شهرها، دل‌های مردمان و به ویژه گروه‌ها و ملت‌های استضعاف شده را فتح می‌نماید.

وما ذلك على الله بعزيز

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

با وحدت جامعه و حکومت جهانی

اجتماعات دنیا همواره در تحوّل و تغییر است و اوضاع اجتماعی ملل دائماً عوض می شود. روابط بین ملل، پیوسته در حال توسعه و گسترش است. کوشش حکومت‌ها برای بالا بردن سطح تجهیزات نظامی و دست یافتن به اسلحه‌های ویران کننده تر و خطرناک تر، هر روز بیشتر می شود و ترس و وحشت از جنگ، ساکنان کره زمین را هر روز ناراحت تر می نماید. هم اکنون طبق یک آمار، در دنیا هر دقیقه هزار میلیون دلار - که در هر ساعت معادل شصت هزار میلیون دلار می شود - مخارج تسلیحاتی حکومت‌های جهان است.^۱

اگر اغراض شخصی، گروه‌بندی‌ها، منطقه سازی‌ها و سیاست‌های خاص و اعمال نفوذ متنفذین بزرگ - که بشر را به اختلاف و تعصبات ناروا واداشته‌اند - و حرص و جاه و استثمارطلبی و اندیشه استکبار و استضعاف می گذاشت و فطرت بشر راهنمای او می شد، اکثریت مردم این گروه‌بندی‌های منطقه‌ای و این هزینه‌های

۱. روزنامه رستاخیز، شماره ۸۹۹، نقلی از سالنامه سال ۱۹۷۸ انستیتوی بین‌المللی پژوهش که مقر آن استکهلم است.

سرسام آور جنگی را محکوم می‌کردند و خواهان آزادی از این ملت‌ها و وطن‌ها می‌شدند و به سوی برادری و برابری گام برمی‌داشتند و عضو یک خانواده و تابع یک جامعه می‌شدند و شرق و غرب و آسیا و اروپا و آمریکا با هم متحد شده و یک جامعه مشترک المنافع تشکیل می‌دادند.

کارشناسان اتمی دانشگاه "هاروارد" و انستیتوی تکنولوژی "ماساچوست" اعلام داشتند: دنیا قبل از سال ۲۰۰۰ میلادی، محکوم به یک جنگ اتمی است، مگر آنکه کلیه کشورهای جهان از حاکمیت ملی خود چشم پوشیده و یک دولت جهانی تشکیل دهند؛ اما تشکیل چنین دولتی در حال حاضر امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد.

این مسأله در سمینار کارشناسان اتمی دانشگاه هاروارد، و انستیتوی تکنولوژی ماساچوست و مجله ماهانه هاروارد (شماره ماه نوامبر) عنوان شده بود که گزارش آن را نقل کرده است.^۱

بنابراین از هر نظر که روی جامعه مطالعه شود، این حقیقت معلوم می‌شود که جامعه باید توسعه و گسترش یابد، چنان‌که گسترش یافته است. از زندگی و اجتماع خانواده به اجتماع قبیله و از اجتماع قبیله به اجتماع منطقه‌ای و کشوری و بالاخره به اینجا رسیده است که وحدت جهانی جامعه را مطرح کرده است.

یک روز، یک خانواده تحت ریاست یک فرد بود. جلوتر که آمد، یک قبیله تحت سرپرستی یک رئیس اداره شده و امروز صدها میلیون نفر تحت یک حکومت و یک قانون اداره می‌شوند. فاصله‌های فرهنگی متعدد به تدریج از بین می‌روند و دنیا به سوی وحدتی اجتماعی حرکت می‌کند.

۱. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۸۶۰، ص ۲، ۲۴ آبان ۱۳۵۴.

به طور یقین، هر کس سعادت یک ملت را فقط بخواند و برای رفاه و ترقی و پیشرفت یک جامعه خاص تلاش کند، طبعاً بدبختی و سردگی و عقب ماندگی جامعه‌های دیگر را خواهد خواست، یا اگر خیلی شریف باشد، نسبت به دیگران بی تفاوت خواهد بود.

تعلیمات اسلام، بشر را به سوی جامعه جهانی می‌برد، و اصولاً پیاده کردن تعلیم اسلام در جامعه‌های بزرگ‌تر، هدف‌های این دین را عملی‌تر می‌سازد. اسلام قبل از آنکه دین جامعه‌های کوچک باشد، دین جامعه جهانی است، و قبل از آنکه دین یک خانواده باشد، جامعه‌های کوچک را به سوی جامعه بزرگ حرکت می‌دهد و این امتیازات و اعتباراتی که از آن، جامعه‌های گوناگون به وجود آمده است، در اسلام رسمیت ندارد. اسلام افراد بشر را معارض یکدیگر و در برابر یکدیگر قرار نمی‌دهد، و تضادها و برخوردها و مزاحمت‌هایی که از اسم و رسم این جامعه‌ها به وجود آمده است، همه باید در جامعه جهانی اسلام که فقط به خدا تعلق دارد، و هیچ رنگ و نژاد و خصوصیات وطنی در آن وارد نیست، و همه در آن مشترک می‌باشند، ادغام گردد، تا آنجا که غیر از مملکت خدا، که منزله از هرگونه ستمی بر اهل مملکت خود می‌باشد، کشور دیگری وجود نداشته باشد. «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ».

یکی از دانشمندان محقق می‌گوید: فکر گنجاندن بشریت در وطن واحد، بدون توجه به جنس، رنگ، زبان و حدود جغرافیایی، هدیه‌ای است که اسلام آن را به مدنیت بشر اهدا کرده است.

این وحدت جهانی، یگانه عامل نابودگر کینه‌های دولت‌ها، و دشمنی و اختلافی است که مدنیت و آبادانی را به سوی نیستی و زوال کشانده است. مسیحیت اگرچه مانند اسلام، دین دولت است (از این جهت که دین بسیاری

از امم و اقوام است)؛ اما از جهت مساوات و برابری بین ملل و اقوام و نشر انسانیت بین آنها، اسلام دینی عام و همگانی است و شکست مسیحیت در این ناحیه آشکار است.

مسیحی‌های سفیدپوست همواره تا به امروز با مسیحیان سیاه پوست، با اینکه در یک منطقه زندگی می‌کنند، دشمنی دارند. در آمریکا نیز با اینکه به اصطلاح مرکز دموکراسی است - حال به همین گونه است، و سفید پوست نمی‌تواند با سیاه پوست در زیر یک سقف زندگی کند و همواره مسیحیان غرب اعتقاد دارند که از مسیحی‌های شر، بالاترند و به آنها اجازه نمی‌دهند که در کنیسه‌ها و معبد‌های مخصوص (معبد‌های مسیحیان غرب) با آنها به عبادت پردازند.

کما اینکه آنان که از طوایف پست و پایین هندی به مسیحیت گرویده‌اند، مورد تحقیر آنان که از طوایف به اصطلاح عالی هستند، می‌باشند و از اینجا معلوم می‌شود که مسیحیت، امروز از تألیف و اتحاد جامعه انسانی عاجز است، در حالی که اسلام توانسته است نظامی جهانی بر اساس برادری همگانی بین غربی و شرقی، سفید و سیاه و آریایی، سامی و هندی و زنگی ایجاد کند و مساوات را بین آنها برقرار نماید.

سیاه‌پوست و کسی که از طبقه پست باشد، با سفیدپوست و طبقات به اصطلاح عالیه برابر است و مانند هر مسلمان دیگری محترم می‌باشد و به مجرد اسلام آوردن با همه افراد رابطه برادری خواهد داشت و در هر مسجدی بخواد می‌تواند خدا را عبادت کند؛ بلکه می‌تواند دوش به دوش بزرگ‌ترین برادران مسلمان خود، از جهت مقام و موقعیت اجتماعی بایستد و با او بر سر یک سفره بنشیند.

این هم پیوستگی و مساوات اسلامی، در هیچ جمعیت و دین و نظامی در تمام

عالم شناخته نشده است و غیر از اسلام، هیچ مکتب و آیینی نمی تواند دموکراسی جهانی را به صورتی صحیح و با رعایت مساوات بین جمیع بشر برقرار نماید.^۱ دیگر جوامع و نظامات، اگر در ماهیتشان اختصاص به یک منطقه یا یک نژاد یا اهل یک زبان و یک کشور نباشد، حداقل قابل اختصاص هستند.

مثلاً نظام دموکراسی هم اکنون رنگ مملکتی و قاره ای پیدا کرده است. می گویند: دموکراسی فرانسوی، دموکراسی انگلیسی، دموکراسی آمریکایی. با اینکه همه آنها دموکراسی است؛ اما مثلاً نظام دموکراسی انگلیسی، با نظام دموکراسی سوئدی در برابر یکدیگر قرار دارند و با هم رقابت اقتصادی و سیاسی می کنند.

در جامعه و نظام کمونیسم نیز این اختصاص و رنگ ملی حفظ شده است. کمونیسم چین، شوروی، یوگسلاوی، بلغار، مجار و کمونیسم کوبا با یکدیگر فرق داشته و هر کدام اختصاص به منطقه ای دارند. پس کمونیسم هم قابل اختصاص است و این رژیم های کمونیستی در برابر هم و مقابل یکدیگر قرار گرفته، و تضاد و اصطکاک منافع دارند.

پس ماهیت رژیم دموکراسی و کمونیسم، جهانی بودن و یک جامعه بودن نیست؛ اما دین اسلام دینی جهانی است و هرگز جوامع و حکومت های متعدد اسلامی، امکان اختلاف ندارند.

نظام سعودی، نظام سوری، نظام مصری و... با نظام جهانی اسلام قابل تعقل و تصور نیست، فقط یک شناسنامه است و آن هم شناسنامه مسلمانی و بس. و برای غیر مسلمان هم شناسنامه در حمایت نظام اسلامی.

۱. محمد رسولاً نبیاً، ص ۱۴۲ - ۱۴۳، نقل به مضمون.

اسلام و نظامش را نمی‌توان به اهل یک منطقه اختصاص داد که اهل آن منطقه در برابر منطقه دیگر قرار گرفته و حکومت آنها در صدد استضعاف و استعمار حکومت مجاور برآمده و با مردم خویش، بیش از مسلمانان دیگر مناطق برادری نمایند.

امت اسلام، امت واحده است و همه باید خدا را پرستش بنمایند، و تعدد جوامع و امم و پرستش افراد و الهه‌هایی غیر خدا و اتخاذ معبودهای متعدد موجب شرک بوده و باطل می‌باشد.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»^۱

«به تحقیق که این امت شما امت واحده است و تنها من پروردگار شمایم.

پس مرا پرستش کنید.»

قرآن برای ناس (مردم) آمده است، و به مردم خطاب کرده است:

«کعبه» اولین خانه‌ای است که برای مردم بنیاد شده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا»^۲

استفاده از آنچه در زمین است، برای عموم مردم حلال و مباح می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا»^۳

قرآن، بیان و هدایت برای همه مردم است:

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ * هُدًى لِلنَّاسِ»^۴

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶۸.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۸ و ۴.

فرستادن پیامبران و نزول کتاب بر آنان برای این است که مردم قسط را برپا

دارند:

﴿لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱

پیغمبر برای مردم فرستاده شده است:

﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا﴾^۲

پروردگار ناس، پادشاه ناس، معبود ناس، خدای تعالی است:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ﴾^۳

امامت نیز که یک بعد آن، زمامداری و تنظیم و تدبیر امور جامعه است،

پیشوایی و رهبری ناس است:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۴

قرآن در همه جا و در هر مورد، تسلیم به خدا و اسلام را که دین فطرت و دین

جهانی است، پیشنهاد نموده است:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ

وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^۵

«بگویند: به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به ابراهیم و اسماعیل

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

۲. سوره نساء، آیه ۷۹.

۳. سوره ناس، آیه ۱ - ۳، در قرآن مجید در ۲۴۱ مورد، کلمه ناس آمده است خواننده عزیز،

خود می تواند آیاتی را که با وحدت جامعه و نظام واحد جهانی ارتباط دارد، از بسین آنها

استخراج نماید.

۴. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۵. سوره بقره، آیه ۱۳۶.

واسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه به موسی و عیسی داده شد و آنچه به پیغمبران از جانب پروردگارشان عطا شده، ایمان آورده‌ایم و بین احدی از آنها فرقی نمی‌گذاریم و ما مسلمانییم».

جهان یک خدا دارد و به این لحاظ واحد است، جامعه نیز باید واحد باشد؛ یعنی خدا در آن حاکم باشد و با نظام الهی و قانون الهی، سیر الی الله داشته باشد. مردم باید بکوشند تا در یک جامعه واحد زندگی کنند، و تعدد جوامع و افتراقات و استثماری‌های موجود در آنها را ریشه کن ساخته و خود یک امت واحد گردند.

عقیده به ظهور مهدی موعود؛ یعنی عقیده به محقق شدن حکومت جهانی، عقیده به مجتمع واحد انسانی، عقیده به ملیت و قومیت همگانی و دین فطری انسانی، آخرین و بلندپایه‌ترین اجتماع انسانی در مقابل بشر است و کاروان بشریت به سوی آن نقطه می‌رود و بشر باید خواهان آن جامعه باشد.

هر کس چنین عقیده‌ای دارد، فکرش وسیع و مقصدش وسیع است. برای نفع یک جامعه، جامعه دیگر را استثمار نمی‌کند و برای سیادت یک گروه، گروه‌های دیگر را برده و بیچاره نمی‌پسندد و برای خاطر نژادی، نژاد دیگر را از حقوق انسانی محروم نمی‌سازد.

برای اینکه یک طبقه مرفه باشد، طبقات دیگر را غارت نمی‌نماید و برای اینکه مردم یک کشور، تنعم بیشتر و تجمل زیاده‌تر و عیاشی و شهوت رانی بیشتر نمایند، مردم کشورهای دیگر را عقب مانده نمی‌خواهد و از ترقی علم و صنعت و برخورداری آنها از مواهب و نعمت‌های خدا جلوگیری نمی‌کند.

چنان‌که می‌بینید: امروز ابرقدرتها با دیگران چنین معامله می‌نمایند و ملت‌ها و حکومت‌های ابرقدرت - بلکه ملل و حکومت‌های ضعیف هم اگر بتوانند - همه

خود را می بینند و می خواهند دیگران را ببلعند.

چنانکه یهود، خود و نژادش را "حزب برگزیده خدا" می شمارد و تمام افراد دیگر را که نژادشان اسرائیلی نباشد، بنده و برده و خادم یهود می داند.

چنانکه نژادپرستان بی رحم بی شرف، سیاه پوستان را در شکنجه قرار می دهند، از هواپیما به زمین می اندازند و ابرقدرت‌هایی هم که اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده‌اند، از این جنایت‌ها پشتیبانی می نمایند.

از نظر معتقدین به ظهور حضرت مهدی علیه السلام، بدترین جامعه‌ها و حکومت‌ها، جامعه‌های استعمارگر و استضعاف طلب است که باید با آنها مبارزه کرد و فکر و هدف و سازمان و رفتارشان را کوبید. این جامعه‌ها درست در قطب مخالف جامعه مورد انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام هستند و از زمین تا آسمان با هم فاصله دارند. اینها جهان را برای همه می خواهند و آنها جهان و همه را برای خود. اینها برای همه خوشبختی و سعادت می خواهند و آنها برای دیگران بدبختی و فقر و جهل. اینها بیداری و رشد فکری بشر را دوست دارند و آنها از بیداری و رشد فکری بشر بی‌مناک‌اند و تا بتوانند از آن جلوگیری می نمایند.

ولی هرطور هست، سرانجام ستمگران نابود می شوند و پیروزی با اهل حق است و دیوارها و فاصله‌های جغرافیایی، فرهنگی و فکری، یکی پس از دیگری از میان برداشته می شود و شرک به مظاهر گوناگونش که در اجتماعات متعدد و مختلف به صورت وطن پرستی،^۱ نژادپرستی، فردپرستی جلوه دارد، به توحید

۱. گاهی می‌گوییم: "وطن‌دوستی" و مقصود این است که هر کسی برای عمران آب و خاک و شهر و دیاری که در آن بزرگ شده و پرورش یافته، کوشش کند، به ابنای وطن خود خدمت کند، برای پیشرفت عملی، صنعتی و ترقی اجتماعی آنها تلاش نماید. این نوع وطن‌دوستی

تبدیل می شود و سرانجام آن موحد حقیقی، آن یگانه وارث ابراهیم بت شکن و فرزند عزیز و گرامی پیامبر اکرم، حضرت ولی اعصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را استقرار می دهد.

مردمی که منتظر مهدی و تشکیل جامعه واحد جهانی هستند، باید فکرشان نسبت به سازمان جهان روشن باشد و ملتفت باشند که این عقیده، آنها را به سوی چه هدفی می برد. این پراکندگی هایی که در جهان کنونی اسلام است، مخالف روح اسلام و دعوت قرآن است و نمی توان آنها را شرعی و اسلامی شمرد؛ چون برنامه

↔ بسیار پسندیده است.

انسان مدیون اجتماعی است که در آن پرورش یافته و اگر دین خود را به آن ادا نکند، خائن است. این نوع وطن دوستی، معنایش کوشش برای برتر بودن شهر و زادگاه خود، بر شهر برادر دیگر و بی تفاوت بودن نسبت به آنها، یا استثمار آنها نیست.

گاهی می گویند: «وطن پرستی» و غرضشان کوشش برای بیشتر بهره مند گردانیدن یک جامعه است، هرچند که به بیچاره کردن و استثمار جامعه دیگری منتهی شود. یا غرضشان نگاه داشتن یک رژیم یا حکومت یک شخص یا غرض های کثیف دیگر است. این گونه وطن پرستی است که از مظاهر شرک بوده و ترویج و دفاع از آن پوچ و بیهوده می باشد.

گاهی یک نفر سرباز، برای اینکه حمله گروهی متجاوز و غارتگر را از جامعه و وطنش دفع کند، فداکاری می کند. این کار، اگر وطن دوستی نامیده شود یا اسم دیگری داشته باشد، افتخار است. گاهی هم یک نفر جنگ می کند، سرسختی نشان می دهد، برای اینکه تجاوز کند و قلمرو حکومت یک فرد یا یک رژیم فاسد را گسترش دهد، یا فلان حزب و فلان حاکم را بر مردم تحمیل کند، این کار اگر هم وطن دوستی نامیده شود، جنایت است.

چنان که به عکس، گاهی شما کالای یک منطقه را نمی خرید، برای اینکه می بینید در آنجا سرمایه داری رشد یافته و آنها قصد استثمار دارند و می خواهند شما را غارت کنند و هرچه بیشتر بدوشند و یا با نفوذ اقتصادی بر شما مسلط گردند، خود را قوی و شما را ضعیف سازند و برابری انسانی را از بین ببرند. اینجا باید مبارزه کرد، باید کالا را نخرید و مبارزه منفی را ادامه داد، باید خودتان دست به کار شوید از آب و نان خود هم اگر کم گذارید، مؤسسات صنعتی بسازید و خود را از آنان بی نیاز نمایید.

اسلام، یکی شدن جامعه و جهانی شدن آن است و اکنون اگرچه اسلام، گسترش نیافته است، باید جامعه اسلامی موجود، نمونه آن جامعه جهانی باشد.

سراسر جهان اسلام کنونی هم باید یک شکل حکومت، یک شعار و یک روز عید، یک تاریخ و یک قانون داشته باشند. و این سرزمین‌های پهناور حجاز، نجد، تهامه، یمن، اردن، سوریه، لبنان، فلسطین، مصر، لیبی، تونس، الجزایر، سودان، عمان، کویت، بحرین، ایران، افغان، قفقاز، ترکستان، ترکیه، پاکستان، بنگلادش، مالزی، اندونزی و نقاط دیگر، همه باید یک واحد باشند که هیچ یک آنها از دیگری جدا نبوده و این اختلافات در بین آنها نباشد.

ظهور حضرت مهدی علیه السلام کاملاً با این وحدت جامعه ارتباط دارد و آیات و روایات، این نوید را داده‌اند و اوضاع جهان نیز، آماده شدن جهان را از هر جهت برای آن حکومت جهانی نوید می‌دهد. حکومتی که شاید عملی شدن آن در چهارده قرن پیش، یک محال عادی بود؛ زیرا با نقص وسایل ارتباط در آن زمان، اداره جهان در زیر یک پرچم و یک حکومت غیر ممکن به نظر می‌رسید.

در عصر صدر اسلام، حکومت‌های به ظاهر اسلامی آن زمان که بر ممالک گسترده، تحت لوای اسلام و به نام اسلام حکومت یافتند، امکان با الهام از تعالیم اسلام این وحدت را ثابت کردند، در حالی که وسایل ارتباط جمعی که هم اکنون توسط آنها، تمام عالم به منزله یک مملکت و بلکه یک شهر شده است، امکان آن حکومت موعود را بیشتر کرده است و تا بدانجا که بسیاری از مردان مشهور دنیا هم از آن سخن می‌گویند و آن را به عنوان یک طرح مهم و ممکن و علاج نابسامانی‌ها پذیرفته‌اند.

آینده هرچه بشود، هرچه اتفاق افتد؛ جنگ یا صلح، به سوی این هدف نزدیک‌تر و نزدیک‌تر خواهد شد.

در حدیث آمده است:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ، لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»^۱

«وقتی حضرت قائم علیه السلام قیام فرماید، زمینی باقی نمی ماند مگر آنکه در آن
ندا می شود به شهادت لا اله الا الله و محمداً رسول الله».

۱. ینابیع المودة، ص ۴۲۱؛ منتخب الاثر، ف ۲، ب ۳۵ - ۳.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی عج

با مساوات اسلامی

اسلام دین مساوات، دین برابری، دین حقوق بشر، و منشور آزادی و کرامت و فضیلت و شرف و احترام انسان است.

اسلام آزادی و مساوات واقعی را اعلام کرد. قدر و ارزش انسان از نظر اسلام عزیز است، او موجودی است که مورد تکریم خدا قرار گرفته و در نیکوترین تقویم و کامل‌ترین آفرینش، آفریده شده است.

انسان بزرگ‌ترین حجت‌های خدا و خلاصه تمام عوالم و دارای عالی‌ترین لیاقت و استعداد است.

از نظر اسلام، انسان‌ها در هر کجا که زندگی کنند و در هر قاره‌ای که باشند و به هر زبانی که سخن بگویند، هر نژاد و جنس و رنگی که داشته باشند، عضو یک خانواده و از یک اصل و یک پدر و مادر می‌باشند و در کرامت انسانی برابرند.

تکلیف الهی و مسئولیت، متوجه انسان است و در خطاب‌هایی مثل "یا ایها الناس" و "یا بنی آدم" که در قرآن مجید آمده است، انسان‌ها به طور مساوی مخاطب گردیده‌اند.

قرآن مجید افتخار و امتیاز نژادی، فامیلی، قبیله‌ای و این‌گونه مشخصات

ظاهری مثل رنگ و زبان را صریحاً رد فرموده، از جمله در این آیه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ»؛^۱

«ای مردم، ما شما را از نر و ماده آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم برای اینکه یکدیگر را بشناسید. به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است.»

و از حضرت رسول خدا ﷺ روایت است که در حجة الوداع فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَأَنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ. أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ
عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَيَّ عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَحْمَرٍ عَلَيَّ أَسْوَدٍ، وَلَا لِأَسْوَدٍ عَلَيَّ
أَحْمَرٍ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ»؛

«ای مردم! آگاه باشید همانا پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است و آگاه باشید از برای عربی بر غیر عرب فضلی نیست و از برای غیر عرب بر عرب برتری نیست و سرخ‌پوست را بر سیاه‌پوست و سیاه‌پوست را بر سرخ‌پوست فضل و برتری جز به تقوا نیست.»

در احکام اسلام، از عبادات و معاملات و دیات و قصاص و حدود و قضا و غیره، این مساوات اجتماعی ملاحظه شده است و فرقی بین سفید و سیاه، فقیر و غنی، شاه و رعیت و جاهل و عالم نیست.

اگر کسی علیه رئیس مملکت و خلیفه وقت شکایتی داشته باشد، شکایت او در دادگاه شرعی عادی که به محاکمات همه رسیدگی می نمایند طرح می شود و آن رئیس مانند یک فرد عادی به محاکمه احضار می گردد و در مجلس محاکمه در کنار

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

خشم خود می نشیند. و اگر مدعی هم رئیس مملکت یا بزرگ‌ترین مقامات ارتشی یا هر شخصیت دیگر باشد، باید به وسیله طرح دعوی در محکمه ادعا کند و نمی‌تواند با زور شخصی، حق خود را از کسی بگیرد. یا اگر بین ورثه یک نفر، پادشاهی باشد، مثل سایر ورثه ارث می‌برد. یا اگر پادشاهی، قاتل باشد و مقتول فردی از افراد مسلمانان باشد، ورثه مقتول می‌توانند او را قصاص نمایند.

یکی از جریان‌های سوئی که عوامل سیاسی موجب آن شد، این بود که خالد بن ولید را با اینکه مرتکب قتل مالک بن نویره گردید و با زوجه او به زور در عده هم‌بستر گشت، از قصاص و حد شرعی معاف نمودند و به حق ورثه او ترتیب اثر ندادند.

و همچنین از مطاعن مهم یکی این بود که عثمان نیز "عبیدالله بن عمر" (قاتل هرمزان) را به ملاحظه اینکه پسر «عمر بن الخطاب» است، از قصاص معاف کرد و نه ابوبکر و نه عثمان، به اعتراض صحابه در این قانون شکنی اعتنا نمودند. این اعمال و این‌گونه سوء استفاده‌ها از مقام، مخالف روح مساوات اسلام است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود، هنگامی که از "ابن ملجم" ضربت خورده بود، به بنی عبدالمطلب سفارش فرمود:

«يا بَنِي عَبْدِ الْمُطَلِّبِ! لَا أَلْفِيَنَّكُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضاً
تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي»^۱

«ای فرزندان عبدالمطلب، نیابم شما را (که به اسم خون‌خواهی از من خون مسلمانان را بریزید و بگویید امیرالمؤمنین کشته شده است) و او یک

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه شماره ۴۷.

فرد عادی نیست) آگاه باشید البته برای قتل من، غیر از قاتل مرا نکشید». می‌گویند: یک روز عمر از صحابه پرسید: چه می‌گویید اگر امیرالمؤمنین (مقصودش خودش بود) مردی را ببیند که زنا می‌کند؟
 علی علیه السلام فرمود: باید چهار نفر شاهد بیاورد و الا مانند سایر مسلمانان حدّ قذف بر او جاری می‌شود.^۱

اسلام، حقّ غایب و سفیه و مجنون و بلکه جنین را برابر یک فرد کامل، حفظ فرموده است.

در نماز جماعت که در شبانه روز، پنج مرتبه تشکیل می‌شود، این مساوات در ضمن پرستش خدا جلوه می‌کند. صف اول به افراد یا طبقاتی اختصاص ندارد، هر کس زودتر حضور یابد، در صف مقدم قرار می‌گیرد. گاهی سرباز یا سیاه پوست، در صف اول و فرمانده لشکر و یا سفید پوست در صف آخر، پشت سر هم می‌ایستند. در مسجد نیز نابرابری نیست و مکان و اطاق درجه یک و دو وجود ندارد، و هر کس در هر مکانی از مسجد نشست، احدی نمی‌تواند او را از آن مکان بردارد. در حج که یکی از بزرگ‌ترین فرایض و شعائر اسلام است، جلوه این مساوات، بسیار چشم‌گیر و حساس است. آنجا دیگر تمام امتیازات از بین می‌رود و مکتب بی‌امتیازی و برابری و مساوات باز می‌شود.

در طواف و سعی و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منی، هیچ اثر و خبری از امتیازات و تشریفات پوچ و مقامات و مشاغل نیست. هر فرد است و خودش

۱. کتاب حقوق الانسان، ص ۲۷؛ شاید عمر می‌خواست با این پرسش، از اصحاب اختیار بگیرد و به اسم اجماع، یک قدرت فوق العاده‌ای که همه از او بیمناک شوند به دست آورد؛ اقا علی علیه السلام در این موقع حساس، مانع از ظهور این بدعت شد و اعلام کرد حکام و امرا این اختیار را ندارند، و عمر هم نتوانست چیزی بگوید.

وگوشت و پوست و استخوانش و ارزش واقعی انسانی اش که خدا از آن آگاه است، هیچ رابطه‌ای غیر از رابطه اخوت اسلامی و پرستش خدا نیست، همه به هم کمک می‌دهند و به هم تواضع می‌نمایند و در سلام به یکدیگر پیشی می‌گیرند.

این اجتماعی است که محبوب خدا است و الگوی یک اجتماع فاضل و انسانی است. کسانی که در این اجتماع شرکت می‌کنند، باید پس از بازگشت، آن برنامه را در اجتماع شهر و کشور و منطقه خود ادامه دهند و اجتماع خود را بر این اساس و مشابه آن اجتماع روحانی بسازند.

در آغاز اسلام که هنوز مردم به مساوات اسلام آشنایی نداشته و شکستن طلسم آن عادات ناروا و نشستن با فقرا و زبردستان بر ایشان کاری دشوار بود، گروهی مانند "عیینه بن حصین" و "اقرع بن حابس" از کسانی که در ردیف سران آنان شمرده می‌شدند، به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند که به آن حضرت، در صدر مجلس بنشیند (آن کاری که پیغمبر تا زنده بود از آن دوری می‌نمود) و سلمان، ابوذر، صهیب، عمار، خباب و هم‌قطارانش از فقرای مؤمنین را که لباس‌های پشمی پوشیده بودند، از خود دور کند تا ما با تو بنشینیم و از تو فرا بگیریم. مانعی بین ما غیر از این افراد نیست!

وقتی این پیشنهاد را که مخالف روح دعوت اسلام بود، عرضه داشتند، خدای متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن
ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^۱

۱. سوره کهف، آیه ۲۸.

او شکیبیا بدار خود را با آنان که پروردگارشان را در بامداد و شبانگاه می‌خوانند و رضای او را می‌خواهند، و چشمانت را از آنها برمدار در حالی که زینت زندگی دنیا را بخواهی و از کسی پیروی مکن که دلش را از یاد خودمان غافل کردیم و پیروی هوای خود را کرد و کارش تباه گردید». وقتی این آیه نازل شد، پیغمبر اکرم برخاست و به طلب یاران پشمینه پوش خود آمد، آنان را در آخر مسجد یافت که به یاد خدا مشغول بودند، پیغمبر فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِثْنِي حَتَّى أَمْرَنِي أَنْ أَصْبِرَ نَفْسِي مَعَ رِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَمَعَكُمْ الْمَمَاتُ»؛^۱

«حمد خدای راست که مرا از این دنیا نبرد تا امر فرمود که با مردانی از امتم خود را شکیبیا بدارم با شما زندگی و با شما مرگ است».

در "سفینه البحار" ذیل لغت "فقر" روایت کرده است: مردی توانگر که جامه‌ای پاکیزه دربر داشت، به محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب شد و نزد آن حضرت نشست، مرد فقیری که جامه‌ای چرکین داشت، آمد و در کنار توانگر نشست. توانگر لباس خود را برگرفت. پیامبر عزیز اسلام به او فرمود: بیم کردی از فقر او چیزی به تو برسد؟

عرض کرد: نه.

فرمود: پس ترسیدی که لباس تو را چرکین سازد؟

عرض کرد: نه.

فرمود: پس چه چیز تو را بر آن داشت که این‌گونه رفتار کردی؟

عرض کرد: ای پیغمبر خدا! مرا قرینی (شیطانی) است که هر کار زشتی را برای

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، چاپ بیروت، ص ۱۴۹.

من زینت می دهد و هر کار نیک را ناستوده و قبیح جلوه می دهد، من نصف مال خود را برای این شخص قرار دادم.

رسول خدا به فقیر فرمود: آیا می پذیری؟

عرض کرد: نه.

توانگر پرسید: چرا؟

فقیر گفت: می ترسم بر من نیز داخل شود آنچه بر تو داخل گردیده است. یکی از نشانه های این گونه مساوات و تساوی همگان در برابر قانون، قانون امر به معروف و نهی از منکر است. به موجب این قانون، هر فردی نه فقط حق دارد دیگری را - هر کس و صاحب هر مقام و رتبه ای که باشد - با شرایط مقرر، امر به معروف و نهی از منکر نماید؛ بلکه این کار بر او واجب است.

قرآن مجید می فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱

«مردان مؤمن و بانوان مؤمنه همه یار و دوستدار یکدیگرند. امر به معروف می نمایند و نهی از منکر می کنند».

و به قدری این حق نظارت همگان بر اجرای قوانین و امر به معروف و نهی از

منکر، اهمیت و فضیلت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ
عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفُثَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ»^۲

۱. سوره توبه، آیه ۷۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

«تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی

از منکر مانند قطره‌ای از آب دهن در برابر دریایی موج می‌باشد».

مختصر سخن این است: اسلام یگانه دینی است که مساوات صحیح را در جهان برقرار کرد و افرادی مؤمن به این مساوات را در تمام اعصار و ادوار در مکتب تربیتی خود پرورش داد و شخص رسول خدا ﷺ اولین کسی بود که بیش از همگان، اصول مساوات را در غزوات و مناسبات دیگر رعایت می‌فرمود.

یکی از علل مهم پیشرفت و پیروزی مسلمانان در صدر اسلام که ملل بزرگی مثل ایران و روم را فتح کردند، همین مساوات اسلامی بود که کشورها و ملت‌های آن زمان، هرگز تصور آن را هم نمی‌کردند.

این مساوات، ملت‌هایی را که گرفتار آن نابرابری‌ها بودند و از کرامت انسانی در آنها خبری نبود، چنان شیفته اسلام کرده بود که به هر کجا سپاه اسلام روی می‌آورد، پیش از فتح نظامی، دل‌های مردم فتح شده بود و مردم، نوید انقلاب آزادی بخش اسلام را انتظار می‌کشیدند و در جنگ با سپاه مسلمانان مقاومت نمی‌کردند.

ایرانی، این جنگ را با قیصر و سپاه بیگانه نمی‌دید، جنگ با آزادی خودش و با اعلان ارزش انسانی خود می‌دید.

اگر اسلام فاتح نمی‌شد، همان رسوم و همان نابرابری‌ها و همان بی‌احترامی‌ها به حقوق انسانی ادامه می‌یافت. تمام آن تبعیضات و آن کاخ تیسفون و آن تجمّلات که چشم بشر را خیره می‌کرد، روزافزون می‌شد. هر ملت هوشیاری آنگاه که صدای الغای این برنامه‌ها را به گوش دل بشنود، از اعلام مساوات در بین ملت استقبال خواهد کرد. اگر او را به زور، به میدان جنگ ببرند، نمی‌تواند آن‌گونه بجنگد که طرف مقابل را شکست بدهد؛ چون شکست طرف مقابل، شکست واقعی خود او است.

البته علل دیگری نیز در بین بود؛ ولی به نظر ما، علت عمده پیروزی مسلمانان در صدر اسلام، قوت تعالیم توحیدی اسلام و تأثیر تربیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نفوذ قرآن در قلوب و توجه گروه‌های بسیاری از کشورهای فتح شده به اصول عالی و هدف‌های مقدس اسلام بود که در اینجا نمی‌خواهم این موضوع را به تفصیل مطرح کنم.

اجمالاً مسأله مساوات اسلام، فوق‌العاده جالب و جاذب بوده و بر تجلی جمال اسلام نیز افزوده است. ریشه این مساوات از توحید اسلام آب می‌خورد و این مساوات یکی از میوه‌های لذیذ و شیرین درخت توحید است.

نظام امامت که یگانه نظام ورژیم الهی است، این مساوات را اجرا می‌نماید و از تقدّم و تأخرهای بی‌جا و تبعیضات ظالمانه جلوگیری می‌کند و همه را به یک چشم می‌نگرد.

چنان‌که برنامه آن در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا عرضه شد و حدود و کیفرها به طور مساوی اجرا می‌گردید و در قضایای متعدد، مثل قضیه "فاطمه مخزومیه" همه دانستند که تبعیض در اجرای حدود امکان‌پذیر نیست، و حدود شرعی و قوانین علیه هر کس و هر مقام که باشد، بدون هیچ‌گونه استثنایی اجرا می‌شود.

چنان‌که در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام، در موارد متعدد مانند شرب خمر "نجاشی شاعر" در ماه مبارک رمضان نیز این برنامه معلوم گردید که حدود و تعزیرات اجرا می‌شود، اگرچه در حقّ یک نفر شاعر مذهبی باشد که شعر و زبانش برای تحریک و تهییج مردم به جهاد و مبارزه با دشمن، کار هزارها سرباز را بنماید، نه شفاعتی پذیرفته می‌شود و نه جاه و اعتبار ظاهری افراد اثری دارد.

نظام امامت و مساوات اسلامی در زمان ظهور حضرت ولی امر، صاحب

الزمان - ارواحنا فداء - توسط آن حضرت در روی کره زمین و بین تمام ملل و اقوام و نژادها و مرد وزن و کوچک و بزرگ استقرار می یابد و ظهور آن حضرت، که ظهور مطلق و تمام عیار اسلام است، ظهور مساوات جهانی اسلام نیز خواهد بود.

عقیده به حکومت مهدی علیه السلام؛ یعنی عقیده به مساوات و برابری انسانی و اسلامی که معتقد به مساوات باید آن را در ایام غیبت ایشان، در هر سطحی که ممکن است اجرا کند؛ در خانواده، کوی و محله، شهر و مملکت، مطب دکتر، دکان نانوايي و گوشت فروشی، مسجد و اداره، خرید و فروش،^۱ محل کار و پیشه، همه جا و همه جا حتی در سلام و تواضع، مساوات اسلامی و ترک تبعیض را باید اجرا نماید.

معتقد به ظهور مساوات اسلام و ظهور مجری واقعی آن (حضرت مهدی علیه السلام) از نابرابری ها رنج می برد و از تبعیضات متنفر است و با واگذار کردن کارها به نااهلان که یک تبعیض بسیار خطرناک است، تا می تواند مبارزه می نماید.^۲

پس طبع این عقیده اقتضا دارد که معتقدین به ظهور امام علیه السلام مراعات مساوات اسلامی را در بین خود و دیگران بنمایند و معتقد به این ظهور، مساوات خواه باشد. اگر ما بینیم بین مللی که به اسلام معتقد نیستند و دینی هم که دارند آنها را به مساوات نمی خوانند، در بعضی زمینه ها و برخی موارد، رعایت مساوات می شود (هرچند در موارد مهم، مساوات و حقوق، فقط از جانب آنها مورد حمله و تجاوز

۱. یکی از دستورات اسلام که از آن می توان دستورات مهم تر و کلی تر در مورد مساوات را به دست آورد، این است که فروشنده بین مشتریان فرق نگذارد که به یک نفر جنس را ارزان تر بفروشد و به دیگری به قیمت متعارف بدهد، مگر آنکه خریدار، اهل تقوا باشد. در این صورت هم مستحب است که خریدار این تبعیض را قبول نکند.

۲. یکی از علایم ظهور، تزییع است که در احادیث به واگذاری کارها به نااهلان تفسیر شده است.

است) و ما فاقد آن هستیم، باید علت آن را جستجو کنیم و ببینیم چرا عمل ما عقیده ما را تأیید نمی‌کند و چرا به لوازم نظام امامت که هم اکنون برقرار است، ملتزم نمی‌باشیم؟

شیعه که معتقد به این نظام و آن ظهور کلی است، باید اجتماعش نمونه و معرف مساوات اسلامی باشد و نظامی که رهبری آن با حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - است، به مساواتش، به عدالتش، به فضیلتش به دنیا نشان دهد؛ زیرا دین یک وظیفه، یک تعهد و یک مسؤولیت بزرگ است و اعتقاد به ظهور مساوات اسلامی و ظهور صاحب الزمان علیه السلام بدون انجام عملی آن و بدون مساوات خواهی عملی، وفای به این تعهد و عمل به این وظیفه و توجه به این مسؤولیت نمی‌باشد.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

با عدالت اجتماعی و زمامداری

عدالت از تعالیم و اصول مهم و اهداف عمده دعوت اسلام است که آیات قرآن مجید و احادیث شریفه با کمال تأکید و صراحت، همه را به آن مأمور و متعهد اجرای آن ساخته است.

از جمله در سوره مائده می فرماید:

﴿إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾^۱

«عدالت ورزید که عدل به تقوا نزدیک تر است».

و در سوره انعام می فرماید:

﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾^۲

«وقتی سخن گفتید، به عدالت سخن بگویید».

و در سوره نحل می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^۳

۱. سوره مائده، آیه ۸.

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۲.

۳. سوره نحل، آیه ۹۰.

«خداوند متعال امر می فرماید به عدل و احسان».

در نهج البلاغه حکمت ۳۷۴، پس از آنکه امر به معروف و نهی از منکر را (چنان که در فصل رابطه عقیده به ظهور، یا مساوات اسلامی با آن تأکید بیان نقل کردیم) بیان نموده، می فرماید:

«وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»؛

«برتر از امام به معروف و نهی از منکر، سخن عدل است که در حضور پیشوا و زمامدار ستمکار گفته شود».

و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز خلافت ظاهری - چنان که در نهج البلاغه است - روش صریح خود را در اجرای عدالت چنین اعلام می نماید:

آگاه باشید هر زمینی که عثمان (از اموال متعلق به حکومت اسلامی که عواید آن باید صرف مصالح مسلمین و رفع حوایج نیازمندان گردد) به کسی بخشیده باشد و هر مالی را از مال خدا اعطا کرده باشد، به بیت المال برگردانده می شود، برای اینکه حق قدیم است (یعنی با اساس و باریشه و سابقه است) و چیزی حق را باطل نمی کند.

اگر بیابم آن اموال عمومی را (که عثمان بخشیده است) در حالی که مهر زنان کرده باشند، یا کنیزان را با آن خریده باشند، آن را به بیت المال برمی گردانم که در عدل، وسعت و گشایش است و آن کس که عدل بر او تنگ باشد، ظلم بر او تنگ تر خواهد بود».

از آن حضرت روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَّعِعٍ»؛^۱

«هرگز پاک و مقدس نشود امت و مردمی که در آنها حق ضعیف از قوی بدون ترس گرفته نشود».

برای درک و فهم ابعاد این عدالت اجتماعی، مطالعه سیره و روش رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حضرت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را باید راهنما قرار داد. از این مطالعه دانسته می شود که روابط افراد با حکومت و روابط حکومت با افراد باید چگونه باشد.

روابط پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اصحابش، باضعفای مردم، با همه افراد عادی بود. نقل کرده اند: شخصی در خدمت آن حضرت سخن می گفت، مهابت محضر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را فراگرفت. پیامبر عزیز اسلام فرمود: آسان باد بر تو! (بر خود آسان بگیر) که من پادشاه نیستم، من پسر زنی از قریش هستم که گوشت خشکیده می خورد».

در خبر است که فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُمَثَّلَ لَهُ الرَّجَالُ قِيَامًا، فَلْيَتَّبِعْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»؛

«هر کس شاد می گردد از اینکه مردان برایش به پا خیزند و بایستند در حالی که او نشسته باشد، جایگاه خود را از آتش بگیرد».

در آن هنگامی که در روم و ایران، حاکم و سلطان، مالک الرقاب مطلق رعیت بود و هیچ قانون و قاعده ای رابطه حاکم را با رعیت کنترل نمی کرد و رعیت مکلف به خدمت حاکم بود و منطبق این قدرت و تسلط، منطبق فرعونی «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» بود. خدا به پیغمبرش امر فرمود که خود را به مردم بشناساند:

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۰۲۱، نامه ۵۳.

﴿ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ ۱﴾

«همانا من بشری مانند شما هستم و به من وحی می شود».

علی علیه السلام کسی است که از او نقل می شود که فرمود: هرکس می خواهد نگاه کند به یک نفر از اهل آتش، نگاه کند به مردی که نشسته است و در حضور او جمعی (به حال احترام) ایستاده اند.

وقتی حضرت به جهاد اهل شام می رفتند، دهقانان "انبار" آن حضرت را دیدند، از مراکب خود پیاده شدند و جلو امیرالمؤمنین به شتاب می رفتند. حضرت فرمود:

﴿ مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ ۲﴾

«این چه کاری است که انجام می دهید؟»

گفتند: عادتی است که به آن امیران خود را تعظیم می کنیم.

فرمود: به خدا سوگند! امیران شما از این سود نمی برند و شما در دنیا خود را در زحمت و در آخرت در شقاوت قرار می دهید.

وقتی "حرب بن شرحبیل شبامی" پیاده در رکاب حضرت می رفت و او را مشایعت می کرد، امام علیه السلام فرمود: بازگرد که پیاده بودن مثل تو با مثل من، برای والی فتنه و برای مؤمن موجب ذلت است.

یکی از اسناد مهم و یگانه دستور العمل زمامداری و برنامه عدالت اجتماعی، عهدنامه حضرت مولا است که برای مالک اشتر - علیه الرحمة - نوشت. منشوری عالی تر و دقیق تر از این عهدنامه و موادی که امام علیه السلام در آن بیان فرموده، نیست.^۳

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار ۳۶.

۳. به کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانية» تألیف جرج جرداق، نویسنده مسیحی که بین

حقوق همه طبقات و انسان‌ها در این عهدنامه مطرح شده و تعیین گردیده است. اگر وزارت خانه‌های تعلیم و تربیت ممالک اسلام، واقعاً بخواهند رشد فکری و اجتماعی مردم و شخصیت افراد را در برابر حکومت و مأموران آن تضمین کنند و این فاصله‌ای را که بین حکومت و مردم است، از میان بردارند، تا به جای آنکه حکومت خادم ملت باشد، مخدوم و ارباب ملت نباشد، باید این عهدنامه را جزء برنامه‌های مدارس قرار دهند و از کلمه نخست تا پایان آن، جمله به جمله، آن را در کتاب‌های درسی بنویسند و آن را شرح بدهند و به معلمان هم دستور بدهند که کاملاً مقاصد آن را به شاگردان بیاموزند. خدا می‌داند که در یک دوره، چنان وضع عوض می‌شود و سطح افکار بالا می‌رود و دهقان، کارگر، زحمتکش، کارفرما، کدخدا، حاکم، محکوم، رئیس و مرئوس به وظایف و حقوق و اختیارات خود آشنا می‌شوند که زمینه‌ای برای رشد هیچ‌گونه استثمار و دیکتاتوری و استبداد در جامعه باقی نخواهد ماند و بی‌عدالتی‌ها و فرعونیت‌ها و تملق‌ها و تعظیم‌ها همه از بین خواهد رفت. از جمله مواد عهدنامه این است:

«وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعْمُهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ؛ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ. وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ»^۱

«باید محبوب‌ترین کارها به سوی تو، کاری باشد که در راه حق (و پرهیز از افراط و تفریط) میانه‌تر و در عدل همگانی‌تر، و برای خوشنودی رعیت

↔ این عهدنامه و مواد اعلامیه حقوق بشر مقایسه کرده، علاوه بر صراحت و دقت متن و ابتکار، امتیازات دیگر این عهدنامه را یادآور شده است و به کتاب «رمضان در تاریخ» تألیف نگارنده رجوع شود.

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، عهدنامه مالک اشتر.

عقیده نجات بخش • رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی عجل الله ■ ۱۶۷

جامع‌تر باشد؛ زیرا خشم همگان، خوشنودی خاصه و اختصاص دارندگان را از میان می‌برد و خشم خاصه با رعایت خوشنودی عموم تدارک می‌گردد. (یعنی آنچه لازم است رعایت شود، رضایت عامه مردم است و با رضایت عامه، به خشم خاصه نباید توجه کرد).

و باز در فراز دیگری از این عهدنامه می‌فرماید:

«وَأِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ
فَلْيَكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ»؛

«همانا ستون دین و جماعت مسلمانان و وسیله پیروزی بر دشمنان، جمعیت و عامه است (که باید روی آنها حساب کارها را کرد) پس باید توجه تو به ایشان و میل تو به ایشان باشد».

مواد این عهدنامه بسیار است و هر یک از دیگری ارزشمندتر و در جای خود حساس‌تر است که باید شخص، با توجه به شرح‌هایی که بر این عهدنامه نوشته شده است، به دقت آن را مطالعه نماید تا بفهمد در حدود چهارده قرن پیش، امام عجل الله چه اصول عالی و بلندپایه‌ای را به بشریت عرضه داشته و چه حقوقی را برای مردم در برابر مسؤولان امور قائل بوده است که در دموکراسی‌ترین کشورهای جهان در عصر ما، هنوز هم برقرار نشده است؟ در یکی از نامه‌ها که حضرت مولی عجل الله به یکی از والیان امور مرقوم فرموده است، دستور می‌دهد:

«وَإخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَأَسِ
بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ وَالْإِشَارَةِ وَالتَّحِيَّةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي
حَيْفِكَ وَلَا يَيْئَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ»؛^۱

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۴۶.

«برای رعیت، بال تواضع و فروتنی را فرو آر و رویت را بر ایشان گشاده ساز، نرمی به آنها اظهار کن و در نگاه و اشاره و درود، بین آنها به مساوات رفتار کن، تا بزرگان به ظلم تو طمع نکنند و ضعیفان از عدل تو مأیوس نگردند.»

در نهج البلاغه، به خصوص روی اصل عدالت اجتماعی و حسن رابطه حاکم و مسؤولان امور با مردم، تأکیدات بلیغ شده و تعلیمات حضرت علی علیه السلام هدف‌های اسلام را در نظام حکومت و اجتماع اعلام می‌دارد که از جمله مراجعه شود به خطبه ۲۱۴: «أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوِلَايَةِ أَمْرِكُمْ» و به خطبه ۲۲۲: «وَاللَّهِ لَأَنَّ أَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا» و به نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف و خطبه‌ها و نامه‌های دیگر.

این عدالت، هدف اسلام، هدف قرآن، هدف مکتب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام و هدف ظهور خاتم الاوصیا حضرت مهدی علیه السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام عدالت را در فرصتی کوتاه و در یک بعد زمانی و مکانی محدود، به مردم نشان دادند و چهره مطلق و جامع و کاملش، به وسیله حضرت مهدی علیه السلام آشکار می‌گردد و از بارزترین و روشن‌ترین صفات و علایم، مهدی موعود است که در بیش از صد حدیث، آن رهبر دادگستر به این صفت (عدالت گستری) توصیف و معرفی شده است.

در نظام امامت، حاکم در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی مظلومان و افراط و تفریطی که در امور واقع شود، مسؤول است.

علی علیه السلام این مسؤولیت را در خطبه «شقیه» چنین اعلام می‌دارد:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا

سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»؛

«سوگند به آن کس که دانه را شکافت و بشر را آفرید، اگر حضور مردمی که حاضر گردیدند، نبود و حجت به وجود ناصر قائم نمی‌گشت، و عهدی که خدا بر علما گرفته، نبود که بر پرخوری ستمگر و گرسنگی مظلوم موافقت نکنند یا قرار و آرام نگیرند، هر آینه ریسمان حکومت را بر گردنش می‌انداختم».

نظام حکومت حضرت مهدی علیه السلام

برنامه زمامداری حضرت مهدی علیه السلام و روابط کارمندان و متصدیان امور بر اساس حق و عدالت اجتماعی و بدون هیچ‌گونه استکبار جریان خواهد یافت و به مردم چنان‌که در نهج البلاغه است:

«فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرَةِ وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ»^۱

«سیره و روش دادگرانه را نشان خواهد داد و آنچه را از کتاب و سنت مرده باشد، زنده خواهد کرد».

در حدیث است:

«عَلَامَةُ الْمَهْدِيِّ أَنْ يَكُونَ شَدِيداً عَلَى الْعَمَالِ»؛

«علامت مهدی علیه السلام این است که بر عمال و کارمندان حکومتی سخت‌گیر است».

در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام، چگونگی بیعت گرفتن حضرت مهدی علیه السلام و مواردی که بر آن بیعت خواهد گرفت، بیان شده است. از جمله این است که: دزدی نکنند، مرتکب زنا نگردند، به مسلمانی فحش و دشنام ندهند، هتک حرمت

۱. منتخب الاثر، از همین نویسنده.

کسی را ننمایند، به خانه‌ای هجوم نبرند، کسی را به غیر حق نزنند، طلا و نقره و گندم و جو را گنج و ذخیره نکنند، مسجدی را خراب ننمایند، شراب ننوشند، خز و حریر نپوشند، کمر بند طلا نبندند، راهزنی ننمایند، راهی را ناامن نسازند، مواد غذایی را احتکار نکنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

بر خود نیز شرط می‌نماید که: مانند آنها سلوک کند، از لباسی که آنها می‌پوشند بپوشد، بر مرکبی مثل مرکب آنها سوار شود چنان‌که آنان می‌خواهند باشد، به اندک راضی گردد، زمین را به یاری خدا از داد پر کند چنان‌که از ستم پر شده باشد، خدا را چنان‌که حق پرستش او است عبادت کند و حاجب و دربان برای خود قرار ندهد.^۱ عقیده به این ظهور و این برنامه‌ها و این‌گونه رابطه‌ها، بین رعیت و حاکم که باید در تمام جهان مستقر گردد، میزان و معیار اسلامی بودن حکومت‌ها و زمامداری‌ها را مشخص می‌سازد و جهت و هدف تأسیس حکومت را تعیین می‌کند، و معتقد به این ظهور، برقراری این عدالت و این روابط را خواستار می‌شود، روابط استکباری و استضعافی و استعبادی را به هر شکل و صورت که باشد، رد کرده و با آن مبارزه می‌نماید.

معتقد به این ظهور و عدالت اجتماعی اسلامی، اگر مسؤول و متصدی کاری باشد، خود را خدمتگزار مردم و برای مردم می‌داند و اگر از افراد عادی است، با مسؤولان امور، سلوک خود را عادی و منزله از تملق و فروتنی‌های بی‌مورد می‌سازد و از آنان توقع تبعیض و مسامحه در انجام وظیفه نمی‌کند؛ بلکه در برقراری عدالت اجتماعی با آنان همکاری می‌نماید.

۱. منتخب الاثر، بحث مربوط به امام زمان علیه السلام.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

با عدل و قسط

در احادیث و اخبار بسیاری که شیعه و سنی در کتاب‌های مورد اعتماد و معتبر حدیث، راجع به اوصاف و علایم و مشخصات حضرت صاحب الامر، مهدی منتظر علیه السلام روایت کرده‌اند، این نشانه و علامت، مشهور و معروف و متواتر است که زمین را پر از قسط و عدل می‌فرماید، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد. از جمله "احمد بن حنبل" در "مسند" و "ابوداود" در "سنن" این علامت را که از اوصاف فعلی و برنامه حکومتی آن حضرت است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این لفظ روایت کرده‌اند.

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۱

«زمین را از قسط و عدل پر می‌کند؛ چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.»

و در حدیث دیگر است که فرمود:

«أَبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ! يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَزَلَزِلَ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ يُقَسِّمُ الْمَالَ صِحَاحًا. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: مَا صِحَاحًا؟»

۱. منتخب الاثر، ب ۱، ف ۲، ص ۱۴۲، ح ۵.

قَالَ: بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ: وَيَمْلَأُ اللَّهُ قُلُوبَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ غِنًى وَيَسَعُّهُمْ عَدْلَهُ...»^۱

«مژده می دهم شما را به مهدی که او در امت من، به هنگام اختلاف و سختی ها برانگیخته می شود. پس زمین را از قسط و عدل پر می کند، همان طوری که از جور و ظلم پر شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از او راضی می گردند، مال را در بین مردم به طور مساوی و برابر تقسیم می نماید و خدا دل های امت محمد ﷺ را از بی نیازی پر می کند و ایشان را عدل او فرا می گیرد.»

و در حدیث دیگر است:

«فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مَلِئْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۲

و در روایت دیگر است:

«يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي وَخُلِقَهُ خُلُقِي فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۳

«بیرون می آید مردی از اهل بیت من که اسمش، اسم من و خلقش خلق من است، پس زمین را از عدل و قسط پر می کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.»

و در حدیث دیگر از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ

۱. منتخب الاثر، ب ۱، ف ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۴.

۲. منتخب الاثر، ب ۲، ف ۱، ص ۱۴۶، ح ۱۳.

۳. منتخب الاثر، ب ۲، ف ۲، ص ۱۷۹، ح ۳.

مِنْ وُلْدِي، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا؛^۱

«اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خدا آن روز را طولانی و دراز گرداند، تا بیرون آید مردی از فرزندان من، پس پر کند دنیا را از عدل و قسط، مثل آنکه از جور و ظلم پر شده باشد».

معنای احادیث فوق

شاید بسیاری معنای این احادیث را واضح بدانند و بین "قسط" و "عدل" و همچنین بین "ظلم" و "جور" مانند دو کلمه مترادف فرقی نگذارند و قسط و عدل را به داد، و ظلم و جور را به ستم ترجمه نمایند. بنابراین عطف قسط را به عدل، و ظلم را به جور، یک نوع تأکید بگیرند.

ولی به نظر می‌رسد: در این احادیث، تمام مطلب در تأکید خلاصه نمی‌شود و لفظ قسط و عدل مترادف نمی‌باشند؛ چنانکه دو کلمه مقابل آنها (جور و ظلم) نیز مترادف نیستند.

توضیح این مطلب حساس و مهم، موقوف بر بیان دو مقدمه است:

مقدمه نخست: نظام امامت، نظام عدل و قسط است

نظام امامت در آن معانی و ابعادش که با نظامات اسلامی یا نظام تمام اسلامی ارتباط دارد، حسن اجرای این نظامات را به عدل و حق عهده‌دار است. این نظامات عبارت‌اند از: نظام فکری و اعتقادی معقول و منطقی، نظام تعادل اخلاقی، نظام متوازن اقتصادی و مالی، نظام عدل اجتماعی، نظام صحیح سیاست و اداره و حکومت، نظام معتدل ارضاء و اشباع غرایز، نظام صحیح آموزش و پرورش و نظامات دیگر.

۱. منتخب الاثر، ب ۲۵، ف ۲، ص ۲۴۷، ح ۱.

و به عبارت دیگر: نظام امامت، نظام اجرای تمام این نظامات است و شخص امام عَلَيْهِ السَّلَام نمونه اعلا و نمایش عملی و تجسم ظهور تمام برنامه‌ها و نظارات اسلامی است. و اگر این عبارت کوتاه نباشد؛ همانند آینه در برابر آفتاب که حاکی از آفتاب است، وجود امام نیز حاکی از حقیقت اسلام و معارف و نظامات اسلام است. امامت یگانه نظامی است که استثمار و استکبار و استعمار، و استفاده‌های نامشروع را که موجب فاصله‌ها و تقسیم‌بندی‌ها و توزیع‌های غیر عادلانه است، از بین می‌برد و قسط و عدل را برقرار می‌سازد و از افراط و تفریط جلوگیری می‌نماید. در این نظام، هم قوانینی که اساس عمل است، به عدل و حق و برقراری توازن و تعادل نظر دارد و هم حاکم و نظام حکومت و قوه مجریه‌ای که اجرای این قوانین را به عهده دارد، از طریق عدل منحرف نمی‌گردد.

این یکی از مشخصات و معترف این نظام است که استقرار آن، عدل مطلق و خیر و احسان برقرار می‌کند و اموال و مواد مورد نیاز، و مشاغل و مناصب را به قسط و عدل توزیع و تقسیم می‌نماید و غرایز فطری و جسمی انسان را اشباع و طغیان و سرکشی آنها را مهار می‌نماید چنان‌که بعضی آیات و احادیث به همین معانی نظر دارد؛ مثل آیه:

«الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱

«آنان که وقتی ایشان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند».

و مانند این حدیث معروف که از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است

۱. سوره حج، آیه ۴۱.

و علمای بزرگ در شرح و تفسیر آن، تحقیقات و توضیحات مهمی بیان داشته‌اند:
«اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَالرُّسُولَ بِالرِّسَالَةِ وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ
وَالْإِحْسَانِ»^۱

«خدا را به خدا و پیغمبر را به پیامبری و اولیای امر (امامان) را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید».

و مانند این جمله در ضمن احادیث اوصاف حضرت مهدی علیه السلام:
«يُقَسِّمُ الْمَالَ صِحاحاً، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: مَا صِحاحاً؟ قَالَ: بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ
النَّاسِ»^۲

«حضرت مهدی علیه السلام مال را به طور صحیح قسمت می‌نماید، مردی از
معنای آن پرسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به طور مساوی در بین مردم تقسیم
می‌نماید».

نظام امامت، استضعاف را به هر صورت و شکلی که باشد؛ خواه به صورت
استثمار صنعتی، یا استثمار سرمایه داری، یا استثمار فردی و جمعی، و خواه به آن
استعباد یا استکبار و یا استعمار بگویند، از میان بر می‌دارد و با هر نظام
استضعاف گرا اعلان جنگ می‌دهد؛ چنان‌که علی علیه السلام می‌فرماید:

«الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى
آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ»^۳

«دلیل نزد من عزیز است تا حق او را بگیرم، و قوی در نزد من ضعیف

۱. کافی، ج ۱، ص ۸۵.

۲. منتخب الاثر، ص ۱۴۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳۷، در این موضوع به نهج البلاغه مراجعه نمایید، تا نظام عمل و ضد
استضعاف امامت را بشناسید.

است تا حقّ ضعیف را از او بگیرم».

«عدی بن حاتم» در ضمن آن سخنرانی بسیار مشهور و معروفی که در مجلس معاویه و به درخواست و اصرار او، پیرامون شخصیت حضرت علی علیه السلام ایراد کرد (که برای هر جمله و فرازش، آن هم در چنان موقعیت حساسی، نمی توان قیمت قائل شد) و معاویه را تحت تأثیر قرار داد، می گوید:

«لَا يَخَافُ الْقَوِيُّ ظُلْمَهُ، وَلَا يَيْئَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ».^۱

قوی و ضعیف هر دو در امان بودند، قوی از عدل علی علیه السلام نمی ترسید؛ چون می دانست هرگاه بخواند او (قوی که خلاف کرده) را کیفر و مجازات کند، از حدّ قانون تجاوز نمی نماید و به هوای نفس و کینه شخصی کیفر نمی دهد، ضعیف نیز از عدل او مأیوس نمی گردید؛ چون می دانست اگر تمام اقویا و زورمندان در یک صف بایستند و یک نفر ضعیف در صف دیگر، علی علیه السلام در کنار ضعیف می ایستد و از او حمایت می کند، او حاکم و زمامداری است که هرگز حقّ ضعیف را وانمی گذارد و از احقاق حقّ او صرف نظر نمی کند.

مقدمه دوم: بحثی در الفاظ مترادف

علما و محققان علم لغت و ادب می گویند: اختلاف عبارات و اسما، دلالت بر اختلاف معانی دارد و عطف کلمه ای بر کلمه دیگر، در صورتی صحیح است که از کلمه دوم، معنایی غیر از معنای اول اراده شود؛ مثلاً اگر زید لقبش عالم یا فیلسوف باشد، نمی گویند: زید و فیلسوف آمد.

بنابراین آنچه در قرآن مجید و احادیث شریفه و کلام عرب و عجم آمده است،

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۱.

به هنگام عطف دو لفظ متقارب المعنی به یکدیگر از لفظ معطوف، معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده است؛ بلکه می‌گویند: محال است در لغت واحد، لفظ مختلف و معنا واحد باشد، چنان‌که بسیاری از نحویین و لغویین گمان کرده‌اند. حتی اینکه محققان می‌گویند: موردی نداریم که حرکت دو کلمه مختلف باشد؛ ولی معنا واحد باشد؛ مثلاً الفاظی که بر وزن "مفعال"، "مفعل"، "فعول" و "فعال" باشند، هر کدام معنایی را افاده می‌نمایند که دیگری آن معنی را افاده نمی‌کند و فردی که محقق نباشد، گمان می‌کند تمام این صیغه‌ها، فقط مفید مبالغه می‌باشند.

وقتی اختلاف حرکات موجب اختلاف معانی باشد، به طریق اولی اختلاف کلمات باید بر اساس اختلاف معنا باشد.^۱

بنابراین در این احادیث، سطور مسلم از "قسط" معنای "عدل" و از "عدل" معنای "قسط"، همچنین از "جور" معنای "ظلم" و از "ظلم" معنای "جور" اراده نشده است و از هر لفظ و کلمه، معنایی غیر از کلمه دیگر اراده شده است.

لذا برای فهم دقیق مقصود و معنای این احادیث و معنای این چهار کلمه، وقتی منفرداً یا با عطف به یکدیگر، در کلامی آمده باشند، مراجعه به کتاب‌های معتبر لغت و کلمات لغویین که به طور اختصار و به مقداری که بحث زیاد طولانی نشود لازم است.

"تاج العروس" یکی از کتب معتبر لغت است؛ در مورد کلمه "جور" می‌گوید:

۱. رجوع شود به «الفروق اللغویة» ص ۱۳ - ۱۶، الباب الاول فی الابانة عن کون اختلاف العبارات، موجباً لاختلاف المعانی فی کل لغة.

«الْجَوْرُ نَقِيضُ الْعَدْلِ؛ جَارَ عَلَيْهِ يَجُورُ جَوْرًا فِي الْحُكْمِ؛ أَيِ ظَلَمَ، (و) الْجَوْرُ ضِدُّ الْقَصْدِ أَوْ الْمَيْلِ عَنْهُ»؛

«جور نقیض عدل و به معنای ستم در حکم کردن است و به معنای ضد میانه روی و انحراف از آن نیز آمده است».

«لسان العرب» نیز که یکی از کتاب‌های مورد اعتماد لغت است، «جور» را مانند «تاج العروس» معنا کرده است.

ابوهلال عسکری در «الفروق اللغویه» می‌گوید: جور خلاف استقامت در حکم است؛ لذا خیانت جزئی را ظلم می‌گویند، نه جور؛ اما گرفتن مالی را از صاحبش به زور و جبر، هرچند یک درهم باشد، جور می‌گویند».

معنی ظلم:

«تاج العروس» گفته است: ظلم، تصرف در ملک غیر و از حد گذشتن است. و «لسان العرب» می‌گوید: ظلم، چیزی را در غیر جا و غیر موضع خود گذاردن است.

و راغب نیز در «مفردات» ظلم را مثل «لسان العرب» معنا نموده است.

معنی عدل:

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ این پرسش که کدام یک از عدل و جور افضل است، فرمود:

«العدل يضع الامور مواضعها»؛^۱

«عدل کارها را بر جای خود می‌نهد».

چنان‌که در «تاج العروس» و «لسان العرب» آمده است، عدل ضد جور است

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۶.

و آن چیزی است که در نفوس، مستقیم شمرده شد و میانه روی باشد و ترک افراط و تفریط و حکم به حق است. و عادل آن کسی است که هوای نفس، او را از حق منحرف نمی‌کند که حکم به جور بدهد.

راغب می‌گوید: عدل، تقسیم و تقسیط کردن به مساوات است؛ بنابراین روایت شده است:

«بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ»^۱

«آسمان‌ها و زمین، بر عدل و تقسیم مساوی و برابر برپا است که اگر در اجزا و اعضا و اشیای آن کم و زیادی بود و هر چیز و هر رکنی از آن، از آنچه باید داشته باشد، چیزی کم می‌داشت یا چیزی زیادتر بر آن بود، برپایی آسمان و زمین به هم می‌خورد».

از این عبارت معلوم می‌شود که عدل و توزیع و تقسیم برابر و متساوی به این نیست که تمام اشیا از هر چه باید داشته باشند، مانند هم داشته باشند؛ بلکه غرض این است که همه آنچه را و به هر مقدار که باید داشته باشند و آنچه را که داشتن آن، در بقای این نظام مؤثر است و آسمان و زمین و منظومه‌ها و کیهان‌ها و کوه و دریا و آب و انسان و حیوان و کلیه جانداران و جماد و نبات و معادن به آن برقرار است، باید داشته باشند.

معنی قسط:

راغب در «مفردات» می‌گوید:

«الْقِسْطُ هُوَ النَّصِيبُ بِالْعَدْلِ»؛

«قسط، نصیب به عدالت است».

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۶.

در لسان العرب و تاج العروس آمده است: قسط، عدل و حصه و نصیب است. و گفته شده است: إقساط (به کسر همزه) فقط عدل در قسمت است. در حدیث آمده است:

«إِذَا حَكَمُوا عَدِلُوا، وَإِذَا قَسَمُوا أَقْسَطُوا»؛

«وقتی حکم برانند عدالت کنند، و زمانی که قسمت کنند به عدالت قسمت نمایند و به عدل نصیب و حصه بدهند».

ابو هلال عسکری در «الفروق» می گوید: فرق بین نصیب و قسط این است که نصیب بر آنچه کمتر و زیادتر از استحقاق باشد، اطلاق می شود؛ ولی قسط حصه ای است که به عدل و استحقاق معین شده است. و گفته می شود:

«قَسَطَ الْقَوْمُ الشَّيْءَ بَيْنَهُمْ، إِذَا قَسَمُوهُ عَلَى الْقِسْطِ»؛

«وقتی چیزی را به قسط و عدل تقسیم کنند، می گویند: آن را بین خود تقسیم کردند».

و جایز است که گفته شود: قسط اسم است از برای عدل در قسمت و گفته شده است: قسط آن نصیبی است که شخص استحقاق آن را دارد و به آن نیازمند است.

قسط در قرآن مجید

در قرآن مجید، ماده «ق س ط» مکرر آمده است؛ از جمله در آیه:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱.

مفاد آیه این است: فرستادن پیامبران با نشانی‌ها و نازل کردن کتاب و میزان، برای برپایی و قیام مردم به قسط و عدل است. اگرچه ظاهر این است که از قسط،

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

معنای عام و عدل کلی و مطلق اراده شده است؛ ولی در آوردن کلمه قسط به جای عدل، شاید این عنایت باشد که خواننده و شنونده به نصیب به عدل و حق و نظم اقتصادی، و اهمیت مداخله آن در قیام اجتماع به عدل متوجه گردد.

ضمناً به این نکته هم باید توجه داشت که مکتب انبیا در اعصاری که تعادل مالی و اقتصادی در برقراری جامعه به عدل مؤثر شناخته نمی شد، آن را پیشنهاد کرده و هدف فرستادن پیامبران و وحی و تعالیم و برنامه و کتاب بر آنان، نظم مالی و اقتصادی را نیز متضمن می باشد.

چون عدل مطلق، بدون تعادل مالی و نظم اقتصادی محکم و برنامه صحیح و تولید توزیع حاصل نخواهد شد.
در آیه دیگر می فرماید:

﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾^۱

«بگو پروردگار من فرمان به قسط داده است.»

که از این آیه نیز یا معنای عدل عام و مطلق مراد است، یا خصوص تقسیم و توزیع به نصیب و حق و عدل. و از جمله این آیه است:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^۲

در این آیه نیز ظاهر این است که از قیام خدا به قسط، همین اراده شده است که همه چیز را طبق حکمت، به نصیب معین و به مقداری که لازم باشد، آفریده است:
نموده خلق، هر چیزی که باید جهان آراسته، آن سان که شاید

۱. سوره اعراف، آیه ۲۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

چنان داده نگارش این جهان را
از او عالم شده آن سان منظم
و در آیاتی دیگر مانند:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ...﴾^۲

«اگر نترسید که مبدا دربارہ یتیمان مراعات عدل و داد نکنید...».

و آیه:

﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ﴾^۳

«و هر چیز را به ترازوی عدل و انصاف بسنجید».

محتمل است که عدل در امور مادی و مالی و قابل توزیع و تقسیم، اراده شده باشد، چنان که در مثل آیه:

﴿كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ﴾^۴

«در راه خدا پایدار و استوار بوده و گواه عدالت و درستی باشید».

و آیه:

﴿ذَلِكَ أَمْرٌ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۵

«اینها درست تر و محکم تر است نزد خدا».

و آیه:

۱. اشعار از «گنجینه گهر» مرحوم مغفور آیت الله آقای آخوند ملا محمد جواد صافی - رضوان الله تعالی علیه - والد نگارنده است.

۲. سوره نساء، آیه ۳.

۳. سوره الرحمن، آیه ۹.

۴. سوره مائده، آیه ۸.

۵. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

﴿وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ﴾؛^۱

«و اگر حکم کردی بین آنها به عدالت حکم کن».

ظاهر این است که عدل در حکم اراده شده است.

قسط در نهج البلاغه

در نهج البلاغه نیز قسط به همین معنای تقسیم به عدل و استحقاق طبق نظام

آمده است.

مانند اینکه در وصف آفرینش طاووس در خطبه ۱۶۳ می فرماید:

«وَقَلَّ صِبْغٌ إِلَّا وَقَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسْطٍ»؛

«و کم رنگی است مگر آنکه از آن به قسط و نصیب لازم گرفت».

و در خطبه ۱۸۳ در وصف حضرت باری تعالی می فرماید:

«وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ»؛

«خدا به قسط در خلق خود ایستاد (هر چیز را به نصیب عدل و مقدار لازم

و حصه متعادل و موافق با نظام آفرید) و در حکم خود بر ایشان به عدل

حکم فرمود».

ابعاد متعدد عدل

باید توجه داشت: بسیاری از مردم در تعریف عدل و اطلاق لفظ عادل مسامحه می نمایند و نظامی را که رهبر سیاسی و کسی که اداره امور را در آن نظام در اختیار دارد، به اغراض شخصی و منافع خود و کسان خود حکومت نکند و قانونی را که هست و به دست دارد در حق همگان اجرا نماید، عادل می گویند. خواه مردم آن قانون را به حق و علم و فهم قبول کرده باشند، یا از راه جهل و اشتباه

۱. سوره مائده، آیه ۴۲.

یا تحمیل پذیرفته باشند.

مثلاً انوشیروان را دادگر و نظام او را عادل می‌گویند، با اینکه نظامی که انوشیروان بر اساس آن حکومت داشت، نظام استضعاف و استعباد و استبداد و کثیف‌ترین نظام طبقاتی بود.

و این انوشیروان بود که حکومت را حق خود می‌دانست و آن را مثل اموالی که از قباد - پدرش - ارث برده بود، حق خود می‌دانست و خاندان و افراد دیگر را از آن محروم می‌شمرد.

و این حاکم و حکومت بود که آن نظام ناهنجار غیر عادلانه را حفظ می‌کرد و تبعیضاتی را که بود، اجرا می‌نمود.^۱

داستان تهی شدن خزانة و نیاز انوشیروان به پول برای جنگ با روم و پیشنهاد مرد کفش فروش به پرداخت پول مورد نیاز در برابر رفع تبعیض و لغو محرومیت فرزندش از تحصیل علم، که فردوسی نیز آن را در شاهنامه آورده است، یکی از ادله فساد آن نظام است.

وقتی پیشنهاد کفش فروش را به شاه رساندند، قبول نکرد. و چنان‌که در شاهنامه است، گفت:

مبادا کزو سیم خواهیم و دُر	برو همچنان باز گردان شتر
هنرمند و با دانش و یادگیر	چو بازارگان بچه، گردد دبیر
دبیری بسبایدش پیروز بخت	چون فرزند ما بر نشیند به تخت
سپارد بر او، چشم بینا و گوش	هنر ناید از مرد موزه فروش

۱. مخفی نماند: حدیثی به این لفظ «ولدت فی زمن الملك العادل» به پیغمبر ﷺ نسبت داده‌اند که اعتبار آن ثابت نیست و محققان و اهل فن آن را از اخبار موضوعه (جعلی) شمرده‌اند و قرائن و شواهد هم ضعف آن را تأیید می‌نمایند که در اینجا مجال شرح و بیان آن نیست.

بدیهی است عامه و عوام، اگر چنین حاکمی را عادل و دادگر بدانند، عقلاً و روشنفکران این نظام و کسی را که حافظ این نظام غیر انسانی و تبعیض‌گر است، دادگر نمی‌خوانند و مجری قانون انحصار علم به طبقه خاص و شاهزادگان و لشکریان را ظالم و ستمکار می‌گویند.

چنان‌که "یان اسمیت" - رهبر رژیم نژادپرست آفریقایی - که مجری قوانین حکومت "رودزیا" است، ظالم است. و حکومت‌هایی که طرفدار و حامی او هستند، ستمکارند. همچنین حاکم نظام کمونیستی ورژیم سرمایه‌داری، چون هر دورژیم از جهانی با کرامت و آزادی و شرافت انسان و حقیقت و واقعیت و فطرت مخالف است، ستمگرند.

چنان‌که حاکمی که با زور و قدرت شخصی حکومت را به دست گرفت و خود را بر مردم تحمیل کرد، اگرچه در رتق و فتق و حلّ و فصل امور بر اساس عدل و قسط حکومت کند، ظالم است.

بنابراین، این‌گونه عدل‌های عامیانه و عوام‌پسند را نباید عدل شمرد، هرچند به گونه‌ای و به نسبت ظلم مطلق آن را عدل گویند و هرچند یکی از ابعاد عدل را واجد باشد.

آنچه را می‌توان عدل مطلق دانست که از هیچ جهتی ظلم نباشد و به هرگونه‌اش که بنگری، عدل باشد. و تمام ابعاد عدل را که به چند بُعد مهم آن ذیلاً اشاره می‌شود، واجد باشد:

الف) عدل حاکم

عدل حاکم، که حکومت او مشروع باشد و بر اساس زور و استعباد و به منظور فرمان رانی و تسلط بر مردم و تحمیل بر خلق الله و ملاحظه هوی و هوس و غرض

و منافع شخصی خود و اشخاص معین و طبقه و حزب و گروه و جمعیت خاص و تبعیض نباشد و حاکم بر مبانی نادرستی برگزیده نشده باشد و فقط تقوا میزان انتخاب باشد، که اگر فرضاً حاکم یا قاضی، دیگری را از خود لایق‌تر و شایسته‌تر بشناسد، بدون تعلل و مسامحه، کرسی حکومت را به او واگذار نماید و قوانین بر پایه مساوات اجرا گردد و ستمی وجود نداشته باشد که این قسم، بُعد سیاسی عدل و قسط است.

ب) بُعد قانونی قسط و عدل

از این بُعد، به عدل قانون تعبیر می‌کنیم و مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت، نیازمندی‌های افراد جامعه و خواسته‌های حقیقی و فطری و غرایز بشر منظور شده باشد و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط مساوی امتیازی نباشد و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشد. نصیب هر کس را از نعمت‌ها و مواهب به عدل و استحقاق تعیین کند و نقشه توزیع و تقسیم اشیا و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسان‌ها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند. مثلاً از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقدار نیازی که دارد، بهره می‌برند. یا از نعمت آب و مواد غذایی، تمام اجزا و اغصان و اوراق و شاخ و برگ یک درخت، به طور مساوی بهره می‌برند؛ یعنی هیچ یک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی‌شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازه واحد می‌برند؛ بلکه هر کدام آنچه را که لازم دارند.

فرضاً ماده‌ای که برگ از آن ساخته می‌شود، شکوفه و میوه مادی دیگری که لازم دارند، هر کدام سهم خود و آنچه را که لازم دارند و حقشان باشد، می‌برند؛ مانند اعضای بدن که به هر کدام مواد لازم می‌رسد.

نظیر این نقشه در زندگی انسان‌ها و معاش و تولید و توزیع نعمت‌ها وقتی پیاده شود، عدل و نصیب به عدل، استحقاق و سهام صحیح و متعادل برقرار می‌گردد. ناموس عدل و قسط، چنان‌که در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد لازم مادی و معنوی، به قدر استعداد و کفایت و اشباع غرایز، در دسترس هر کس باشد که برای سالخوردگان و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط سهم کافی مقرر باشد.

ج) بُعد اقتصادی قسط و عدل

این بُعد که آن را عدل اقتصادی می‌گوییم، عبارت از این است که بر اساس قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی^۱ قوانین اقتصادی و مالی، کار و نظامات مشاغل به قسط، نصیب به عدل، تنظیم سهام و جلوگیری از تورم، تراکم بی‌رویه و غیر متعارف سرمایه‌ها، منع احتکار و ترتیب تولید، مطابق کردن عرضه با تقاضا، توزیع عادلانه و صحیح محصولات، متعادل ساختن قیمت‌ها و دستمزدها به طوری که هر کس بتواند با دادن آنچه دارد، از کار یا مزد کار، نیازمندی‌های متعارف خود را بگیرد، نظر داشته باشد.

حکومت نیز بر اساس معیارهای دقیق و صحیح، صلاحیت و اختیار قانونی داشته باشد که عدالت اقتصادی را بدون اینکه به حق کسی تجاوز نماید برقرار کند،

۱. قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی، منافعی با مالکیت حکومت و جامعه به تفسیرهایی که در فقه مذکور است، نیست، مانند موقوفات عامه و اراضی «مفتوح العنوه» آنچه را حکومت به اعیان یا احداث یا وسایل شرعی دیگر تملک نماید پس مقصود از این عبارت انحصار نیست، بلکه غرض فقط قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی است، مثل مالکیت ملی و اشتراکی و در کنار هم.

مسئول و متعهد باشد که با تمام قوا، عدل اقتصادی، مبارزه با فقر و محرومیت از معاش متوسط و متناسب را در رأس برنامه‌های حکومتی خود قرار دهد و جامعه و افراد را از فقر و ورشکستگی و افلاس نجات دهد و با تدابیری مثل ایجاد کار و عرضه مواد مورد حاجت، و عمران و احیای اراضی موات و بایر، احداث قنوت و چاه‌های عمیق و برپا ساختن کارخانجات، و تدابیر مشروع دیگر از تصاعد سطح مخارج، فقر و بیکاری، گرانی و فاصله‌های نامتعارف جلوگیری نماید.

د) بُعد اجتماعی قسط و عدل

به موجب این بُعد که همان عدل اجتماعی است:

اولاً: قوانین صحیح، روابط افراد را با یکدیگر و روابط آنها را با حکومت، بر اساس عدل و حق و منزه از استکبار و استضعاف مقرر می‌دارد و به تمام افراد، حق نظارت بر اجرای قوانین داده می‌شود که طبق:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱

«مردان و زنان مؤمن همه یار و دوستدار یکدیگرند، مردم را به کار نیکو وادار و از کار زشت منع می‌کنند».

امر به معروف و نهی از منکر نمایند؛ بلکه مسئول و متعهد باشند که این نظارت را انجام دهند.

علاوه، با یکدیگر در روی کار آمدن و روی کار بودن نظام صالح همکاری داشته باشند.

ثانیاً: افراد، به پیروی از قانون و ندای ایمان و وجدان مکلف هستند که تمام

۱. سوره توبه، آیه ۷۱.

مقررات عدل و قسط را در رشته‌های مختلف، نسبت به خود و دیگران رعایت نمایند که جامعه و افراد، از جانب هر فردی امنیت داشته باشند و حسن ظن و حمل بر صحت در هر مورد، خیال هر کس را راحت سازد، و خیانت و غش و تقلب در جامعه مطرود و معدوم یا بسیار نادر و کم زمینه گردد.

ثالثاً: حکومت هم باید در این امور مشارکت کند و برنامه‌هایی اجرا نماید و وضع سلوک و استقبالش را از مردم متواضعانه و به نحوی قرار دهد که مردم، در نظارت بر امور تشویق و تقدیر شوند. چنان‌که باید تعلیم و تربیت و ارشاد نیز در اینجا با نقش مهم و سازنده، افراد را رشید و زنده و آگاه بسازد که خود را مسؤول و متعهد حسن جریان امور بشناسند و از جنایت و تجاوز به حق و سهم دیگری پرهیز نمایند.

علاوه بر این ابعاد، ابعاد دیگر نیز هست، مثل: عدل در تعلیم و تربیت که علم و دانش و آموزش و پرورش برای همگان باشد، نه فقط قانون، انحصاری بودن آن را لغو کرده باشد؛ بلکه عملاً نیز به نحوی باشد که افراد مستعد بتوانند ترقی علمی داشته و تا آنجا که امکان دارد، برابر امثال و اقران خود جلو بروند.

باید از استعدادها که مواهب خدا به همه خلق است، استفاده شود و تعلیم و تعلم، کار و شغل، مقدّس و عبادت خدا تلقی شود و تأسیس مدارس و دانشگاه‌ها برای کسب و جلب منافع مادی نباشد.

بالاخره تمام ابعاد مختلفی که عدل دارد، باید تأمین شود تا عدل مطلق مستقر و برقرار شود.

و از همه مهم‌تر عدل فکری و اعتقادی که به منزله زیربنا است، باید تأمین شود تا عدل مطلق، مستقر و برقرار شود.

و تنها با اصلاح دادگستری، عدل مستقر نمی‌شود؛ بلکه برای عدل در داوری

و دادگستری، هم دادگستری باید اصلاح شود؛ یعنی قوانین آن و برنامه‌های داوری و شرایط قاضی و شهود عادلانه باشد. و هم قوانینی که قاضی بر آنها استناد می‌کند و قوانین اقتصادی و مربوط به حقوق مالی و سهام، به منظور احقاق حق و رسیدن هر کس به حق واقعی تشریح شده باشد که بدون یکی از این دو، عدل مفهوم واقعی نخواهد داشت و دستگاه قضا و داوری، دستگاه عدل و قسط نخواهد بود.

هم برای توزیع صحیح و اینکه هر کس در امور مالی به حق خود و سهم خود و نیاز واقعی خود برسد و توازن اقتصادی موجود شود، نظام اقتصادی عادلانه لازم است و هم برای عدل در حکم و داوری.

و اگر بگوییم: عدل، مفهومی روبنایی دارد و از شکل روابط بین فرد و دیگران و روابط هیأت حاکمه با مردم سخن می‌گوید، و قسط مفهومی زیربنایی دارد و آن را به سهمی که یک فرد یا گروه، از مواهب مادی و معنوی و امکانات اجتماعی، در قبال نقشی که در جامعه دارد، تفسیر کنیم، مفهوم لغوی و عرفی این دو واژه عوض نمی‌شود و در قبال هم قرار نمی‌گیرند، یا آنجا که عدل خوشنود و راضی است، قسط خشمگین باشد و آن کس که در جامعه به واسطه ناتوانی، نقشی به عهده ندارد، بی سهم باشد.

مفهوم عدل مطلق، میانه روی و اعتدال در تمام امور است؛ خواه در اعتقادات باشد و خواه در روابط مخلوق با خالق یا با مخلوقات دیگر، از انسان و حیوان و نبات و جماد و غیره؛ خواه در اخلاق و معنویات یا در امور مادی و مالی و اقتصادیات باشد؛ خواه در افعال و وظایف فردی یا در وظایف سیاسی و اجتماعی، بالاخره همه عدل است و در همه باید رعایت عدل شود.

این، هم مفهوم عدل است و هم مفهوم قسط، با این تفاوت که قسط، در امور مالی و مادی و حقوقی و قابل تقسیط و مرافعات و محاکمات و تقسیمات سهام،

صراحتش بیشتر و ظاهرتر است. به این نحو که استثنای این موارد از کلمه قسط، بسا مستهجن و ناستوده باشد؛ ولی عدل در شکل روابط بین فرد و دیگران، روابط هیأت حاکمه با مردم و هر قوی با ضعیف ظاهرتر می باشد. به هر حال، عدل در تمام این موارد، هر کجا با توزیع سهام ربط داشته باشد، باید بر اساس حق و واقع باشد و عدل بر آن صادق خواهد بود و هر کجا عدل صادق بود، قسط به معنای اعم نیز بر آن صادق است.

بنابراین دو صورت نابرابری سهام و نرسیدن «محکوم له» به سهم حقیقی و حق واقعی خود، حکم به آن، حکم به عدل نخواهد بود، هر چند طبق قانون پذیرفته شده باشد.

بالاخره عدل مطلق و قسط مطلق، وقتی حاکم می شود که آنچه جنبه زیربنایی و روبنایی دارد، همه عادلانه باشد؛ زیرا هر کدام از این دو عادلانه نباشد، عدل برقرار نیست. و همیشه هم چنان نیست که آنچه در نظر بعضی از مردم، یا بعضی از مکتب‌ها جنبه زیربنایی دارد، به تبع آن روبنا نیز اصلاح گردد. به عبارت دیگر: درستی زیربنا علت درستی روبنا نیست؛ بلکه نظیر مقتضی است که با عدم شرایط یا وجود موانع مؤثر واقع نمی شود.

و چنان نیست که مثلاً اگر نظام مالکیت دگرگون شود، به گفته آنان که دگرگونی آن را لازم و زیربنا می دانند، آنچه روبنا است، خود به خود اصلاح گردد، و خلاف عدل انجام نگیرد، که بگویند: قسط که آمد، عدل هست؛ اما عدل که آمد، ممکن است قسط نباشد. نه این طور نیست.

هم اکنون در جوامعی که نظام مالکیت در آنها دگرگون شده است، هزاران گونه نابسامانی‌ها و عیب و علت‌ها وجود دارد که با اجرای قوانین صحیح، هم نمی توان روبنای آن را اصلاح و برطرف نمود.

این مکتب‌ها هم در تعیین و تشخیص زیربنا، در افراط و مبالغه و انحراف و انحصار افتاده‌اند و هم در روبنا؛ زیرا زیربنایی که تعیین کرده‌اند، اصلاح و تنظیم عادلانه نیافته است.

تقسیم سهام بر اساس واقع

راجع به عدل و قسط به معنای تعیین و تقسیم سهام، بر اساس واقعی هرکس توضیح داده می‌شود که هرکس از مواهب مادی و معنوی به میزان احتیاج و نیازمندی خود سهم دارد؛ مثل خوراک، پوشاک، همسر، خانه، پزشک، دارو، وسیله سواری، تفریحات سالم، مدرسه و تعلیم و تربیت صحیح و چیزهایی از این قبیل، این مواهب و مواد باید در اختیار همه باشد و امکاناتی باشد که هر فردی اگر می‌تواند شخصاً با شغل و عمل و نقشی که در جامعه دارد، آن را تهیه نماید، و الا هم دیگران و هم حکومت وظیفه دارند که این امور را در اختیار اشخاصی که شغل و عوایدشان وافی نیست، قرار دهند.

در اسلام تأمیناتی هست که از طرق مختلف و برنامه‌های متنوع، این موضوع عملی می‌شود و این برنامه‌ها از وجدان و ضمیر و عقاید شروع می‌شود، تا به عالم عمل و تا سرحد ایشار پیش می‌رود.

بالاخره حتی برداشتن خاری و سنگی از راه مسلمانان، جزء ایمان شمرده می‌شود. و آسان‌ترین حق برادر مؤمن بر برادرش این است که دوست بدارد برای او آنچه را که خود دوست می‌دارد، و ناخوش داشته باشد برای او آنچه را که برای خود ناخوش می‌دارد.

اما ارزش واقعی کار و ارزش اجناس و اشیا و اعمال، در صورتی که صاحب عمل یا جنس، خریدار و فروشنده، و گیرنده و دهنده، هر یک با رضا و رغبت

و طیب نفس اقدام نمایند. خلاف عدل و قسط نیست و از یکدیگر سهم و چیز بیشتری طلبکار نمی باشند، هر چند ناچار به معامله شده باشند.

مثلاً در تابستان، اگر یک نفر در نقطه ای دور از آبادی، یخ داشته باشد و دیگری از راه ناچاری واقعی یا عرفی، آن را بیشتر از قیمت آن در شهر از او خریداری کند، یا اگر کسی برای معالجه خود یا فرزندش، جنسش یا مالش را کمتر از قیمت متعارف بفروشد، از سهم او چیزی کم نشده است؛ یعنی واقعاً از خریدار، چیزی بیشتر طلبکار نیست.

بله در نظام صحیح و کامل، هر کس سهمی دارد که باید جامعه آن را بدهد، یا حکومت که وکیل و نماینده جامعه است، آن را تأمین نماید؛ ولی به عنوان حقّ فردی از افراد دیگر چیزی طلبکار نیست و حکم طبق قوانین مالی و معاملاتی، بر اساس:

﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ﴾^۱

«مگر آنکه تجارتی از روی رضا و رغبت کرده باشید».

حکم خلاف قسط نیست. و این مانند این است که باید نظام بهداشتی، بهداشت را تأمین نماید که از بسیاری امراض مصونیت باشد، حال اگر آن نظام بهداشتی، وظیفه خود را به نحو کامل انجام نداد، یا نتوانست انجام دهد و فردی بیمار شد و نیازمند به داروگشت و دارو خرید، از داروساز و دارو فروش چیزی طلبکار نیست و خرید دارو و فروش آن برخلاف قسط نیست. خلاف قسط و عدل در برنامه های بهداشتی، یا وضع اجرای آن و یا عمل خود شخص است.

لذا بر حکومت لازم می شود که برای جلوگیری از این ناچاری ها، عرضه را در

۱. سوره نساء، آیه ۲۹.

هر مکان و زمان طوری قرار دهد که وضع غیر عادی پیش نیاید. مثلاً در راه‌ها و مسیر مسافران، همه جا وسایل مورد نیاز در اختیار مردم باشد و برای متعادل ماندن قیمت‌ها تدابیری اتخاذ کند که هم قانونی باشد و هم احترام مالکیت و آزادی افراد برقرار باشد.

مثلاً برای کنترل قیمت کرایه وسایط نقلیه، اگر خارج از حد متعارف و موجب عسر و حرج باشد، وسایط دولتی را نیز در کنار آنها بگذارد که به قیمت متعادل، حمل و نقل را عهده دار باشند، یا بیمارستان و دارو و پزشک در اختیار مردم بگذارد که کسی از راه ناچاری، مال یا عمل خود را به کمتر از قیمت متعارف نفروشد. همچنین با اجرای قانون منع احتکار، شرایط غیر عادی را از بین ببرد، یا از افرادی که بازار سیاه می‌سازند و با خرید اجناس و اتلاف آنها و انحصار آن به خودشان قیمت را بالا می‌برند، جلوگیری نماید و مانع از اسراف و تبذیر گردد.

همه اینها در قوانین اسلام پیش‌بینی شده است. در قوانین مقدس اسلام، مواد و اصول و فروعی که برای رفع تمام مشکلات کافی باشد، وجود دارد. مع ذلک اگر در مواردی استثنایی مخصوصاً نسبت به اشیای غیر لازم اتفاق افتاد، نمی‌توان گفت: خریدار یا فروشنده اگر با هم تراضی کردند، آنچه داده‌اند و گرفته‌اند، سهم واقعی آنها نبوده و یکی از آنها بیشتر طلبکار است؛ زیرا به قیمت واقعی معامله نکرده‌اند؛ بلکه اصولاً سهم واقعی در اینجا همان است که به آن تراضی کرده‌اند.

و اگر کسی بگوید: دگرگون کردن نظام مالکیت، و الغای مالکیت اختصاصی بر وسایل انتاج و تولید مثل کارخانه و زمین و آب، موجب می‌شود که هر کارگر، سهم و نتیجه رنج و زحمت خود را ببرد و به نسبت عملش و اثرش، در انتاج و تولید سهم بگیرد و سهم واقعی همین است و کسی که اثری در انتاج و تولید ندارد، چه سهمی دارد، و برای مالک شدن و سهیم بودن، چه زحمتی غیر از زمین داری یا

کارخانه داری کشیده است، این استثمار است و باید از بین برود.

پاسخ داده می شود: اولاً: پیرامون دگرگون ساختن نظام مالکیت و مفهوم آن و اینکه باید به طور مطلق صورت بگیرد یا نه، بعداً آن را توضیح خواهیم داد.

ثانیاً: اگر این دگرگونی به صورت مطلق باشد، به این صورت که مالکیت در اشیا استهلاکی باشد و در غیر آن، مالکیت نباشد، آیا تصور می نمایید صرف نظر از معایبی که الغای نظام مالکیت دارد و دشواری های عمده ای که جلو می آورد، هر کس به سهم حقیقی خود می رسد و استثماری پیدا نمی شود؟ و آیا می توان سهم حقیقی هر کس را مشخص کرد؟ و چون این مسأله به این هم بستگی دارد که تولید تمام واحدهای صنعتی و کشاورزی و توزیع آنها به نسبت متعادل باشد؛ یعنی ارزش آنها بر یک معیار واقعی باشد که کارگر این کارخانه آنچه را که از تولید خود می دهد، عین یا بهای آن را و برای جنس دیگر، مثلاً برای هر کیلو از کالایی، چهار ساعت از تولید جنس مورد نیاز او را به او بدهند. مثلاً بگویند: برای تولید شش کیلو قند، چهار ساعت به طور متعارف وقت لازم است. یا برای تولید ده خروار کشمش، یک سال و برای پنج خروار گندم، یک سال کشاورزی لازم است. بنابراین بگوییم: در مقابل یک کیلو جنس این کارخانه، به تولید کننده آن، شش کیلو از جنس کارخانه دیگر بدهند. یا به کشاورزی که یک من گندم یا بهای آن را در اختیار دارد، دو من کشمش بدهند. به این ترتیب؛ آیا می توان اختیار زمین و آسمان و عوامل طبیعی را در دست گرفت؟ و آیا با این برنامه هر کس به سهم خود خواهد رسید؟ و آیا نسبت به کسانی که تولید مادی ندارند مانند پزشک یا مدیر - که تفاوت استعدادات و تصرفات آنها موجب تفاوت های بسیار است - و صاحبان مشاغلی مانند پاسبان و سرباز و ... چگونه باید سهم داد، با اینکه بسا فرق بین آنها از زمین تا آسمان است؟ و آیا این نابرابری چگونه باید برابر شود که یک نفر در چهار ساعت، مساوی

با چهار نفر در همین مدت کار می‌کند و در نتیجه اختلاف و فاصله پیدا می‌شود؟ آیا به او هم باید مثل دیگران سهم داده شود، یا مطابق کارش، و یا بیشتر از کار یک نفر به او واگذار نشود؟ هر کدام را برنامه قرار دهند، معایب زیادی خواهد داشت.

انقلاب در نظام مالکیت

اگر انقلاب در نظام مالکیت، الغای نظام غربی مالکیت و سرمایه داری بر اساس رباخواری و معاملات نامشروع و بانک داری و استثمار است که نظامات شرقی بر آن صحه گذارده و از آن دفاع می‌نمایند و به کشورهای اسلامی نیز سرایت کرده و مسلمانان هم به فساد و پلیدی آن آلوده شده‌اند، البته باید دگرگون گردد. این نظام که در آن، هر کس و هر سرمایه داری به هر نحو و به هر طریق که بخواهد ثروت بیندوزد و بر ثروت و سرمایه‌اش بیفزاید، آزاد مطلق است و هیچ قید و شرط و تحدید و ممنوعیتی مانع او نمی‌شود و در صرف اموال نیز مختار مطلق می‌باشد،^۱ که به هر مصرفی بخواهد، آن را برساند، آزاد است. حتی اگر بخواهد

۱. یکی از بزرگ‌ترین مفاسد این سرمایه‌داری آزاد و مطلق، تسلط سرمایه‌داران بر امور سیاسی و مقدرات اجتماعی است که تمام حقوق و حیثیات افراد و اجتماعات و ملل و امم را تحت تأثیر قرار داده و در مسیر ازدیاد سرمایه به کار می‌برند و به هیچ چیز جز بالا بردن ارقام ثروت و استثمار و به مصرف رساندن کالای خود نمی‌نگرند. این سرمایه‌دارها - به تعبیر آقای حسن صدر در روزنامه اطلاعات - همه چیز حتی جنگ و صلح و انتخابات را در اختیار می‌گیرند. از باب نمونه: خاندان "راکفلر" را در نظر بگیرید. این خاندان را کمتر کسی است که نشناسد، راکفلر از هیچ آغاز کرد و در تجارت و صنعت نفت چنان شهرتی به دست آورد، چنان ثروتی اندوخت که در تمام ایالات متحده فقط چند ثروتمند نامی نظیر "هاتری فورد" و "هوارد هیوز" و "پل گتی" توانستند دم از همتایی او بزنند.

دو نواده راکفلر؛ "دیوید" و "نلسن" هر یک مؤسسات عظیم اقتصادی و مالی در اختیار دارند. نلسن معاون "جرالد فورد" - رئیس سابق آمریکا - بود. دیوید برادر او، در حوزه امپراطوری

↔ اقتصادی خود از سال ۱۹۷۳ کمیسیون سه جانبه‌ای را تأسیس کرد که به نام کمیسیون «تری لاتران» نامیده می‌شود. در این کمیسیون که قریب یکصد نفر از کارشناسان نامی آمریکا و کانادا و یکصد نفر از متخصصین اقتصاد و سیاست اروپای غربی و ژاپن عضویت دارند، ماهی یک بار مسایل مهم سیاسی و مالی دنیا مورد مطالعه و مباحثه قرار می‌گیرد. کمیسیون، هر بار افرادی را مأموریت می‌دهد در فلان مسأله که مبتلا به کشورهای صنعتی است، گزارشی تهیه کنند که راهنمای دولت‌های مربوطه قرار گیرد (سپس با ذکر مثال درگیری شاخ آفریقا) می‌گوید: برای این قبیل مسائل پیچیده چند پهلو، کمیسیون سه جانبه باید راه حل پیدا کند. نظیر این مشکل، هر هفته در دنیای سوم، خط مشی سیاسی کشورهای صنعتی را بر سر دو راهی قرار می‌دهد (سپس مسأله حقوق بشر را مثال آورده و پس از آن می‌گوید: این قبیل معماها که راستی حل کردن آن، مغز افلاطون و سقراط می‌خواهد، کار این کمیسیون سه جانبه است. هارلد براون و شخص «کارتر» و «والتر ماندل» - معاون رئیس جمهور - و «وانس» - وزیر خارجه - و بسیاری از وزرا و مردان سیاسی درجه اول حکومت آمریکا، اعضای این کمیسیون سه جانبه‌اند که از ۱۹۷۳ در طرح و بحث و حل و فصل مسایل سیاسی و اقتصادی درجه اول دنیا شرکت داشته‌اند. (در این مقاله در معرفی براون گفته است: کسی است که در بمباران ویتنام شمالی و منابع حیاتی این ملت، نقش مؤثری داشته است. از توصیه‌های چشمگیر این دانشمند فیزیک دان در جنگ ویتنام، این مسأله است که نباید به هیچ صورت پایبند تقوای سیاسی بود. شرط بردن جنگ این است که از این ملاحظات اخلاقی چشم‌پنجه‌بندید، و حریف را تا مغز استخوان خرد کنید (اطلاعات ۱۵۵۹۲، ص ۶، مقاله آقای حسن صدر).

از این مثال می‌توانید مفهوم نظام سرمایه‌داری - که تمثیل و تجسم آن قدرت حکومت ایالات متحده است - و تأثیر سرمایه را در همه جهات اجتماع و سرنوشت بشر مطالعه نمایید و ببینید این سرمایه و سرمایه‌دار است که همه چیز را معین کرده و حکومت‌ها را می‌آورد و می‌برد، این‌گونه سرمایه‌داری و سرمایه‌دار، نقطه ضد انبیا و رجال الهی و وحی و مکتب قرآن و اسلام و عدالت است و باید دگرگون گردد که هرچه بیشتر بماند و استمارش زیاده‌تر شود، مانند خوره به جان انسان و مفاهیم ارزنده انسانیت رحم نمی‌کند.

اما دگرگون شدن این نظام و جایگزینی نظامی کامل، بدون اعتقاد به عالم غیب و ارتباط آن دگرگونی با وحی و قدرت مطلقه حق متعال و نظام جهان هستی و بدون ایمان به ارزش‌های

ورثه خود را محروم کند و میلیون‌ها دلار، اموال خود را به سگ و گربه خود ببخشد یا در پای یک زن روسپی ورقاصه و خنیاگر بریزد، یا در راه تجملات غیر متعارف صرف کند، یا به قمار بزند، اگر منظور این نظام است، شک و شبهه‌ای نیست که این نظام باید از بین برود.

این نظام حتی اگر در کشورهای مسلمان نشین هم باشد و این سرمایه دار اگر خود را مسلمان نیز بشمارد، با اسلام ارتباط ندارد و فاصله آن با نظام اسلام، فاصله جهل از علم، ظلمت از نور و شب از روز است.^۱

↔ اخلاقی و هدف بودن کمالات حقیقی غیر مادی و خلاصه بدون برنامه‌های تعلیماتی و انسان ساز اسلام، هرگز میسر نیست.

وقتی دگرگونی، متکی به موازین الهی و هماهنگ با تعهدات همه جانبه اسلامی نباشد، هر شکل دیگر، و بر اساس هر مکتب و اندیشه‌ای که به وجود آید، فقط صورت معایب و مفاسد را عوض می‌نماید، و ریشه معایب و مفاسد را از بین نمی‌برد. لذا انقلاب اقتصادی در هیچ جای جهان، دردی از دردهای بشر را درمان نکرده و علاوه بر آنکه با انسان، معامله ابزاری نموده و شرافت انسانی را لغو کرده و زندگی پوچ و بی‌معنایی را تحویل انسان داده است. اگر سرمایه داران بزرگ را از بین برده و حکومت و حزب حاکم را قائم مقام خود مختار و ارباب ضعفا و کارگران و کشاورزان قرار داده، بدترین نظام برده داری و بلکه دامداری را همچون حکومت‌های بلغارستان و مجارستان و آلمان شرقی ایجاد کرده است، که حتی در آنها زندگی و معاش ظاهری مردم عادی و افراد جامعه بهتر از افراد عادی و متوسط جوامعی که در آنها این‌گونه انقلابات اقتصادی رخ نداده است، نمی‌باشد.

۱. یکی از نویسندگان غربی که از نوشته‌اش معلوم است اهل تحقیق است، بر اساس یک سلسله کاوش‌ها و اطلاعات جامع نوشته است، هرچند در موارد زیاد هم به واسطه نقص اطلاع از اسلام و خصوص تشیع، به طور کامل حق اسلام را ادا نکرده و جلوه واقعی اسلام در ناحیه‌های متعدد در نوشته‌های او در پرده مانده است. وی پیرامون مقایسه اسلام و امتیازات آن بر بعضی از مکتب‌ها، به خصوص مکتب مارکسیسم، توضیحاتی دارد که به طور فشرده و تلخیص، قسمت‌هایی از گفتارش را به لفظ یا به مضمون - نظر به ارتباطی که با بحث دارد - در اینجا می‌آوریم و اگرچه این رساله را طولانی می‌سازد؛ اما در جهت فایده‌ای که دارد

↔

↔ بی موجب نخواهد بود.

این دانشمند که "ویلفرد کنت ول اسمیت" نام دارد، در کتاب "اسلام در جهان امروز" ترجمه حسین علی هروی (انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۶۱۹) در ضمن فصل اول این کتاب چنین می‌گوید: سرانجام می‌توان با طرح مقایسه‌ای میان موقعیت اسلام با سه جهان بینی هندو، مسیحی و مارکسیسم، نمای درست و توضیحات مفیدتری درباره ارتباط میان اسلام با تاریخ به دست آورد. مسلماً مسأله در هر کدام از این موارد پیچیده و دقیق است و در اینجا فقط به توضیحی بسیار ساده و کلی اکتفا می‌کنیم، بی‌آنکه وارد جزئیات شویم، می‌توانیم مؤمنان به این مذاهب را به ترتیب اهمیتی که به تاریخ می‌دهند، طبقه‌بندی کنیم:

هندوها که تاریخ و تطور آن در آخرین مرحله حساب ایشان اهمیتی ندارد. مسیحیان که تاریخ برایشان بی‌اهمیت نیست؛ ولی قطعیت ندارد. مسلمانان که تاریخ برایشان قطعی است؛ ولی آمال همه اشیا نیست و مارکسیست‌ها که هیچ چیز دیگر جز تاریخ برایشان وجود ندارد.

پس از آنکه از آیین هندو و مسیحیت بحث کرده و ضعف آنها را نشان داده است، می‌گوید: یقیناً اسلام هرگز حتی در تعبدی‌ترین شکل خود، به پرستش خود نپرداخته است. توجه او به ارزش ظاهری و زمینی محدود نبوده است؛ چون تکالیفی که مسلمانان در تاریخ و این جهان دارند، فقط یک روی سکه است. روی دیگر سکه که از زر ناب ساخته شده، دنیایی دیگر با تالافو دل‌انگیز خود می‌باشد. اسلام با خدا آغاز می‌شود و اطمینان دارد که به سوی او باز می‌گردد. گرچه کوشش او در نجات تاریخ کلی است؛ ولی کوشش مشروط است؛ یعنی در حالی که رستگاری ابدی را به عنوان هدف اصلی در نظر می‌گیرد، می‌خواهد عدالت دنیایی این جهان را در راه وصول به این رستگاری شرط و شریک گرداند.

بعضی از معانی عمیق اینها که گفتیم، در مقایسه با اختلاف‌هایی که در مثال چهارم نسبت به آن معانی وجود دارد، روشن می‌گردد و آن مثال، مارکسیسم است.

اسلام و مارکسیسم - این دو نیروی عظیم جهانی - در بعضی از جنبه‌های رهبری تاریخی خود، برای به تحقق درآوردن یک ایده آل اجتماعی، دارای نقطه‌های مشترک بسیاری هستند. اختلاف نظر اسلام و مارکسیسم در مورد خاص تاریخ، روشنگر و آموزنده است. در واقع ما می‌توانیم از این تضاد نظر میان آنها معلومات ذی‌قیمتی برای روشن کردن این مسأله قاطع به دست آوریم که ورود یک کشش غیر تاریخی، در تاریخ چه تأثیری دارد.

پس از آن که از جنبش مارکسیسم و وسعت و تشکل و تصمیم آن برای ساختن یک جامعه،

↔

↔ خوب تعریف می‌نماید، در پاورقی هم توضیح می‌دهد: کلمات "خوب" یا "بد" کاملاً به جا به کار نرفته است. مثل اینکه می‌خواهد بگوید: خوب یا بد در صورتی است که انسان به اخلاق معترف باشد؛ اما کرملین بعداً انکار کرد که هدف نهایی کمونیسم، دارای جنبه اخلاقی باشد. مع ذلک یک عامل نیرومند اخلاقی در انگیزه اصلی جنبش کمونیسم یافت می‌شود. این عامل، هنوز برای طرفداران و جوانان حزب، نیروی خود را از دست نداده است. پس معلوم می‌شود کمونیسم، اگرچه بعداً تاریخ را یک سیستم بسته شمرد که به خودی خود کفایت می‌کند و به ماوراء الطبیعه نیاز ندارد، اصلش از اخلاق برخاسته و اگر اخلاق نبود، جنبش کمونیسم هم نبود.

جنبش مارکسیسم، با تمایل به برقرار کردن یک جامعه خوب (همان چیزی که هدف اسلام است) آغاز شد و از این جهت، هنوز هم دنیای خارج، مخصوصاً آسیا نسبت به آن نظر مساعد دارد؛ یعنی براساس همان چیزی که کمونیسم منکر آن است با او نظر مساعد دارد و حداقل قسمتی از ناتوانی آن برای نیل به این هدف (برقراری یک جامعه خوب) در داخل کشور، مربوط است به اشتباه جهان بینی آن در ماوراء طبیعت.

سپس می‌گوید: این جنبش (جنبش مارکسیستی) با انسان دوستی غربی تفاوت دارد. از جهت اینکه مارکسیسم، همه مسایل را در این جاه طلبی منحصر و متمرکز می‌سازد و خود را وقف آن می‌کند و با تمام فعالیت‌هایی که آزادی خواهی دنیوی و انقلابات آمریکا و فرانسه نیز داشته‌اند، تفاوت دارد.

مارکسیسم همه تخم مرغ‌ها را در یک سبد می‌گذارد؛ سبد تاریخ. هیچ چیز برای او جز نوع تاریخی که مطمئن است آن را می‌سازد و مصمم است آن را برقرار کند، ارزش ندارد. از نظر او زندگی فردی انسان، نه معنا دارد و نه ارزش. و در آخرین مرحله نتیجه‌گیری از محاسبه واقعیت فرد، انسان جز به عنوان یک عامل شرکت کننده در پیشرفت یا توقف وقایع تاریخی فرداً معنایی ندارد.

بنابراین انسان در مارکسیسم، جز یک وسیله برای رسیدن به هدف نیست. به هر حال در رابطه با این هدف که از جانب تاریخ، داده و معین شده است، شخصیت انسانی در مارکسیسم معنای نامعینی پیدا می‌کند و این تنها معنا برای شخص او و دیگران است.

آنچه در حوادث قابل ملاحظه تاریخی روی داده، نتیجه قطعی همین طرز فکر است که مانع از کشتن، شکنجه کردن یا استثمار یک انسان شود. اگر تکامل تاریخ بتواند با تصفیه، شکنجه

↔

↔ کردن یا بردگی این شخص، گامی به جلو بردارد، برای مارکسیسم دلیلی وجود ندارد. سپس بعد از اشاره به اینکه این نتیجه منطقی هر طرز فکری است که احساس متعالی را از نظر افکنده باشد و مطالبی دیگر، می‌گوید: هم‌اکنون گفتیم: تاریخ برای مسلمانان دارای اهمیت است؛ اما برای مارکسیسم، فقط تاریخ است که اهمیت دارد و اختلاف آنها در این معنا بسیار است.

مسلمان نیز مانند مارکسیست و برخلاف هندو، آنچه را که در این جهان می‌گذرد، با معنای دوام و استمرار می‌نگرد و گریز از آن برایش میسر نیست. او برقرار ساختن یک زندگی دلپذیر را در روی زمین، یک فرمان عالی تلقی می‌کند.

دستگاه اسلامی، یقیناً تا امروز، جدی‌ترین و پسنندیده‌ترین کوشش را برای برقرار ساختن عدالت در جامعه به عمل آورده و این کوشش از لحاظ وسعت عمل و بلندپروازی تا ظهور مارکسیسم، مقام اول را داشته است (بعد از آن نیز اگر بیگانگان مانع نشوند، مقام او را دارا خواهد بود) مع ذلک، اختلاف آن با کوشش مارکسیسم در این معنا است که از نظر اسلام، هر حادثه این جهانی دارای دو جنبه است و در دو زمینه مفروض ثبت می‌شود. هر جنبشی که از جانب انسان به عمل آید، دارای یک معنای ابدی و یک معنای آنی است.

حرکت امور این جهان به جلو، افسانه‌ای بزرگ و همگانی است که گروه انجام می‌دهد و در عین حال، این حرکت از یک دسته اعمال مشخص ترکیب شده که هر فرد به سهم خود، در روز محشر مسؤول آن عمل است؛ یعنی هر عملی که انجام می‌دهیم، در دنیای آینده به نوعی دارای عاقبت است. پس به عبارت دیگر: هر عمل باید از یک سو به تنهایی ارزیابی شود و از سوی دیگر: در رابطه‌اش با گسترش تاریخی، این نوع قضاوت، هم می‌تواند علمای مساوراء الطبیعه را راضی کند و هم با واقعیت - یعنی جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم - مناسب است و از طرف دیگر، با نوع موجوداتی که انسانند و نوع زندگی که تاریخ بر ما عرضه می‌دارد مناسب است. در صورتی که تحقق این منظور، از یک هدف تنگ نظرانه که وجود اخلاق برتر از تغییرات متوالی دنیا را انکار کند، ساخته نیست.

تاریخ معنا دارد، معنای نهایی؛ ولی این معنا به خود او محدود نمی‌شود. به عبارت بهتر می‌توان گفت: مقیاس‌ها و نمونه‌هایی یافت می‌شوند که بالاتر از سیر تکامل تاریخی جای دارند و این سیر تکامل بر طبق آنها باید قضاوت شود و عملاً نیز قضاوت شده است.

برای مورخی که روش‌های استقرایی را به کار می‌بندد، صرف نظر از هر نوع عقیده‌ای که درباره

↔ ماوراء الطبیعه داشته باشد، این امکان هست که صحت استدلال ما را درباره جنبه غیر دینی و تاریخی دریابد. آنهایی که از انکار متعالی آغاز می‌کنند، سرانجام عملاً و نظراً به انکار همه ارزش‌ها کشیده می‌شوند.

فلسفه مارکسیسم در جنبشی شریک شده که در آن، نه تنها وسایل بر طبق هر ملاکی که اتخاذ شوند، بی‌اعتنا به اخلاق و حتی ضد اخلاقی هستند؛ بلکه در آن، هدف نیز از میان رفته است. "عدالت اجتماعی" که ابتدا به مثابه هدفی مورد نظر مارکسیست‌ها بوده، در دست تشکیلات فعلی شوروی، یک عقیده تاریخی زاید و در خدمت عملیات قدرت آشوب‌گرایی دنیایی و یک سلاح ایدئولوژیک گردیده است.

جنبش مارکسیسم با طرد هر نوع ملاک خارجی برای قضاوت درباره خود، به سرعت مبدل به دستگاهی شده که دیگر ملاکی برای قضاوت ندارد. تنها تکاپوی انسان برای رسیدن به عدالت - که تماماً جنبه این جهانی داشت - به سرعت تلخ‌کام شد.

هدف ما این است که چگونگی روش اسلام را نسبت به تاریخ نشان دهیم. روشی که می‌خواهد هر قدمی را که در تاریخ برداشته می‌شود، از زاویه نوعی تعالی بنگرد. این قید تعالی عاملی بوده است که در جریان تاریخ، جنبش‌های اسلامی را از تندروی‌ها و عواقب ناگوار آن مصون داشته است. برای ارزیابی این تعالی در اسلام، میزان‌هایی در نظر گرفته شده که از طریق اعتقاد به بهشت و دوزخ، اعتقاد به جهان دیگر (بعد از ختم تاریخ) متجلی می‌شوند. و این مستعار بدیع و شگفت، به نحوی قابل انعطاف؛ ولی بدون غفلت از تکلیف اصلی خود، مجموع گسترش تاریخی مسلمانان را هدایت کرده است.

مسلمانان مجتمعاً و منفرداً در ورای این جهان بهشتی یافته و در داخل تاریخ نیز جامعه‌ای دیده‌اند که به گمان آنها این جامعه، هم برای آماده کردن شخص برای ورود به آن بهشت و هم برای زیستن در عرصه زمین مناسب است. پس یک نوع جامعه‌ای یافته‌اند که برای زندگی در این جهان و در جهان فردا شایسته است.

سخنان این نویسنده پیرامون اسلام و توسعه و قدرت و تحرک و مایه عظیم و جاودانی آن طولانی است. خوانندگان عزیز، خود می‌توانند آن کتاب را مطالعه کنند. در پایان این فصل می‌گویم: تصدیق کردیم که اسلام اصولاً یک دین است. بنابراین امری است عمیقاً شخصی و مآلاً از تمام قانون‌های ویژه و محدود جهان غیر دینی بالاتر قرار می‌گیرد. مع هذا قبول کردیم که نسبت به این مسائل جهانی، توجه مخصوص و آشکار داشته است.

↔

نظام اسلامی تدابیر و برنامه‌هایی در رشته‌های مختلف پیشنهاد کرده است که این‌گونه سرمایه داری و استثمار و تفریط مال و اندوخته‌های کلان از بین برود و زمینه برای پیدایش آن فراهم نگردد، چه در به دست آوردن مال باشد و چه در خرج کردن آن. اسلام دست افراد را آن‌گونه باز نگذارده و مختار نساخته است که بتوانند این همه سرمایه را گرد آورند و راه‌هایی جلوی پای بشر در خرج و مصرف گذارده و تشویق‌ها و ثواب‌هایی وعده داده، جرایم و کفارات و سیاست‌هایی مقرر کرده است که خود به خود، تعادل ممکن برقرار می‌گردد.

در جامعه اسلامی، مال و سرمایه هرگز نمی‌تواند عاملی برای روی کار آمدن حکومت‌ها و انتخاب این و آن باشد. نقش توانگر و بینوا در حکومت و اجتماع اسلامی برابر است.

اسلام در عین حال که به مال و بی‌نیازی و کار و تلاش اهمیت داده است و ضایع کردن اموال و نیروها و ضایع گذاردن آن را ممنوع نموده است، همه را به سعی و عمل برای برداشت هرچه بیشتر از نعمت‌ها و مواهب طبیعی امر فرموده

↔ اصولاً چنین معتقد بوده است که فرمان خداوند را درباره طریقه زندگی کردن، هم در مقیاس فردی و هم در مقیاس گروهی دریافته است؛ بنابراین اعتماد زیادی به جامعه مذهبی خاص خود نشان داده است و این ایمان تا جایی پیشرفته که وسایل ساختن یک جامعه ایده آل را در نظر گرفته و به حساب آورده است.

یا اگر از زاویه دیگر بنگریم، می‌بینیم برای برپا شدن جامعه ایده آل به جای خواهش‌های انسان، دعوت خداوند را عنوان کرده است. با اغماض بیشتر می‌توان گفت: مسلمان حقیقی در جامعه ایده آل زندگی می‌کند و نسبت به زندگی اجتماعی این جامعه، احساس یک ایمان جهانی دارد. پس تاریخ اسلامی در جوهر خود، اجرای تمایلات تاریخی انسان در زیر هدایت خدایی است. اگر بخواهیم به اصطلاح مسیحی سخن بگوییم، باید بگوییم: این قلمرو خدا در روی زمین است. و اگر بخواهیم اصطلاح یونانی را به کار ببریم، باید بگوییم: این جامعه خوب و ایده آل است.

و عمران اراضی و احداث قنوات را ستوده است، از اشخاص نیکوکار و فعال و تولید کننده و آباد کنندگان زمین‌ها - نه به عنوان یک ثروت‌اندوز و سودجو؛ بلکه برای نقشی که در رفاه و آسایش و فراوانی و رفع نیازمندی‌های جامعه دارند - تشویق و تقدیر می‌نماید. در واقع ارزش این افراد را از هدف آنها مشخص می‌سازد و هدف آنها را از برداشتی که از عواید خود می‌نمایند و از چگونگی به کار انداختن اتفاقات و مخارج آنها می‌شناسد. هرگز نباید مال، بیهوده و اسراف‌گرانه در راه‌های باطل صرف شود و نباید مال داشتن، کسی را در اجتماع مقام و منصبی بدهد و بر دیگران تحمیل نماید.

اصلاً مال اندوزی و جمع مال به عنوان یک هدف و لحاظ استقلال برای بشر عیب و عار است؛ اما کسب مال نه به عنوان یک هدف؛ بلکه به قصد استفاده‌های مشروع و مستحب و واجب مثل انفاق فی سبیل الله کمال افتخار می‌باشد. تولید ثروت، به معنای تولید مواد مورد احتیاج جامعه، ممدوح و مورد تقدیر است. چنانچه انفاق، آن هم در راه امور اجتماعی و عام المنفعه و سعادت جامعه ممدوح است؛ اما نگهداری ثروت جز گرفتاری و مناقشه در حساب و سنگین شدن بار و عوارض سوء و معایب دیگر اثری ندارد و هر کس از فرد توانگری برای توانگری او تواضع و فروتنی نماید، دو ثلث دین خود را از دست داده است:

«مَنْ تَوَاضَعَ لِعَبْدٍ لِعِغْنَاهُ ذُهِبَ ثُلُثَا دِينِهِ»؛

«هر کس به ثروتمندی به خاطر ثروتمندی‌اش تواضع کند، دو سوم دینش

از بین رفته است.»

این حدیث بسیار حساس و پرمعنا است و نقش اسلام را در رفع اختلاف طبقاتی و اهمیتی که به آن داده است و درجه‌ای که برای آن قایل شده است، را نشان می‌دهد.

در قرآن مجید، ذیل داستان قارون - یهودی سرمایه دار - می فرماید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

«این خانه آخرت را برای آن کسانی که اراده علو و برتری در زمین ندارند

قرار داده‌ایم و عاقبت (و پایان نیک) برای پرهیزکاران است.»

این است تعریف اجتماع اسلام، اجتماعی که احدی نباید در آن گردن‌کشی

و بلندی جویی داشته باشد که حتی بر حسب بعضی تفاسیر از علی علیه السلام روایت

شده است که فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ شِرَاكُ نَعْلِهِ فَيَدْخُلُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: تِلْكَ الدَّارُ
الْآخِرَةُ...»^۲

مضمون روایت این است که: اگر کسی از بند کفش خودش به خود بسالد،

گردن‌کشی کرده و علو و برتری جسته است.

این آیه همه را می شناساند و اجتماع متواضع اسلام را معرفی می نماید. انصافاً

باید گفت: اجتماعات کمونیستی و سرمایه داری کجا و این اجتماع سراسر فضیلت

و برابری کجا؟ رهبران متکبر، مغرور، پرنخوت و فرعون منش و پرباد آن

اجتماعات کجا و رهبر بی مدعا، بی تشریفات و بی فاصله از مردم و اجتماع واقعی

اسلام کجا؟

از بامداد تا شامگاه هر چه می بینیم، گردن‌کشی، تظاهر، کبر و نخوت، استبداد،

فرعونیت، تعظیم و خم شدن، نیایش و مدح و چاپلوسی گردن‌کشان است. هر کس

۱. سوره قصص، آیه ۸۳.

۲. تفسیر مجمع البیان، ص ۲۶۹.

کمترین قوه مالی یا مقامی یا بلکه علمی داشته باشد، نسبت به کسی که فاقد آن است، بی‌اعتنا و بی‌احترام می‌شود. در ادارات، مؤسسات و برنامه‌های مختلف، عدول از هدف این آیه نمایان است.

اسلام دینی است که زمامدار متواضع و فروتنش، یک نفر استاندار عالی قدر و صحابه را با سوابق درخشانی که دارد، برای شرکت در یک مجلس میهمانی توانگرانه، و نشستن بر سر سفره کسی که توانگران را بر آن خوانده و بینوایان را وا گذاشته، به شدت مورد بازخواست قرار می‌دهد و نامه‌ای توبیخ آمیز برایش می‌فرستد.

دینی است که بانوی اول آن، حضرت زهرا علیها السلام خودش شخصاً آن قدر جو دستاس می‌کند و آب می‌کشد که آثار آن در دست و بدنش ظاهر می‌شود. وقتی در خانه شوهرش - یگانه قهرمان فاتح و بزرگ مرد اسلام - بود، فرشتان یک پوست گوسفند بود!

پیغمبر و رهبر عالی قدر اسلام دعا می‌کرد که:

«اللَّهُمَّ احْنِي مِسْكِينًا، أَمْثِنِي مِسْكِينًا وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ»؛^۱

«خدایا مرا بینوا و مسکین زنده بدار، مسکین بمیران و با مساکین محشورم

کن».

این دعا معنایش این نیست که به من نعمت نده، و کار و عمل مرا بی‌نتیجه کن و من می‌خواهم نقشی در جامعه نداشته باشم؛ بلکه این دعا معنایش، اظهار تنفر از ثروت اندوزی و سودجویی، جمع مال، حرص و بخل و نگه داشتن مال و ترک انفاق فی سبیل الله است؛ زیرا آن کس که مسکین بودن را دوست می‌دارد و آن را از

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۷۵.

خدا می خواهد، از وبال مال و عواقب سوء اخلاقی و عملی آن بیم دارد.
چنان است که معاویه در تعریف حضرت علی علیه السلام گفت: اگر دو انبار، یکی از
گاه و دیگری از طلا داشته باشد، اول طلا را در راه خدا انفاق می نماید.
آری پیغمبر رهبری بود که بسا یک ماه می گذشت و در خانه اش غذایی پختنی
- با آنکه در اختیارش بود - فراهم نمی شد و آن را به نیازمندان می داد.

سوید بن غفله گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهراً خلافت و زمامداری جهان
اسلام را در اختیار داشت، بر آن حضرت وارد شدم، دیدم روی حصیر کوچکی
نشسته است و در خانه غیر از آن حصیر، چیز دیگری نیست.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت المال (خزانه اموال حکومتی جهان اسلام)
در دست توست و در خانه چیزی از لوازم خانه نمی بینم.

فرمود: ای پسر غفله! خردمند برای خانه ای که از آن باید انتقال کند، اثاث
و لوازم فراهم نمی نماید. ما را خانه دیگری است که بهترین متاع و اثاث را به آنجا
نقل کرده ایم (جهان دیگر) و خود نیز پس از مدت زمان کوتاهی به آنجا خواهیم
رفت».

ابن عباس گفت: در ذی قار به محضر حضرت علی علیه السلام مشرف شدم، آن
حضرت کفش خود را وصله می زد.

به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟

عرض کردم: قیمتی ندارد.

فرمود: به خدا سوگند! این کفش نزد من از امیر بودن بر شما محبوب تر است،
مگر آنکه حقی را به پا دارم، یا طلبی را دفع کنم.

وقتی شخصی از آن حضرت، از جامه وصله داری که پوشیده بود پرسش کرد
(که مثلاً این چه جامه ای است، یا چرا باید امیرمؤمنان این جامه را بپوشد؟) فرمود:

قلب به آن خاشع می‌گردد و نفس رام می‌شود و مؤمنین به آن اقتدا می‌نمایند (و رقابت و هم‌چشمی در پوشیدن لباس‌های گران‌قیمت و تجملی از بین می‌رود). این دین، این تعلیمات، این تربیت و ایمان و وجدان اسلامی، سرمایه‌داری و مال‌اندوزی و فسادگری را می‌کوبد، وجدان مسلمان را از آن متنفر می‌سازد و آن را عسل مسموم جلوه می‌دهد.

مال، در حلالش حساب و در حرامش عقاب است، هر کس در دنیا مال بیشتری داشته باشد، در قیامت سهم و حظش کمتر است، مگر آنکه آن را در راه خیر و صلاح اجتماع انفاق کند.

یک نفر که مال‌اندوزی نکرده، به فکر جمع سرمایه و ثروت نبوده است، از اینکه روی زمین پر از سرمایه دار و توانگر باشد، بهتر است.

غرض این است که نظام اخلاقی و نظام تربیتی و وجدان اسلامی، بزرگ‌ترین عامل اعتدال و حفظ توازن اقتصادی است. و اگرچه مالکیت محدود و مشروط اختصاصی اسلام، هیچ‌یک از معایب سرمایه‌داری را ندارد؛ اما اگر سایر نظامات اسلام هم با آن ضمیمه شود و نظام تمام‌عیار اسلام در هر رشته و قسمت اجرا گردد، احتمال بروز آن معایب هم داده نخواهد شد.

بیشتر افرادی که در مقام انتقاد از نظام مالکیت هستند، مقابل چشمشان، نظام مالکیت لعنتی غرب را که حرام‌زاده‌هایش، سرمایه‌دارانی چون راکفلر و اوناسیس و یا فؤدال‌هایی چون ژاکلین کندی و... می‌باشند، قرار داده‌اند، و همه عیب‌ها را به حساب نظام مالکیت می‌نویسند. از سوی دیگر، از برنامه‌های جامع الاطراف و سازنده اسلام چشم می‌پوشند و فقط به همان نظام مالکیت خشک و خالی آن، منهای ایمان به خدا، و بدون تأسی و پیروی از پیغمبر ﷺ و علی ﷺ و زهرا ﷺ و تربیت اخلاقی و تعالیم حساس اسلام و با حذف ناله‌های علی ﷺ و دعاها

عقیده نجات بخش • رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه ■ ۲۰۹

و بالاخره منهای فرهنگ اسلام می تازند و حمله می کنند. با اینکه نظام مالکیت و مالی و اقتصادی خشک و خالی اسلام هم بر نظامات دیگر برتری دارد. این اسلام است که مسلمانان وقتی می خواهد از دنیا برود، ناراحت است، نگران است و گریه می کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ما عهد فرموده است که اثاث یک نفر شما از دنیا، باید به مقدار زاد و توشه یک نفر مسافر باشد، و در کنار من این همه اثاث است، در حالی که چیزی نبود جز یک آفتابه و یک کاسه و یک ظرف لباس شویی!

این اسلام که مسلمانان، استاندار مداین - پایتخت شاهنشاهان ساسانی و کاخ تیسفون که مردم، آن همه جلال و جبروت و تجملات بی نظیر خیره کننده را در آنجا دیده بودند - خانه اش، یک حجره ای بود که از قامت یک انسان، ارتفاع و طولش بیشتر نبود و با آن همه تواضع و فروتنی در بین مردم، به عمل مهم استانداری می پرداخت.

این سلمان بود که حضرت علی علیه السلام می فرمود: مردی از ما اهل بیت است و علم و دانش او را می ستود^۱ و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است. و فرمود: بهشت به سه نفر مشتاق است: علی و عمار و سلمان».

این سلمان، از شیعیان علی و شاگردان مکتب او است که عطایش از بیت المال پنج هزار بود و همین که دریافت می کرد، آن را در راه خدا انفاق می نمود و از دسترنج خود، مخارج منحصر خود را فراهم می کرد.^۲

ابوذر اسلام، با وضعی که در عصر عثمان جلو آمد و سرمایه دارهایی مثل

۱. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ سنن ترمذی، کتاب مناقب، ح ۳۷۹۷.

۲. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ سنن ترمذی، کتاب مناقب، ح ۳۷۹۷.

طلحه و زبیر و مروان و دیگران، مخصوصاً از بنی امیه در صحنه اجتماع مسلمانان ظاهر شدند، و با ولخرجی های عثمان و کاخ سازی ها و اسراف معاویه به مبارزه برخاست و آن نظام ضد اسلامی را محکوم کرد.

این مسلمانان بودند که گاه اتفاق می افتاد غذایی برای مسلمانی هدیه می شد. آن هدیه تا ده خانه می گشت و به خانه شخص اول می رسید و خدا ایثار مسلمانان صدر اسلام را در قرآن مجید مدح فرموده است.

پیغمبر اسلام ﷺ فاطمه عزیزش را مخیر می نماید که مال به او بدهد یا دعا به او بیاموزد. او با کمال نیازی که بر حسب ظاهر به مال داشت، دعا را اختیار می کند و به حضرت علی علیه السلام می گوید:

«ذَهَبْتُ مِنْ عِنْدِكَ لِلدُّنْيَا، وَجِئْتُكَ بِالْآخِرَةِ»^۱

«از نزد تو برای دنیا رفتم و برایت آخرت آوردم».

و حضرت علی علیه السلام به او می گوید:

«خَيْرُ أَيَّامِكَ خَيْرُ أَيَّامِكَ خَيْرُ أَيَّامِكَ»^۲

«بهترین روزهای تو است، بهترین روزهای تو است، بهترین روزهای تو است».

نظام مالکیتی که این مکتب عرضه کرده است، نباید دگرگون شود و نه منطبق فقہ قابل دگرگون شدن است.

تجارت و بازرگانی، مزارعه و مضاربه و مساقات و اجاره در این نظام موضع محکم و غیر قابل نفوذ هستند.

۱. نظم درر السمطين، ص ۱۹۰.

۲. نظم درر السمطين، ص ۱۹۱.

نظام مالکیت اسلام، نظامی است که نظامات مالکیت جاهلیت را که هم اکنون در دنیاهاى غرب، به وضع بسیار بی رحمانه و بی شرمانه‌ای اجرا می شود و متأسفانه در مجتمع به اصطلاح اسلامی نیز آن نظامات جاهلی وارد شده است، دگرگون کرد. آنان که به نظام اسلام حمله می کنند، اشتباهشان از اینجا ناشی می شود که نه نظام اسلام را می بینند و نه از آن اطلاع دارند. گروه‌هایی سرمایه دار را می بینند که در کشورهای اسلامی، مانند غرب، خون مردم را می مکند و چه تزئینات و چه تجملات، چه اسراف‌ها و چه خرج‌های بیهوده و عیاشی‌ها که می نمایند.^۱ گمان می کنند نظام اسلامی یعنی این. دیگر نمی پرسند: پس نظام مالکیتش کو؟ نظام هزینه و مصرفش کو؟ نظام اخلاق و زهدش کجا رفته؟ نظام برادری، مساوات و ایثارش کجا است؟ نظام تعلیم و تربیتش را چرا ندارد؟ نظام حکومت و سیاستش چرا در بین نیست؟

بله، نظام اشتراکی در مقایسه با نظام سرمایه داری غربی ممکن است در مذاق بسیاری شیرین تر و به رسیدن هر کس به سهم خود نزدیک تر و از اجحافات و ستم‌کاری‌های سرمایه داران خالص تر باشد و معایب خاص سرمایه داری را نداشته باشد. اما نمی توان به طور مطلق هم آن را از نظام اشتراکی منهای خدا و دین و وجدان و اخلاق که زیربنای همه چیز را اقتصاد می داند، بدتر شمرد. و بالاخره معلوم نیست که شوروی و چین و آلمان شرقی از ژاپن و آلمان غربی ایده آل تر بوده و مردم آنجا خوشبخت تر باشند و معلوم نیست که کارگر آمریکایی با تمام عیوبی که نظام آنجا دارد و همچنین کارگر آلمان غربی حاضر باشد محل شغل خود را با کارگر

۱. در همین کشور خودمان، طبق نوشته کیهان شماره ۱۰۴۷۴ در ظرف نه ماه، سی و نه میلیون ارز از کشور، به وسیله پنجاه شرکت خارج شده تا ایرانی‌های خارجی پسند بتوانند روزانه صد هزار قوطی آب جو خارجی سر بکشند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

روسی یا آلمان شرقی عوض کند.^۱

از نظر نظام اسلامی، این دو نظام هر دو باطل است. نظام سرمایه داری به اسم آزادی فردی، دایره مالکیت و اختیارات مالی فرد را بی قید و شرط و نامحدود توسعه می دهد که بتواند هر جور خواست، از فرد دیگر بهره کشی کند و او ورای و فکرش را مالک شود و یک جام شراب را برای هوس و اسم و آوازه، به صد هزار تومان خریداری کند و مبالغه گزافی صرف نگهداری یک سگ یا گربه بنماید. و مانند "هاریمان" چهارهزار دختر کارگر را وسیله عیاشی و شهوت رانی خود قرار دهد.

و نظام اشتراکی، فرد را به کلی پایمال می نماید، مانند یک محجور؛ بلکه به یک ابزار و آلت کار تبدیل و آزادی او را از بین می برد. مالکیت خصوصی که فطرت بشر آن را به وجود آورده است و اگر نباشد، معایب بزرگ پیدا می شود و الغا می کند و دیکتاتوری حزبی بدتر از دیکتاتوری فردی، مثل دیکتاتوری استالین و اختناق افکار تشکیل می دهد و انسان و فکر و فطرت انسانی، آزادی ضمیر و قلم و زبان او را در نظام اشتراکی زندانی می کند.

باری اگر مقصود از نظامی که باید دگرگون شود، نظام سرمایه داری غربی است، حق همین است که باید دگرگون شود و اسلام آن را با تمام لوازم و محتویاتش دگرگون کرد. این نظام باطل است، چنانکه نظام کمونیسم نیز باطل است.

و اگر مقصود از انقلاب اجتماعی در نظام مالکیت این است که مالکیت خصوصی بر وسایل انتاج و تولید مثل کارخانه، زمین، باغ، قنات، خانه اجاره ای

۱. بلکه طبق بعضی آمارها در برابر گروه های کارگر آلمان شرقی که از بدی اوضاع و فشارهایی که بر آنها وارد می شود و نداشتن آزادی، همواره به آلمان غربی می گریزند، یک کارگر آلمان غربی به آلمان شرقی فرار نمی کند.

و دکان، باید ملغی شود تا فسادها برطرف گردد و برابری و قسط برقرار شود.

جواب این است که:

اولاً: نظام مالکیت و اختصاص، ریشه فطری دارد و بشر فطرتاً به آن توجه دارد و مانند سایر غرایز، وجود آن و اشباع آن تحت نظم منطقی و عقلایی لازم است و فواید بزرگ دارد و باید از آن مانند سایر فطریات و خواسته‌های فطری و غرایز استفاده کرد و ندیده گرفتن آن، مثل ندیده گرفتن غریزه جنسی و غرایز دیگر است. چنان‌که غریزه جنسی موجب تولید نسل است، این غریزه هم در تولید مواد مورد نیاز و رفع احتیاجات بشر مؤثر است. و در حقیقت از قوه تولید حمایت می‌کند و پشتیبان آن است و آن را هرچه بیشتر به کار می‌اندازد و تنبلی و تن‌پروری را از شخص دور می‌سازد و به خصوص اگر خدای نخواست، بشر وجدان نداشته باشد و به معنویت و فضیلت ایمان نیاورده باشد و همه چیز و همه کارش، اقتصاد و برای اقتصاد باشد و همه چیز را به ظاهر وضع اقتصادی و تحول آن بدانند و تحولات را ناشی از آن بشمارد. اگر این غریزه اختصاص و مالکیت هم نباشد، چرا کار کند؟ و چرا بهتر کار را انجام دهد؟ هیچ دلیل معقولی ندارد.

لذا اصل مالکیت را با همان قیود و حدود و شرایطی که اسلام برقرار کرده که نظامات فرهنگی و اخلاقی و تربیتی نیز در تعدیل و حسن استفاده از آن، سهم عمده و مؤثر را داشته باشد، باید پذیرفت.

ثانیاً: آن چیزی که موجب به وجود آمدن نظام طبقاتی و فاصله‌های زیاد است، آزادی نامحدودی است که در کشورهای سرمایه داری به سرمایه داران داده شده است که امکانات ثروت را در آنها به طور نامحدود فراهم کرده و قانون و حکومت و مردم هیچ‌گونه نظارتی بر آن ندارند. در نتیجه سرمایه داران بر همه اوضاع سیاست، حکومت، اقتصاد، فرهنگ، مطبوعات و تبلیغات مسلط هستند

و این سرمایه داران و کارتل‌ها و کارخانه دارها هستند که سیاست کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت نفوذ آنها را در اختیار گرفته‌اند و از رحم و وجدان و احترام به معنویات، در آنها خبری نیست که نمونه آن، تسلط سرمایه داران یهودی بر ایالات متحده و جانب‌داری و حمایت بی دریغ نامحدود آن کشور از اسرائیل و آن جنایت‌های وحشتناک است.

اما در نظام اسلامی به علل زیر، اوضاع اقتصادی، مالی و امکانات مردم در تحصیل مال و ثروت متعادل می‌شود:

۱- بانکداری و رباخواری به شدت ممنوع و اعلان جنگ به خدا و درهمی ربا در نظر اسلام، از زنای با مادر بدتر است، که از این تأکید، کمال توجه اسلام به نظام اقتصادی صحیح معلوم می‌شود.

۲- مالیات‌های اسلامی مانند خمس و زکات، به خصوص زکات نقدین (طلا و نقره) که همه ساله باید ادا شود، تا از نصاب بیفتد.

۳- مسأله ثلث مال، اگرچه استفاده از آن اجباری نیست؛ اما در محیط تربیت و ایمان اسلامی و ارشاد دینی، مانند یک واجب اعتبار می‌شود و هر ثروتمند و هر کس هرچه داشته باشد، ثلث آن را از اختیار ورثه خارج می‌نماید و برای خیرات و مبرات و مصارفی که در نظر می‌گیرد، اختصاص می‌دهد.

۴- مشاغل و کسب‌هایی که موجب جمع ثروت می‌شود، یا برای ثروتمندان، مصرف‌های بیهوده و غیر مفید به حال اجتماع می‌سازد، مانند: قمار، شراب‌سازی، شراب‌فروشی، مجسمه‌سازی، خوانندگی، نوازندگی، دایر کردن مراکز فساد و کاباره‌ها و امثال آن ممنوع است.

۵- به طور کلی اسراف و تبذیر اموال که سرمایه داران وزن و بچه‌هایشان به آن گرفتار می‌شوند و اگر راهش بسته شود، سرمایه را در خیر اجتماع مصرف

می نمایند، جایز نیست و اکیداً ممنوع است.

۶- از اسباب مهم تعادل ثروت و خرد شدن اموال، قانون ارث است. با نظام دقیق، علیرغم قوانین جاهلیت که ثروت را در دست فرد واحد نگهداری می کرد و حتی اگر ثروتمند فرزند نداشت، به او اجازه داده می شد که دیگری را فرزند خوانده خود بنماید تا از او ارث ببرد، و علیرغم قوانین کشورهای سرمایه داری که به سرمایه دار، اجازه می دهد ثروتش را برای گربه یا سگش قرار دهد، در حالی که میلیون ها مردم گرسنه باشند. اسلام اجازه چنین اموری را نمی دهد.

۷- تشویقات اکید به انفاقات و خیرات، و مطلق صدقات و مبرات و صرف اموال در خیر و ترقی، رفاه عموم، تأسیس مدارس، بیمارستان ها، دارالایتام، دارالعجزه، خدمات اجتماعی، پل سازی، راه سازی و مددکاری نیز یکی از وسایل مهم جلوگیری از تمرکز ثروت و مشوق صرف آن در مصالح اجتماعی است.

۸- قوانین مربوط به اراضی موات و جنگل ها و اراضی مفتوح عنوه.

۹- وقف، که یکی از راه های صرف سرمایه در مصالح مشترک مردم است.

۱۰- دعوت به انصاف در معاملات، و اکتفا به سود کم و به مقدار کفایت و ترک

غش و خیانت در معاملات نیز از عوامل کنترل کننده و تعادل بخش است.

۱۱- همچنین تشویق به قناعت و رضا به آنچه مقدر و فراهم می شود و معاش

و خرج به اقتصاد و میانه روی.

۱۲- نکوهش از سرمایه و اندوخته بیش از حد کفاف و به طور کلی مذمت از

اندوخته کردن و پس انداز نمودن که در تربیت اسلامی خلاف توحید در توکل

و خلاف اعتماد به خدا است.

۱۳- مذمت و نکوهش از بخل و حرص، و مدح سخاوت تا آنجا که در روایات

آمده: بخیل از خدا و بهشت و مردم دور بوده و به آتش نزدیک است.

۱۴- تحریم استعمال ظروف طلا و نقره و آراستن مرد به آنها که علاوه بر اینکه دلیل بر حرمت این استعمالات است، نشانه محبوب بودن سادگی معاش و اثاث و لباس است.

بالاخره مکتب اسلام و نظامات اسلام در شعب مختلف و متعدد، همه در کنترل وضع مالی و جلوگیری از مفاسد سرمایه داری نقش بزرگ و حساسی را ایفا می کنند که در مجتمع اسلامی، هرگز از مفاسد تورم ثروت و تمرکز سرمایه نباید بیم داشت.

اینکه در عصر عثمان، آن همه صحابه روشن و آگاه، از سوء اوضاع انتقاد می کردند، به همین جهت بود که سرمایه دارهایی مانند طلحه و زبیر و مروان و دیگران، عدول حکومت را از نظام اسلامی، مخصوصاً نظام مالی نشان می دادند و عاقبت این روش ناپسند، موجب انقلاب و منجر به خاتمه دادن به حکومت عثمان گردید.

ثالثاً: تفاضل و اختلاف، از نوامیس خلقت است که باید از آن استفاده شود و با یک نظام صحیح، از همه جانب کنترل گردد. شاید شما دو نفر را پیدا نکنید که در مجموع خصایص و استعدادات و مواهب و نیروی ذاتی، نتیجه و بازده عمل آنها یکسان باشد. این ناموسی از نوامیس خلقت است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این یک واقعیت و حقیقت است.

در قرآن مجید، به همین قانون خلقت که در تمام موجوداتی که ما می شناسیم و در انسان ساری و جاری است، اشاره شده و چنین می فرماید:

﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتٌ

رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ۱

«برخی از ایشان را بر بعضی دیگر، درجاتی برتری دادیم تا بعضی از ایشان بعضی دیگر را استخدام نمایند و از یکدیگر و عمل دیگری انتفاع ببرند و با کمک هم، نظام معیشت را برقرار نمایند (نه اینکه استعلا و امتیاز برقرار سازند) و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع می‌کنند.»

یعنی از اموال و دارایی‌هایی که اندوخته می‌نمایند، رحمت خدا بهتر است؛ بنابراین شرط عقل و ایمان به خدا، این نیست که شخص، بهتر را رها کند و کمتر را بگیرد.

نظام اقتصاد و معاش و تمدن بشر، بر این تفاضل و تفاوت صحنه گذارده است و افرادی هستند که بازده اقتصادی آنها از دیگران بیشتر است و کارشان بیشتر از افراد متوسط است، یا بیشتر ارزش دارد. مثلاً کاری را که دیگران در هشت ساعت انجام می‌دهند، در چهار ساعت تمام می‌کنند. آیا می‌شود به این افراد گفت که شما کار نکنید و جامعه نباید از خود شما و نیرویتان استفاده کند؟ یا کار کنید و به قدر دیگران مزد بگیرید؟ یا مزد کارتان باید اسکناس و دلار و پوند بماند و نمی‌توانید آن را به کسی ببخشید یا به فرزندتان بدهید، یا تبدیل به اموالی که استهلاک ندارد نمایید؟ یا نباید با آن زمین بایری را احیا کنید و باغی احداث نمایید و قناتی بکنید و مزرعه و خانه‌ای بسازید یا آن را به دیگران قرض بدهید و سود نگیرید، یا نباید به مضاربه بدهید که دیگری با شرط شرکت شما در خسارت به آن عمل کند و از بهره آن چیزی به شما بدهد؟

یقیناً مصلحت اجتماع و اقتصاد، ترقی، رفاه و جلو رفتن جامعه در این نیست

که این اختیار اندک از آنها سلب شود و از این مختصر دلگرمی در حق آنان دریغ شود؛ ولی می‌توان به آنها گفت: شما باید به آنان که از شما ضعیف‌ترند و یا بازده اقتصادی آنان کمتر است، کمک کنید و معاش و رفاه آنها نیز باید تأمین شود.

شما در محضر عدل الهی و در برابر وجدان خودتان مسؤولید. باید رسماً مبلغی از سود خود را که زاید بر حاجت دارید، یا وقتی مال شما به نصابی معین رسید، به عنوان خمس و زکات به بیت المال بدهید، و علاوه برای کسب ثواب و نیل به ارزش‌های واقعی انسانی نیز بیشتر از اینها را در مصالح عموم صرف کنید. و باید خدا و رسول و جهاد در راه او را (جهاد به مال و بدن) از همه چیز و هر کس که دارید، بیشتر دوست بدارید و الا منتظر عذاب خدا باشید. تا حدّ ایثار و برگزیدن دیگران بر خود، اگر جلو بروید عالی‌ترین مدال‌های افتخار نصیب شما شده است و به مقام برّ و نیکی نمی‌رسید، مگر آنچه را دوست می‌دارید، در راه مصلحت عموم بدهید.

از یک سو، تدابیر و نظامات اقتصادی و مالی، از تراکم ثروت جلوگیری می‌کند. و از سوی دیگر، نظامات اخلاقی شوق آنان را به خیر و انفاق بر می‌انگیزد.

این نظام اسلامی هیچ‌گونه عیبی ندارد و به خصوص در دنیای کنونی که وسایل اجرای این نظام، به مراتب فراهم‌تر از چهارده قرن پیش است، اجرای آن آسان‌تر است. چنان‌که انسان می‌بیند، اسلام با هر روز و عصری موافق‌تر و مطابق‌تر از روز و عصر گذشته است و همه سال و همه وقت، نوتر و تازه‌تر جلوه می‌نماید.

این مقاله اگرچه برای بیان این مطالب نبوده؛ اما اجمالاً اشاره‌ای شد تا معلوم شود تمام ابعاد عدل، فقط در قوانین کامل اسلام و نظام اسلامی فراهم می‌شود.

این جامعه اسلام است که این امتیازات را دارا است و از تبعیضات ناروا و نابجا مبرا است. چنان‌که شما می‌بینید درهای مدارس اسلامی به روی همه باز است و تا

این اواخر که دانشگاه‌ها و مؤسسات تعلیمی به سبک تقلید از غرب افتتاح نشده بود، طلاب علوم در دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، علاوه بر اینکه شهریه نمی‌دادند، شهریه می‌گرفتند و بزرگ‌ترین دانشمندان در علوم مختلف از طبقات پایین اجتماع بر می‌خاستند.

عدل اسلام اجازه نداد که محاکم اختصاصی تشکیل شود؛ مثلاً کارمند یا ارتشی را در محکمه‌ای که دیگران را محاکمه می‌نمایند، محاکمه کنند.

روی هم رفته اگر نظامات اسلام، در تمام جوانب زندگی بشر اجرا شود و جهانی گردد، در این جهان مادی که قانون تفاضل و تفاوت نیز از نوامیس ثابت آن است - و نمی‌توان آن را فلسفی دانست؛ چون نظام به آن وابسته است - آخرین حدّ برابری و اعتدال و قسط برقرار خواهد شد و مکتب متعالی اسلام و نظام الهی آن، نظامی است که تمام محاسن و امتیازات را دارا و از معایب و نواقص سایر مکتب‌ها پاک و پیراسته است.

نتیجه:

اگرچه سخن طولانی شد، به هر حال از مجموع مطالب گذشته و سخنان علما و لغت‌شناسان و تحقیقاتی که در معنی عدل و قسط و ابعاد متعدد آن شد، چنین نتیجه گرفته می‌شود:

اولاً: بر حسب لغت، اگرچه عدل و قسط مترادف نیستند، هرکجا یکی از این دو واژه به تنهایی در گفتاری باشد، به مطلق عدل و عدل مطلق و ابعاد متعدد آن دلالت دارد.

اگرچه به نصّ علمای ادب، استعمال هر یک از این دو کلمه به جای یکدیگر، خصوصاً کاربرد لفظ قسط به جای کلمه عدل، مجاز بوده و حقیقت نمی‌باشد؛ اما

دلالت این دو لفظ بر مطلق عدل و قسط، وقتی به تنهایی در کلامی باشند، قابل انکار نیست. مگر اینکه قرینه‌ای بر اراده معنای خاصی وجود داشته باشد که در این صورت به قرینه، آن معنا اخذ می‌شود (نظیر استعمال لفظ عام در معنای خاص).
و همچنین ظلم و جور نیز اگر منفرداً در کلامی بیایند و قرینه‌ای نباشد، هر کدام بر مطلق وضع شیء در غیر موضع دلالت می‌نمایند که: تصرف در ملک غیر بدون رضایت او، تجاوز از حد، ظلم حاکم، ظلم به نفس و عدم استقامت از مصادیق آن می‌باشند. هر چند ظلم در مطلق وضع شیء در غیر موضع خود و تمام آنکه از جمله ظلم حاکم است، ظاهر است.

و اما "جور" در خصوص معنای جور حاکم، شاید ظاهرتر باشد و بدون قرینه‌ای که دلالت بر اراده مطلق ظلم کند، نمی‌توان آن را به کج روی و انحراف از حق و معانی دیگر تفسیر کرد.

اما اگر عدل با قسط، ظلم با جور در کلام آمده باشند، قرینه است بر اینکه از هر کدام معنایی دیگر اراده شده است و احتمال تأکید در عطف قسط به عدل یا عدل به قسط و همچنین عطف یکی از دو کلمه ظلم و جور به یکدیگر صحیح نیست.
ثانیاً: یگانه مکتبی که به تمام ابعاد عدل و کیفیاتش نظر دارد و می‌تواند عدل مطلق و همه جانبه برقرار سازد، مکتب اسلام است.

ثالثاً: یکی از مواد مهم برنامه نظام امامت که نظام تمام عیار اسلام و مجری اهداف و عدالت اسلام است، استقرار قسط و عدل مطلق است که این نظام عهده دار آن می‌باشد و بایستی در راه تحقق عدالت، به معانی وسیعی که دارد، هر چه ممکن است و قدرت دارد، کوشش و تلاش نماید و این ماده چنان مهم است که بیشتر مواد برنامه نظام امامت را تحت الشعاع قرار داده است.

بیشتر انتقاداتی که از نظامات دیگر شده و می‌شود، بر اساس همین ماده است

و بزرگ‌ترین دلیل بر بطلان آن نظامات و اینکه اولیای آنها غاصب و متجاوزند، فقدان همین ماده است.

این هدف اگرچه به طور کامل و مطلق در زمانی که حضرت پیغمبر و حضرت علی علیهما صلوات الله - رسماً هم عهده دار حکومت اسلامی بودند، به واسطه عدم اجتماع شرایط محقق نشد و در اعصار سایر ائمه معصومین علیهم السلام هم امکاناتی نبود؛ اما همان مدت کوتاه زمامداری رسمی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه - بعد از هجرت - که آغاز تشکیل حکومت رسمی اسلام بود، و همچنین زمامداری حضرت علی علیه السلام و قیام تاریخی سیدالشهدا علیه السلام و سیره تمام ائمه طاهرین که مسئولیتی را در حکومت زمامداری غاصب غیر عادل قبول نکردند و مبارزه منفی را ادامه دادند، جهت نظام امامت را معین کرد و به مردم فهماند که آن نظاماتی که غاصبان به وجود آورده‌اند، در جهت عدالت و مساوات و برادری و برابری اسلامی قرار ندارد.

علاوه بر اینکه روش ائمه علیهم السلام برنامه امامت و جهت آن را تعیین کرد، هر مسلمان را مکلف کرد تا به هر نظامی که در خلاف این جهت باشد، معترض باشد و الغای آن را خواستار گردد. در احادیث متواتری که حکومت حق و عدل را به زمامداری حضرت مهدی علیه السلام - صلوات الله علیه - اهل بیت علیهم السلام نوید داده‌اند، با تکیه به این امتیاز که «زمین را پر از عدل و قسط می‌نماید»، به طور صریح دخالت عدالت در نظام امامت و مأموریت بزرگ و جهانی حضرت مهدی علیه السلام - عجل الله فرجه - را برای استقرار عدل جهانی اعلام فرموده‌اند.

و از نظر روانی، این اعلام و این منطق و این آینده‌نگری در انسان، یک حالت شدید تنفر از ظلم و ستم و دوستی و خواهش عدل و قسط به وجود می‌آورد که هیچ چیز جز عدالت و قسط او را قانع نمی‌سازد.

بر اساس این بررسی‌ها و توضیحات به اصل مطلب مورد نظر؛ یعنی شرح

و تفسیر احادیث «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا» می‌پردازیم و نتیجه می‌گیریم که عطف قسط به عدل و ظلم به جور، به ملاحظه این است که تمام ابعاد عدل را در یک آینده درخشان و فرصت مناسب که نظام امامت استقرار کلی و تمام‌پیدامی‌کند و حکومت جهانی اسلام، در هر قاره و منطقه، سراسرگیتی را فرا می‌گیرد، نوید دهند.

اگرچه «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلِئَتْ ظُلْمًا» هم این معنی را افاده می‌نماید؛ اما در جمله «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا» که عدل در برابر جور و قسط در مقابل ظلم قرار گرفته است و قسط به عدل، و ظلم به جور عطف شده است، با توجه به اینکه در عطف باید از کلمه معطوف معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده باشد، استفاده می‌شود که در این دو جمله، مراد از عدل، عدل حاکم و عدل نظام ورژیم است و مراد از جور، جور نظام و حاکم است. و مراد از قسط، تقسیم با عدل و توزیع امور مالی و قابل تقسیم بر اساس عدل بوده، و مراد از ظلم، نابرابری در قسمت‌ها و نصیب‌ها است (به معانی دقیق و صحیح که قبلاً توضیح داده شد).

بنابراین نباید کسی تصور کند عدل انبیا و عدل اسلام و عدلی که در زمان ظهور حضرت مهدی عجله به وسیله آن حضرت مستقر می‌شود، فقط عدل روبنایی، ناقص و یک بعدی است. یا اینکه مختص به یک اقلیم و منطقه و مملکت است که از مرز یک کشور و یک جامعه تجاوز نکند.

چنان‌که تذکر داده شد، در بسیاری از این احادیث، چون قسط در برابر ظلم، و عدل در برابر جور قرار گرفته است، استفاده می‌شود که تمام ابعاد عدل در نظر است، هم عدل حاکم، هم عدل فکری و عقیدتی که زیربنای ابعاد نظام عدل است، هم عدل اقتصادی و مالی و تقسیم به عدل، و هم ابعاد دیگر که اگر همه آنها برقرار شود، نقاط ضعف اقتصادی، مالی، سیاسی، اجتماعی، فکری و موجبات واقعی

نارضایتی و نگرانی و کینه و دشمنی مرتفع شده و جهانیان در صلح و آشتی و بی‌نیازی و حسن تفاهم با هم زندگی خواهند کرد.

این است زندگی ایده‌آل و شرافت‌مندانه و در خور شأن انسان، و این است آن مجتمعی که انسان‌ها همیشه باید کوشش کنند تا خود را به آن نزدیک نموده و رسیدن به آن را نصب العین خود قرار دهند و آنی و لحظه‌ای از عشق به آن نظام و آرزوی آن غافل نباشند و تا می‌توانند فاصله‌های اجتماعی، فکری، مالی و سیاسی را با آن نظام الهی و مجتمع مقدس انسانی کم کنند و آن نظام عزیز و نهایی را معیار ارزش نظامات دیگر قرار دهند.

همه باید به سوی آن نظام بروند و آن را درک کنند و آن را بخواهند و منتظر آن باشند. روزی که آن نظام جهانگیر گردد و جهان با دست پاک پاک‌ترین بندگان خدا اداره شود و نابرابری‌ها و تبعیضات برطرف گردد و نعمت‌های الهی به عدل و براساس معیارهای الهی و اسلامی توزیع و تقسیم گردد. همه چیز و همه مواد و مواهب مادی و معنوی، مطابق و برابر تقاضا عرضه شود و در حکومت به هوی و هوس و استکبار و استضعاف و استثمار، خط بطلان و پایان کشیده شود و دست حکام و فرمانروایان خیانتکار و عیاش، از بیت‌المال و اموال عمومی و سرمایه‌هایی که همگان در آنها حق دارند، کوتاه شود.

ترس، بیم، تملق و ستایش، نیایش و مدح و تعظیم، خم شدن و به رکوع رفتن در برابر حاکم لغو گردد و از امتیازات مادی، تجملات، تکبر، جلال و جبروت حکام اثری باقی نماند. جمع زر و سیم، گنج نهادن، سرمایه داری و انباشتن پول در بانک‌ها عیب و عار شود و پرستش خدا و اطاعت از نظامات الهی، بی‌هوایی و بی‌امتیازی، برادری، برابری، تواضع، فروتنی و کار و عمل افتخار گردد.

به امید آن روز و به انتظار آن روزگار جلو می‌رویم، کوشش می‌کنیم و اجتماع را

هرچه اسلامی تر بر اساس عدل و نصیب به قسط می سازیم ان شاء الله تعالی .

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَادِلِ الْقَائِمِ بِالْقِسْطِ، الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ششم جمادی الثانیه ۱۳۹۸

مطابق با ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۷

اصالت مهدویت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمدك اللهم يا من مننت على عبادك برسلك وأنبيائك
وأكرمتهم بخلفائك وأوليائك، ونصلي ونسلم على أمين وحيك
وخاتم من بعثته إلى خلقك سيدنا أبي القاسم محمد وآله
الطاهرين. لا سيما الامام المنتظر والولي الثاني عشر والعدل
المشتهر، مولانا الحجّة بن الحسن المهدّي أرواحنا فداه. اللهم
صلّ عليه واملأ به الأرض عدلاً وقسطاً، واجعلنا من أنصاره
ومقوية سلطانه.

قال رسول الله ﷺ:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَأْتِيَ رَجُلٌ
مِنْ عِترَتِي اسْمُهُ اسْمِي، يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مِلْتُ ظُلماً
وَجَوَراً»^۱

رسول خدا ﷺ فرمود:

«اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، هرآینه خدا آن روز را طولانی
فرماید تا بیاید مردی از عترت من که اسم او اسم من است، پر
می‌کند زمین را از قسط و عدل^۲ چنان‌که پر شده باشد از ظلم
و جور».

۱. منتخب الاثر و کتابی دیگر.

۲. راجع به مفهوم قسط و عدل به کتاب عقیده نجات بخش و رساله مفهوم وابستگی جهان به
وجود امام علی (ع) مراجعه شود.

نور امید

نور امید همواره درون جان بشر را روشن داشته و او را در برابر حوادث ناگوار پایدار می‌سازد و از گردنه‌ها و فراز و نشیب‌های گوناگون گذرانده، گام به گام در مراحل ترقی و تکامل سیر می‌دهد.

اگر امید نبود، بشر هیچ قدمی را بر نمی‌داشت و هیچ رنج و زحمتی را متحمل نمی‌گشت و به حل این همه مشکلات، و باز کردن این همه گره‌ها و کشف خواص ماده موفق نمی‌شد. هرچه هست از کشاورزی، تولید، صنعت، هنر، علم و مظاهر گوناگون و نتایج روزافزون فعالیت و تلاش بشر، از برکت نور امید است که خواست خدا و سنت الهی این نور را همیشه در باطن وجود انسان روشن داشته و جز عده معدودی همگان شکست‌ها و ناکامی‌ها را با آن قابل جبران می‌دانند و با آن ناراحتی و سستی را از خود دور می‌سازند.

این نور در مواقعی که تاریکی‌ها وجود فرد یا جامعه را فرا می‌گیرد و امواج ابتلا آنها را احاطه می‌نماید و موانع موفقیت‌ها؛ مانند کوه‌ها بر سر راه خودنمایی می‌کنند، ناگهان با یک درخشش پرتوافکن شده، او را از شکست روحی نجات می‌بخشد و همت‌ها را بیدار، عزم‌ها را استوار، مشته‌ها را محکم و تصمیم‌ها را قاطع می‌سازد.

عقیده به مهدویت و انتظار ظهور موعود آخرالزمان، علاوه بر آنکه عقیده به یک واقعیت و عقیده به وعده حتمی و تخلف‌ناپذیر الهی است، همین نور امید و آینده‌نگری را مؤکد می‌سازد و از برکاتش این است که منتظران را در راه یاری حق و دین خدا و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و زور و تسلیم نشدن در برابر باطل قوت می‌بخشد و جبهه اسلام را در مقابل کفر، چنان می‌سازد که نومیثی از فتح و پیروزی در آن مفهومی نداشته باشد. غرب زدگی یا شرق زدگی وقتی چیره می‌شوند که ما از خود و مکتبمان مأیوس شده باشیم و اصالت‌ها و سرمایه‌هایی را که داریم، کارساز ندانیم.

آنان که علیه عقیده مهدویت، تبلیغات سوء و سم پاشی می‌نمایند، می‌خواهند این موضع و سنگر را از مسلمانان بگیرند تا به آسانی مقلد بیگانگان و پذیرای عادات و تلقینات سوء آنان شوند.

تا زمانی که جامعه‌ای اعتماد به نفس خود را از دست ندهد و از خود و مکتبش ناامید نشود، وابستگی فکری به بیگانگان پیدا نخواهد کرد، و اگر هم تحت سلطه سیاسی و نظامی آنها واقع شد، می‌کوشد تا زنجیرهای سلطه بیگانه را پاره کند. اما اگر احساس حقارت کرد، اگر اندیشه و ایمانش شکست خورد، و اگر مکتب و راه دیگران را قوی‌تر و سازنده‌تر از راه و مکتب خود شناخت و آنها را به عنوان الگو انتخاب کرد و ترقی را در تقلید از آنها گمان نمود، خود و ایدئولوژی‌های مکتبی خود را فراموش خواهد کرد.

عقیده انتظار در معنای عامش که فراگیر تمام مسلمین است و در معنای خاصش که شیعه به آن معتقد است، این حالات و خودباختگی‌ها را نفی می‌کند و مسلمانان را به بازگشت به اسلام و تمسک به وحدت اسلامی و ریشه کن کردن نفوذ بیگانه و تنفر از کفر و الحاد دعوت می‌نماید. مسلمان اگرچه به ظاهر خلع

سلاح شده و قوای مادی خود را نسبت به دشمن ضعیف‌تر ببیند، هرگز احساس حقارت نمی‌نماید و میدان جهاد و تلاش را ترک نمی‌کند و خود را برتر از کفار می‌داند که:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

«عزت مخصوص خداوند و رسول او و اهل ایمان است».

به سرمایه‌های ایمانی و اسلامی خود و به وعده‌های الهی اتکا دارد و مرعوب و سست نمی‌شود، که:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲

«سستی نکنید و اندوه‌ناک نشوید؛ زیرا شما بلندمرتبه هستید اگر در ایمان ثابت قدم باشید».

آن غرب‌زدگانی که حاضر نبودند در کارسازی اسلام بیندیشند و تسلط غرب را بر سرزمین‌های اسلامی، امری غیر قابل انکار می‌دانستند و آن چپ‌گرایانی که نیم قرن است با عرضه احزاب و برنامه‌هایی که از مکتب مارکس و لنین تغذیه می‌نمایند، می‌خواستند در زیر پوشش مبارزه با امپریالیزم، راه تسلط نفوذ شوروی را صاف و هموار نمایند.

اکنون که می‌بینند اسلام، چنین انقلابی را که معجزه بزرگ قرن به شمار رفت، به وجود آورد، اگر انصاف داشته و خود را به بیگانه نفروخته باشند، می‌فهمند که اسلام پس از چهارده قرن چه قدرت عظیم و بی‌مانندی است. پس از اینکه بتواند با یاری و پشتیبانی از چپ‌گرایان و وابستگان خود، شاه‌خائن را ساقط سازد، مایوس

۱. سوره منافقون، آیه ۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

گردیده و از در تملق و سازش با او وارد شده بود تا بلکه از آنچه آمریکا و دیگر ذول غربی از ایران به غارت می‌برند، سهمی هم به آنها بدهد.

این اسلام بود که این رژیم بیرومند را ساقط و استعمار را - به نوعی که در حساب حساب‌گرهای ماهر سیاست نمی‌آمد - طرد و رسوا سازد. اعتقاد به مکتب امامت و مهدویت و نیابت عامه فقها از حضرت مهدی علیه السلام یگانه الهام‌بخش امت مسلمان ایران بود که این مشیت محکم را بر دهان یاوه‌گویان و دشمنان اسلام و مبلغان مکتب‌های الحاد و مارکس پرستان و مزدوران و سرمایه‌داران صهیونیسم آمریکا زد.

الهام از مکتب مهدویت بود که مسلمانان انقلابی ما را آماده شهادت کرد تا ده‌ها هزار شهید و جانباز، خون خود را در راه نجات اسلام نثار کرده و اسلام را به این فتح بزرگ نایل نمودند. بدیهی است این انقلاب به پاسداری افراد مؤمن و متعهد نیازمند است و اکنون که صدای دعوت اسلام از این مرز و بوم بلند شده، مسؤلیت همه بیشتر از پیش است. جهانیان همه رفتار و سازماندهی ما را زیر نظر گرفته و می‌خواهند به واسطه نظام جدیدی که در ایران برقرار شده، اسلام را از نو بشناسند. اگر ما نتوانیم این انقلاب را به ثمر برسانیم و ویژگی‌های ممتاز اسلام را به دنیا نشان بدهیم و نعمتی را که به آن سربلند شده‌ایم قدر نشناسیم، و باز هم وابستگی یا خودکامگی نشان بدهیم، به اسلام خیانت کرده و بسیاری را از آن مأیوس خواهیم نمود.

اگر خدای نخواستہ در اثر غفلت انقلابی‌های مسلمان، دیگران بخواهند ما را در عین حالی که از استعمار غرب فاصله می‌گیریم و باید هم فاصله بگیریم، به سوی شرق ببرند و به آنجا وابسته نمایند، یا مکتب‌هایی را که در اصل و بنیان از اقتصاد غیر اسلامی مایه می‌گیرند ترویج کنند، همه خیانت به اسلام است و به نظر

من، انحراف از اسلام و برنامه‌های آن، در این موقعیتی که دنیا هم، انقلاب ایران را اسلامی شناخته و منتظر پیاده شدن اسلام در این کشور می‌باشند، از همکاری با ساواک شاه و سیا در دوره گذشته اگر بدتر نباشد، بهتر نیست. مسؤولیت فوق‌العاده زیاد است. خدا، پیغمبر، ائمه معصومین، ارواح اولیای اسلام، شهدای راه حق، مسلمانان جهان و مردم آزاد دنیا، همه از ما انتظار دارند تا چگونه امتحان بدهیم و چگونه در این مقطع زمانی، به تعهداتی که داریم وفادار بمانیم و پرچم اسلام را به اهتزاز درآوریم.

اکنون هم همه امیدها به افراد مؤمن و مخلص است که غیر از عظمت اسلام و اجرای احکام اسلام هدفی ندارند و شهیدانی را نیز در راه خدا داده‌اند و با مقام و منصب و هیچ اعتباری معاوضه نمی‌کنند. آنها که در برابر زحمات و تلاش‌ها، راه پسمایی‌ها، تعطیلی کسب و کار و بازار، به زندان افتادن‌ها، ناراحتی‌ها و بی‌خوابی‌ها، از کسی اجر و مزدی نمی‌خواهند. به آن کشاورزان و کارگران عزیزی که فقط شور اسلام و عشق به پیاده شدن احکام قرآن، آنها را به اعتصابات و تظاهرات و تحمل صدمات و محرومیت‌ها برانگیخت و بالاخره به آنهایی که از صمیم جان یار و وفادار و پشتیبان اسلام هستند و همه چیز را در چهارچوب احکام اسلام می‌خواهند و فریب آنان را که می‌خواهند به نام دلسوزی برای کشاورز و کارگر، راه امت مسلمان را عرض کنند و خود را به مقامات و مناصبی برسازند، نمی‌خورند. امید ما به آن افراد آگاهی است که می‌خواهند برای به ثمر رساندن این انقلاب، همگان را جذب و به آن امیدوار سازند، نه آنان که می‌خواهند با گروه‌بندی‌ها و اختصاص الفاظ مجاهد و مبارز به خود و گروهشان، جامعه و امت اسلام را تجزیه نمایند.

انقلاب اسلامی به این افراد و به اخلاص آنها مدیون است و اکنون هم افرادی

با چنین خلوص نیت می‌توانند با الهام از تعالیم اسلام و پیروی از رهنمودهای روحانیت، این انقلاب را در هویت اسلامی‌اش حفظ نمایند و نگذارند با نظریه اسلام منهای روحانیت که خطرناک‌ترین نظریه‌های ضد اسلامی است و نتیجه‌ای جز اسلام منهای اسلام ندارد، اسلام را بکوبند و زمینه بازگشت استعمار را فراهم سازند.

اصالت مهدویت

در رابطه با مطالب بالا و نقش سازنده عقیده به مهدویت، در پاسداری از ایدئولوژی‌های اسلام به وجود آوردن انقلاب اسلامی ایران در کتاب حاضر، اصالت‌های مهدویت از ده جهت به شرح زیر بررسی می‌شود:

- ۱- از جهت معقول بودن امکان آن.
- ۲- از جهت اتکا بر مبانی معقول و منطقی.
- ۳- از جهت موافقت با فطرت و نوامیس عالم خلقت.
- ۴- از جهت مبتنی بودن آن بر بشارت پیامبران و ادیان آسمانی.
- ۵- از جهت ابتدای آن بر آیات قرآن کریم.
- ۶- از جهت ابتدای آن بر احادیث معتبر و متواتر.
- ۷- از جهت اتفاق مسلمانان و اجماع شیعه و اهل سنت.
- ۸- از جهت معجزات و کرامات.
- ۹- از جهت ابتدای آن بر توحید و یکتا پرستی.
- ۱۰- از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت و به ثمر رساندن انقلاب

اسلامی.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
که ز انفاس خوشش، بوی کسی می آید
از غم و درد مکن ناله و فریاد، که من
زده ام فـالی و فریادرسی می آید
ز آتش وادی ایمن، نه منم حرّم و بس
موسی اینجا به امید قبسی می آید
هیچ کس نیست که در کوی تواش کاری نیست
هر کس اینجا به امید هوسی می آید
دوست را گر سرِ پرسیدن بیمار غم است
گو بیا خوش که هنوزش نفسی می آید

۱- اصالت مهدویت

از جهت معقول بودن امکان آن

بدیهی است آنچه در بررسی و شناخت یک فکر، اصل و آغاز کار است، معقول بودن و خردپسند بودن آن است. به این معنا که عقل، امکان آن را بپذیرد و نتواند آن را به طور جزم انکار کند و قبول امکان آن را غیر عقلایی بداند. در تمام مسایل علمی و غیر علمی این قانون جریان دارد که اول باید امکان آن پذیرفته شود و احتمال واقعیت داشتن یا واقعیت یافتن آن در نظر عقل مردود نباشد.

مثلاً اگر بخواهیم وقوع "اجتماع نقیضین" و "اجتماع ضدین" یا "ارتفاع نقیضین" یا "مقدم بودن وجود چیزی را بر خودش" بررسی کنیم، باید نخست امکان این مسایل را بپذیریم و الا اگر امکان آن را معقول نشناسیم، سخن از وقوع یا عدم آن به میان آوردن غلط و سفاهت است و بالاخره بر این اساس است که فرضیه‌های علمی مختلف در چگونگی پیدایش جهان، پیدایش زمین، پیدایش حیات، پایان جهان، تحولات کیهانی و صدها مسأله دیگر قابل بحث و بررسی معقول می‌شود. و پس از اینکه این اصل در هر مسأله‌ای جاری شد و عقل امکان آن را قبول کرد و احتمال آن را رد ننمود، اثبات آن اگرچه وقوعش از راه وحی و اخبار انبیا محسوس نباشد؛ بلکه خبر اشخاص موثق و افرادی که داعی به دروغ گفتن ندارند، عقلایی و صحیح می‌باشد.

لذا به نقل دیگران، به وجود بسیاری از موجودات کوچک و بزرگ و حوادث جوی و گذشته و آینده اکتفا می‌شود. و به اخبار انبیا از وجود ملائکه و عالم غیب و بهشت و جهنم و امور دیگر اعتماد و اطمینان و یقین حاصل می‌گردد و این روش کاملاً عقلائی و منطقی است و تخلف از آن، خلاف عقل است.

اصالت عقیده به مهدویت از این جهت محتاج به هیچ بیانی نیست؛ زیرا هر عاقلی امکان آن را تصدیق می‌کند و هیچ خردمندی آن را رد نمی‌نماید و اظهار شک و تردید را در آن جایز نمی‌داند. هرچه بیندیشیم و هر اندیشمندی آنچه بیندیشد، نمی‌تواند در اصالت مهدویت از این جهت ایرادی بگیرد یا حرفی بزند. همیشه این اصالت برای مسأله مهدویت و ظهور مصلح آخرالزمان، در بین ملل و امم و مسلمین و حتی آنان که به آن معتقد نیستند، مسلم و ثابت بوده است و حتی در بسیاری از عقاید دینی دیگر، امکان آن اگر به ذهن نزدیک‌تر نباشد، دورتر نیست و لذا از قرن دوم به بعد که بعضی مجادلات و بحث‌ها در بین مسلمانان رواج گرفت و پیرامون بسیاری از مسایل اسلامی سخن گفته ورد و قبول داشتند، این موضوع اصلاً مورد شبهه و ایرادی قرار نگرفت؛ چون به هیچ وجه شبهه یا آنچه شبهه باشد، در آن راه ندارد. پس اصالت مهدویت از این جهت صد در صد معتبر و عقلائی و منطقی است و بیش از این نیاز به توضیح ندارد.

به حسن خلق و وفا، کس به یار ما نرسد

تو را در این سخن، انکار کار ما نرسد

اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند

کسی به حسن و ملاحه، به یار ما نرسد

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی

به دل پذیری نقش نگار ما نرسد

۲- اصالت مهدویت

از جهت اتکا بر مبانی معقول و منطقی

پس از اینکه امکان یک موضوع بررسی و پذیرفته گردید، مسأله واقعیت داشتن یا واقعیت یافتن آن مطرح می شود؛ زیرا ممکن است یک موضوع، امکان واقعیت داشتن یا واقعیت یافتن داشته باشد و عقل هم امکان آن را رد نکند؛ اما واقعیت نیافته باشد.

مثلاً ممکن است فلان حادثه بزرگ در دنیا اتفاق افتاده باشد، یا فلان کشتی بزرگ در فلان اقیانوس غرق شده باشد، یا یک انفجار عظیم در خورشید روی داده باشد، اما صورت واقعیت به خود نگرفته باشد؛ زیرا واقعیت یافتن و واقعیت داشتن این حوادث را باید یا مستقیماً ببینیم یا بینندگان و دانشمندان به ما خبر بدهند.

حال پس از بحثی که گذشت، واقعیت داشتن وجود حضرت مهدی - سلام الله علیه - و غیبت آن حضرت و واقعیت یافتن ظهور آن حضرت و تشکیل حکومت جهانی اسلام و سعادت عمومی و برقرار شدن نظام عدل و سایر اموری که پیامد ظهور و آثار آن است، بررسی می شود.

مطالعه صدها کتاب و بلکه بیشتر و رساله‌هایی که از یازده قرن پیش تا کنون در موضوع مهدویت نوشته شده و همچنین بررسی کتاب‌ها و اصولی که از قرن اول هجرت تا حال در رشته‌های مختلف علوم اسلامی تألیف شده، ابتدای این عقیده را بر مبانی صحیح و معقول و مصادر اصیل اسلامی روشن می‌سازد و چنان این مبانی و مأخذ، مصونیت این عقیده را از هرگونه تشکیک، تضمین و استوار کرده است که حتی در مقام پاسخ‌گویی و ردّ دعوی کسانی که به دروغ ادعای مهدویت کردند، کسی نتوانست اصل عقیده مهدویت را ردّ کند؛ بلکه مدعیان دروغ و متمه‌دیان را به واجد نبودن علایم و شرایط و صفاتی که برای حضرت مهدی علیه السلام معلوم شده است، ردّ می‌کردند؛ چون انکار اصل مهدویت را مساوی با انکار مبانی و مأخذ محکم اصول و فروع اسلامی می‌دیدند.

در ضمن مباحث آینده، به تفصیل اتکای این عقیده بر معیارهای باوربخش عقلی و مصادر و وثائق اسلامی معلوم خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

آفتاب رخ دلدار عسیان خواهد شد

صفحة ارض همه امن و امان خواهد شد

آب در جوی جهان باز روان خواهد شد

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگرپاره جوان خواهد شد

می‌رسد روز خوش و دل شود از غم آزاد

می‌کند عدل خدا ریشه جور و بیداد

این خرابی که تو بینی همه گردد آباد

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد^۱

۱. از اشعار تضمینیه غزل حافظ اثر طبع مرحوم آیت الله والد (آقای آخوند ملا محمد جواد صافی رحمته).

۳- اصالت مهدویت

از جهت موافقت با فطرت و سنن عالم خلقت

خلاصه و حقیقت مهدویت، منتهی شدن سیر جوامع جهان به سوی جامعه واحد و سعادت عمومی، امنیت و رفاه، تعاون و همکاری، همبستگی همگانی، حکومت حق و عدل جهانی، غلبه حق بر باطل، غلبه جنود "الله" بر جنود "شیطان"، نجات مستضعفان و نابودی مستکبران، و خلافت مؤمنان و شایستگان به رهبری یک رجل و ابرمرد الهی است که موعود انبیا و ادیان، و دوازدهمین اوصیا و خلفای پیغمبر آخر الزمان است.

این محتوا و این هدف و این پایان و عاقبت، مطلوب هر فطرت و خواسته وجدان هر انسان است.

حکومت عدل و نظام الهی، قانون واحد و لغو تبعیضات، برداشته شدن مرزها و آزادی انسانها، برچیده شدن این رژیمها و نظامهای طاغوت پرور، مطلوب بشر است.

کدام انسان است که با این همه مظالم و ستمگریها موافق باشد؟ و کدام انسان است که با صرف این بودجه‌های تسلیحاتی سنگین و کمرشکن که برای حفظ رژیمها و مرزهایی است که در اثر تقسیم دنیا به مناطق سلطه و نفوذ طاغوتها

و حزب‌ها و گروه‌های طاغوتی برقرار شده است، موافق باشد؟ و کدام انسان است که تقسیم ملل دنیا را به غالب و مغلوب و سلطه‌گر و زیر سلطه، و استضعاف‌گر و استضعاف شده و پیشرفته و عقب مانده، وجداناً قبول داشته باشد؟

چرا دسترنج مردم ضعیف و کارگر و کشاورز باید به مصرف تجملات و نگهداری کاخ‌هایی مثل کاخ الیزه، کاخ سفید، کاخ بوکینگهام، کاخ کرملین و هزارها کاخ دیگر برسد؛ در حالی که صدها میلیون بشر از حداقل زندگی و خوراک و پوشاک و مسکن عادی محروم باشند؟

این کشورگشایی‌ها و این توسعه‌طلبی‌ها که نمونه آن توسعه‌طلبی‌های بی‌حد و حصر آمریکا و شوروی است، تاکی باید ادامه پیدا کند؟ این انسان‌های محروم که در جمهوری‌های روسیه مخصوصاً جمهوری‌های آسیایی آن، حق نفس کشیدن ندارند و صدا و نظرشان در هیچ کجای دنیا منعکس نمی‌شود. در حزب کمونیسم شوروی هضم شده و از حق اندیشیدن ساده محروم هستند، مگر انسان نیستند؟

این آوارگان فلسطین و این مسلمانان که در فلسطین و غزه و سواحل رود اردن و جنوب لبنان زندگی می‌کنند، طبق چه قانون فطرت‌پسند باید مورد این همه جنایات وحشیانه حکومت دست‌نشانده و تحمیلی اسرائیل قرار بگیرند؟ و این پشتیبانی بی‌دریغ آمریکا از این همه ظلم و شرارت و قتل عام کوچک و بزرگ و زن و مرد، چه توجیهی غیر از ماهیت صهیونیستی حکومت آمریکا دارد؟

این مردم مسلمان و محروم عربستان و حرمین شریفین با این ثروت سرشار و خدادادی آنها که می‌تواند پرجمعیت‌ترین و وسیع‌ترین کشورهای دنیا را آباد و مترقی و بی‌نیاز سازد، چرا باید در فقر و عقب ماندگی باقی بمانند و شاهزادگان سعودی ورژیم کثیف و هابی، اموال ملی آنها را به یغما برده و در بانک‌های خارجی و در اختیار بیگانگان و استعمار آمریکا بگذارند، و آنچه را هم به صورت ظاهر به

مصارف حکومت و نگهداری نظام وهابی سعودی می‌رسانند؛ در حقیقت در شکل معامله اسلحه و غیر آن به آمریکا برگردانند؟ و بدتر از همه اینکه این روش‌های ضد اسلامی، خود را پایه اسلام قلمداد کرده و حکومت خود را که برخلاف مبانی حکومت اسلامی است، شرعی و اسلامی معرفی می‌نمایند؟

چرا کارگر و کشاورز در رژیم سرمایه داری و سوسیالیستی محکوم به استضعاف است؟ در آن رژیم، در استضعاف را کفله‌ها و هاریم‌ها و اناسیس‌ها، و در این رژیم، در استضعاف سازمان‌های کارگری و کشاورزی و حزب؟

فطرت بشر همه اینها را محکوم می‌کند و ندا و نهضتی را که بخواهد به این نظام‌ها پایان دهد و پیامبرگونه و علی وار زمام امور را به دست بگیرد، تأیید می‌نماید.

اگر حکومت واحد جهانی خواست بشر نبود، و اگر این رژیم‌ها و موضع‌گیری‌هایشان در برابر یکدیگر بر وجدان مردم تحمیل نشده بود، سازمان ملل و اندیشه حکومت جهانی و ارتش واحد و قانون واحد به بشر عرضه نمی‌شد، تا کی سربازان یک حکومت، برای دفاع از یک رژیم در برابر حمله رژیم دیگر، خونشان ریخته شود؟ مثلاً هویت نظام اردن و حکومت‌های بزرگ و کوچکی نظیر آن و ارتش و قوایشان جز حفظ فرمانروایی شخصی مثل ملک حسین یا دیگران چیست؟ آن خونی که در راه حفظ سلطه ملک حسین یا صدام حسین یا امیر کویت و بحرین و سایر شیوخ ریخته شود، در راه چیزی و کسی که ریخته نمی‌شود، راه اسلام و خدا است.

فطرت بشر، آن جان‌بازی و آن خونریزی و آن جنگ و دفاعی را تأیید می‌کند که برای اعتلای کلمه الله و سعادت انسان و پاسداری از حقوق انسان و فی سبیل الله باشد؛ همان که دین فطری اسلام و کتاب اسلام آن را چنین تفسیر

و معرفی می نماید:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ
الطَّاغُوتِ﴾^۱

«اهل ایمان در راه خدا، و کافران در راه شیطان جهاد می کنند».

پس در راه طاغوت، در راه استقرار دیکتاتوری پهلوی ها و آتاتورک ها و هیتلرها و کارترها و استالین ها جنگ کردن، جنگ با فطرت انسانیت است و اصولاً نه فقط فطرت بشر با این مظاهر نفرت انگیز موافق نیست، طبع جهان نیز مطابقت ندارد و عکس العمل های آن یا به اصطلاح آثار وضعی این اعمال و نابرابری ها، سلب برکات و خیرات است.

پایان یافتن سلطه بر بشر و برقرار شدن حکومت عدل و نظام الهی و لغو این تبعیضات و برداشتن این مرزها، همه مطلوب بشر است و این سازمان ملل مصنوعی و آلت دست ابرقدرت ها هم مجاز آن حقیقت است. اگر عدل نباشد و اگر میل فطری بشر به عدل و امنیت و قانون و سازمان های احقاق حقوق نباشد، زورمندان و تجاوزگران و سلطه جویان ناچار نمی شدند که مقاصد سوء خود را زیر پوشش عدل و صلح و همزیستی مسالمت آمیز و حسن همجواری و حفظ امنیت و غیر آن به مردم عرضه کنند و نیازی به اینکه به ظلم و باطل، لباس عدل و حق بپوشانند، نداشتند؛ ولی چون فطرت بشر حق و عدل را می خواهد و از باطل و ظلم نفرت دارد، اینان با اسم های بی مسمی مردم را فریب می دهند و حاصل آنکه به

قول شاعر:

۱. سوره نساء، آیه ۷۶.

«این دروغ از راست می‌گیرد فروغ».

بنابراین اجماع ملل و ائمه بر اینکه پایان جهان، سعادت عمومی است و به دنبال این تاریکی‌ها، روشنایی است و مقاومت در برابر حق، سرانجامش شکست و نابودی است، اصل فطری است که با سنت جهان و حرکت عالم و یا بنیاد جهان که بر حق استوار است، موافق می‌باشند. خدا می‌فرماید که:

﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾؛^۱

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آنها است را جز به حق نیافریدیم».

باید حق بیاید و سراسر جهان را بگیرد و باطل از بین برود و معنی:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾؛^۲

«بگو حق آمد و باطل نابود شد، که همانا باطل نابود شدنی است».

در همه جا و همه رشته‌ها آشکار شود.

در قرآن مجید، در آیات متعدد به این قانون خلل‌ناپذیر تصریح شده است و آخرین سخنی که در اینجا متذکر می‌شویم، این است که جهان و جوامع بشری در تحولات مختلف، مراحل را پشت سر می‌گذارد و از تخلیص‌ها و تصفیه‌های گوناگون عبور می‌کند تا به تصفیه نهایی که به وسیله مهدی آل محمد علیهم‌السلام انجام می‌شود، برسد. در این تصفیه‌ها و تخلیص‌ها به تدریج آنچه باید ساقط شود، شناخته می‌شود و نظام‌هایی که باید منحل گردد و روش‌هایی که باید ترک شود، همه شناسایی می‌شوند، آنچه مضر است، همه مانند کف‌ها و علف‌های خشک

۱. سوره احقاف، آیه ۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۱.

و هرزه‌ای که روی آب‌های سیل آسا که در اثر باریدن باران جاری می‌شود، ظاهر می‌گردند، از میان می‌روند و سودبخش نمی‌شود.

جوامع بشری همه برای پذیرفتن یک تصفیة دامنہ دار آماده می‌گردد و همین که منادی عدل و مبشر ظهور حضرت مهدی علیه السلام را شروع آن تحول بزرگ اعلام می‌کند، جز معاندین و آنان که در این تحول باید تصفیه شوند، همه خود را برای انجام آن آماده می‌سازند و از آن استقبال می‌نمایند.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ
الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ»^۱

«همانا خداوند حقّ مطلق است و هرچه جز او را بخوانند باطل است
و بزرگی شأن، مخصوص ذات پاک خدا است».

حجت قائم که آفتاب جهان است

شمع یقین، رهنمای پیر و جوان است

مهدی آل نبی همان که ز فیضش

کسوت هستی به جسم عالمیان است

رحمت بی‌منتهای خالق یکتا

آنکه درش چون حرم، حریم امان است

قائم بالحق، ظهور غیب الهی

آنکه غیابش نظام غیب و عیان است

۱. سوره حج، آیه ۶۲.

اصالت مهدویت • اصالت مهدویت از جهت اتکا بر مبانی معقول و منطقی ■ ۲۴۷

طوطی طبعم چو خورده شکر عشقش

شعر بدیع مثال آب روان است

بر کرم وجود او است راجی و واثق

صافی از آن دم که بر درش چو حسانت^۱

۱. اشعار از مرحوم آیت الله والد رحمته است.

۴- اصالت مهدویت

از جهت قبول امم وابتنای آن بر بشارات

پیامبران وادیان آسمانی

تمام ادیان آسمانی به پیروان خود، عصر درخشان و سعادت عمومی و آینده مشعشع و صلح جهانی و دوران پر خیر و برکتی را نوید داده‌اند که در آن، نگرانی‌ها و دلهره‌ها و هراس‌ها مرتفع شود و به یمن ظهور شخص بزرگ و مردی خدایی که به تأییدات الهی مؤید است، در روی زمین، منطقه و شهر و دهستان و دهی باقی نماند؛ مگر آنکه در آن بانگ دل نواز توحید بلند شود و روشنائی یکتاپرستی، تاریکی شرک را زایل سازد و علم و عدل و راستی و امانت چهره جهان آرای خود را بنمایاند و همه جا را منور سازند.

این موعود عزیز برحسب استوارترین و صحیح‌ترین مصادر اسلامی، خلیفه دوازدهم حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی ﷺ و دوازدهمین رهبر و امام بعد از آن حضرت و همنام و هم‌کنیه آن حضرت است و القاب مشهورش در بین مسلمین، "مهدی"، "قائم"، "منتظر"، "صاحب الامر"، "صاحب الزمان" و "بقیة الله" است. و در زبان‌های دیگر به "گرازاسیه"، "وشینو"، "آرتور"، "مهمید" و نام‌ها و القاب

دیگر خوانده شده است.^۱

در کتاب "زند" و کتاب "جاماسب" و کتاب "شاگمونی" و کتاب "جوک" و کتاب "دید" و کتاب "باسک" و کتاب "پاتیکل" و کتاب "دادنگ" و کتاب "صفیای نبی" و کتاب "اشعیا" و کتاب "وحی کودک" و کتاب "حکی نبی" و کتاب "مکاشفات یوحنا لاهوتی" و کتاب "دانیال" و "انجیل متی" و "انجیل لوقا" و "انجیل مرقس"^۲ و کتاب‌ها و الواح دیگر، این بشارات‌ها به عبارات و مضامینی که همه اصالت عقیده مهدویت را تأیید و آن را یک اصل عام مورد قبول همه ملل و امم و انبیا و ادیان معرفی می‌نمایند، آمده است و به بعضی صفات و علایمی که در احادیث و بشارات اسلامی برای این ظهور و صاحب آن؛ حضرت مهدی حجة بن الحسن العسکری علیه السلام بیان شده، اشاره یا صراحت دارند. چون شرح این بشارات، سخن را بسیار طولانی می‌سازد، فقط در اینجا به عنوان تفسیری از آیه ۱۰۵ سوره انبیا به نمونه‌ای از این بشارات‌ها اشاره می‌نماییم.

آیه شریفه این است:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ^۳

که مفاد ظاهر آن این است که:

«و هر آینه ما در زبور بعد از ذکر نوشتیم که البته بندگان صالح من وارث

۱. به کتاب نجم الثاقب و سایر کتاب‌هایی که القاب و نام‌های حضرت مهدی علیه السلام را بر شمرده‌اند مراجعه شود.

در نجم الثاقب بیش از یک صد و هشتاد اسم برای آن حضرت ذکر کرده است.

۲. برای معرفی این کتاب‌ها و بشارات آنها و کتاب‌های دیگر در این موضوع، مراجعه شود به کتاب‌های «انیس الاعلام و بشارات عهدین» و «من ذا» و «لسان الصدق».

۳. سوره انبیا، آیه ۱۰۵.

زمین می‌گردند».

این آیه از بشارت حتمی الهی خبر می‌دهد که شایستگان و صالحان، وارث زمین و صاحب آن می‌شوند. چون در آیات قبل از این آیه، از زمین خاصی سخنی به میان نیامده است؛ لذا الف و لام "الارض"، الف و لام عهد نخواهد بود، و ظاهر این است که مراد تمام زمین است.

بنابراین آیه خبر از روزگاری می‌دهد که زمین و اداره آن در همه قاره‌ها و همه مناطق و معادن آن، در اختیار بندگان شایسته خدا درآید، چنان‌که در آیات دیگر نیز همین وعده را فرموده است. مانند آیه:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾^۱

«و خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند وعده داده که در زمین خلافت دهد...».

و نیز آیه:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۲

«و اراده کرده‌ایم بر کسانی که در زمین ضعیف و ذلیل نگه داشته شده‌اند منت گذارده و آنان را پیشوایان و وارثان زمین گردانیم».

مراد از "زبور" که این بشارت در آن نوشته شده است، کتاب آسمانی است که بر جناب داود پیغمبر - علی نبینا و آله و علیه السلام - نازل شده است و مراد از «ذکر»

۱. سوره نور، آیه ۵۵.

۲. سوره قصص، آیه ۵.

چنانکه مفسرین فرموده‌اند، تورات است. و ممکن است به اعتبار اینکه الف و لام «الذکر» برای جنس باشد، نه برای عهد، مراد از آن مطلق کتاب‌های آسمانی باشد که پیش از زبور نازل شده‌اند.

به هر حال بر حسب این آیه، در تورات و زبور، این وعده ذکر شده است. اکنون باید دید این وعده و بشارت در تورات و زبور به چه صورتی آمده است؟!

باید به این نکته توجه داشت که: در تورات و به طور کلی کتب عهد عتیق و جدید، از آنچه بعضی حفظ داشتند، مورد و تجدید استنساخ آن گردید و مخصوصاً در آنچه باقی مانده هم در قسمت‌هایی که مربوط به بشارت از پیغمبر اسلام ﷺ است، تحریفات و تأویلات و تفسیرهای غیر موجّه بسیار کرده و در ترجمه‌ها غرض ورزی زیادی نموده‌اند. و انجیل اصل نیز این انجیل موجود نبوده و انجیل نیز منحصر در این چهار انجیل نبوده؛ بلکه بیش از اینها بوده است که از جمله انجیل "برنابا" است که در آن بشارت‌های متعدد به ظهور حضرت خاتم الانبیا ﷺ موجود است و از حیث استواری مضامین و مطالب، طرف قیاس با این انجیل معروف (انجیل مرقس، متی، لوقا و یوحنا) نیست.

با این حال، تورات و انجیل فعلی هم که در دست یهود و نصاری است، حاوی بشارت متعدد به ظهور اسلام و حضرت رسول خاتم و ائمه طاهرین ﷺ است که علمای بزرگ تورات و انجیل شناس، این موارد را در کتاب‌هایی که به زبان فارسی و عربی و غیره نوشته‌اند، استخراج کرده و در تألیفات خود نوشته‌اند.

و علاوه بر آن، بعضی از بزرگان اهل کتاب؛ مثل "فخر الاسلام" مؤلف کتاب نفیس "انیس الاعلام" و مؤلفات ارزنده دیگر، پس از قبول اسلام پیرامون این موضوع، حق مطلب را در تحقیق و بررسی و اظهار و افشای حق ادا کرده‌اند.

ما در اینجا فقط در رابطه با تفسیر این آیه به بشارتی از تورات و بشارتی از زبور

اشاره می‌کنیم.

امّا تورات: در پاراش لخلخا (فصل ۱۷ از آیه ۲۰ از سفر تکوین) از قول خداوند جلیل به ابراهیم خلیل عليه السلام این‌گونه آمده است:

«ول يشما على شمعتيخا هينه بيرختي اوتوو هربتی اوتوا
بماد ماد شنمعا سار نسیم یولد وان تتیو لغوی کادل».^۱

مؤلف "انيس الاعلام" علاوه بر این متن، متن این کلمات را از سریانی عتیق و از سریانی جدید و ترجمه عربی آن را از ترجمه طبع بیروت (س ۱۸۷۰) و ترجمه فارسی آن را از ترجمه طبع لندن (س ۱۸۹۵) آورده است و سخن را ادامه می‌دهد، تا اینجا که می‌گوید: چون معنی الفاظ را دانستی اکنون گوییم که خداوند جلیل پس از اینکه هفده بشارت به حضرت خلیل عليه السلام داد، چنان‌که در "پاراش" مذکور مسطور گشتند، حضرت ابراهیم بعد از استماع بشارت مذکور، ساجداً لله به خاک درافتاد و تمنا کرد کاش اسماعیل زنده می‌ماند؛ زیرا زندگانی او نزد من بهتر از هفده بشارت است.

پس خداوند عالم فرمود: دعای تو را در حق اسماعیل به اجابت رسانیدم، او را برکت داده و کثیر الاولاد قرار خواهیم داد و قبیله بزرگ که عبارت باشد از قبیله عرب، از صلب او خواهد بود و او را بزرگ خواهیم گردانید، به سبب اینکه محمد صلى الله عليه وآله و دوازده امام از اوصیای ایشان را از صلب او پدید خواهیم آورد....

امّا زبور داود - علی نبینا و آلہ و علیہ السلام - در ترجمه فارسی زبور ۳۷ از مزامیر داود که چهل آیه است، چنین آمده است:

۹- زیرا که شیران منقطع می‌شوند؛ امّا متوکلان به خداوند وارث زمین

۱. انيس الاعلام، ج ۷، ص ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵.

خواهند شد.

۱۰- و حال اندک است که شریر نیست می شود که هر چند مکانش را استفسار

نمایی ناپیدا خواهد بود.

۱۱- اما متواضعان وارث زمین شده، از کثرت سلامتی متلذذ خواهند شد.

۱۲- شریر به خلاف صادق افکار مذهبومه می نماید و دندانهای خویش را بر

او می فشارد.

۱۳- خداوند به او متبسم است؛ چون که می بیند که روز او می آید. ۱۴-

شریران شمشیر را کشیدند و کمان را چله کردند، تا آنکه مظلوم و مسکین را بیندازند

و راست روان را بکشند.

۱۵- شمشیر ایشان بر دلشان فرو خواهد رفت و کمانهای ایشان شکسته

خواهد شد.

۱۶- کمی صدیق از فراوانی شریران بسیار بهتر است.

۱۷- چون که بازوهای شریران شکسته می شود و خداوند صدیقان را تکیه گاه

است.

۱۸- خداوند روزهای صالحان را می داند و میراث ایشان ابدی خواهد شد.

۱۹- زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد؛ اما ملعونان وی منقطع

خواهند شد.

۲۳- زیرا خداوند عدالت را دوست می دارد و مقدسان خود را و نمی گذارد،

ابداً محفوظ می شوند در حالتی که ذریه شریران منقطع است.

۲۹- صدیقان وارث زمین شده، ابدأ در آن ساکن خواهند بود.

۳۰- دهان صدیق به حکمت متکلم و زبانش به حکم گویا است.

۳۱- شریعت خدا در قلبش بوده، اقدامش نخواهد لغزید.^۱

چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید این بشارات کاملاً با آیه کریمه: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ...﴾ منطبق است، چنان‌که ظاهر این است که مراد از «صدیق» که در بشارت آیه ۳۱ مذکور شده و در آن آیه و آیه ۳۲ صفت آن بیان شده است، حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه می‌باشد.

علاوه بر این، در مزمور (۲۱) نیز بشاراتی هست که در انیس الاعلام (ج ۷، ص ۳۸۶ و ۳۸۷) متن اصل آن را با ترجمه فارسی آن طبق ترجمه فارسی طبع لندن (۱۸۹۵) آورده است.

اسرائیلیات

برای اینکه دعوت اسلام از وابستگی و التقاط و تحریف و تغییر مصون بماند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امت را بر تمسک به قرآن و عترت وصیت فرمود، امامان و رهبرانی از اهل بیتش که مؤید من عند الله و شناسنده مکتب او و روح دعوت و تفسیر قرآن و وصی او می‌باشند، هدایت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در تمام شؤون امتداد دادند و مرور زمان و علومی که از آنها ظاهر شده و ناتوانی دیگران از حل مشکلات و معضلات علمی نشان داد که این ارجاع و الزام امت در رجوع به آنها، بر اساس واقعیت و صلاحیت و شایستگی آنها بود.

اگر امت را از خطی که برای آنها معین شده بود، بیرون نمی‌کردند و مسیر رهبری را تغییر نمی‌دادند، به طور مسلم هیچ‌گونه گمراهی و ضلالت و اختلافی برای دین پیشامد نمی‌کرد، مخصوصاً دینی مثل اسلام که خاتم ادیان است و قرن‌ها

۱. رجوع شود به ترجمه فارسی کتب عهد عتیق دلیم گلن، جلد ۳، ص ۸۵ و ۸۶، طبع ادن برگ سال ۱۸۴۵ میلادی مطابق ۱۲۶۱ هجری.

و شاید هزارها سال و بالاخره تا این زمین و عالم تکلیف باقی است، باید باقی بماند، باید حجتی باشد تا مردم در اموری که در آن اختلاف می نمایند یا جاهل هستند و راهنمایی می خواهند و به راهنما نیاز دارند، به اور رجوع نمایند. مثلاً وقتی در مفاد یک آیه از آیات قرآن مجید، یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال عقلایی باشد، باید در بین امت یک نفر باشد احتمالی را که با واقع مطابق است و مراد از آیه شریفه است، از میان این همه احتمال معین کند. باید یک نفر باشد تا مثلاً حدی را که باید بر سارق جاری شود، معین کند از کجای دست او و چه مقدارش باید قطع شود. و همچنین در موارد دیگر، باید کسی باشد که تفسیرش از کتاب خدا و سنت پیغمبر، حجت و معتبر باشد و بر هر قول و رأی مقدم شود؛ لذا از ابان بن تغلب نقل شده است که فرمود: شیعه آن کسی است که اگر تمام مردم به راهی رفته و در مسأله قولی داشته باشند و علی علیه السلام به راه دیگر رفته و قول دیگری داشته باشد، راه علی علیه السلام و قول او را حق و صحیح می داند.^۱

متأسفانه پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسیر جریان امور امت را تغییر دادند. سیاستمدارانی که بر امور مسلمین تسلط یافتند و زمام امور را به دست گرفتند، از یک سو خود فاقد صلاحیت علمی بودند و از اینکه بتوانند پاسخگوی مراجعات مردم در مسایل اسلامی باشند عاجز بودند و حتی در اداره امور سیاسی و سازمان بخشی و حل و فصل امور، نمی توانستند اعمال خود را با موازین شرعی توجیه نمایند و از سوی دیگر، باز بودن در خانه اهل بیت علیهم السلام و شناخته شدن آنها به عنوان یگانه مرجع علمی و هدایتی و پاسخ گو به مسایل اسلامی و تفسیر قرآن و بیان احکام، خلاف سیاست آنها و معارض با حکومتشان بود. از این جهت

۱. رجال نجاشی، ص ۹، (شرح حال ابان).

تصمیم گرفتند به عنوان اینکه قرآن مجید تنها مرجع است، از نقل احادیث و سنت پیغمبر ﷺ جلوگیری کرده و عملاً قول و عمل آن حضرت و تأسی به رسول خدا ﷺ را از اعتبار ساقط کنند.^۱ با این کار از نقل احادیث فضایل اهل بیت ﷺ که در نتیجه منتهی به تزلزل سیاسی و سقوط حکومت آنها می شد، جلوگیری می کردند. با این وضع در بن بست عجیبی افتاده بودند؛ زیرا از یک سو علم و دانش باب علم پیغمبر، علی ﷺ را نمی توانستند انکار کنند و در بسیاری از موارد به آن اعتراف می نمودند و از سوی دیگر، شناخت علی ﷺ را از اسلام و اصالت تعریفات و توجیهاات و ارشادات او را چنان که پیغمبر ﷺ حجت قرار داده و همگان را به پیروی از او مکلف کرده بود، مخفی می کردند و تلاششان بر این بود که به تدریج مکتب اهل بیت ﷺ و شناخت اصیلی که آنان از اسلام داشتند، منزوی شود و نظام اسلام مخصوصاً در سیاست و اموال عمومی و بیت المال دگرگون گردد.

آنان تلاش می کردند سایر صحابه یا حد اقل چند تن از مشاهیر آنها را هم طراز علی ﷺ قرار دهند؛ لذا وقتی هم که نقل حدیث آزاد شد و در مقام جمع آوری حدیث برآمدند، از احادیثی که علی ﷺ روایت کرده جز تعداد کمی روایت نکردند، با آن سوابق طولانی و اختصاصی که علی ﷺ با پیغمبر ﷺ داشت که از طفولیتش در آغوش پیغمبر ﷺ پرورش یافت و از نخستین مرتبه ای که وحی بر پیغمبر نازل شد با پیغمبر بود، او همان شخصیتی است که رسول الله ﷺ به او فرمود:

۱. لذا بازگشت به حدیث و جمع آوری احادیث بعد از یک فترت و فاصله طولانی در بین اهل سنت شروع شد، چون دیدند اسلام منهای اعتبار احادیث از هر جهت ناقص بوده و اسلام نیست، که تفصیل آن را در نوشته های دیگر نوشته و توضیح داده ام.

اصالت مهدویت • اصالت مهدویت از جهت قبول امام و ابتدای آن بر ... ■ ۲۵۷

«إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيِّ وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ»^۱

«شما می شنوی آنچه که من می شنوم، و می بینی آنچه که من می بینم، جز

اینکه شما پیغمبر نیستی، لیکن وزیر هستی.»

از آن همه سوابق علمی و ارتباط کامل معنوی و روحی او با رسول خدا ﷺ که محتوایش می توانست تمام نیازمندی های این امت را تا روز قیامت مرتفع سازد، اکثریت امت مسلمان؛ بلکه دنیای بشریت را محروم ساختند؛ اما از مثل عایشه که سیاست حکومت ها او را به واسطه موضع معارضی که با اهل بیت علیهم السلام و شخص شخیص خلیفه منصوص علی علیه السلام داشت، با اینکه بر سایر زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله برتری نداشت و بلکه با بعضی از آنها مانند ام سلمه در حکمت و فهم و درک مسایل اسلامی و مانند زینب در التزام به اطاعت از دستورات پیغمبر قابل قیاس نبود و از مثل ابوهریره با آن سوابق سوء که کتاب ابوهریره و کتاب شیخ المضیره در معرفی او کافی است، با اینکه یک فرد عادی بیش نبود و مصاحبت عادی او با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر از بیست و یک ماه نمی شود، احادیث بسیار روایت کرده اند که مورد بحث و سوء ظن محققان اهل سنت واقع شده است.^۲

بدیهی است محققان و کسانی از اهل سنت و شیعه که این مسایل را بررسی کرده و می نمایند، می فهمند سیاست در ساختن مکتب های معارض با مکتب حق اهل بیت علیهم السلام که پاسدار اصالت ها و ارزش های اسلام بوده و هست، چه نقش بزرگ و خطرناکی را ایفا کرده است که ما در اینجا نمی خواهیم پیرامون این موضوع سخن را دنبال کنیم.

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۲.

۲. رجوع شود به کتاب «امن الامه» تألیف نگارنده و کتاب «ابوهریره» و کتاب «شیخ المضیره» و کتاب «اضواء علی السنة المحمدية».

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر
یکی از راه‌هایی که برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های دینی مردم پیرامون مسایلی
که در قرآن مجید مطرح است؛ مثل مبدأ خلقت، چگونگی آفرینش، تاریخ انبیا،
تفسیر آیات متشابه و مسایل دیگری که انتخاب کردند، مراجعه به افرادی از یهود
و نصاری بود که وارد اسلام شده بودند. با اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:
«لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا لَمَا وَسَعَهُ إِلَّا اتِّبَاعِي»؛

«اگر موسی زنده بود، جز پیروی از من راهی نداشت».

و آنان را در موارد متعددی از مراجعه به احبار یهود که اطلاعات مورد
اعتمادی در اختیار نداشتند، نهی فرموده بود و با اینکه نقل احادیثی را که مسلمانان
شخصاً از پیغمبر شنیده بودند، ممنوع ساخته بودند، به مثل «کعب الاحبار» مراجعه
می‌کردند و به نقلیات بی‌مأخذ و بی‌مصدر آنها اعتماد می‌نمودند. از این جهت بازار
خرافات و مسموعات و افسانه‌ها که بسا دروغ خلق الساعه هم بود، رواج یافت و در
عصر عمر و عثمان و معاویه، کعب الاحبار یهودی یکی از افراد سرشناسی بود که
دستگاه به اصطلاح خلافت به او ارج می‌گذارد و همان طور که عرض کردم، سنت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را که بلاواسطه نقل می‌شد، کنار گذاشته و نقلیات «کعب الاحبار» را از
قرن‌ها پیش بدون اینکه واسطه یا مصدر صحیحی در اختیار داشته باشد، قبول
می‌کردند. کعب الاحبارها و وهب بن منبه‌ها وارد میدان شدند، و شد آنچه نباید
بشود.

در این بین، یگانه نوری که در این تاریکی‌ها از پشت هزاران پرده سیاست
و استکبار و استعباد می‌درخشید و اصالت معارف اسلام را تضمین می‌کرد
و اسرائیلیاتی را که وارد معارف اسلام کرده بودند، کنار می‌نهاد، نوری بود که از
مکتب اهل بیت و مدرسه خاندان رسالت و ولایت پرتو افکن بوده و هست. این

مکتب که امتداد مکتب اسلام بود، علی‌رغم تمام فشارها و تحمّل تمام محرومیت‌ها و مظلومیت‌ها و استقبال از هرگونه خطر، توانست اسلام اصیل را به مردم برساند و از اینکه یهودیت و نصرانیت بتواند معارف اسلام را دگرگون و شناخت حقایق آن را دشوار سازد، جلوگیری نمود. اهل بیت علیهم‌السلام، این منابع یهودی و بیگانه را غیر معتبر اعلام کرده و در شناخت دین هرگونه مأخذی را که به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمی‌پیوندد، باطل شمردند.

اهل انصاف می‌دانند اگر این مکتب و این مدرسه اهل بیت و جهاد و تلاش ائمه علیهم‌السلام و اصحاب و روای احادیث و علوم آنها نبود، اسلام به عقاید باطل دیگران؛ مخصوصاً خرافات یهود آلوده شده بود و شریعت به گونه‌ای که کعب الاحبارها و ابوسفیان‌ها و معاویه‌ها و یزیدها و سایر جبابره می‌خواستند، جلوه می‌کرد.

شناسایی اسرائیلیات

با دقت‌ها و موشکافی‌ها و بررسی‌هایی که محدّثین بزرگ و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در فرهنگ اسلامی به طور کلی و عموم دارند، شناسایی اسرائیلیات و عقایدی که از این رهگذر وارد اندیشه‌ها و کتاب‌های اسلامی به خصوص تفسیر و تاریخ شده است، برای آنان که اهل فن هستند، کار دشواری نیست. و به طور کلی اسرائیلیات را می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

- ۱- تواریخ و اندیشه‌هایی که با عقل و صریح یا ظاهر کتاب و سنت مخالف است و معلوم است نسبت دادن آن به انبیای گذشته نیز غلط و تهمت است؛ مانند عقاید "مجسمه" و "مجبّره" یا نسبت دادن کفر و معصیت و بلکه کبیره به انبیا.
- ۲- تواریخ و اندیشه‌هایی که درستی یا نادرستی آنها معلوم نیست و فقط

مستند آن نقل امثال "کعب الاحبار" می باشد و مدرک اسلامی از قرآن و حدیث ندارد.

بدیهی است این گونه نقلیات بی اساس و غیر معتبر یا خلاف عقل و معیارهای اسلامی که بر اثر سوء سیاست زمامداران و یا اغراض بیگانگان و دسائیس آنها در فرهنگ اسلام وارد شده، به هیچ وجه مورد اعتنا و اعتماد نیست و اسلام از آن منزّه است و بحمدالله کاملاً این نقلیات از احادیث و معارفی که اصالت اسلامی دارند، مشخص است.

روشنفکران عوضی و اسرائیلیات

در بین نویسندگان معاصر اهل سنت، عده ای که خود را روشنفکر و متنور می شمارند، در برخی از معارف اسلام که با عالم غیب ارتباط دارد، مانند معجزات مادی، مدهای غیبی، اشراط ساعت، علایم قیامت و مسایلی که اصالت قرآنی دارند، تشکیک و تردید نموده؛ بلکه انکار می نمایند و برای اینکه خود را روشنفکر نشان بدهند، سرمایه ای غیر از این اظهارات تردیدآمیز ندارند. آنان می خواهند هرچه می توانند از ارزش غیبی دین بکاهند و مقامات پیامبران و ائمه علیهم السلام را نپذیرند و وحی و نزول ملائکه را در جنگ بدر و حوادث دیگر از این قبیل را به گونه ای که مادی پسند شود و منکران خدا و قدرت و توانایی او هم قبول کنند، مطرح نمایند و انبیا را رجال ژنی و نابغه قلمداد کنند و با این مقوله و سخنان، در مسایل دین تصرفات و مداخلات ناروا می نمایند.

بدیهی است که این روشنفکری نیست؛ بلکه غریبزدگی و مادی گرایی است که متأسفانه بسیاری در اثر تلقینات سوء و ضعف عقیده و قلت آشنایی با مبانی محکم اسلامی، به آن مبتلا شده اند.

این بیماری به نظر ما برای دعوت اسلام و برای عقاید اسلامی بسیار خطرناک است؛ زیرا در پوشش یک سلسله الفاظ مادی‌گرایانه، دین را تحریف و مسخ می‌نمایند و مردم را از هسته مرکزی دین که ایمان به عالم غیب است، جدا می‌کنند و در این میان عذر بسیاری از اینها در ردّ یک سلسله حقایق اسرائیلیات است؛ یعنی هرچه را که عقل آنها از فهمش عاجز شود و هرچه را که وقوعش با مبانی مادی بدیع و بعید دیدند، منکر شده و آن را اسرائیلیات می‌خوانند.

واقعاً جای تعجب است، دیروز و در صدر اسلام با ترویج اسرائیلیات از نشر حقایق اسلامی جلوگیری می‌کردند، امروز بازماندگان همان‌ها به اسم ردّ اسرائیلیات حقایق مسلمی را که بر حسب قرآن و حدیث معتبر ثابت است، انکار می‌نمایند و معیار اسرائیلیات بودن یک موضوع را، دور بودن از فهم مادی‌گرای خود می‌دانند.

از جمله، همین مسأله مهدویت و علایم آن و نزول عیسی در آخرالزمان است که اخیراً مورد حمله این گروه شده و می‌خواهند با تهمت اسرائیلیات بودن، اصالت آن را که از هر جهت مسلم است، انکار نمایند.

بدیهی است مسائلی مثل مسأله مهدویت هرگز با این‌گونه تهمت‌ها خدشه‌دار نخواهد شد.

به حکم قرآن کریم و وجدان، بشارت به "مصلح" و "منتظر آخرالزمان" در تورات و زبور وجود دارد و مسایل اسلامی دیگر مخصوصاً اموری که پایه و محور دعوت اسلام است، در دعوت انبیای گذشته نیز بوده است و اگر بنا باشد هر چیزی به اسم اینکه مورد قبول اهل کتاب است، ردّ شود، باید این افراد اصل وجود موسی و عیسی را نیز انکار کنند.

سابقه اصل عقیدتی یا حکم فرعی اسلامی در ادیان گذشته و وجود آن در

تورات و انجیل فعلی، گواه حقیقت آن است و به اسرائیلیات و آنچه مخالفان مکتب اهل بیت علیهم السلام - که مکتب اسلام راستین است - در فرهنگ اسلامی وارد کرده‌اند، ارتباط ندارد. این قرآن است که می‌فرماید:

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ﴾^۱

«خدا آیینی که برای مسلمین قرار داد، احکامی است که نوح را به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین خدا را برپا دارید و در دین اختلاف نکنید.»

چنان‌که اگر یک امری اصالت اسلامی داشته باشد، نامأنوس بودن آن موجب صحت انکار آن و اسرائیلیات بودن آن نیست. "مهدویت" نیز اصالت اسلامی است و به قرآن و حدیث و اجماع مسلمین استناد دارد و اعتقاد مسلمانان به آن بر اساس این اصالت‌های اسلامی است که مسلمان نمی‌تواند آنها را رد کند. این مسأله با اسرائیلیات که فاقد اصالت اسلامی است، هیچ‌گونه ارتباطی ندارد. این سخنان واهی ناشی از بی‌اطلاعی و ناآگاهی در مسایل اسلامی است.

لذا علمای بزرگ اهل سنت مانند "احمد شاکر" از معاصرین ما که تخصصش در فن حدیث و شناخت آفات و علل آن مورد قبول عموم دانشمندان آنها است، در برابر این زمزمه‌های غرب‌زدگان و مادی‌گرایان و مقلدان "ابن خلدون" به پا خاسته، اصالت اسلامی این مسایل را اثبات نموده و نادرستی این گمان‌ها را آشکار ساخته و تردید و انکار در این اندیشه‌های اسلامی را که منتهی به رد فرمایش و بشارات

۱. سوره شوری، آیه ۱۳.

اصالت مهدویت • اصالت مهدویت از جهت قبول امم و ابتدای آن بر ... ■ ۲۶۳

حضرت رسول اعظم ﷺ و اعتبار احادیث صحیح و متواتر است، جریمه بزرگ
شمرده‌اند.

سلیل ختم رسل، لطف ایزد داور

دلیل کل سُبُل، نور دیده حیدر

قوام عالم امکان، شه زمین و زمان

محیط کون و مکان، پیشوای دین پرور

غیاث اکبر و اصغر، گشود هر مشکل

پناه مهتر و کِه‌تر، امام نیک سیر

هو الصراط، هو الجنة، هو المیزان

هو النعیم، هو الروضة، هو الکوثر

صفای گلشن توحید و روضه تجرید

بهای باغ جنان و نهال فیض ثمر

وجود او همه خیر است و فعل او همه فیض

نمود او همه نور است و شخص او همه سر

مراد ز آیه نور و غرض ز ناسات بخیر

که خیر محض بود در وجود او مضمَر

بزرگوار اماما پناه و ملجأ خلق

تویی غیاث و تویی منجی و تویی یاور

تویی نهال برومند دوحه یس

تویی خلاصه مقصد ز فاتحات سُور

تویی که از تو شود پر ز عدل و داد جهان

ستم رود به عدم از تو در همه کشور

بیا که منتظران را به لب رسید نفس
بیا و دین خدا را نجات ده ز خطر
شرر به جان زده بیداد دشمن اسلام
به جان خصم زن آتش ز تیغ برق شرر
چه روزها که شد اندر فراق رویت شام
چه شامها که به امید وصل گشت سحر
نهم به راه تو تا چند دیده امید
نمود صبر من از حد انتظار گذر
به سر نیامده شام فراق و می ترسم
که روز من شود از گردش سپهر بسر
سگی ز خیل سگان تو چون بود «صافی»
سزا بود که مرانش هیچگاه ز در^۱

۱. اشعار از مرحوم آیت الله والد علیه الرحمة است.

۵- اصالت مهدویت

از جهت ابتدای آن بر آیات قرآن کریم

در قرآن مجید آیات متعددی است که دلالت دارند بر پیروزی، فلاح حزب الله و غلبه سپاه خدا.

مانند این آیات:

﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۱

«همانا حزب خدا پیروزمند است».

﴿أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲

«همانا حزب خدا رستگار است».

﴿وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۳

«همانا سپاه ما پیروزند».

چنانکه آیاتی نیز دلالت دارند بر اینکه خدا پیامبران و مؤمنان را یاری

می نماید، مثل این آیات:

۱. سوره مائده، آیه ۵۶.

۲. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۳. سوره صافات، آیه ۱۷۳.

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿۱﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿۲﴾﴾^۱

«همانا عهد ما دربارهٔ بندگانی که به رسالت فرستادیم سبقت گرفته است که البته آنها بر کافران فتح و پیروزی یابند».

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿۲﴾﴾^۲

«ما البته رسولان خود و اهل ایمان را در دنیا یاری می‌دهیم و روز قیامت هم که گواهان به شهادت برخیزند، به مقامات بهشتی پاداش می‌دهیم».

بدیهی است این یاری و پیروزی شامل موارد جزئی هم می‌شود؛ مثل مواقف و مشاهد بسیاری که خدای تعالی پیغمبر اسلام ﷺ را نصرت عطا فرمود، چنان‌که شامل پیروزی به حجّت و برهان و دلیل و بیان نیز می‌گردد؛ اما معلوم است که مناسب کمال امتنان و لطف خدا، پیروزی و نصرت مطلق است که در زمینهٔ وجود شرایط انجام خواهد شد. پیروزی‌های جزئی و محدود نیز در زمینهٔ وجود شرایط حاصل می‌شود و بالاخره فرد اکمل و مصداق اتم پیروزی و نصرت، پیروزی و نصرت مطلق بر همه کفار و جنود ابلیسی است که نه حدّ زمانی آن را به پایانی محدود سازد و نه حدّ زمینی و جغرافیایی آن را مختص به یک منطقه نماید.

برطبق این آیات، در مقابلهٔ اهل حق با اهل باطل، غلبه نهایی باید با اهل حق باشد و به طور کامل مشمول نصرت الهی شوند.

آیاتی نیز دلالت دارند بر اینکه حق پایدار و باقی است و باطل از میان رفتنی است؛ مانند آیه ۱۷ سوره رعد که در آن باطل را به کف روی آب و حق را به آب و باران‌های سودمند تشبیه کرده است. و در سوره انفال می‌فرماید:

۱. سوره صافات، آیه ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲. سوره مؤمن، آیه ۵۱.

اصالت مهدویت • اصالت مهدویت از جهت ابتدای آن بر آیات قرآن کریم ■ ۲۶۷

﴿وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

«خدای تعالی اراده کرده است که حق را به کلمات خود، حق نماید (آن را

اظهار و اعلام و اثبات نماید) و دنباله کافران را قطع فرماید.»

آیاتی نیز دلالت دارند بر اینکه اراده الهی به این تعلق گرفته و سنتش بر این قرار یافته است که مستضعفان پیشوایان و وارثان زمین شوند و مستکبران و طاغوتیان نابود گردند.

مثل این دو آیه:

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُكِنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^۲

«و ما اراده کردیم که بر مستضعفین در آن سرزمین منت گذارده و آنها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم و در زمین به آنها قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان و آنچه را که از آن ترسان بودند، بنمایانیم.»

بدیهی است این اراده خدا عام بوده و اختصاص به قوم بنی اسرائیل که مستضعف شدند و فرعون و هامان که آنان را استضعاف کرده بودند، ندارد؛ بلکه همه مستضعفان مشمول این عنایت الهی هستند و این سنت خدا است، لذا از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه روایت شده است که فرمود:

۱. سوره انفال، آیه ۷.

۲. سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

«لَتَعَطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَيَّ وَلَدِهَا. وَتَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ: وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ...»^۱

«دنیا بعد از خودداری و تمکین نداشتنش از ما، منقاد و مطیع و راه ما خواهد شد؛ مانند ناقه سرکش که نسبت به بچه خود پذیرایی و عطوفت دارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ...»».

بدیهی است این فرمایش به ظهور حضرت مهدی عج اشاره دارد.

بعضی آیات نیز دلالت دارند بر اینکه خلافت ارض به مؤمنین و کسانی که اعمال صالح دارند، خواهد رسید و دینشان که خدا برای آنها پسندیده است، در زمین استقرار خواهد یافت و بیم و ترسشان به امن و استراحت خاطر تبدیل خواهد شد.

مثل این آیه:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ
وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»^۲

و آیاتی نیز متضمن این بشارت هستند که اسلام بر سایر ادیان از جهت مایه و دستور و اصول و فروع و احکام و نظامات، به حکم «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» کامل است، از جهت اجرا و عمل و گسترش یافتن در تمام جهان نیز کامل خواهد گشت و خدا آن را اتمام خواهد فرمود، مانند این آیات:

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار، شماره ۲۰۰ و صبحی صالح، کلمات قصار شماره

۲۰۹.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

اصالت مهدویت • اصالت مهدویت از جهت ابتدای آن بر آیات قرآن کریم ■ ۲۶۹

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱

«کافران می خواهند نور خدا را با نفس تیره خود خاموش کنند و خدا نگذارد تا آنکه نور خدا را به حدّ اعلاّی کمال رساند هرچند کافران ناراضی باشند * اوست خدایی که رسولش را با دین حقّ به هدایت خلق فرستاد تا آن را بر همه ادیان عالم برتری دهد، هرچند کافران و مشرکان ناراضی باشند.»

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»^۲

«او خدایی است که رسول خود را با قرآن و دین حقّ فرستاد تا او را بر همه ادیان دنیا غالب گرداند و بر حقیقت این سخن، گواهی خدا کافی است.»

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ...»^۳

«کافران می خواهند تا نور خدا را با گفتار باطل و طعن مسخره خاموش کند؛ اما خدا نور خود را تمام و کامل خواهد کرد هرچند کافران خوش ندارند * او است خدایی که رسولش را (برای هدایت مردم و ابلاغ دین) فرستاد...»

۱. سوره توبه، آیه ۳۲ و ۳۳.

۲. سوره فتح، آیه ۲۸.

۳. سوره صف، آیه ۸ و ۹.

این آیات و آیات متعدد دیگر علاوه بر آنکه بر استقرار دین خدا در سراسر زمین و آینده درخشان عالم دلالت دارند، برحسب معتبرترین مدارک و تفاسیر و احادیث، به تحول بی سابقه و بی نظیر و انقلابی که به رهبری و قیام حضرت مهدی اهل بیت و امام منتظر و موعود انجام خواهد گرفت، تفسیر شده است. تعداد زیادی از این احادیث در کتاب‌های اهل سنت روایت شده، مثل کتاب "شواهد التنزیل" حاکم حسکانی که در آن دویست و ده آیه از آیاتی را که در شأن اهل بیت نازل شده جمع‌آوری کرده و متجاوز از هزار و صد و شصت روایت در رابطه با این موضوع روایت نموده است.^۱

و از جمله محدثین نامدار و علمای بزرگ، سید هاشم بحرانی در جمع‌آوری آیاتی که مربوط به حضرت مهدی - سلام الله علیه - است کتابی به نام "المحجة فیما نزل فی القائم الحجة" تألیف کرده است. وی در این کتاب متجاوز از یک صد آیه را با احادیثی که در تفسیر هر یک وارد شده، ذکر فرموده است.

بنابراین اصالت قرآنی عقیده به مهدویت نیز با توجه به این آیات و دقت در مضامین آنها و کتاب‌های تفسیر و احادیثی که در تفسیر این آیات وارد شده، ثابت و غیر قابل انکار است.

ای از درت بهشت برین کمتر آیتی

کوثر ز خاک مقدم پاکت روایتی

والشمس ز آفتاب جمال تو پرتوی

واللیل از سیاهی مویت کنایتی

۱. این کتاب اخیراً به همت و تحقیق و تعلیق یکی از علمای اعلام در بیروت به طبع رسید.

اعجاز موسوی ز کمال تو شمه‌ای
انفاس عیسوی ز لبان تو آیتی
ای عدل ایزدی فکن از رخ حجاب را
کز عدل و داد نیست اثر جز حکایتی
چشم امید ما به تو ای رحمت خدا است
بر بندگان خاک درت کن عنایتی
ماییم و ظلّ رایت لطف عمیم تو
فردا که هر کسی برود زیر رایتی
گر عاجزم ز مدح تو هرگز شگفت نیست
من ذره و تو مهر سپهر هدایتی^۱

۱. اشعار از مرحوم والدین است.

۶- اصالت مهدویت

از جهت ابتدای آن بر احادیث معتبر و متواتر

اصالت مهدویت از جهت ابتدای آن بر احادیث معتبر و متواتر در نهایت وضوح است؛ زیرا کتاب‌های حدیث و صحاح و جوامع و سنن و مسانید و اصول شیعه و اهل سنت که در آنها احادیث مربوط به این موضوع ضبط و روایت شده است، از حدّ احصا و شمارش خارج است و همچنین در کتاب‌های دیگر که در سایر رشته‌های علوم اسلامی تألیف شده، مثل تاریخ و لغت و حدیث و رجال و تراجم و عقاید و کلام و حتی شعر و ادب و شرح قصاید و اشعار معروف، که علمای فنون مختلف به این احادیث استناد کرده و پیرامون شرح و مضامین آنها اظهار نظر نموده‌اند.

از عصر رسالت تا زمان ما، صحابه حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سپس تابعین و تابعین تابعین و سایر طبقات روات، این احادیث را روایت نموده‌اند. بسیاری از این احادیث بالخصوص و بالانفراد به واسطه شواهد و مؤیداتی که حدیث شناسان ماهر به آن اعتماد دارند، در نهایت صحت و اعتبار می‌باشند و به مضمون آنها یقین حاصل می‌شود و علاوه بر این در مسایل مهم مربوط به مهدویت مثل معرفی شخص حضرت مهدی علیه السلام و برنامه‌های مهم انقلابی و اسلامی ایشان،

اصالت مهدویت • اصالت مهدویت از جهت ابتدای آن بر احادیث معتبر و متواتر ■ ۲۷۳

این احادیث در حدّ تواتر و بالاتر می‌باشند؛ یعنی در هریک از اوصاف معروف و مشهور حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه، حدیث و روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام آن قدر زیاد است که قطع نظر از مقام وثاقت و صداقت و امانت روایت کنندگان، احتمال تبانی آنها بر دروغ و جعل این احادیث عقلایی نیست.

موضوع مهدویت، خود یک موضوعی است که علما و محدثین بزرگ پیرامون آن و جمع احادیث آن صدها کتاب نوشته‌اند که خواننده عزیز می‌تواند برای اینکه تا حدودی از نام کتاب‌های اهل سنت و مؤلفان آنها که احادیث مهدی را روایت کرده‌اند و کتاب‌هایی که در این موضوع به طور مستقل تألیف نموده‌اند و اسامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که بشارات مهدی را از آن حضرت روایت کرده‌اند، آگاه شود، به مقدمه کتاب "نجم الثاقب" مرحوم محدث نوری و کتاب "نوید امن و امان"^۱ و "منتخب الاثر" تألیف نگارنده رجوع فرماید.

ای غایب از نظر به منت گر گذر شود

شام بلا و غصه و اندوه سحر شود

ترسم که در فراق تو عمرم به سر شود

عشقت نه سرسری است که از سر به در شود

مهرت نه عارضی است که جای دیگر شود

دیری است من به روی چو ماه تو مایلم

گرچه تو نور پاکی و من مشتی از گِلم

۱. «نوید امن و امان» قبلاً کتاب مستقلی بوده، اما بعداً که قرار شد کتاب‌های کوچک و جزوات راجع به امام زمان در دو جلد تحت عنوان امامت و مهدویت جمع آوری شوند لذا کتاب مزبور نیز در همین کتاب آورده شده است.

من رشته هوای تو ای دوست نگسلم
عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان به در شود
در پرده چند روی فرح زا کنی نهران
باز ای تا به مرده درآید دیگر روان
از بهر آنکه روی تو می بینم دمی عیان
از هر کنار تیر دعا کرده ام روان
شاید کزین میانه یکی کارگر شود^۱

۱. تضمین غزل حافظ از مرحوم والدین.

۷- اصالت مهدویت

از جهت اتفاق مسلمانان و اجماع شیعه و اهل سنت

اهل سنت و شیعه در طی اعصار و مرور قرن‌ها، همه بر این اتفاق داشته و دارند که در آخر الزمان یک نفر از اولاد رسول خدا ﷺ و فرزندان علی و فاطمه علیها السلام که صفات و علاماتش در احادیث مذکور است، در هنگامی که دنیا پر از ظلم و جور شده باشد ظهور نماید و جهان را پر از عدل و داد کند، همه او را هم نام و هم کنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ملقب به مهدی معرفی نموده‌اند و همه اتفاق دارند بر اینکه تا او ظهور نکند، سیر این عالم و این جامعه بشری به پایان نخواهد رسید و تا این دادگستر بزرگ و رهبر حکومت عدل جهانی قیام نکرده است، بشر باید منتظر ظهور او باشد و بداند که جهان محکوم ظلم ستمگران و فساد اهریمنان نیست و سرانجام همه تباهی‌ها و نگرانی‌ها به راحتی و امنیت و آسایش مبدل می‌شود و مستکبرین و مفسدین ریشه کن می‌گردند.

همه چشم به راهند، و همه منتظرند.

چنان‌که از مصادر معتبر تاریخ و حدیث استفاده می‌شود، در تمام اعصار، این یک عقیده عمومی امت اسلام بوده است و همه بر آن اتفاق داشته‌اند و لذا مدعیان دروغین مهدویت را به اینکه واجد صفات و نشانی‌های مهدی موعود نیستند، رد

می‌کردند و هرگز در مقام ردّ آنها، صحّت اصل و اساس این عقیده را منکر نمی‌شدند.

و خلاصه اتفاق مسلمین بر اصل ظهور مهدی عجل الله فرجه و برخی از خصوصیات و خصایص آن حضرت همیشه مورد قبول بوده و علمای بزرگ اهل سنت هم آن را مورد تصریح و تأکید قرار داده‌اند.^۱

و به قول دانشمند بزرگ و معاصر اهل سنت، "شیخ علی ناصف" در کتاب "غایة المأمول"، همه (سلفا و خلفا) بر این عقیده بوده و هستند.

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست

مَنْت خاک درت بر بصری نیست که نیست

ناظر روی تو صاحب نظرانند ولیک

بوی گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

۱. به کتاب نوید امن و امان و منتخب الاثر تألیف نگارنده مراجعه شود.

۸- اصالت مهدویت

از جهت معجزات و کرامات

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾؛^۱

«همانا ما پیامبران خود را با ادله و معجزه فرستادیم».

معجزات و خوارق عادات در اثبات نبوت انبیا و صدق خبرهایی که از عالم غیب و وحی الهی می دهند، مستندی عام و دلیلی همگانی است که هیچ پیامبری بدون معجزه نبوده است.

راجع به معجزات انبیا و اقسام آن در کتابها توضیحات کافی داده شده و در نوشته‌های این حقیر نیز از جهات متعدد و با توجه به اندیشه‌ها و آرای که اخیراً مطرح شده، بیانات جالب و مفیدی هست.

در قرآن مجید به این مسأله در آیات متعدد تصریح شده است.

مسأله دیگر بعد از قبول معجزات انبیا، معجزاتی است که از ائمه طاهرين عليهم السلام صادر است که خواه آنها را معجزه بگویند یا معجزه را فقط بر خوارق عاداتی که از انبیا صادر شده اطلاق کنند و خوارق عاداتی را که از ائمه عليهم السلام و دیگر بندگان خاص خدا صادر شده، کرامت بگویند. این نیز یک مسأله واقع شده‌ای است که تواریخ

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

معتبر و روایات مسند و صحیح که از حدّ تواتر خارج است، آن را اثبات نموده است و مثل سایر پدیده‌ها و حوادث، انسان باید آنها را قبول کند؛ چون انکار آنها انکار واقعیات است و با انکار وجود صاحب این کرامات مساوی است، هرچند نمی‌توان معجزات و کرامات انبیا و اولیا را با معلومات تجربی و علل مادی توجیه و تفسیر کرد؛ اما باید واقعیت آنها را که محسوس بشر بوده و هست باور نمود.

ما در همین عصر خودمان، حکایات و جریان‌های مهمی را به چشم خود دیده یا از افراد امین و راستگو شنیده‌ایم که در اثر دعا یا توسّل به یکی از چهارده معصوم علیهم‌السلام و فرزندان آن بزرگواران مثل حضرت زینب و حضرت معصومه علیهم‌السلام، بیماری‌های شدید داشته‌اند شفا یافته و حاجت‌های مهم آنان به اذن خدا برآورده شده است که جز به خرق عادت و کرامت و عنایت غیبی، توجیه آن امکان پذیر نیست.

نه حسی که این معجزات را دیده است، می‌توان به اشتباه متهم کرد و نه نقل‌ها و خبرهایی که این معجزات را خبر می‌دهند، می‌توان به دروغ‌گویی متهم ساخت. بنابراین هیچ‌گونه نقطه ابهام و زمینه ناپاوری در وقایعی که به طور خارق عادت اتفاق افتاده و معجزه نامیده می‌شود نیست، غیر از اینکه معجزه و خارق عادت است و ما نمی‌توانیم آن را به علت مادی مستند کنیم؛ اما این نتوانستن و نداشتن علت مادی اصل یک پدیده را نفی نمی‌نماید.

معجزات حضرت صاحب الامر علیه‌السلام

پیرامون معجزات حضرت صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه - باید دانست که وجود ایشان و خصایص و خصوصیات که از ایشان ظاهر شده و ظاهر خواهد شد، یکی از نمونه‌های بی‌نظیر قدرت و توانایی خداوند متعال است.

قدرت خداوند در طی دوره‌های مختلف حیات ایشان همواره در تجلی بوده و هست و ثابت می‌کند که فقط نباید به معیارهای مادی تکیه کرد؛ زیرا بیشتر افراد چون پدیده‌ها را با آن می‌سنجند، و مسببات و معلولات را پس از اسباب و علل مادی می‌بینند، از خالق اسباب و جاعل علل غافل می‌شوند و شناختشان محدود می‌گردد. این اظهار قدرت‌ها که وجود نبی و ولی مظهر آن می‌شود و حساب‌های مادی را باطل می‌سازد.

بدیهی است مقصود این نیست که فقط خدا با این پدیده‌ها شناخته می‌شود؛ زیرا همان پدیده‌هایی که علل مادی دارند، نیز دلایل قدرت خدا و علم و حکمت او می‌باشند و همه، آیات حق و کلمات حق‌اند؛ اما هر کدام از پدیده‌ها به گونه‌ای معرفت ما را کامل می‌نمایند که در این نوشته مجال شرح این مسایل که با الهیات ارتباط دارد، نیست.

حاصل این است که: وجود امام زمان - ارواحنا فداه - آیت عظمی و کلمه کبری الهی است و چنان‌که مجموع عالم بدون اینکه نظیری داشته باشد یا بشر سابقه و انسی به غیر آن داشته باشد، آیت و نشانه منحصر به فرد خدا است که در آن میلیاردها و صد هزاران میلیارد و هرچه رقم و عدد و مافوق آن است، آیت خدا است، وجود امام زمان علیه السلام نیز آیه و کلمه خدا است، اگرچه از بعضی جهات و نواحی منحصر به فرد می‌باشد، جای تعجب و استبعاد نیست. این قدرت خدا است که ما را به تهلیل و تکبیر و تسبیح و تنزیه او وامی‌دارد:

«فَسُبْحَانَ الَّذِي جَعَلَ أَوْلِيَاءَهُ الْأَدِلَّةَ الْبَاهِرَةَ عَلَيَّ وَجُودِهِ وَمُظْهِرِينَ لِأَمْرِهِ
وَنَهْيِهِ وَعِلْمِهِ وَحِكْمَتِهِ وَاصْطَفَاهُمْ لِنَعْيِهِ وَأَرْتَضَاهُمْ لِسِرِّهِ وَجَعَلَهُمْ خُلَفَاءَهُ

فِي خَلْقِهِ»^۱انواع معجزات حضرت صاحب الامر علیه السلام

برای اینکه بررسی و مطالعه معجزات آن حضرت تا حدی آسان باشد، آنها را به ملاحظه زمان صدور آن بر سه نوع تقسیم کرده‌اند:

اول: معجزات بسیاری است که از آن حضرت، از هنگام ولادت (سال ۲۵۵) تا زمان رحلت حضرت امام حسن عسکری (سال ۲۶۰)، ظاهر شد.

دوم: معجزاتی است که پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تا سال ۳۲۹ - که سال آخر غیبت صغری است - از آن حضرت صادر شده است.

در این دو دوره معجزات بسیاری از حضرت بقیة الله - ارواح العالمین له الفداء - ظاهر شد. هرکس بخواهد بر تعدادی از این معجزات که در حدّ تواتر و بالاتر از تواتر است، مطلع شود، مراجعه کند به کتاب مستطاب بحار الانوار (جلد ۱۳) و ترجمه‌های آن و باب ششم کتاب نجم الثاقب محدث نوری - ایشان علاوه بر معجزاتی که در بحار نقل شده، چهل معجزه که مصادر و مآخذشان در نزد علامه مجلسی نبوده یا از نقل آن غفلت شده است - از مصادر مشهور و معتبر نقل کرده‌اند که از این مصادر و مآخذ و همچنین مصادری که در اختیار علامه مجلسی بوده و همه یا اکثر آن، هم اکنون در اختیار ما است، قدمت سابقه ضبط این معجزات در کتاب‌هایی که از همان عصر غیبت صغری شروع شد، معلوم می‌شود.

سوم: معجزاتی است که در عصر غیبت کبری؛ یعنی از سال ۳۲۹ تا تاریخ نگارش این رساله، و هنوز نیز ادامه دارد، از آن امام بزرگوار - روحی فداه - صادر شده است.

۱. این جملات را خود مؤلف با اقتباس از زیارات مرقوم نموده است.

این معجزات نیز از حدّ تواتر گذشته است به علاوه، بعضی از آنها به تنهایی موجب یقین می شود، مانند معجزه‌ای که در شفای اسماعیل هرقلی از آن حضرت ظاهر شد که صاحب "کشف الغمّه" نیز آن را از شمس الدین محمد هرقلی، پسر اسماعیل و گروهی از مردم مورد وثوق نقل کرده است. این ماجرا چنان اهمیت و شهرت یافت که وزیر خلیفه او را احضار کرد و در پیرامون صحّت آن داستان تحقیق نمود و بعد هم "مستنصر بالله" خلیفه عباسی او را به ملاقات با خود خواند، و معجزات دیگر که در ضمن حکایات شرف‌یابی‌ها و توسّلات به آن حضرت در باب هفتم "نجم الثاقب" و در جلد ۱۳ "بحار الانوار" و "جنة المأوی" و "کشف الاستار" و "دارالسلام عراقی" و کتاب‌های دیگر روایت شده است و چون بنا بر اختصار است به چند معجزه که در عصر خودمان اتفاق افتاده است، اکتفا می‌کنیم:

اول: مرحوم عالم جلیل القدر حجة الاسلام والمسلمین آقا امام سده‌ی از اخیار علما و معروف به تقوا و سداد و مورد وثوق مرجع بزرگ شیعه و مجدد آثار اهل بیت علیهم‌السلام، استاذنا الأعظم آیت الله بروجردی رحمته‌الله بود، پس ایشان را برای تأسیس حوزه علمیه در باختران (کرمانشاه سابق) و افتتاح مدرسه‌ای که به امر ایشان در آن شهر بنا شد، اعزام فرمود و علاوه بر این شخصاً هم با ایشان از موقعی که در نجف اشرف، در بحث فقیه بزرگ مرحوم آیت الله شیخ محمدکاظم شیرازی -رحمة الله علیه- شرکت داشتیم، سابقه آشنایی و اخلاص داشتیم.

حکایت تشرف شیخ محمد کوفی را که معروف و مشهور است و بدون واسطه از او شنیده بود، برای حقیر نقل کرد و من برای اینکه مدرک کتبی از ایشان داشته باشم، خواهش کردم حکایت را برایم مرقوم فرمایند، آن مرحوم -که خدای تعالی با اجداد طاهرینش محشور فرماید- پذیرفت و حکایت را به خط خودشان که اکنون در نزد من موجود است، مرقوم داشت که عین الفاظ و عبارات ایشان را در اینجا

نقل می‌نمایم:

بسم الله الرحمن الرحيم. جناب آقای شیخ محمد کوفی که به زهد و تقوا و صلاح بین خواص علما و فضلاء نجف اشرف معروف بود، و ملتزم بود لیالی و ایام جمعات به نجف مشرف شود. چون قضیه تشرّف ایشان را خدمت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - از بعضی علما شنیده بودم، یک روز جمعه در مدرسه صدر نجف اشرف، در حجره یکی از آقایان رفقا خدمت ایشان رسیدم و استدعا کردم شرح تشرّف را از زبان خودشان بشنوم. آنچه در نظرمانده، مضمون فرمایش ایشان از قرار ذیل است:

فرمود: با پدرم به مکه معظمه مشرف شدم، فقط یک شتر داشتیم که پدرم سوار بود و من پیاده ملازم و مواظب خدمت او بودم. در مراجعت به سماوه رسیدیم، استری (قاطر) از اشخاصی که شغلشان جنازه‌کشی بین سماوه و نجف بود، از شخص سنی تا نجف اجاره کردیم؛ چون شتر کندی می‌کرد و گاهی می‌خوابید و به زحمت او را بلند می‌کردیم، پدرم سوار قاطر و من سوار شتر از سماوه حرکت کردیم، در بین راه چون اغلب نقاط گلزار و باتلاق بود، شتر همیشه مسافتی عقب می‌افتاد. به خشونت و درشت‌گویی مکاری^۱ سنی مبتلا بودم تا اینکه برخوردیم به جایی که گل زیاد بود، شتر خوابید و دیگر هرچه کردیم برنخاست، در اثر تعقیب در بلند کردن، لباس‌هایم گل آلود شد و فایده نکرد. ناچار مکاری هم توقف کرد تا لباس‌هایم را در آبی که آنجا بود، بشویم. من برای برهنه شدن و شستن لباس، از آنها کمی فاصله گرفتم و فوق العاده مضطرب و حیران بودم که عاقبت این کار به کجا می‌رسد و آن وادی از جهت قُطَاع الطریق هم خطرناک بود. ناچار متوسل

۱. مکاری کسی را می‌گویند که اسب و استر و الاغ، برای مسافرت کرایه می‌دهد.

شدم به ولی عصر - ارواحنا فداه - بیابان همواره تا حدّ بصر احدی پیدا نبود، ناگهان دیدم جوانی نزدیک من پیدا شده که به سید مهدی پسر سید حسین کربلایی شباهت داشت (نظرم نیست که فرمود دو نفر بودند یا همان یک نفر و نظرم نیست کدام سبقت به سلام کردیم) عرض کردم: نامت چیست؟

فرمود: سید مهدی.

عرض کردم: ابن سید حسین؟

فرمود: نه ابن سید حسن.

عرض کردم: از کجا می آیی؟

فرمود: از خضیر (چون مقامی در آن بیابان بود به عنوان مقام خضر علیه السلام، من خیال کردم می فرماید از آن مقام آمدم).

فرمود: چرا اینجا توقف کرده ای؟

شرح خوابیدن شتر و بیچارگی خود را عرض کردم. تشریف برد نزد شتر دیدم تا دست روی سر او گذارد، شتر برخاست ایستاد و آن حضرت با آن صحبت می فرماید و با انگشت سبابه، طرف چپ و راست را به شتر نشان می دهد. بعد تشریف آورد نزد من و فرمود: دیگر چه کار داری؟ عرض کردم: حوایجی دارم؛ ولی فعلاً با این حال اضطراب و نگرانی نمی توانم عرض کنم. جایی را معین فرمایید تا با حواس جمع مشرف شده عرض کنم. فرمود: مسجد سهله، یک لحظه از نظرم غایب شد. آمدم نزد پدرم گفتم: این شخص که با من صحبت می کرد، کدام طرف رفت؟ (می خواستم بفهمم اینها هم حضرت را دیده اند یا نه).

گفتند: احدی اینجا نیامد و تا چشم کار می کند، بیابان پیدا است.

گفتم: سوار شوید برویم.

گفتند: شتر را چه می کنی؟

گفتم: امرش با من است.

سوار شدند، من هم سوار شتر شدم، شتر جلو افتاد و به عجله می‌رفت، مسافتی از آنها جلو افتاد. مکاری صدا زد: ما با این سرعت نمی‌توانیم بیاییم. غرض قضیه بر عکس سابق شد، مکاری تعجب‌کنان گفت: چه شد این شتر همان شتر است و راه همان راه؟

گفتم: سرّی است در این امر.

ناگهان نهر بزرگی سر راه پیدا شد، من باز متحیر شدم که با این آب چه کنیم؟! پس دیدم شتر رفت میان نهر و متصل به طرف راست و چپ می‌رفت. مکاری و پدرم لب آب رسیدند، فریاد زدند: کجا می‌روی غرق می‌شوی، این آب قابل عبور نیست. چون دیدند من با کمال سرعت با شتر می‌روم و طوری هم نیست، جرأت کردند.

گفتم: از این راهی که شتر می‌رود به طرف چپ و راست همان‌طور بیایید. آنها هم آمدند و به سلامت از آب عبور کردیم. من متذکر شدم آن وقتی که حضرت انگشت سبابه به طرف راست و چپ حرکت می‌داد، این آب را اشاره می‌فرمود. خلاصه آمدیم، شب وارد شدیم بر جمعی کوچ‌نشین، آنجا منزل کردیم. همه آنها با تعجب از ما می‌پرسیدند: از کجا می‌آید؟

گفتیم: از سماوه.

گفتند: پل خراب شده و راهی نیست مگر کسی با طرّاده از این آب عبور کند. و از همه بیشتر مکاری متحیر مانده بود، گفت: بگو بدانم چه سرّی در این کار

بود؟

گفتم: من آنجا که شتر خوابید، به امام دوازدهم شیعیان متوسل شدم، آن حضرت تشریف آورد و این مشکلات را حلّ نمود (نظرم نیست که گفت: او و آن

جماعت مستبصر شدند یا نه).

غرض، به همان حال آمدیم تا چند فرسخی نجف اشرف، باز شتر خوابید. سرم را نزدیک گوش او بردم، گفتم: تو مأموری ما را به کوفه برسانی. تا این کلمه را گفتم، برخاست و به راه ادامه داد. در کوفه جلوی خانه زانو به زمین زد. من هم او را نه فروختم و نه کشتم تا مرد. روزها در بیابان کوفه به چرا می رفت و شبها در خانه می خوابید.

بعد به ایشان عرض کردم: در مسجد سهله خدمت آن بزرگوار مشرف شدید؟ فرمود: بلی. ولی در گفتن شرح او مجاز نیستم. ملتمس دعا هستم.

دوم: معجزه شفا یافتن همسر محترمه عالم جلیل و فاضل بزرگوار، جناب آقای آقا شیخ محمد متقی همدانی - سلمه الله تعالی - است که از فضیلت همدانی حوزه علمیه قم و به تقوا و طهارت نفس معروف، و خود این جانب سالها است ایشان را به دیانت و اخلاق حمیده می شناسم. چندی پیش این معجزه را شفاهاً و سپس کتباً برای حقیر مرقوم داشته بودند. چون فراموشم شده که آن نوشته را کجا گذاشته‌ام، مجدداً از ایشان خواستم و ایشان هم فتوکپی شرحی را که در آخر کتاب مستطاب نجم الثاقب نوشته‌اند، فرستادند که عین متن آن در اینجا نقل می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم وظالميهم ومنكري فضائلهم ومناقبيهم إلى قيام يوم الدين، آمين رب العالمين.

مناسب دیدم توسلی را که به حضرت بقیة الله في الارضين حجة بن الحسن العسكري نموده و توجهی که آن جناب فرمودند، ذکر نمایم؛ چون موضوع کتاب در اثبات وجود آن حضرت است از طریق معجزات و خرق عادات.

روز دوشنبه هجدهم ماه صفر سال ۱۳۹۷ حادثه مهمی پیش آمد که سخت مرا

و صدها نفر دیگر را نگران نمود؛ یعنی همسر این جانب (محمد متقی همدانی) در اثر دو سال غم و اندوه و گریه و زاری از داغ دو جوان خود که در یک لحظه در کوه‌های شمیران جان سپردند، در این روز مبتلا به سکتة ناقص شدند. البته طبق دستور دکتورها مشغول به معالجه و مداوا شدیم؛ ولی نتیجه‌ای به دست نیامد. تا شب جمعه ۲۲ ماه صفر یعنی چهار روز بعد از حادثه سکتة، شب جمعه تقریباً ساعت یازده رفتم در غرفه خود استراحت کنم، پس از تلاوت چند آیه از کلام الله و خواندن دعایی مختصر از دعاهای شب جمعه از خداوند تعالی خواستم که امام زمان حجة بن الحسن - صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین - را مآذون فرماید که به داد ما برسد و جهت اینکه متوسل به آن بزرگوار شدم و از خداوند - تبارک و تعالی - مستقیماً حاجت خود را نخواستم، این بود که تقریباً یک ماه قبل از این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش می‌کرد که قصه‌ها و داستان‌های کسانی که مورد عنایت حضرت بقیة الله - روحی و ارواح العالمین له الفداء - قرار گرفته و مشمول عواطف و احسان آن مولا شده‌اند، را برای او بخوانم، من هم خواهش این دخترک ده ساله را پذیرفتم و کتاب نجم الثاقب حاجی نوری را برای او خواندم. در ضمن من هم به این فکر افتادم که مانند صدها نفر دیگر، چرا متوسل به حجت منتظر امام ثانی عشر - علیه سلام الله الملک الاکبر - نشوم، لذا همان طور که در بالا تذکر دادم، حدود ساعت یازده شب به آن بزرگوار متوسل شدم و با دلی پر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم، ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه طبق معمول بیدار شدم، ناگه احساس کردم از اطاق پایین که مریض سکتة کرده ما آنجا بود، صدای همهمه می‌آید. سر و صدا قدری بیشتر شد و ساکت شدند. ساعت پنج و نیم که آن روزها اول اذان صبح بود به قصد وضو آمدم پایین، دیدم صبیبه بزرگم که معمولاً در این وقت در خواب بود، بیدار و غرق در نشاط و سرور است. تا چشمش

به من افتاد، گفت: آقا مژده بدهم؟

گفتم: چه خبر است؟ من گمان کردم خواهرم یا برادرم از همدان آمده‌اند.

گفت: بشارت، مادرم را شفا دادند، گفتم: کی شفا داد؟

گفت: مادرم چهار ساعت بعد از نیمه شب با صدای بلند و شتاب و اضطراب ما را بیدار کرد؛ چون برای مراقبت مریض دختر و برادرش حاج مهدی و خواهرزاده‌اش مهندس غفاری که این دو نفر اخیراً از تهران آمده بودند تا مریضه را برای معالجه به تهران ببرند، این سه نفر در اطاق مریض بودند که ناگهان داد و فریاد مریضه که می‌گفت: برخیزید آقا را بدرقه کنید! برخیزید آقا را بدرقه کنید، می‌بیند تا اینها از خواب برخیزند آقا رفته، خودش که چهار روز بود نمی‌توانست حرکت کند، از جا می‌پرد دنبال آقا تا دم در حیاط می‌رود. دخترش که مراقب حال مادر بود، در اثر سر و صدای مادر که آقا را بدرقه کنید - بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می‌رود تا ببیند که مادرش کجا می‌رود، دم درب حیاط مریضه به خود می‌آید؛ ولی نمی‌تواند باور کند که خودش تا اینجا آمده. از دخترش زهرا می‌پرسد: زهرا! من خواب می‌بینم یا بیدارم؟

دخترش پاسخ می‌دهد: مادر جان! تو را شفا دادند. آقا کجا بود که می‌گفتی آقا

را بدرقه کنید! ما کسی را ندیدیم؟

مادر می‌گوید: آقای بزرگواری در زئی اهل علم، سید عالی قدری که خیلی

جوان نبود، پیر هم نبود به بالین من آمد گفت: برخیز خدا تو را شفا داد.

گفتم: نمی‌توانم برخیزم.

بالحنی تندتر فرمود: شفا یافتی برخیز.

من از مهابت آن بزرگوار برخاستم.

فرمود: تو شفا یافتی دیگر دوا نخور و گریه هم مکن.

و چون خواست از اطاق بیرون رود، من شما را بیدار کردم که او را بدرقه کنید. ولی دیدم شما دیر جنبیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم. بحمد الله تعالی پس از این توجه و عنایت، حال مریضه فوراً بهبود یافت و چشم راستش که در اثر سکته غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز که اصلاً میل به غذا نداشت، در همان لحظه گفتم: گرسنه‌ام برای من غذا بیاورید. یک لیوان شیر که در منزل بود، به او دادند. با کمال میل تناول نمود. رنگ رویش به جا آمد و در اثر فرمان آن حضرت که گریه مکن، غم و اندوه از دلش برطرف شد و ضمناً خانم مذکوره از پنج سال قبل رماتیسم داشت، از لطف حضرت علیه السلام شفا یافت با آنکه اطبا نتوانسته بودند معالجه کنند.

ناگفته نماند: در ایام فاطمیه، مجلسی به عنوان شکرانه این نعمت عظیم در منزل منعقد کردیم. جناب آقای دکتر دانشور که یکی از دکترهای معالج این بانو بود، شفا یافتن او را برایش شرح دادم، دکتر اظهار فرمود: آن مرض سکته که من دیدم از راه عادی قابل معالجه نبود مگر آنکه از طریق خرق عادت و اعجاز شفا یابد. الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله المعصومین لاسیما امام العصر و ناموس الدهر، قطب دایره امکان، سرور و سالار انس و جان، صاحب زمین و زمان، مالک رقاب جهانیان، حجة بن الحسن العسکری - صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه المعصومین الی قیام یوم الدین - ابن محمد تقی متقی همدانی.

سوم: حکایت بسیار عجیب تشرف عالم جلیل و سید بزرگوار، مرحوم آقا سید حسین حائری است و مرحوم عالم فاضل زاهد، صاحب تألیفات بسیار، حاج شیخ علی اکبر نهاوندی آن را در کتاب "العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب العصر و الزمان علیه السلام" نقل فرموده و بعضی دیگر از بزرگان و موثقین از او نقل نموده‌اند. چون حکایت مفصل و طولانی است، سفارش می‌شود که علاقه‌مندان به آن کتاب

مراجعه نمایند. علامه نهایندی مذکور صاحب مکاشفه مهمی است که بر عظمت مقام استاد ما مرحوم زعیم عالی قدر آیت الله بروجردی رحمته و اینکه مشمول عنایات غیبی و توجهات ائمه علیهم السلام بوده‌اند، دارد، چنانکه در داستان‌های شگفت نیز حکایتی ذکر شده و دلالت بر این دارد که ایشان به حق دارای مقام نیابت عامه بوده‌اند و همچنین حکایت تشرف مرحوم فاضل کامل آقا شیخ احمد فقیهی قمی نیز دلالت بر تقدیر از موضع ایشان دارد که از شرح این حکایات چون موجب طولانی شدن کلام می‌شود، خودداری شد.

چهارم: حکایت و معجزه‌ای است که مؤلف "بشارت ظهور" بدون واسطه احدی، آن را نقل نموده است. این حکایت نیز دلالت بر شفای مریضه‌ای در شب مبارک نیمه شعبان دارد که به بیماری صعب‌العلاجی مبتلا بوده که به اطبای حاذق، حتی اطبای خارجی نیز مراجعه کرده بودند، که از معالجه عاجز شده بودند. علاقه‌مندان را به خواندن آن کتاب سفارش می‌کنم، که حتماً این حکایت و معجزه را که از دلایل صحت مذهب است، مطالعه فرمایند.

پنجم و ششم و هفتم و هشتم: معجزاتی است که در ضمن حکایت ۲۳ و ۳۴ و ۸۳ و ۱۰۸ کتاب "داستان‌های شگفت" عالم و شهید عالی قدر آقای دستغیب شیرازی رحمته مذکور است.

نهم: عالم عالی مقام آیت الله حائری - دامت برکاته - در کتابی که متضمن وقایع و معجزاتی از ائمه طاهرین علیهم السلام و بعضی رؤیاهای صادق است، در ارتباط با موضوع تشرف به محضر حضرت، بعضی حکایات را نقل کرده‌اند که هر کدام شواهد محکم بر وجود امام علیه السلام است.

دهم: حکایت دیگری که در اینجا به آن اشاره می‌نمایم، حکایت مربوط به مسجدی است که در ابتدای شهر مقدس قم (جاده تهران) در سمت چپ کسی که

وارد شهر می شود، ساخته شد و به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام نامیده شده است. این حکایت را که خود حقیر بدون واسطه از صاحب آن شنیده‌ام و نوار آن هم موجود است، در پاورقی کتاب "پاسخ به ده پرسش" نقل کرده‌ام. از این‌گونه حکایات و شواهد و مؤیدات - اگر در مقام پرسش و ضبط برآییم - بسیار است که حداقل همه دلالت بر وجود آن حضرت و مداخله ایشان در امور - در حدی که مصلحت است - دارند.

امید است خداوند متعال توفیق درک این‌گونه سعادت‌ها را به همه مشتاقان حقیقی و منتظران واقعی عطا فرماید.

ای زیب ده عالم، مجموعه زیبایی
سرحلقه جن و انس، سردفتر دانایی
در پرده غیبت چند، ای مهر جهان پای
ای پادشه خوبان! داد از غم تنهایی
دل بی تو به جان آمد، وقت است که باز آیی
امید وصال تو، یا دوست جوانم کرد
عشق تو مرا فارغ از هر دو جهانم کرد
باز آ که فراق تو بی تاب و توانم کرد
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد، پایان شکیبایی^۱

۱. تضمین غزل حافظ از مرحوم آیت الله والد - اعلی الله مقامه - است.

۹- اصالت مهدویت

از جهت ابتنای آن بر توحید و یکتاپرستی

هسته مرکزی و محور اصلی تمام مسایل اعتقادی و تربیتی و برنامه‌های سیاسی و انتظامی، ایمان به وحدانیت، یکتایی و یگانگی خداوند متعال است که خالق و رازق و حاکم و مالک کل و بی‌نیاز از کل است. حق تعیین و نصب حاکم، ولی، امام، تشریح، فرمان، امر و نهی، تکلیف، الزام و ولایت مطلق بر کلیه امور، مختص به او است. هر حاکمیت و ولایت و مالکیتی که به اذن او نباشد، استعلا و طغیان و استبداد است.

قبول و التزام و الزام به نظامات و قوانینی که منبع و مبنای شرعی و مصدر و اعتبار الهی ندارد، خواه در امور عبادی یا در امور سیاسی و مالی و سایر امور باشد، پرستش شیطان و شخص و مقام و هیأت و جامعه‌ای است که آن قوانین را وضع کند و وضع این قوانین، اظهار شرکت با خدا و تصرف در شؤون خدا است. نظامات غیر الهی تحت هر رژیم و نظام که باشد، غیر شرعی بوده و واجب اطاعه نیست، خواه استبدادی باشد یا دموکراسی یا به صورت‌های دیگر. دعوت همه انبیا برای تحقق حکومت الله در زمین و لغو حکومت‌های دیگر است.

حکومت «الله»، حکومت برای همه است که در آن هیچ رنگ و نژاد و زبان و منطقه‌ای مطرح نیست و همان‌طور که خدای تعالی حکومت تکوینی دارد، در امور اختیاری و تشریحی نیز کسی که حق حکم و فرمان دارد، خدای تعالی است و هر حکومتی که به غیر اذن خدا و خودسرانه و خارج از محدوده حکومت الهی باشد، حکومت جاهلیت بوده و اصالت ندارد، اگرچه جاهلیت آن در شکل جدید و به اسم دموکراتیک یا سوسیالیست یا جمهوری خلق باشد، نه اکثریت و نه استبداد و نه اشتراکیت، هیچ یک اصالت ندارند و اصالت‌بخش نمی‌باشند. همه چیزها و همه ارتباطات و همه راه‌ها و نظام‌ها اگر اضافه به خدا نداشته باشند، اصالت نداشته و محترم نیستند. فقط او اصل است و همه اصالت‌ها فرع او و قائم به مشیت و اراده او و تبعی و عین تعلق به او می‌باشند.

در موضوع شناختن امام این همه تأکید شده است، که:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ».

هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرده است (مانند) مردن جاهلیت.

از این روایت معروف استفاده می‌شود که در هر عصری امام و ولی امر منحصر به فرد است. بنابراین اولیای امور متعدد و رهبران منطقه‌ای و این تعدد حکومت‌ها که در هر گوشه‌ای از جهان، نظامی و در هر منطقه‌ای، فردی یا گروهی استیلا و استعلا دارند و از هر سرزمینی (کوچک یا بزرگ) وطنی ساخته و عالم اسلام را که باید تحت نظام واحد امامت و قانون واحد اسلام باشد، تجزیه کرده و این تفاوت‌های غیر قابل قبول را بین مسلمین ایجاد کرده‌اند که درآمد سرانه یک کشور مسلمان‌نشین شاید بیش از صد برابر یک کشور دیگر باشد، در حالی که کشوری مثل کویت نمی‌داند پول‌های خود را چه کند و در کدام بانک بگذارد، کشوری مثل

بنگلادش مردمش به فقر و پریشانی و سختی مبتلا هستند، یا کشوری مثل عربستان به اصطلاح سعودی با آن همه ولخرجی‌های شاهزادگان و درباریان وهابی مسلک آن، پول‌هایشان در بانک‌های خارجی ذخیره و سرمایه استعمار باشد، در حالی که در خود عربستان، اکثریت مردم در فقر و فلاکت به سر می‌برند.

این بدبختی‌ها همه در اثر تسلط حکومت‌های دست‌نشانده خارجی و تحمیل نظامات غیر اسلامی و متعدد به مسلمین و شرک آنها به حکومت خدا است.

و اگر مسلمانان از همین حدیث الهام بگیرند و نظام واحدی را که امت اسلام باید داشته باشد و رهبران آن نظام را که امام زمان هر عصر است، بشناسند و به سوی این حکومت بروند و این تجزیه‌ها و تفرقه‌ها را محکوم کنند، یقیناً به عزت و عظمتی که خدا به آنها وعده داده است، می‌رسند. امروز در این نظامات متعدد و نشناختن امام زمان، سپاهیان و قوای مسلح مسلمانان در هر نقطه‌ای، به جای پاسداری از توحید و حق و عدالت، نگهبان یکی از طاغوت‌های دست‌نشانده شرق یا غرب می‌باشند و افسران و سربازانی که باید سرباز اسلام و مجاهد فی سبیل الله باشند، سرباز افرادی مثل خود یا بدتر و کمتر از خود شده و از بوالهوسی‌ها و کامرانی‌ها و استبداد این و آن پاسداری می‌نمایند.

در اردن، این سربازان بدبخت، از اعتبار انسانی و اسلامی افتاده و نگهبان قدرت ملک حسین نوکر آمریکا هستند. در عربستان به اصطلاح سعودی نگهبان رژیم منحط و منحرف از اسلام ملک خالد؛ و در مصر پاسدار حکومت تحمیلی و صهیونیسم خواه انور سادات؛ و در یمن جنوبی نگهبان حکومت الحاد و دست‌نشانده شوروی؛ و در لیبی پاسدار حکومت مستبد و خارجی و طرفدار ملوک شرق؛ و در عراق نگهبان رژیم خونخوار و ضد انسانی صدام و خلاصه در هر کجا. (غیر از ایران که امیدواریم ارتشش در پرتو قوانین انقلاب به طور اسلامی

بازسازی شود) این سربازان که ایده اسلامی ندارند، یا اسیر و فدایی مزدوران روس یا نوکران آمریکا هستند. نظام واحد امامت همه را در یک خط و عمال حکومت خدا و هدف همه را خدا و جهاد همه را فی سبیل الله قرار می دهد.^۱

و مطلب دیگر که از این روایت استفاده می شود، نقش معرفت امام زمان در سرنوشت انسان و عوالم بعد از این دنیای او است که اگر امام را نشناسد، به مردن جاهلیت خواهد مرد. به نظر ما نکته ای که در این روایت بسیار مهم است و بسیاری از آن غفلت دارند، این است که چگونه مردن در حال نشناختن امام مساوی است با مردن جاهلیت؟ اما با این توضیحاتی که ما دادیم، معلوم می شود این به واسطه ارتباط عقیده به نظام امامت با عقیده به توحید است. نشناختن امام و نظامی که باید از آن تبعیت شود، نشناختن حکومت خدا و قبول نظامات دیگران است.

قرآن مجید می فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛^۲

«خدا ولی و متصرف امور و صاحب اختیار مؤمنان است، آنها را از تاریکی ها (دوگانگی ها و نظامات مشرکانه و ولایت این و آن) به سوی نور (به سوی حکومت و هدایت خدا و قوانین خدا) خارج می سازد».

و در ادامه همین آیه می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛^۳

«کسانی که کافر شدند، اولیای آنها (و رهبران و نظامات حاکم بر آنها)

۱. به دوران طاغوت و پیش از انقلاب اشاره دارد.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

طاغوت است که آنها را از نور به سوی تاریکی ها خارج می نمایند».

از این گونه آیات معلوم می شود: چرا مردن کسی که امام زمان را نشناسد، مردن جاهلیت است؛ چون نظام امامت، نظام توحید و ولایت خدا و خلافت از جانب خدا است و تسلیم و تن در دادن به اطاعت از آن، اطاعت از خدا است. لذا آیه:

﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱.

این گونه تفسیر شده است که در ولایت و رهبری، کسی را با امام زمان شریک قرار ندهد؛ یعنی در کنار او و مقابل او، کسی را واجب الاطاعه نداند.

اینها معانی بلندی است که باید هرچه بیشتر و گسترده تر به ملت مسلمان، خصوصاً شیعه تفهیم شود تا ابعاد سازنده و انقلابی و انسانی اسلام را درک کنند و از ذلت تواضع و پرستش در برابر مستکبران کوچک و بزرگ نجات یابند. باید مسلمان حکومت اسلامی را بشناسد و خود را فقط در برابر آن مسؤول و متعهد بداند.

این مسأله شناخت نظام و تابعیتی که باید شخص از آن داشته باشد، در بین مسلمانان غیر شیعه رسماً از اهمیت افتاده و لذا چنان که گفتیم، هر گوشه ای نظامی و هر جا حاکمی و سلطانی و امیری بر مردم تحمیل شده و عملاً صدها میلیون مسلمان تسلیم این نظام ها شده اند و بلکه به همان رسوم کثیف آریامهری سابق در آغاز کارهای رسمی یا نامه ای رسمی به جای «بسم الله الرحمن الرحيم» که شعار اسلام و شعار کسانی است که آزادی انسان را احساس می کنند، «بسم سُمُوَ الأمیر» یا «بسم جلالة الملك» می گویند و بیش از مشرق تا مغرب، از اسلام عزیز و از کرامت انسانیت فاصله می گیرند و در بین شیعیان نیز با اینکه مسأله امامت را همان ابتدا از حضرت رسول ﷺ به مفهوم و محتوای اصیل و توحیدی آن شناخته و بعد از

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

رحلت آن حضرت نیز از آن منحرف نشده و در تمام چهارده قرن که تا امروز بر اسلام گذشته این شیعه بود که به این اصل در بُعد وسیع و عامش متمسک بوده است. با این حال، عملاً به جنبه‌های منفی و مثبت آن - چنان‌که شایسته است - بسیاری از افراد توجه نداشته‌اند.

در جنبه منفی؛ مثلاً نفی حکومت‌های طاغوتی و نظام‌های غیر شرعی حایز اهمیت است که باید همیشه این عقیده از این جهت مورد استفاده باشد و در ابعاد مختلف مثل مبارزات منفی ادامه داشته باشد.

و در جنبه مثبت نیز، باید اقدامات و حرکات لازم همیشه برای برقراری این نظام انجام شود که اگرچه برقرار شدن آن در سطح جهانی و در حد کامل و جامع آن، موقوف به حصول شرایط و آمادگی جهان و ظهور امام زمان حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه - است؛ اما برقرار کردن آن در سطوح محدودتر به حسب شرایط و امکانات هر زمان امکان پذیر است و ولایت فقها و نیابت عامه علما آن را قابل عمل و بلکه عملی کرده است.

لذا می‌بینیم تقریباً در تمام اعصار غیبت و قبل از آن، حکومت‌هایی که زمام امور مسلمین را به غصب و قهر به دست گرفتند و اعمال و روش‌هایی داشتند که هرگز با دعوت اسلام و عدالت اسلام قابل تطبیق و تصحیح نبود، از نظر شیعه حکومت ظلمه خوانده می‌شدند و از یاری و اعانت آنها جز در حدودی که حفظ مصالح کلی و اساس اسلام و دفاع از هجوم و تسلط کفار بر آن توقف داشت، خودداری می‌کردند و شیعیان متعهد در امور خود، به فقهای عادل هر عصر رجوع می‌کردند و حتی علاوه بر مالیات‌های رسمی که به دولت‌های غاصب می‌دادند، وجوه شرعی خود را که به آنها تعلق می‌گرفت، به فقها می‌رساندند، که اگرچه در ظاهر تحت رژیم و نظام حکومت جبار بودند؛ اما تابعیت واقعی آنها، تابعیت از

نظام امامت بوده و هست.

این از خصایص مذهب شیعه است که در برابر حکومت‌های جائر و غیر مشروع، همواره موضع عدم قبول و همکاری نداشتن داشته است. و این است اثر عقیده به توحید و ایمان به صفات جلال و جمال خدا؛ و این است معنی ظهور عقیده توحید در برداشت و تلقی موحد از نظام سیاست و حکومت؛ و این است معنای ارتباط و ابتدای نظام جامعه و عقیده به مهدویت، بر توحید و یکتاپرستی که اصالتی از این محکم‌تر و واقعی‌تر نیست. و خلاصه آن مفاد، این دو آیه است:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿۱﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَسْبُغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۲﴾﴾^۱

«و تو (ای پیامبر) به آنچه خدا به تو فرستاده، میان مردم حکم کن و پیرو خواهش‌های آنان مباش و بیندیش که مبادا تو را فریب دهند و در بعضی احکام که خدا به تو فرستاده، تقاضای تغییر کنند. پس هرگاه از حکم خدا روی گردانیدند، بدان که خدا می‌خواهد آنها را به عقوبت بعضی از گناهانشان گرفتار سازد، همانا بسیاری از مردم فاسق و بدکارند. آیا باز تقاضای حکم زمان جاهلیت را دارند و کدام حکم از حکم خدا برای اهل یقین نیکوتر خواهد بود.»

مهدی آل نبی که جان جهان است حافظ دین حنیف و قطب زمان است

صاحب عصر و قوام عالم امکان
 بنده خاص خدا به کل وجود است
 مصلح دنیا و دین امام مظفر
 مجلس او طهور عاشقان تجلی
 خاتمه دفتر خلافت کبری
 چشمه حیوان اگر طلب کنی ای دل
 بنده احسان او کھین و مهینند
 گرچه به ظاهر ز چشم خلق نهان است

مهتر خوبان و سرور همگان است
 ز امر حق اندر کفش زمام جهان است
 قاصع بیداد و قاطع خفقان است
 مهبط انوار و رشک باغ جنان است
 والی ملک شهود و کشور جان است
 خاک درش جو که چشمه حیوان است
 تابع فرمان او زمین و زمان است
 پیش خرد همچو آفتاب عیان است^۱

۱. اشعار از نویسنده کتاب است.

۱۰- اصالت مهدویت

از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت

و به ثمر رساندن انقلاب اسلامی

در اینکه صدها میلیون مسلمان در جهان زندگی می‌کنند، که تحت تأثیر اسلام و نفوذ معنوی آن قرار دارند و اسلام بخش‌های مهمی از زندگی آنها را فرا گرفته است، شکی نیست.

مسلمانان ایران، افغانستان، پاکستان، بنگلادش، اندونزی، هند و چین، تایلند، فیلیپین، مالزی، ترکیه، یوگسلاوی، قبرس، عراق، کویت، بحرین، عربستان، حضرموت، عمان، اردن، سوریه، لبنان، مصر، الجزایر، مراکش، یمن، تونس، تانزانیا، ساحل عاج، اتیوپی، اریتره، سودان، لیبی، استرالیا، آلبانی و کشورهای مسلمان نشین تحت سلطه روسیه به اصطلاح شوروی و دیگر کشورهایی که مسلمانان در آنها اکثریت دارند یا در اقلیت می‌باشند، همه تحت نفوذ تعالیم اسلام قرار دارند و اگرچه جوامع آنها اسلامی خالص نیست و جاهلیت در آنها ریشه کن نشده یا در آنها وارد شده است؛ اما عقیده به اسلام در آنها اثرگذارده و بسیاری از آثار جاهلیت و عادات و رسوم غیر اسلامی آنها را از میان برده است.

اسلام در معاملاتشان، در معاشراتشان، در عباداتشان، در ازدواجشان

و همسر داری و فرزند داری شان، در فرهنگشان، در اخلاقشان و از تولد تا مرگ و دفن امواتشان، اثر گذارده و نقش عملی اسلام در آنها دیده می شود. هر چند اسلام عامل و محرک و برانگیزنده منحصر به فرد آنها نیست و در وجود آنها و جامعه آنها به مقاصدش نرسیده و آنها را با خود و خود را با آنها متحد نساخته باشد؛ اما این مقدار هم قابل انکار نیست که اسلام در وجود آنها و در رفتار و اعمالشان نقش دارد و چنان که برخی تبلیغ می کنند که اسلام از اثر افتاده و نقشی ندارد یا نمی تواند نقشی در عمل و سازندگی فرد و جامعه داشته باشد نیست.

هنوز هم نفوذ اسلام در پیروانش فوق العاده است و مایه گسترش و توسعه نفوذش در آن برجا بوده و از آن چیزی کاسته نشده است و آنچه که لرزه بر اندام استعمار می اندازد و از آن نگران است، همین نفوذ اسلام است.

اگر دیده می شود که تأثیر اسلام در عمل افراد و جامعه ها متفاوت است و شدت و ضعف دارد، باید توجه داشت که این تفاوت ها کم و بیش هست و علل و عواملی در آن مداخله دارد و درجات عقیده ها و حالات معتقدان نیز مؤثر است. باید برای اینکه قلمرو نفوذ اسلام بیشتر شود، این علل و عوامل را از میان برد، نه اینکه گمان کنیم زمان اینکه اسلام نقش عملی داشته باشد، گذشته است. یا نقش سازنده اسلام را با همه موانع و درگیری ها، در این عصر و در چهارده قرن گذشته کم و ناچیز بگیریم. اسلام همیشه مؤثر بوده و در زندگی تمام مسلمانان و بلکه بیگانگان نقش داشته است و اگر نقش نداشت، از بین رفته بود.

بنابراین سخنی که وابستگان و مزدوران شرق یا غرب می گویند و سازندگی اسلام و نقش عملی آن را مخصوصاً در رهبری جنبش ها و حرکات آزادی بخش انکار می کنند، یک یاوه سرایی بیش نیست و انقلاب اسلامی ایران علیه استعمار آمریکا و مقاومت دلیرانه مسلمانان افغانستان در برابر تجاوز و حشیانه روسیه، نشان

اصالت مهدویت • اصالت مهدویت از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت و ... ■ ۳۰۱

داد که اسلام تا چه حد در بین پیروانش از نفوذ معنوی برخوردار است و نیروی ایمان و رهنمودهای اسلام، حکومت ستمگری که خود را وارث دوهزار و پانصد ساله استکبار و استعباد می‌شمرد و بر قدرت نظامی ابرقدرت‌های جهان تکیه داشت و خود به پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین سلاح‌های جنگی مجهز بود، ساقط گردید.

آری اسلام دین عمل است و در متجاوز از سیصد و بیست مورد در قرآن مجید، واژه عمل و مشتقات آن ذکر شده است.

فقه وسیع اسلام و کتاب‌های بزرگی که فقهای عالی قدر ما نوشته‌اند، مثل کتاب شریف «جواهر» که اخیراً در چهل جلد تجدید چاپ شده، حکم عمل و ارشادات و تعالیم عملی است.

در عصر رسول خدا ﷺ هم، اسلام در عمل همه و هر فرد، نقش مطلق و مساوی نداشت. فردی مانند علی علیه السلام ابرمرد اسلام، و افرادی مانند شهدای بدر و احد و حمزه و جعفر و زید بن حارثه و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند که نقش اسلام در عملشان ظاهر بود، افرادی هم مانند منافقین بودند یا از اشخاصی بودند که درجه ایمان مثل سلمان و ابوذر و مقداد را نداشتند.

با این حال، نقش رهبری و حرکت و کنترل کننده اسلام همیشه ادامه داشته و اکنون هم در پیروان ادیان و مکتب‌ها نقش اسلام از سایرین بیشتر است.

این نفوذ معنوی اسلام و نقش سازنده و کنترل کننده نیرومندی که دارد، این نوید را می‌دهد که اسلام روزی دین جهانی شود. اکنون در این موضوع نمی‌خواهیم سخن را طولانی سازیم، فقط می‌خواهیم به این تهمت که برخی می‌گویند: اسلام و عقیده به مهدویت در عصر حاضر یا از مدت‌ها قبل در عمل مسلمانان نقشی ندارد، پاسخ بگوییم.

بدیهی است این موضوع را که نقش اسلام باید کامل تر و کامل تر شود تا فراگیر همه جهات و همه افراد گردد، نیز تأیید می‌کنیم و آن را رسالتی می‌دانیم که برعهده فرد فرد مسلمانان مخصوصاً علما و نویسندگان و گویندگان و روشنفکران است. اسلام همیشه باید نقش جهانی خود را ایفا نماید تا به اهداف خود برسد و ما همه در انتظار عملکرد اسلام و آن روزی هستیم که اسلام به تمام هدف‌هایش برسد و بخش‌های مهمی از دستورات و برنامه‌های آن مخصوصاً در رشته نظام و سیاست و حکومت که متروک و از محدوده عمل خارج شده، عملی شود.

نقش مهدویت

از آنچه گفته شد معلوم گردید که مهدویت نیز مانند سایر عقاید اسلامی نقش عملی خود را داشته و اگر تأثیر آن از سایر عقاید اسلامی بیشتر نبوده، کمتر نمی‌باشد.

مهدویت نقش موجود اسلام را در عمل حفظ کرده و از اینکه بر مسلمانان یأس و ناامیدی مسلط شود، جلوگیری می‌کند و ضامن بقای نقش عملی اسلام است. این نهاد اسلامی همیشه نقش اسلام را بیشتر در عمل خواهان بوده و مسلمانان را به پیاده شدن نقش اساسی و کلی اسلام امیدوار ساخته و برخلاف آنان که نقش اسلام را پایان یافته گرفته‌اند، مهدویت آن را همچنان در آغاز کار و در بین راه می‌داند و اسلام را بیش از آنکه دین چهارده قرن پیش باشد، دین حال و دین آینده و قرن‌های بعد و چهارده‌ها قرن بعد هم اگر جهان ادامه یابد، می‌داند.

پس نقش عملی مهدویت در پاسداری از اسلام و نقش عملی اسلام موجود و گسترش و توسعه آن بسیار حساس و قابل توجه است و این اندیشه و عقیده‌ای است که مسلمان را از اینکه عمر اسلام را تمام بداند و تسلیم کفار و مکتب‌های

اصالت مهدویت • اصالت مهدویت از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت و ... ■ ۳۰۳

الحاد و کفر شود، یا جهان را از اسلام بی‌نیاز بشمارد، مصونیت می‌بخشد. عقیده مهدویت با ابعاد ممتاز و سازنده‌ای که دارد، سنگر روحی و عقیدتی مقاومت مسلمانان بوده و هست.

ایمان مسلمانان به اینکه این دین باید پیش برود و جهانگیر شود و دنیا را به زیر پرچم توحید درآورد، آنها را در برابر امواج حوادث ثبات بخشید و در مقابل دشمنان پایداری و استقامت داد و همان‌گونه که مسلمانان صدر اسلام گوشه‌گیری و انزوا و ترک مداخله در امور را شعار خود نساختند و این ایمان به آینده مشوق و محرک آنها به جهاد و تلاش بیشتر بود، امروز و در عصر حاضر و در آینده نیز این عقیده، این برکات را دارد که توانست انقلابی مثل انقلاب اسلامی ایران را پی‌ریزی و رهبری نماید.

عقیده مهدویت، محتوایش عقیده به بقای اسلام است و اینکه این دین مانند کوه و زمین و آسمان استوار است و در برابر حوادث پایدار. این عقیده، محتوایش این است که آینده برای این دین است و آخرین ابرمرد که خلاصه دودمان رسالت است، مروج و زنده‌کننده آن است.

این عقیده علاوه بر آنکه خود اصالت دارد، به معتقداتش نیز اصالت می‌دهد و تلاش و کوشش و تعهد می‌بخشد. هرگز این عقیده را در ترک امر به معروف و نهی از منکر و تعهداتی که در برابر خدا و پیغمبر ﷺ و حضرت صاحب الامر علیه السلام و امت دارد، عذر و بهانه خود قرار دهد، گمراه است. هرگز نمی‌توان این عقیده را به نقش منفی در عمل متهم ساخت. اگر عقیده به عدل و عقیده به نظام، نقش منفی در عمل دارد؛ یعنی موجب ظلم و بی‌نظمی می‌شود، عقیده مهدویت نیز نقش منفی دارد، مگر اینکه منکر هرگونه رابطه بین علت و معلول شویم که با این انکار تأثیر و نقش منفی آن نیز سخنی بی‌محتوا و غیر منطقی می‌باشد.

بالاخره ما هر چه می‌اندیشیم، هیچ رابطه‌ای بین این عقیده و ترک تکالیف و مسؤولیت‌ها نمی‌بینیم و از روز اول تا حال هم برداشت مسلمانان و شیعیان از این عقیده، نسخ موقت دین و تکالیف دینی نبوده است.

این موضع‌گیری‌های شیعه و این اشعار پر از شور و حماسه آنها و این انقلاباتی که رهبران و علمای شیعه برپا کردند و مجاهدات آنها، همه این اتهام را رد می‌کند. به نظر من اصل این تبلیغ از ناحیه سه گروه است:

گروه نخست: آنان که به طور کلی با اسلام دشمنی دارند و از هر راه که بتوانند به هر یک از اصول و فروع آن ضربه‌ای بزنند، خودداری نمی‌نمایند.

اینان که اکثراً عمال تبشیر و مزدوران شرق یا غرب می‌باشند، در پی این هستند که از هر راه بتوانند در عقاید مسلمانان رخنه کرده و ذهن آنها را نسبت به مبانی اسلامی مشوش و منحرف سازند.

گروه دوم: کسانی می‌باشند که به نقش بعضی عقاید، مثل خاتمیت دین و مهدویت و محتوای آن که آینده برای این دین است، پی برده و می‌دانند این عقاید، مسلمان‌ها را در برخورد با تبلیغات مسموم موضع می‌دهد و مانند نقطه مرزی است که فتح نقاط دیگر بدون فتح آن امکان‌پذیر نیست. لذا به این نقطه‌ها حمله می‌کنند تا بلکه عقاید را نسبت به آن متزلزل سازند و حمله به داخل را شروع کنند.

گروه سوم: آنان که موضع عقیده به مهدویت را در عقاید شیعه و نظام امامت و نقش ولایت و رهبری فقها را در عصر غیبت می‌دانند و آن را با حکومت‌های طاغوتی و استبداد و رژیم‌های دیگر معارض می‌بینند. این عقیده در تمام اعصار و ادوار شیعه را در موضع نفی و رد هر نظام غیر شرعی قرار می‌دهد.

بعد از اعلام جهاد توسط مرجع بزرگ «سید محمد مجاهد» علیه حکومت

اصالت مهدویت • اصالت مهدویت از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت و ... ■ ۳۰۵

روسیه و پس از واقعه "گریبایدف" که به رهبری فقیه بزرگ تهران "آقا میرزا مسیح" صورت گرفت، روس‌ها در مقام تضعیف نفوذ عقیده به مهدویت برآمدند و دستگاه جاسوسی آنها در ایران و عراق به طور محرمانه مشغول کار شد و در ظاهر هم سلاطین قاجار مثل محمد شاه و دست نشانده‌های درباری خود را به توهین به موضع علما و جلوگیری از گسترش نفوذ روحانیت واداشتند که کنسول‌گری روسیه در شهرهایی مثل اصفهان، محل تحصن و تمرکز مزدوران روسیه و کسانی که علیه روحانیت و نظام تشیع فعالیت داشتند، بود و در عصر ناصرالدین شاه به تحریک سفارت روس، جمعی از علمای مشهور و مبارز مثل «مرحوم آقا نجفی اصفهانی» مکرر به تهران احضار یا تبعید شدند.

در ضمن از سوی روسیه قلم‌های مزدوری نیز بسیج شدند تا آنچه را حکومت وقت روس می‌خواست با قلم‌های مسموم به مردم تزریق نمایند.

پس از واقعه تحریم تنباکو و شکست تاریخی استعمار انگلیس با یک سطر ابلاغیه مرجع شیعه آیت الله میرزای شیرازی، قدرت نفوذ عقیده به مهدویت و ولایت نواب عام حضرت مهدی علیه السلام، عالم استعمار را سخت تکان داد و این بار دولت مزور و حيله گر انگلیس که در نقشه کشی‌های ابلیس در آن عصر شهرت یافته بود، وارد عمل شد، تا به هر نحو ممکن سد را بشکند و نفوذ علما را از میان بردارد و روحانیت و دین را از دنیا و سیاست جدا سازد.

این بار حملات و ضرباتی که بر پیکر روحانیت وارد شد، اگر بر هر دژ دیگر و هر سازمانی وارد شده بود، آن را از میان می‌برد؛ ولی هوشیاری رهبران روحانی و آگاهی آنها و فداکاری‌های بی‌نظیری که از آنها ظاهر شد و قوت عقیده مردم به مبدأ مهدویت، باز هم نقشه‌های دشمنان را با اینکه به ظاهر، موفقیت‌های بزرگ کسب کرده و تمام سازمان‌های دولتی و مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل

تبلیغی را تصرف کرده بودند، نقش بر آب کرد و این مسأله اعتراض به مبدأ مهدویت و بهانه نقش منفی آن و همچنین متهم کردن اکثریت به برداشت منفی از انتظار و حمله به مراسم جشن و چراغانی نیمه شعبان که رضاخان مبتکر آن بود و با زور می خواست آن را متروک سازد، همه از نتایج این سیاست‌های استعماری است که حتی گاهی به عنوان دلسوزی و روشنفکر مآبانه طرح می شود و افراد ناآگاه از حقایق جریان‌ها نیز می پذیرند و آن گفته‌ها را بازگو می نمایند.

ما امیدواریم با هوشیاری و آگاهی روزافزونی که ملت مسلمان، به خصوص شیعیان ایران و سایر نقاط دارند، این‌گونه اشتباه‌کاری‌ها نتواند به حریم نهادهای عقیدتی ما نزدیک شود، چنان‌که امیدواریم همگان مخصوصاً علما و گویندگان و نویسندگان متعهد، حقایق مسایل مذهبی را چنان تشریح نمایند که جای هیچ‌گونه برداشت غلط و سوء تفسیر باقی نماند و این نهاد الهی عقیده به مهدویت، در مسیر اصلاح و انقلاب و ترقی و تعالی و قطع وابستگی به بیگانگان مورد استفاده قرار بگیرد. ان شاء الله.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۹ شعبان المعظم ۱۴۰۰

لطف الله صافی گلپایگانی

معرفة حجت خدا

شرح دعای اللّهمّ عرفني نفسك

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ»
«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ»
«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»

بسمه تعالی شأنه

«اهدا»

لا عَذَبَ اللهُ أُمِّيَ إِنَّهَا شَرِبَتْ حُبَّ الْوَصِيِّ وَعَذَّتْنِيهِ بِالسَّبَنِ
وَكَانَ لِي وَالِدٌ يَهْوَى أَبَا حَسَنِ فَصِرْتُ مِنْ ذِي وَذَا أَهْوَى أَبَا حَسَنِ

ثواب این رساله را به روح پاک مادر عزیزم فاطمه خانم صافی دختر مرحوم
آیت الله آخوند ملا محمد علی، هم حجره و شریک بحث با مرحوم آیت الله میرزای
شیرازی، که مشتاق لقای حضرت صاحب الزمان - ارواحنا فداه - بود، هدیه
می نمایم.

بانویی که در معرفت و ولایت و مداومت بر ادعیه و زیارت عاشورا با حال
خضوع و خشوع و بُکا همچنین در شوهرداری و تربیت فرزند و فضایل علمی
و عملی دیگر نمونه بود و در تربیت من رنج فراوان برد.

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ قَبِيحِيْنِي، وَإِنْ كُنْتُ بِخِيْلًا حِيْنَ يَسْتَقْرِضُنِي.
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَدْعُوهُ وَلَا أَدْعُو غَيْرَهُ، وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي.
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَمِيْنٍ وَحِيْهِ وَخَاتِمِ رُسُلِهِ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِيْنَ.

سَيِّمًا الَّذِي بِيَمِيْنِهِ رُزِقَ الْوَرَى وَبِوَجُوْدِهِ نَبَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ، نَامُوسُ
الدَّهْرِ وَوَلِيُّ الْعَصْرِ، الْحُجَّةُ بِنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ أَرْوَاحُنَا وَأَرْوَاحِ الْعَالَمِيْنَ
لَهُ الْفِدَاءُ.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَكَثِّرْ أَعْوَانَهُ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ
وَشَرَفْنَا بِالْفَوْزِ بِلِقَائِهِ إِنَّكَ مُجِيبُ الدُّعَاءِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيْبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^١

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ:

«الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^٢.

١. سورة بقره، آيه ١٨٦.

٢. كافي، ج ٢، ص ٤٦٨، طبع آخوندی.

مقدمه

برحسب روایات بسیار در عصر غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام، به واسطه فتنه‌های زیاد و آزمایش‌های شدیدی که پیش می‌آید، حفظ دین سخت دشوار می‌شود و از بوته امتحان جز افرادی که در شداید شکیبیا و در معرفت و ولایت استوار و پابرجا باشند، بی غلّ و غش و خالص بیرون نخواهند آمد.

گمراهی‌ها و اغوائت و انحراف‌ها از حق فراوان می‌شود و حتی به اسم اسلام بدعت‌ها می‌سازند و شبهه‌ها منتشر می‌کنند و تحیرها و سرگردانی‌ها ایجاد می‌نمایند و چنان شود که برحسب بعضی روایات شخص صبح می‌کند در حالی که مؤمن است و شام می‌کند در حالی که منافق یا کافر است. همچنین شب می‌کند در حال اسلام و ایمان، و صبح می‌کند در حال کفر و نفاق.

خلاصه، امواج ابتلائات، امتحانات، موجبات تزلزل عقیده، شک در عقاید دینی و ارتداد از هر سو افراد را احاطه می‌نماید، آن چنان تمیز و تخلیصی پیش می‌آید که نظیر آن را نه کسی دیده و نه شنیده باشد. اکثریت در منجلاب فساد و گمراهی غوطه ور شوند و چنان شود که کسی عقاید اسلامی حتی اسم جلاله «الله» را نتواند بگوید مگر به طور پنهانی و برای کسی ایمانش سالم نماند.

«إِلَّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَمِنْ جُحْرِ إِلَى جُحْرٍ»^۱

برای اینکه مؤمنان حقیقی آگاه باشند و در حفظ دین و ایمان خود موفق گردند و تندترین بادهای فتنه، پای ثبات و استقامت آنها را نلغزاند:

اولاً: در احادیث بسیاری که از طریق شیعه و سنی روایت شده است خبر داده‌اند که این آگاهی قبلی پس از پیش آمد آن حوادث، موجب قوت ایمان اهل بینش و معرفت می‌گردد.

ثانیاً: هشدارها داده‌اند و مردم را از اینکه دین خود را از دست بدهند، برحذر نموده‌اند. چنان‌که در نهج البلاغه از حضرت مولی علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«ذَلِكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ.
ذَلِكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَكْثَرَ مِنْ الْمُعْطِي. ذَلِكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ
مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ؛ بَلْ مِنَ النِّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَارٍ
وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِخْرَاجٍ. ذَلِكَ إِذَا عَضَّكُمْ الْبَلَاءُ كَمَا يَعْضُ الْقَتَبُ غَارِبَ
الْبَعِيرِ مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ»^۲

«این پیش آمدها (که پیش از این جمله بدان اشاره فرموده) وقتی خواهد شد که ضربت شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از به دست آوردن یک درهم از راه حلال، این زمانی می‌شود که عطا شده اجرش از عطا کننده بالاتر است. این در وقتی خواهد شد که مست گردید بدون شراب؛ بلکه از نعمت و نعیم، و سوگند یاد کنید بدون اضطرار، و دروغ بگویید بدون

۱. التحصين في صفات العارفين مطبوع در حاشیه مکارم الاخلاق، ص ۲۲۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

اینکه در حرج مانده باشید. این زمانی است که بلا شما را بگذرد چنانکه پالان، کوهان شتر را می‌گذرد. چه طولانی و دراز است مدت این رنج و زحمت! و چه دور است این رجا و امیدواری!».

ثالثاً: برحسب روایات، حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرين  از کسانی که در این عصر ثابت قدم می‌مانند، مدح و تقدیر فراوان نموده، ایمان آنها را ستوده، به پاداش‌های بزرگ و درجات بلند وعده داده‌اند.

از جمله رسول خدا ﷺ در حدیثی که در آن، حکایت اسلام آوردن جندل بن جنادة بن جبیر ذکر شده است، پس از آنکه جندل از اوصیای آن حضرت پرسید و رسول اکرم ﷺ به او خبر داده که دوازده نفرند و اسامی آن عزیزان درگاه خدا را بیان فرمود، او را از غیبت امام دوازدهم خبر داد و فرمود:

«طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ. طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ. أُولَئِكَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَقَالَ: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ۗ. ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾؛^۱

«خوشا به حال صبر کنندگان در غیبت او! خوشا به حال پایندگان بر دوستی ایشان. ایشانند آنان که خدا در کتابش آنها را وصف نموده و فرموده است: «قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [=آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند».^۲ سپس فرمود: آنها حزب خداوند (الله) اند؛ بدانید حزب الله پیروزان و رستگارانند».^۳

۱. منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۰، ح ۴، ص ۲۲۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲ و ۳.

۳. سوره مجادله، آیه ۲۲.

(کلمه الغالبون در مورد این آیه نیامده است).

و حضرت امام زین العابدین علیه السلام برحسب روایت ابو خالد کابلی از آن بزرگوار،

می فرماید:

«إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ؛ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُشَاهَدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ بِالسَّيْفِ، أَوْلِيكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشِيعَتُنَا صِدْقًا، وَالِدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سِرًّا وَجَهْرًا»؛^۱

«به تحقیق که اهل زمان غیبت او که قائل به امامت او هستند و منتظر ظهور آن حضرتند، از اهل هر زمان دیگر فاضل ترند؛ برای اینکه خدا آن چنان خردها و فهم‌هایی به آنها عطا فرموده است که غیبت، نزدشان به منزله مشاهده و دیدار گردیده است و ایشان را در این زمان به منزله جهادکنندگان با شمشیر در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است. ایشان حقا مخلصند و به راستی شیعه ما هستند و دعوت کنندگان به سوی خدا در پنهان و آشکارند.»

در کتاب "محاسن برقی"، سند را به "فیض بن مختار" رسانده که گفت: شنیدم

حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فِطْرَتِهِ قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هَنِئَةً، ثُمَّ قَالَ: لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ سَيْفَهُ. قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ

۱. منتخب الاثر، ف ۲، ب ۲۰، ح ۴، ص ۲۲۷.

اَسْتَشْهَدُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛^۱

«هر کس از شما بمیرد و او منتظر برای این امر باشد (یعنی منتظر قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه باشد)، مثل کسی است که با حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه در خیمه آن حضرت باشد.

سپس درنگی کرد و فرمود: نه بلکه مثل کسی است که با او شمشیر زده باشد.

پس از آن فرمود: نه به خدا سوگند مثل آن کسی است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده باشد».

و از طرق عامه نیز روایات و احادیث در این معنی بسیار است. از جمله از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ»؛^۲

«بر مردم زمانی می آید که از برای صبر کننده بر دینش، اجر پنجاه نفر از شما می باشد (خطاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب است)».

رابعاً: دستور و توصیه فرموده اند که با دعا و درخواست از خداوند متعال برای ثبات قدم و منحرف نشدن از راه راست، ایمان و عقاید خود را در حفظ و حراست الهی قرار دهند و در این امتحانات از لغزش قدم و تزلزل عقیده به خدا پناه ببرند و خود را به او بسپارند و از او کمک بگیرند و نیرو بخواهند؛ چون به هنگام امتحانات و حوادثی که بسا افراد ریاضت کشیده را تکان می دهد، بهترین و نیرومندترین نگهبان ایمان و عقاید حق انسان، استعانت از خدا و ارتباط یافتن با

۱. منتخب الاثر، ف ۱۰، ب ۲، ح ۱۳، ص ۴۹۸.

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۴۷، ح ۳۰۹۷۷.

عالم غیبت است که روحیه صبر و شکیبایی انسان را قوی می‌سازد و او را در برابر ناملازمات ثابت قدم و پایدار می‌نماید.

ولذا در قرآن مجید دستور داده شده که به نماز و صبر (که تفسیر به روزه شده است) استعانت بجویید؛ زیرا این توجه و استعانت، روح مأیوس و ناامید را امیدوار و شخص زجر کشیده و شکنجه دیده را بر تحمل این امور شکیبا می‌نماید. و حاصل اینکه: برای حفظ ایمان، مداومت بر توجه به خدا و دعا، به خصوص خواندن دعاهای مأثور (مثل دعای شریف ندبه) بسیار مؤثر بوده و اثرات تربیتی و تکمیلی و فواید آن در حفظ ارتباط با حضرت صاحب وقت و سید و مولی و پیشوا و امام عصر - ارواحنا فداه - بیش از حد تصور است. لذا در کتاب‌های دعا، دعاهایی برای عصر غیبت رسیده است که شاید مختصرترین آنها این دعا باشد که موسوم به دعای غریق است.

«یا اللَّهُ یا رَحْمَنُ یا رَحِیمُ، یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِکَ».

یکی از دعاهای معروفی که مؤمنان و منتظران ظهور در عصر غیبت آن ولی اعظم خدا - عجل الله تعالی فرجه - بر آن مواظبت داشته و در آن از خدای تعالی معرفت خودش و معرفت پیامبرش و معرفت حجتش را مسئلت می‌نمایند، دعای معروف «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ» است.

ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه که هم‌زمان با حضرات نواب اربعه - رضوان الله تعالی علیهم - می‌زیسته و در سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ رحلت فرموده است، در جامع بزرگ و شریف کافی که اقدم جوامع اربعه شیعه است، این دعا را از حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق رضی الله عنه به دو سند در باب غیبت از کتاب حجت روایت کرده است.

علاوه بر آن، شاگرد معروف کلینی، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی کاتب

کتاب کافی مشهور به "ابن زینب یا ابن ابی زینب" که از قدمای محدثین بزرگ شیعه می‌باشد، در کتاب نفیس و معتبر "غیبت" این حدیث را به سند دیگر نیز روایت نموده است.

همچنین شیخ اجل محمد بن علی بن الحسین معروف به صدوق رضی الله عنه که در سال ۳۸۱ درگذشته است و صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه، یکی دیگر از کتب اربعه، در کتاب ارزنده "کمال الدین و تمام النعمه" که همواره مورد استناد و اعتماد علما و محققین بوده و هست، به سه طریق دیگر در باب "ما رُوی عن الصادق جعفر بن محمد رضی الله عنه" این دعای شریف را روایت کرده است که در این سه کتاب معتبر مجموعاً به شش طریق روایت شده است.

لفظ این دعای شریف بر حسب روایتی که در کافی، مقدم بر حدیث دیگر روایت شده و بر حسب روایت غیبت نعمانی و سه روایت کمال الدین این است:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

و در روایت دیگر "کافی" که روایت ۲۹ این باب است، متن دعا این است:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

که معلوم است اگرچه صحت صدور هر دو متن از امام علیه السلام محتمل و بلکه قابل قبول است؛ اما متن اول که به پنج سند روایت شده معتبرتر و جمله‌هایش زیباتر است. بدیهی است در صورت وحدت روایت و وحدت مضمون و اختلاف متن، به حکم:

«وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ»؛^۱

«و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم که ریشه‌های آن در ما فرو

رفته و شاخه‌هایش بر ما گسترده شده است».

باید متن فصیح‌تر و بلیغ‌تر را صادر دانست.

لذا ما هم در این مقاله متن اول را در بحث و تفسیر می‌گذاریم.

اعتبار سند دعا

اعتبار سند این دعا با اینکه در این سه کتاب معتبر به سندهای متعدد روایت شده است و بعضی از شواهد دیگر نیز اعتبار آن را تأیید می‌نماید.^۲ انصافاً اطمینان به صدور آن از امام علیه السلام حاصل است.

علاوه بر آن، بر فرض که در مثل این مورد سند ضعیف باشد، طبق قاعده تسامح در ادله سنن عمل می‌شود؛ اما به نظر حقیر، سند دعا واجد اعتبار کافی است و خواندن آن به نیت ورود جایز است.

پس از این مقدمه با استعانت از خداوند متعال برای اینکه به مفاد این دعا در حد بینش خود آگاهی یابیم، به شرح و تفسیر آن می‌پردازیم و اعتراف می‌کنیم که

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳.

۲. و از جمله مؤید صحت حدیثی که متضمن این دعاست، این است که در کمال الدین و مصباح المتعجد شیخ صدوق، دعای دیگری که طولانی است از جناب شیخ ابی عمرو عثمان بن سعید عمروی نایب خاص حضرت صاحب الامر علیه السلام روایت نموده است، و دعای مذکور به همین دعایی که ما از آن گفتگو می‌نماییم آغاز شده است، فقط به جای "لم أعرف نبیک"، "لم أعرف رسولک" فرموده است. این دعا نیز دعای شریفی است که سید در "جمال الاسبوع" فرموده است، که اگر از انجام آنچه ذکر کردیم، از تعقیب عصر جمعه عذر برای تو بود، پس پرهیز از اینکه این دعا را مهمل گذاری و خدا را به آن نخوانی که ما این دعا را شناختیم از فضل خدا - جل جلاله - که ما را به آن مخصوص گردانید، پس بر آن اعتماد کن.

کلمات صادر از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از دعا و مواعظ و حقایق عرفانی و اخلاقی و تعالیم و رهنمودهای ایشان در نواحی گوناگون برتر از آن است که بتوان شرح تفسیر کامل بر آنها نگاشت و اگر بعضی فرازهای سخنان آن بزرگواران را بتوان شرح و تفسیر جامع نمود، آن هم کار همه کس نیست و فقط بزرگانی می‌توانند در این کار توفیق یابند که در غور و دقت در احادیث و سخنان ایشان روزگاری را صرف کرده و با مکتب آن عزیزان درگاه خدا آشنا باشند.

اما ضعیفانی چون مرا، غواصی در این دریای ژرف بیکران و پرواز به این قلّه‌های بلند علم و معرفت هرگز میسر نخواهد شد. باید از خرمن معارف بزرگان و پرورش یافتگان این مکتب کسب فیض بینش و آگاهی نماییم و بدانیم در این مسیر که عالی‌ترین سیرهای کمالی بشر وجود دارد، هرچه جلو برویم و با بال سعی و خلوص بر قلّه‌هایی بس بلند پرواز کنیم، در برابر صاحبان مراتب عالی‌تر مانند نوزادی می‌باشیم که تازه چشم به دیدار جهان گشوده و بیرون از محدوده گهواره و اطاقش جایی را ندیده باشد و در برابر شخصی که سفرهای بسیار کرده و دریاها و کوه‌ها و اقیانوس‌ها و شهرهای کوچک و بزرگ را دیده و به کرات آسمانی نیز سفر کرده، قرار گرفته باشد. با این اعتراف به ناتوانی و قصور و کوتاهی خود، شرح و تفسیر دعا را در دو بخش آغاز می‌نماییم.

بخش اول: لغات دعا.

بخش دوم: تفسیر دعا.

در پایان نیز، بحث کلی در فایده دعا خواهیم داشت. ان شاء الله تعالی.



لغات دعا

بخش اول

لغات دعا

۱- الله

"الله" اسم است از برای ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه بدون لحاظ و تعیین صفتی از صفات.

ابن خالویه در "اعراب ثلثین سوره" می گوید:

«اسْمٌ لَا يَنْبَغِي إِلَّا لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ»؛

«اسمی است که سزاوار نیست مگر برای الله بلندمرتبه».

و در قول خدای تعالی: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا»^۱ گفته شده است؛ یعنی آیا در مشرق و مغرب خشکی و دریا و کوه و هموار و هر مکان و هر جایی احدی را که اسم او الله باشد، غیر از او می شناسی؟! یعنی نخواهی شناخت.

پیرامون این اسم، که به تصریح بعضی "اسم اعظم" است و در اینکه مشتق است یا مشتق نیست و مطالب دیگر، علمای بزرگ ادب و لغت و فلسفه و عرفان بیانات و تحقیقات مهمی در کتاب‌های شرح اسماء الحسنی و کتاب‌های لغت

۱. سوره مریم، آیه ۶۵.

و تفسیر و شرح ادعیه فرموده‌اند، که آوردن آن مباحث در این رساله خارج از ظرفیت آن است و اهل تحقیق و بررسی‌های عمیق را همان کتاب‌ها کافی و وافی است.

فقط در اینجا اجمالاً می‌گوییم: "الله"، که از آن تعبیر به اسم جلاله می‌شود، دلالت دارد بر ذات جامع جمیع صفات کمال، مثل علم و قدرت و تفرّد و وحدت؛ بنابراین یک مسمی بیشتر نخواهد داشت و این دلالت بر تفاوت نمی‌کند و این لفظ مقدّس مشتق باشد یا غیر مشتق و دلالتش بر ذات احدیت به وضع تعینی باشد یا تعینی. و در هر صورت این لفظ دلالت بر آن ذات دارد و در لسان عربی بین اسماء حسنی، اسمی که به دلالت مطابقی این دلالت را داشته باشد، در نظر نیست مگر در مثل «هو» این ادعا بشود.

راغب می‌گوید: اصل "الله"، اله است که همزه‌اش حذف شده و بر آن الف و لام تعریف وارد شده است و سپس مثل ابن خالویه به آیه شریفه ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ استشهاد نموده است و بنا بر آنکه مشتق باشد، چنان‌که از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود، در اینکه اصل "الله" اله بوده است، اختلافی نیست. هر چند در اینکه همزه آن حذف شده و به جای آن الف و لام آورده شده است، یا اینکه الف و لام بر آن داخل شده و الف اصلی آن حذف شده است. و به عبارت دیگر: در اینکه الف و لام تعویض است و قیاسی است یا تعویض نیست و به غیر قیاس است، اختلاف است. چنان‌که در سرّ قرائت آن به قطع همزه و نکات دیگر، بحث‌های ادبی لطیفی بین علمای نحو و ادب مطرح شده است که علاقه‌مندان می‌توانند آنها را در کتاب‌های نحو و ادب مطالعه فرمایند.

و در اصل اشتقاق "اله" نیز چند وجه فرموده‌اند:

وجه اول: اینکه اصل آن از «آله» (به فتح فاء و عین) است که اسم جنسی است

بر هر معبودی که به حقّ یا باطل عبادت شود؛ اعم از اینکه پرستنده معبود باطل فقط آن را معبود بداند و به ربوبیت "الله" معتقد باشد، مثل بسیاری از مشرکین. یا اینکه به ربوبیت آن و ائصافش به صفات کمالیه ربانی قائل باشد.

پس به عکس آنچه که فرقه گمراه وهابیه و ابن تیمیه و پیروانش گمان کرده‌اند که کلمه توحید فقط دلالت بر توحید الوهیت و نفی شرک در معبودیت دارد و نفی شرک در ربوبیت و اثبات توحید در ربوبیت از آن استفاده نمی‌شود. این کلمه طیبه بر نفی مطلق شرک برای حضرت احدیت دلالت دارد؛ زیرا شرک در الوهیت و معبودیت، همچنان‌که گاه به اعتقاد باطلی مثل عقیده به اینکه شیء وجود تنزلی خدا در عبادت او است، حاصل می‌شود. گاه هم به عقاید باطل دیگر مثلاً چیزی یا شخصی را در مثل امر خلق و رزق و امامت و احیا شریک خدا دانستن واقع می‌شود. پس وقتی گوینده این کلمه طیبه نفی هر معبود را نمود، چنان‌که نفی معبودی را که مشرک در عبادت به واسطه اعتقاد فاسدی آن را می‌پرستد، می‌نماید، معبودی را هم که مشرک در ربوبیت به واسطه اعتقادی از رقم دوم می‌پرستد، نیز نفی می‌نماید و نفی این دو معبود، نفی اصل و منشأ عقیده به معبودیت آنها است و چون موارد شرک در عبادت و پرستش ظهور پیدا می‌کند، از این جهت نفی آن شده و با نفی لازم نفی ملزوم (یعنی عقاید فاسدی که منشأ عبادت غیر خدا می‌گردد) نیز می‌شود.

بنابراین چنان نیست که کلمه توحید فقط شرک در الوهیت را - به معنایی که وهابی‌ها می‌گویند و مجامع با توحید ربوبیت می‌شمارند - نفی نماید و به نفی شرک در ربوبیت ارتباط نداشته باشد؛ بلکه وقتی معبود غیر او را نفی کردیم، هرگونه شریکی را هم برای او نفی نموده‌ایم و این در صورتی است که "الله" از "اله" (به فتح فاء و عین) مثل "عبد" لفظاً و معنأ باشد و الاً بر حسب اشتقاقات دیگر، این

توهم و هابی ها که می خواهند آن را مبدأ یک سلسله دعوای باطل دیگر خود قرار دهند، بطلانش به صراحت معلوم است.

وجه دوم: این است که "الله" مشتق از "آله" بر وزن علم (به فتح فاء و کسر عین) به معنای "تحیر" است؛ چون عقول در درک حقیقت ذات و صفات او متحیر و ناتوانند، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾^۱

«خدا با علم ازلی بر همه آینده و گذشته خلق آگاه هست و خلق را هیچ به او احاطه و آگاهی نیست».

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«كَلَّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْبِيرُ الصِّفَاتِ وَضَلَّ هُنَاكَ تَصَارِيفُ اللُّغَاتِ»

و نیز از آن حضرت روایت است که:

«كَلَّتِ الْأَلْسُنُ عَنْ غَايَةِ صِفَتِهِ وَالْعُقُولُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ».

نه ادراک بر کنه ذاتش رسد نه فکرت به غور صفاتش رسد

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

و در دیوان منسوب به حضرت مولی علیه السلام است:

كَيْفِيَّةَ الْمَرْءِ لَيْسَ الْمَرْءُ يُدْرِكُهَا فَكَيْفَ كَيْفِيَّةِ الْجَبَّارِ فِي الْقِدَمِ

هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ الْأَشْيَاءَ مُبْتَدِعاً فَكَيْفَ يُدْرِكُهُ مُسْتَحْدِثُ النَّسَمِ

گفتم: همه ملک حسن سرمایه تو است

خورشید فلک چو ذره در سایه تو است

۱. سوره طه، آیه ۱۱۰.

گفتا: غلطی زمانشان نتوان یافت

از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه تو است
و بنابر این وجه، دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر و بی‌نیاز از
بیان است.

وجه سوم: اینکه مشتق از "وله" است و بنابراین اصل "اله" هم "وله" است که
واو آن به همزه بدل شده است. و خداوند متعال را به این جهت "اله" گویند که هر
مخلوقی یا به تسخیر و یا به اختیار، مایل به او است، چنانکه می‌فرماید:

﴿كُلُّ قَدِّ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^۱

و نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۲

«موجودی نیست جز آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت او است
ولیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید».

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳

«ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد».

و در آیه دیگر فرمود:

﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۴

«هرچه در زمین و آسمان است، خواه ناخواه مطیع فرمان خدا است و به

۱. سوره نور، آیه ۴۱.

۲. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۴. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

سوی او رجوع خواهند کرد».

و از این جهت است که بعضی گفته‌اند: «اللَّهُ مَحْبُوبُ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا».

و این منافات ندارد که بعضی از افراد انسان به سبب برخی کاستی‌ها از او منصرف می‌شوند و سیر اختیاری خود را که باید به سوی او باشد، به قهقری مبدل کرده و از او دوری می‌جویند. با این حال، در سیر کلی، همه به سوی او می‌روند و بازگشت همه به سوی او است.

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱

«پس منزّه و پاک است خدایی که ملک و ملکوت هر موجودی به دست قدرت او است و همه شما به سوی او رجوع خواهید کرد».

و در لسان العرب است که:

مَعْنَى وِلَاةٍ: أَنَّ الْخَلْقَ يُوَلِّهُونَ فِي حَوَائِجِهِمْ؛ أَيُّ يُضَرِّعُونَ إِلَيْهِ فِيمَا يُصِيبُهُمْ وَيَفْزَعُونَ إِلَيْهِ فِي كُلِّ مَا يَنْوِبُهُمْ.

وجه چهارم: این است که از "آله يَلُوهُ لِيَاهَا" به معنای "احتجب" و مشتق باشد؛ چون حقیقت ذات او پنهان و محتجب از عقول و ابصار بوده و دیده نمی‌شود. در قرآن مجید نیز به این معنا اشاره شده است:

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۲

«او را هیچ چشمی درک ننماید، و حال آن‌که او بینندگان را مشاهده می‌کند و لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است».

و اسم "الباطن" نیز بر آن دلالت دارد. و در حدیث است:

۱. سوره یس، آیه ۸۳.

۲. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

«إِنَّ اللَّهَ اخْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا اخْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ الْأَعْلَى يَطْلُبُونَهُ كَمَا تَطْلُبُونَهُ أَنْتُمْ»؛

«خداوند متعال از عقل‌ها محجوب و پنهان است، چنان‌که از بصرها و چشم‌ها محجوب و پنهان است و به درستی که ملائکه اعلی و فرشتگان بالا او را طلب می‌کنند، همچنان که شما طلب می‌نمایید».

بنابراین، این وجه و وجه سوم نیز دلالت کلمه توحید بر نفی شرک در ربوبیت ظاهر است.

وجه پنجم: این است که از "أله إلی فلان" مشتق است؛ یعنی به او سکون و آرام گرفت، به این جهت که عقول به او آرامش می‌یابد. و جهان‌بینی اهل توحید به شناخت او باوربخش و موجب اعتماد می‌گردد و دل‌ها به یاد او اطمینان پیدا می‌کند، چنان‌که می‌فرماید:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱

«آگاه باش تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گردد».

و در دعای عرفه است:

«مَاذَا فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ وَمَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ»؛

«چه چیزی را گم کرد کسی که تو را پیدا کرد و چه چیزی را پیدا کرد کسی

که تو را گم کرد؟»

وجه ششم: اینکه "أله" مشتق از "أله" (به فتح فاء و کسر عین) است که به معنای پناه جستن و پناه گرفتن باشد. و به خدا از این جهت "أله" گویند: پناه حقیقی و مفرع همه است. بنابراین، این وجه و وجه پنجم نیز کلمه توحید مطلق شریک را

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

نفی می‌نماید. این بود عمده وجوه یا تمامی وجوهی که در مبدأ اشتقاق "اله" فرموده‌اند.

و اما "اللهم"؛ در چگونگی ترکیب آن فرموده‌اند: معنای آن "یاالله" است و کلمه «یا» به جهت تعظیم اسم جلاله از آن حذف شده و عوض آن میم مشدد در آخر آن آورده شده است و این از خصایص این اسم است؛ چنان‌که تاء قسم به آن اختصاص دارد.

و فرّاء گفته است: اصل "اللهم"، "یا الله آمنا بالخير" است، یعنی ای خدا قصد کن ما را به خیر. ولی قول اول ارجح و اقوی است.

۲- عرفان و معرفت

معرفت و عرفان؛ ادراک شیء است به اندیشه و تدبیر در اثر آن چیز، که اخصّ از علم می‌باشد؛ زیرا علم مطلق ادراک است و به تفکر در خود شیء نیز حاصل می‌شود. به عبارت دیگر می‌توان گفت: معرفت اعم است؛ زیرا علم ادراک حقیقت شیء است و معرفت ادراک شیء است؛ خواه به حقیقت باشد یا به ظاهر و آثار. و بنا بر اینکه عرفان و معرفت اعم از معرفت حقیقت شیء یا آثار و وجوه آن باشد، حدیث شریف معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» را این‌گونه می‌توان تفسیر نمود: هرکس شناخت حقیقت نفس خود را که مرکب و محتاج و دارای سایر صفات و مشخصاتی است که باری تعالی از آن منزّه است، می‌شناسد؛ پروردگار خود را که از این صفات و صورت عرفان اول، عرفان حقیقت نفس است و عرفان دوم، همان عرفان شیء و به چیزهایی است که از او سلب می‌شود و خارج از حقیقت ذات او است.

و می توان تفسیر نمود: هرکس شناخت نفس خود را که محتاج و نیازمند به غیر و مصنوع و مخلوق و مملوک غیر و غیر مستقل بالذات و معلول و حادث است، خدا را که صانع و خالق و مالک و آفریننده و هستی بخش او است، به بی نیازی و کمال و سایر صفات جلال و جمال می شناسد که بنابراین وجه، عرفان و معرفت در هر دو جزء حدیث به معنای عرفان آثار و تفکر در آثار و اوصاف نفس و رب حاصل شده و به معرفت حقیقت آنها ارتباط و دلالت ندارد.

و می توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه حقیقت آن را نمی توان شناخت و درک آن میسر نیست، پروردگار خود را نیز می شناسد به اینکه حقیقت وجود و کُنه ذاتش از دسترس ادراک بیرون است و بنابراین وجه نیز، معرفت به حقیقت ذات تعلق نگرفته و با تدبیر در آثار حاصل شده است. و در این معنی شاعر می گوید:

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

و می توان تفسیر نمود: هرکس نفس خود را بشناسد که در اداره تمام اموری که مربوط به او است از جسم و روح یگانه است و تمام اعضا و قوا تحت فرماندهی واحد قرار دارند، و اگر نظام اداره نفس، دو فرمانده و دو مدیر داشت، امور آن مختل و تباه می گشت، می فهمد که در کل جهان و تمام عالم امکان نیز اگر فرماندهی و مدیریت متعدد باشد، نظام عالم کاینات مختل و همه تباه می شوند؛ لذا خدا را به یگانگی و وحدت و بی شریکی می شناسد. بنابراین وجه نیز عرفان به غیر حقیقت و کُنه ذات تعلق گرفته و به تدبیر در آثار حاصل شده است.

و تفسیر دیگر این است: هرکس نفس خود را بشناسد به اینکه دارای توانایی و علم و ادراک است - هرچند محدود - می شناسد آن کسی که او را آفریده و این صفات را به او عطا کرده است، خود دارای تمام صفات کمالیه است؛ زیرا بدیهی

است که «فاقد شیء معطی آن خواهد بود» و نیازمند، کسی را بی نیاز نخواهد کرد.

ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

و نیز به تدبّر و اندیشه می شناسد که این صفات را خودش به خودش نداده، چنانکه خودش را خودش نیافریده است، پس می شناسد که بخشنده، هرچه از هستی و صفات جمال و جلال دارد، از خودش می باشد که این هستی و این صفات را به او عطا کرده است. بنابراین وجه نیز، عرفان در هر دو جزء به تدبّر در آثار فراهم می شود.

سایر وجوهی که در تفسیر این حدیث می توان بیان کرد، نیز از این دو قسم خارج نیست؛^۱ که یا معرفت نفس به حقیقت و به تدبّر در ذات آن حاصل شده و یا به تدبّر در اندیشه آثار آن.

اما معرفت "ربّ" بنا بر تمام وجوه، به تدبّر در آثار حاصل می شود. لذا گفته می شود: فلان کس خدا را می شناسد. و گفته نمی شود: خدا را می داند؛ چون معرفت بشر به خدا به تدبّر در آثار او است، نه به اندیشه در ذات او. و از سوی دیگر گفته می شود: خدا فلان چیز را می داند. و گفته نمی شود: خدا فلان چیز را می شناسد؛ زیرا معرفت بر علمی اطلاق می شود که وصول به آن با تفکر باشد و خدا از آن منزّه است؛ بلکه علم خدا حضوری و بدون سابقه تفکر و اندیشه و غیر مسبوق به جهل و عدم است. گفته نشود: اگر معرفت باید مسبوق به تفکر و تدبّر در آثار شیء باشد، پس اینکه گفته می شود: معرفت الله فطری است، و در قرآن مجید می فرماید:

۱. وجوهی را که در تفسیر این حدیث فرموده اند، می توانید در کتاب «مصباح الفلاح» یا «نفیس العرفان» که هر دو از تألیفات مرحوم آیت الله پدر نگارنده این رساله است مطالعه فرمایید.

﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱؛

«در وجود خدا که فاطر آسمان‌ها و زمین است، شکی نیست.»

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۲؛

«و اگر از ایشان سؤال کنی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرده

است، هر آینه می‌گویند: خدا.»

و بالجمله در این آیات و آیات دیگری از قرآن مجید، مثل آیه:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۳؛

«به جانب آیین اسلام روی آور و پیوسته از دین خدا که فطرت خلق را بر

آن آفریده است، پیروی کن.»

و از احادیث شریفه استفاده می‌شود که: معرفت خدا و رسول و امام فطری

است و نیاز به تدبّر ندارد.

مقصود از اینکه گفته می‌شود: دین فطری است، به یکی از دو معنا است: یکی

اینکه دین بر بشر تحمیل نشده؛ بلکه با فطرت او موافق است و حرکت در مسیری

است که انسان بالطبع و به فطرت باید داشته باشد و وقتی آن را بر او عرضه بدارند،

از آن سرباز نزده و ابراز تنفر نمی‌نماید و دین حاجت فطری او را بر می‌آورد.

مثلاً فطرت بشر خواهان عدالت و راغب و مشتاق به خیر و احسان است. از

این جهت هر چه پیشنهاد عدالت بخش به او بدهند و او را به خیر و احسان، امانت

و راستی، وفا و حفظ عهد، و رحم و انصاف دعوت نمایند، آن را طرد نمی‌نماید.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۵.

۳. سوره روم، آیه ۳۰.

و اگر عوامل و موانعی بین او و فطرتش حجاب نشده باشد، از این‌گونه پیشنهادها استقبال می‌کند.

همچنین چون نیاز به خداپرستی در فطرت بشر است و انسان احساس می‌کند که فقیر و محتاج است، باید به یک نقطه‌ای که غنای مطلق و بی‌نیازی محض و قدرت نامحدود و علم غیر متناهی باشد، خود را متصل و متکی نماید. او کسی را می‌خواهد که بتواند حوایج او را برآورد و او را در شداید و سختی‌ها یاری دهد و یاد او آرام‌بخش روح و روانش باشد.

بشر بالذات خود را گمراه می‌بیند و هستی و تمام حیثیات خود را هر ساعت و هر دقیقه و ثانیه در معرض انواع خطرات می‌بیند و می‌خواهد به مرکزی که بر تمام کاینات حکم فرما و مسلط و محیط بوده و پناه‌گاه او از این خطرات باشد، اتکا و اعتماد کند؛ لذا وقتی دین را به مفهوم صحیحش، که برآورنده این تمایلات فطری است، به او عرضه بنمایند، بالفطره آن را قبول می‌کند؛ زیرا همان چیزی است که او می‌خواهد. این معنا از فطری بودن دین با اینکه می‌گوییم: معرفت خدا به اندیشه در آثار بدون تفکر در ذات حاصل می‌شود، منافات ندارد.

معنای دیگر فطری بودن دین، این است که فطرت بشر آن را تأیید و تصدیق می‌نماید و از قضایایی است که اگرچه محتاج به قیاس و برهان است؛ اما قیاس و برهان آنها از خودشان جدا نیست و با آنها همراه و در آنها مطوی است، چنان‌که گفته‌اند: «قَضَايَا قِيَاسَاتُهَا مَعَهَا» و در بیان مثال برای آن گفته شده است: این قضیه که "عدد چهار زوج است" فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عدد چهار قابل انقسام به دو عدد متساوی است و هر عدد قابل انقسام به دو عدد متساوی، زوج است، پس عدد چهار زوج است.

یا در همین مسأله "معرفت الله" می‌گوییم: این قضیه که "عالم، خدا و آفریننده

دارد" فطری است؛ زیرا دلیل آن با آن همراه است و آن این است که عالم حادث و پدید آمده است و هر حادث و پدید آمده، آفریننده و پدید آورنده دارد، پس عالم آفریننده دارد.

یا می‌گوییم: "عالم ناظم غیبی و نامرئی دارد" فطری است؛ زیرا دلیل آن از آن جدا نیست و آن مثل این قیاس و برهان است که عالم نظم و حساب دارد و هر چیزی که نظم و حساب داشته باشد، نظم دهنده دارد، یا هر نظم و حسابی ناظم دارد. پس عالم ناظم دارد، یا پس نظم و حساب عالم نیز ناظم دارد.

بنابراین، فطری بودن دین به حسب اصطلاحات اهل معقول و منطوق این است که: دلایل یک قضیه‌ای که مورد تصدیق قرار می‌گیرد، با خود او باشد. و این اصطلاح نیز با معنای لغوی عرفان و معرفت که به حقیقت اشیا تعلق نمی‌گیرد و به شناخت اموری مربوط است که با تفکر و اندیشه در آثار آنها شناخته می‌شوند، منافات ندارد؛ زیرا قضیه فطری هرگاه با آثاری که با موضوع آن قضیه فطری ارتباط داشته باشد، همراه باشد و آن آثار دلیل آن باشد، شناخت آن قضیه، عرفان و معرفت خواهد بود.

و بالاخره سومین معنا برای فطری بودن دین، این است که: انسان خود به خود و ناخودآگاه و بدون اینکه قصد و نیت قبلی داشته باشد، به سوی خدا متوجه می‌شود و در فرصت‌هایی دلش به سوی خدا کشیده شده و به یاد او می‌افتد. حتی مکرر شنیده و دیده شده است افرادی که در الحاد و زندقه بسیار متعصب و در عناد و لجاج با اهل توحید سخت استوار بودند، در طی جریان‌ها و حوادثی که در زندگی آنها روی داد، ناخودآگاه به سوی خدا متوجه شدند، یا عملیات و کارهایی از آنها سر زد که منشأ آن جز ایمان به عالم غیب و جهان دیگر، چیز دیگری نیست. از جمله در هنگام ابتلا و گرفتاری‌ها، وقتی انسان امیدش از همه جا بریده

و قطع شود، دلش به سوی او متوجه می شود، چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ * بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ﴾^۱

«بگو آیا می بینید اگر عذاب خدا یا روز قیامت برای شما آمد آیا غیر خدا

را می خوانید اگر شما راستگو باشید * بلکه او را می خوانید».

و در حدیثی که در تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از

حضرت صادق علیه السلام روایت شده، همین معنی بیان شده است. برحسب این

حدیث، شخصی از امام صادق علیه السلام درباره خدا سؤال نمود، حضرت در پاسخ او

فرمود:

«هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةَ قَطُّ»؛

«آیا هرگز سوار کشتی شده‌ای؟»

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا کشتی تو شکسته شده است در حالی که کشتی دیگری نباشد که تو

را نجات دهد و شناگری ندانی که تو را بی نیاز کند؟

عرض کرد: بله.

فرمود: آیا دل تو متوجه شد به اینکه شیئی از اشیا هست که بتواند تو را از

ورطه‌ای که در آن افتاده‌ای نجات دهد؟

عرض کرد: بله.

فرمود:

۱. سوره انعام، آیه ۴۰ و ۴۱.

«ذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حِينَ لَا مُنْجِي، وَعَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثٌ»؛

«این شیء آن خدایی است که توانا بر نجات دادن است، هنگامی که نجات دهنده‌ای نیست، و توانا به فریاد رسیدن است هنگامی که فریاد رسنده‌ای نیست».

و چه نیکو سروده است در این معنا، مرحوم آیت الله والد رحمته در گنج دانش: شناسایی حقّ امری غریزی است در این نکته حکم عقل طبیعی است اگر افرافی به دام ابستلایی به جز او از که می جویی رهایی باری از جمله فرق‌های معرفت و علم این است که فرموده‌اند: ضدّ معرفت انکار است، چنان‌که در قرآن مجید می فرماید:

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾^۱

«نعمت خدا را شناخته، سپس انکار می کنند».

و می توان گفت: این هم اشعار دارد بر اینکه معرفت از اموری است که در فطرت انسان است، به آنچه که به آن تعلق می گیرد، جهل مطلق ندارد. لذا اگر آن را نفی کرد، انکار است. و جهل یا اعم از عدم معرفت و عدم علم است یا فقط ضد علم است. بدیهی است این دو لفظ به گونه‌های دیگر استعمال می شوند و چنان نیست که کل مطلب در این دو لفظ (علم و معرفت) این باشد که ما بر شمردیم؛ بلکه با مراجعه به کتب لغت و موارد استعمالات و بررسی‌های دقیق‌تر به نکات بیشتر می رسیم.

چنان‌که از همین بیاناتی که در اینجا نمودیم، معنا و تفسیر بعضی از احادیث،

۱. سوره نحل، آیه ۸۳.

مثل حدیث معروف «أَعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» مکشوف می‌گردد.

از پیرزنی پرسیدند: خدا را به چه شناختی؟ گفت: به گردش کردن این چرخ (اشاره نمود به چرخ‌چی که در پیش رو داشت) که تا او را نگردانم نمی‌گردد، پس چگونه چرخ گردون بدون گرداننده و محرک در حرکت است. ولذا گفته‌اند: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ».

بلی در طبع هر داننده‌ای هست که باگردنده گرداننده‌ای هست
از آن چرخ‌ک که می‌گرداند آن پیر قیاس چرخ گردون را همی گیر
اگرچه از ازل یابی درستش نگردد تا نگردانی نخستش

هم بر این عجزوزه، عارف گفته می‌شود و هم بر آن فیلسوفی که همین برهان حرکت را با تفصیل و کشف حرکاتی که کل جهان و اعضا و اجزای آن را به این شکل درآورده، از حرکات اتمی تا کهکشانی و بالاتر و حرکت جوهری با قوی‌ترین تقریر علمی بیان می‌نماید و هیچ چیز و هیچ موجود را در این عالم از حرکت؛ بلکه حرکات گوناگون فارغ نمی‌بیند و از تماشای حرکات عالم حیوان، نبات، جماد، کرات و درک آنها سرمست معرفت و سرشار از لذت معنوی و عرفانی می‌شود، همه عارفند و همه او را می‌طلبند و شوریده و شیفته و واله اویند.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه
آری هم آن عارفی که می‌گوید:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را قبل از آن دیدم».

و هم آنکه می‌گوید:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ بَعْدَهُ»؛

«چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را بعد از آن دیدم».

و هم آن عارف موحد و یکتاشناسی که مصداق این شعر می باشد.

هرگز حدیث حاضر غایب شنیده‌ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بلکه خود را هم فراموش می کند و فریاد می زند:

«مَا رَأَيْتُ شَيْئاً سِوَى اللَّهِ»؛

«چیزی را ندیدم به جز خدا».

اما در اصطلاح عرفان و عرفای حقیقی، عارف صورتان مجازی که ریاضات حقه و شرعی را ترک کرده و به اوراد و اذکار و ترتیبات مبتدع و غیر وارده از مبدأ وحی و خواندن اشعار و غزلیات سرگرم کننده و تعالیم افراد منحرف را به جای تعالیم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برنامه خود قرار داده و ترک دنیا را به ترک امر به معروف و نهی از منکر و مداخله نداشتن در امور اجتماعی می دانند و می خواهند با همه در مسلک صلح کل باشند، عارف نمی گویند؛ بلکه عارف کسی است که در معرفت خدا و معرفت انبیا و اوصیا که اولیای مسلم اویند و معرفت شریعت و احکام او و سلوک راه آنها بیش از حد متعارف به مقاماتی رسیده و به درجاتی نایل شده باشد.

۳- نفس

نفس در لسان عرب و کتاب و سنت و اشعار و بیانات فارسی و عربی، در معانی متعدد استعمال شده است که به بعضی از موارد آن اشاره می شود.

۱- معنی اول این است که نفس گفته می شود و از آن، حیثیت و ناحیه وجود انسان قصد می شود که اگر کنترل نشود و عقل با کمک نیروی بازدارنده ایمان آن را در حد اعتدال بین افراط و تفریط نگاه ندارد، سبب شقاوت و سقوط انسان

می‌گردد، باید عقل با نیروی بازدارنده و راننده ایمان، نفوسی را که سستی و وقوف و عقب ماندگی و تنبلی دارند به پیش براند و نفوس حادّ و سرکش و افراطی را از طغیان بازدارد.

این بُعد وجود انسان، همان غرایز گوناگون او مثل غریزه شهوت، غضب، حبّ نفس، حبّ جاه و سایر میل‌ها و غرایز است، اگرچه همه را تحت سه قوه "شهویه و غضبیه و واهمه" می‌شمارند، وجود انسان، میدان عملیات این غرایز و تنازع آنها است و به این ملاحظه، "نفس در برابر عقل" گفته می‌شود.

در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ۖ﴾^۱

«هرکس از ایستگاهی که در برابر پروردگارش دارد (مقام رب) بترسد و نفس را از هوا و هوس بازدارد، به تحقیق که بهشت جایگاه او است».

هوایی که در این آیه ذکر شده، ظاهراً همان هوای نفس و تأثیر غریزه زیاده طلبی بشر در غرایز دیگر است. زیاده جویی‌های نفس در اعمال غرایز و میل او به خوش گذرانی و عیش و تن پروری و بیکاری و افراط در هوای نفس است که باید نفس را از آن بازداشت و در این راه انسان باید تا آنجا جلو برود و ترقی کند که دواعی نفسانی در اعمال این غرایز را در خود بمیراند، و معنی «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» را در خود حاصل سازد.

با این نفس باید مجاهده کرد؛ جهاد اکبری که پیغمبر ﷺ به مردمی که از جهاد با دشمن خدا برگشته بودند، فرمود:

۱. سوره نازعات، آیه ۴۰.

«رَجَعْتُمْ مِنْ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ وَبَقِيَ عَلَيْكُمْ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ»؛^۱

«از جنگ و جهاد کوچک برگشتید و حال آنکه جهاد بزرگتر برای شما باقی است.»

همین جهاد با نفس است که بسیار دشوار است و حتی بعضی از عواملی که در جهاد با کفار یار و مددکار انسانند یا حداقل مانع نیستند، در اینجا در کنار نفس، با شخص مجاهد در ستیزند.

و چه بسا انسان گمان کند که نفس را رام کرده و بر آن مسلط شده است، در حالی که همین گمان، از تسویلات و اغوائت نفس است و چنان نفس او را در معرکه‌های مختلف مغلوب می‌نماید که بسا جبران آن شکست به زودی ممکن نگردد.

دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست

کوبه دریاها نگردد کم و کاست

نفس را هفتصد سراست و هر سری

از ثری بگذشته تا تحت الثری

اگر انسان زمام نفس را در اختیار بگیرد، نفس یار و مددکار او در سلوک طریق کمال و سیر الی الله خواهد شد و از سوی دیگر: اگر آن را به حال خود واگذارد، تقاضاهای عجیب و غریب و مهلک و وحشتناک از او می‌نماید و هرچه بیشتر به تقاضای او توجه کند، تقاضاهای خطرناک او بیشتر می‌شود.

النَّفْسُ رَاغِبَةٌ إِذَا رَغِبَتْهَا وَإِذَا تُرِدُّ إِلَى قَلِيلٍ يَمْنَعُ

باری چه بسیار قهرمانان و زورمندان که در میدان نبرد با نفس مانند گنجشکی

۱. کافی و وسائل الشیعه، باب جهاد نفس.

ضعیف، خوار و ذلیل می‌باشند.

مردی، گمان مبرکه به پنجه است و زور کتف

با نفس اگر برآیی دانم که شاطری

با شیر مردیت سگ ابلیس صید کرد

ای بسی هنر بمیر که از گربه کمتری

و از بهترین اشعاری که وضع نفس و چگونگی موضع‌گیری در برابر آن را

تشریح می‌کند، این اشعار "بوصیری" در قصیده معروف به "برده" است.

النَّفْسُ كَالطِّفْلِ إِنْ تَهَمَّلَهُ شَبَّ عَلَى حُبِّ الرِّضَاعِ، وَإِنْ تَقَطَّمَهُ يَنْفَطِمُ
كَمْ حَسُنَتْ لَذَّةٌ لِمَرَّةٍ قَاتِلُهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ أَنَّ السَّمَّ فِي الدَّسَمِ
وَخَالَفِ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ وَاعْصَمَهَا وَإِنْ هُمَا مَحْضَاكَ النَّصْحُ فَاتَّهَمُ^۱

در حدیث است:

«جَاهِدْ هَوَاكَ كَمَا تُجَاهِدُ عَدُوَّكَ»^۲

«با هوای نفست بجنگ کما اینکه با دشمنت جنگ می‌کنی.»

از این حدیث و بعضی احادیث دیگر استفاده می‌شود که نفس به خودی خود

مذمتی ندارد؛ بلکه متابعت هوای او و تحت ضوابط عقلی و شرعی قرار ندادن او،

مذموم و خطرناک است.

چنان‌که در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است:

۱. نفس مانند کودک است که اگر او را از شیر بازگیری، باز گرفته می‌شود. چه بسا نیک جلوه می‌کند برای آدم لذتی که کشنده او است، از آن جهت که نمی‌داند سم در چربی است. و مخالفت کن نفس و شیطان را و نافرمانی کن آنها را و اگر تو را خالصانه خیرخواهم نمایند، آنها را متهم بشمار.

۲. کافی و وسایل، باب جهاد با نفس.

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ؛ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ»؛^۱

«همانا ترسناک‌ترین چیزی که من برای شما می‌ترسم، دو چیز است: تبعیت هوی و هوس و طولانی کردن آرزوها، که تبعیت هوا و نفس از حق جلوگیری می‌کند و طولانی کردن آرزوها آخرت را به باد فراموشی می‌سپارد».

۲- معنی دوم این است که گاهی نفس گفته می‌شود و از آن، یکی از حالات و شؤون مختلف آن قصد می‌شود؛ مانند "نفس اماره" که صاحب خود را به بدی امر می‌کند، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾؛^۲

«تبرئه نمی‌کنم نفس خود را، به تحقیق که نفس هر آینه بسیار امرکننده به بدی است، مگر آنچه را که خدا رحم کند».

اگر الف و لام در کلمه "النفس" برای جنس یا استغراق باشد؛ ظاهر آن این است که جنس نفس یا هر نفسی اماره به سوء است؛ اما با توجه به آیات دیگر و احادیث و روایات و اینکه فطرت بشر بر هدایت و مسیر راه صواب است، این احتمال مردود است، چنان‌که در حدیث است: امام زین العابدین علیه السلام در برابر این سخن حسن بصری که گفت:

«عَجِبْتُ لِمَنْ نَجَا كَيْفَ نَجَا»؛

«تعجب دارم از کسی که نجات یافت، چگونه نجات یافت».

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۴۲.

۲. سوره یوسف، آیه ۵۳.

فرمود:

«عَجِبْتُ لِمَنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ»:

«تعجب دارم از کسی که هلاک گردید چگونه (و چرا) هلاک گردید».

سخن حسن بصری بر این مبنا است که: سیر عادی هرکسی به سوی هلاکت است، لذا اگر کسی نجات یافت جای شگفتی است؛ ولی رهنمود امام علیه السلام این است که مسیر عادی هرکسی به سوی رستگاری و کمال و رسیدن به قرب الهی و وصال معنوی است؛ لذا اگر کسی نجات یافت، جای تعجب نیست که با فطرتی که انسان دارد و با وسایل و نعمت‌هایی که در اختیار دارد و می‌تواند از همه، در سیر الی الله تعالی یاری بگیرد و همه را با خود همکار سازد و با این همه هدایت‌های فطری و عقلی و شرعی هلاک گردد، این هلاکت جای تعجب است.

بنابراین ظاهراً الف و لام در کلمه "النفس" برای عهد است و مقصود همان نفس اماره است و مراد از نفس اماره هم نفس انسان در حال سقوط و سیرهای حیوانی او است و در روایاتی که در مذمت نفس رسیده، مراد همین نفس است و دستوراتی که برای تهذیب و تزکیه نفس و جهاد با آن رسیده یا مستقیماً به جهاد با این نفس نظر دارند یا پیشگیری‌هایی را پیشنهاد می‌نمایند که نفس انسان متمایل به این حال نگردد و در سیر کمالی خود فعال‌تر شود.

مقامات چهارگانه‌ای که علمای اخلاق با استفاده از راهنمایی‌های قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام طی آن مقامات را توصیه نموده‌اند، یا خط جهاد با نفس است و یا مربوط به تکمیل نفس این مقامات، عبارتند از: "محاسبه" و "مشارطه" و "معاتبه" و "معاقبه"، چنان‌که در احادیث نیز وارد شده است:

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا، وَزِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا، وَتَجْهَرُوا
لِلْعَرَضِ الْأَكْبَرِ»؛^۱

«محاسبه نمایید خود را پیش از اینکه در معرض حساب روز قیامت قرار
بگیرید، و بسنجید آن را پیش از آن که سنجیده شوید و برای حساب روز
قیامت آماده گردید».

و در روایات است: شخصی از بنی اسرائیل چهل سال عبادت کرد و سپس
قربانی نمود، قربانی او مقبول نشد. نفس خود را مورد عتاب و سرزنش قرار داد
و گفت:

«مَا أُوتِيْتُ إِلَّا مِنْكَ وَمَا الذَّنْبُ إِلَّا لَكَ»؛

«به من وارد نشد (آنچه وارد شد) مگر از تو و گناه نیست مگر برای تو».
به او خطاب شد: توبیخی که به نفس خود کردی، از عبادت چهل ساله ات بهتر
است.

و در "مشارطه" می توان نذر زجر از گناه را مثال آورد، چنانکه در "معاقبه" نیز
می توان به کفارات استشهاد نمود.

باری از نام های دیگری که نفس به مناسبت شوون و حالات دیگر دارد؛ یکی
"نفس لوامه" و دیگری "نفس مطمئنه" است.

نفس لوامه

"نفس لوامه" عبارت است از نفسی که صاحب خود را بر گناهی که از او صادر
شده و بر آنچه از منافع حقیقی و کمالات انسانی و درجات اخروی از او فوت
می شود، ملامت می نماید.

۱. کافی و وسایل، باب جهاد اکبر.

و این از علایم ایمان است که اگر از شخص گناهی صادر شود و پشیمان نگردد، به حکم:

«مَنْ لَمْ يَنْدُمْ عَلَى ذَنْبٍ اَزْتَكَبَهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ»^۱

«کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب شده مؤمن نیست».

و اگر پشیمان شود، لازمه آن، ملامت و سرزنش نفس است بر گناهی که از او صادر شده است.

و نیز در روایت است: مؤمن گناه خود را مانند صخره و سنگ بزرگی می بیند که می ترسد بر او فرود آید، و منافق گناه را مثل مگسی می بیند که بر بینی او نشسته باشد.

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّمَا صَخْرَةٌ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ كَذُّبَابٍ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ»^۲

و این نفس لوّامه همان نفسی است که در قرآن مجید می فرماید:

﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^۳

«نه سوگند به نفسی که بسیار ملامت کننده است».

به هر حال از آیات و روایات، مدح نفس لوّامه استفاده می شود و صاحب چنین نفسی باید آن را علامت بیداری وجدان و آگاهی باطن و ضمیر و غنیمت بدانند و در نیل به مراتب بالاتر تلاش کند.

۱. کافی و وسایل، باب توبه.

۲. مکارم الاخلاق، چاپ قدیم، ص ۲۵۷، فصل ۵، وصیت پیغمبر ﷺ به ابادر.

۳. سوره قیامت، آیه ۲.

نفس مطمئنه

”نفس مطمئنه“ نفسی است که صاحب آن به عقاید حقّه و ثواب و عقاب اطمینان یافته و آرامش دارد، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف اهل تقوی می فرماید:

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»^۱

«پرهیزکاران نسبت به بهشت مانند کسانی هستند که آن را دیده و به نعمت آن نایل شده باشند و نسبت به آتش، مانند کسانی هستند که آن را دیده و در آن معذب شده باشند.»

و در روایتی که مربوط به جوانی از انصار است (برحسب بعضی روایات حارثه بن مالک انصاری نام داشت) نیز نظیر همین جمله هست.

این حال اطمینان نفس که از آثار یقین است، از شوون ممتاز نفس است و درجات سعادت بستگی به درجات این اطمینان دارد و از شوون آن، رضا و تسلیم و توکل و تفویض است که شرح آن در اینجا اطاله کلام و زاید بر مقام شمرده می شود.

این مقام است که به موجب قرآن مجید، صاحبش به خطاب:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲

«ای نفس قدسی و دل آرام (به یاد خدا) امروز به حضور پروردگارت

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۳.

۲. سوره فجر، آیه ۲۷ - ۳۰.

بازآی که تو خشنود (به نعمت‌های ابدی او) و او راضی از (اعمال نیک) تو است، بازآی و در وصف بندگان خاص من درآی و در بهشت (رضوان) من داخل شو».

سرافراز می‌شود، چنان‌که در کافی است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد:

«هَلْ يَكْرَهُ الْمُؤْمِنُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ؟»

«آیا مؤمن بر قبض روحش اکراه می‌شود».

فرمود: لا والله؛ نه به خدا سوگند! به تحقیق وقتی ملک الموت برای قبض روح او می‌آید، جزع و بی‌تابی می‌کند. ملک الموت به او می‌گوید: جزع نکن به خدا سوگند من به تو مهربان‌تر از پدرت هستم اگر حاضر بود. سپس می‌گوید: نگاه کن! نگاه می‌کند انوار محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام را می‌بیند. ملک الموت به او می‌گوید: اینها هستند رفقای تو در بهشت، در این حالت هیچ چیزی برای او از قبض روحش خوشایندتر نیست.

بدیهی است این نفس مطمئنه نیز مراتب متعددی دارد، چنان‌که یقین نیز دارای مراتب و درجاتی است تا برسد به مرتبه بلند سید الشهداء حسین علیه السلام که بالاترین مراتب اطمینان نفس را دارا بود و در حرکت تاریخی کربلا، از آغاز تا پایان، بر سر موضع الهی خود ایستاد و مصایب جانکاه، که شجاع‌ترین و دلاورترین افراد را سست می‌نماید و از انجام تصمیم و تعقیب هدف باز می‌دارد، او را از انجام تصمیم و تعقیب هدف مقدسش باز نداشت. لذا سوره فجر که این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...﴾ آخرین آیه آن است، به نام آن حضرت نام‌گذاری شده است. و در روایت است:

«إِقْرُؤُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَنَوَافِلِكُمْ؛ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛^۱

«بسخوانید سوره فجر را در فریضه‌ها و نوافله‌هایتان؛ زیرا آن، سوره

حسین علیه السلام است».

۳- سومین معنای نفس، ذات شیء و خود شیء است، مثل اینکه در قرآن

مجید می‌فرماید:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛^۲

«ما آیات قدرت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً روشن

می‌گردانیم تا آشکار شود که آن حق است».

و همچنین می‌فرماید:

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»؛^۳

«آیا در خودتان به چشم بصیرت نمی‌نگرید».

و مثل "نفسك" در همین دعای معرفت.

گفته نشود؛ این معنا با اضافه آن به ضمیر مخاطب یا غایب یا ضمیر نفس یا

ظاهری که به معنی آنها باشد، منافات دارد؛ زیرا علتش این است که در اینجا، فایده

اضافه این است که نفس مضاف الیه مقصود است و در واقع این اضافه، تعیین‌کننده

نفس می‌شود و آن را از اطلاق که دارد خارج می‌نماید و به این اعتبار، دوئیت بین

مضاف و مضاف الیه حاصل است، مثل اینکه می‌گوییم: خود شما، و شخص شما.

۴- چهارمین معنای نفس، روح و جان است، چنان‌که در این آیه است:

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق (ثواب قراءة السور).

۲. سوره فصلت، آیه ۵۳.

۳. سوره ذاریات، آیه ۲۱.

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾^۱

«خدا وقت مرگ، ارواح را می‌گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده در

خواب روحش را می‌گیرد».

و در شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است:

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفْرَاتِ

و شاید از این قسم باشد قول کسی که می‌گوید:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ»؛

«قسم به خدایی که جانم در دست او است».

۴- نبی و نبوت

راغب می‌گوید: "نبوت" سفارت بین خدا و بین خردمندان از بندگان او برای برطرف کردن علت آنان در امر معاش و معاد است. و نبی را برای اینکه خبر دهنده است به آنچه عقل‌های پاک به سوی آن آرام می‌گیرند، "نبی" می‌گویند. و صحیح است که فعل به معنی فاعل باشد؛ یعنی خبردهنده، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲

«(به پیامبر گفت:) بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم».

۵- رسول

"رسول" به معنای فرستاده و پیام‌بر و پیام‌آور است، و چنان‌که راغب می‌گوید: گاه به سخن و پیامی که برده می‌شود، رسول گفته می‌شود، چنان‌که بر شخصی که

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۲. سوره حجر، آیه ۴۹.

رسالت را تحمل می‌کند نیز رسول گفته می‌شود و رسول و رُسُل بر انبیا و ملائکه اطلاق می‌شود و بر کسی که برای انجام کاری فرستاده شده باشد، نیز رسول گفته می‌شود، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿ تَوَقَّتَهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴾^۱

«رسولان ما او را می‌میرانند و در قبض روح آنها هیچ تقصیری نخواهد کرد».

و موارد اطلاقات آن، اعم است از امری که رسول برای آن ارسال شده محبوب کسانی باشد که به سوی آنها فرستاده شده یا مکروه آنها باشد.

بنابر آنچه گفته شد، می‌توان گفت: فرق نبی و رسول این است که در مفهوم نبی، رسالت و پیام‌آوری نیست، نه به این معنا که نبی، رسول نباشد؛ بلکه شخصی را رسول و نبی می‌گویند؛ از این لحاظ که خبر دهنده و خبر داده شده از خدا و حقایق غیبی و احکام و اموری است که به او وحی می‌شود، به او نبی می‌گویند. و از لحاظ اینکه فرستاده و حاصل رسالت و مأمور به تبلیغ است، به او رسول گفته می‌شود. بنابراین ممکن است در قسمتی از خبرهایی که می‌دهد پیام‌آور نباشد و خبردهنده و نبی باشد، مثل بسیاری از خبرهایی که رسول خدا ﷺ در غیر قرآن مجید از گذشته و آینده و امور غیبی و اوضاع بهشت و جهنم و صنوف فرشتگان و امثال آن داده‌اند، که این خبرها به عنوان پیام از سوی خدا برای مردم بیان نشده؛ بلکه خبرهایی است که پیام‌آور از سوی خدا و شخصی که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارد، از آن خبر می‌دهد.

اما رسالت همه جا با نبوت توأم است و به همان حیثیتی که رسالت اطلاق

۱. سوره انعام، آیه ۶۱.

می شود، نبوت هم اطلاق می گردد و وجه صحّت حمل رسول، وجه صحّت حمل نبی بر صاحب رسالت می باشد. بنابراین مفهوم نبی و نبوت اعم از رسول و رسالت است؛ اما لزومی ندارد که مثل اعم و اخص مطلق، اعم دو مصداق داشته باشد؛ بلکه می توان گفت: نبی و رسول مصداقاً واحدند و نبی بر غیر رسول اطلاق نمی شود، هر چند اطلاق آن بر رسول به لحاظ جهت است که اعم از رسالت است. و اگر این جهت را که نبی و رسول مصداقاً واحدند، قبول نکنیم و گفته شود: چون بر بعضی از انبیای بنی اسرائیل با اینکه رسالت و پیامی برای قوم نداشتند، نبی اطلاق شده است، بنابراین هر رسولی نبی است و هر نبی ای رسول نیست. پاسخ این است که: به هر صورت، اطلاق نبی بر رسول به لحاظ همان حیثیتی است که بر نبی غیر مرسل اطلاق می شود.

علاوه بر این، نکته دیگری که محتمل است از آیه شریفه:

﴿قَبَعَتْ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾^۱

«خدا رسولان را فرستاد تا نیکوکاران را بشارت دهند و بدکاران را

بترسانند».

استفاده شود، این است که خدا انبیا را مبعوث فرمود؛ یعنی پس از آنکه دارای مقام و منصب نبوت (هر چند به معنای خبر داده شده و اسم مفعولی باشد) شدند، آنها را برانگیخت و به رسالت فرستاد. بنابراین امکان دارد به این نحو واقع شده باشد که پیغمبران قبل از رسالت به مقام نبوت نایل شده باشند، مگر در مواردی که تصریح به نحو دیگر شده باشد. و در آنچه گفته شد، فرقی نیست بین اینکه نبی مشتق از "نبا" باشد یا اینکه مشتق از "نبوت" به معنای بلندی رتبه و علو شأن باشد،

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

و بنا بر تمام وجوهی که گفته شد، و وجوه و احتمالات دیگر "خاتم النبیین" به معنای خاتم تمام انبیا و رسل می باشد، به خلاف "خاتم المرسلین" که صراحت "خاتم النبیین" را ندارد.

و ممکن است گفته شود: بر حسب بعضی وجوهی که در فرق این دو کلمه گفته شده است، فقط دلالت بر ختم رسالت و پایان سفارت بین خدا و خلق دارد و لذا "خاتم النبیین" به صراحت دلالت بر پایان نبوت و رسالت دارد، هر چند گفته شود: نبی بر کسی که به واسطه خواب از خدا خبر می دهد، نیز اطلاق می شود؛ چون پرواضح است که مقصود این نیست که نبی فقط بر کسی که از خواب خبر می دهد، اطلاق می شود؛ بلکه مقصود این است که اطلاق نبی بر کسی که به واسطه مشاهده فرشته، یا تلقی مستقیم وحی، یا همه وسایط ممکن، از خدا خبر می دهد، صحیح است. و در قرآن و حدیث و شعر و کل لسان عرب بسیار است و بر کسی که فقط از خواب خبر می دهد، نیز مجوز استعمال دارد. و اگر در موردی استعمال شد که قرینه ای بر اراده خصوص این معنی بود، مخالف لغت و اصطلاح نمی باشد.

۶- حجّت

«حجّت» آن چیزی است که بر صحت یکی از دو طرف نقیض، مثل وجود و عدم چیزی به آن استدلال و احتجاج می شود. همچنین دلالتی است که بیانگر راه مستقیم باشد و حجج الهی (حجّت های خدا) هر چیزی است که خدا به آن بر بندگان خود احتجاج نماید، یا به وسیله آن، بندگان خود را به سوی خود هدایت کرده باشد.

بنابراین، معجزات انبیا همه حجّت است، کل عالم حجّت است، تمام آیات الهی و نعمت های غیر متناهی، هر پدیده و هر مخلوق و اعضا و اجزای آنها

و نظاماتی که در آنها برقرار است، همه حجّتند. جنبندگان دریا و صحرا و هوا، گیاهان و گل‌ها، درختان و برگ‌ها و شکوفه‌های آنها، و آسمان و زمین و آنچه در آنها است، همه حجت‌های خدایند که: "اگر تمام درخت‌ها قلم باشند و هفت دریا مداد گردند و بخواهند کلمات و آیات و حجت‌های حقّ تعالی را بنویسند کلمات الهی تمام نخواهد شد."

﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾^۱

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت‌کردگار هر فرد از افراد انسان، خود و چشم و گوش و زبان و مغز و خون و استخوان و پوست و اعضای ظاهر و باطن و سلول‌ها و گلبول‌های سفید و قرمزش بر خودش و بر دیگران حجت است. عمر و زندگی و تندرستی و خلاصه همه چیز و همه اوضاع و فرایز و نشیب‌های آگاهی بخش و مناظر مختلف، همه و همه حجّتند، که اگر انسان به آگاهی نرسیده و این همه آیات را ندیده و از خط منحرف شده باشد، همه این حجّت‌ها علیه او اقامه شده و او را محکوم می‌نمایند و راه عذر را بر او می‌بندند. قرآن مجید کتاب خدا و معجزه باقی حضرت خاتم الانبیا ﷺ و احکام و هدایت‌هایش بر همه بشریت حجت است و آیات آن نیز هر کدام حجت است. علاوه بر آنکه در خود آیات احتجاج و اقامه حجت بر معارف و عقاید دینی شده باشد. از بزرگ‌ترین حجّت‌های الهی یکی عقل است و دیگر نعمت وحی و نبوت انبیا و امامت اوصیا است که استمرار هدایت پیغمبران می‌باشد.

عقل، نورافکن نیرومند و پرتابشی است که درون جان انسان را روشن می‌سازد

۱. سوره لقمان، آیه ۲۷.

و خیر و شر و نیک و بد را تمیز می دهد و خدای تعالی به وسیله آن انسان را بر سایر موجودات زنده این کره خاکی برتری داده است.

"نبوت و امامت" نیز ظهور اسم "الهادی" و راهنمای عقل و میزان و معیار و نگهبان اعتدال و رساننده و مبین برنامه های الهی و نسخه های سعادت فکری و عملی انسانند.

بشر از طریق نبوت انبیا و امامت اوصیا، به برنامه های سعادت روح و جسم و دنیا و آخرت و معارف یقینی هدایت می شود و از چشمه زلال علوم و آگاهی های آن می نوشد.

اگر انبیا نبودند و خداوند آنها را نفرستاده بود، هیچ راه قطعی و یقینی در اختیار بشر قرار نمی گرفت. فلاسفه و حکما با آن همه فریاد و طمطراق نتوانسته اند در مسایلی که فکر بشر را به خود مشغول نموده به یک زبان حرف بزنند و به طور قطع نظر بدهند، حتی بسا یک فیلسوف در دوره زندگی اش، در این مسایل نظرات مختلف اظهار نموده و سرگردانی خود را در این مسایل آشکار می کند.

اما این انبیا و اوصیا بودند که همه یک زبان و با کمال قاطعیت و سرشار از ایمان و یقین، این مسایل را برای بشر بازگو کردند و تاریکی ها و تحیرها و ضلالت ها را از میان بردند.

هیچ صنفی از اصناف بشر به قدر این صنف بر بشریت حق ندارد، لذا اینها حجج الهی هستند و اعظم و اتم آنها، شخص مقدس خاتم الانبیا محمد بن عبدالله ﷺ و خلفا و جانشینان آن حضرت، علی بن ابی طالب ﷺ و یازده فرزند آن بزرگوار ﷺ می باشند.

و اگرچه آن طور که گفته شد، حجت های الهی بی شمار است و همه و هرچه هست حجّتند؛ اما ظهور حجیت این چهارده تن چنان است که همه حجج تحت

الشعاع آنها قرار گرفته و هر وقت حجت و حجج گفته شود، این ذوات مقدسه از آن فهمیده می شود.

و امروز حجت مطلق، ولی الله اعظم، حضرت صاحب الزمان مهدی منتظر علیه السلام می باشد و چنان اسم حجت به این ذوات شریفه اختصاص یافته که بسیاری از کتاب های مربوط به امامت و حالات شریف آنها را کتاب حجت یا "الامامة" نام نهاده اند، مانند کتاب "الحجة" از ابواب کتاب شریف کافی، تألیف شیخ اجل اقدم کلینی رحمته الله؛ بلکه از حدیث شریف مروی از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه (ح ۱۴۷) و کتاب های دیگر از سنی و شیعه استفاده می شود که: اگر زمین بدون حجت باقی بماند، حجت های خدا و بیانات او باطل می گردد، به این معنا که حجیت سایر حجج نیز به وجود امام و حجت تمام می گردد و اگر امام و حجت نباشد، احتجاج به حجت های دیگر بر مردم، موجب قطع عذر آنها نمی گردد و از معانی لطیف و امیدبخش در این باب، کلام حضرت مولی علیه السلام است که می فرماید:

«أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَحَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ»^۱

«من شاهدم برای شما و در روز قیامت اقامه کننده حجت از شما (و مدافع

از شمایم به حجت) هستم».

۷- ضلال و ضلالت

عدول از راه راست و منحرف شدن از آن؛ خواه کم باشد یا زیاد و خواه عمدی باشد یا قهری، "ضلالت" است و ضد آن "هدایت" می باشد، و هریک از ضلالت و هدایت بر دو قسم است:

اول: ضلال و هدایت در علوم و معارف اعتقادی؛ مثل معرفت خدا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

و وحدانیت و سایر صفات جلال و جمال او - جلّت عظمته - و معرفت نبوت و امامت و معاد و غیره که انکار آنها و عدول از حقّ در آنها ضلالت است، چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۱

«هر که به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و رسولان و روز قیامت کافر شود، سخت به گمراهی فرو مانده (و از راه نجات و سعادت) دور افتاده است.»

و ایمان و اعتراف به آنها هدایت است، چنانکه می فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾^۲

«هر که خدا هدایت او را خواهد، قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند.»

دوم: ضلال و هدایت در علوم عملی و فقه به احکام شرعی است. بدیهی است که ضلالت و هدایت در هر دو قسم، مراتب و درجاتی دارد و به حسب موارد است؛ یعنی ممکن است شخصی در موردی حتی نسبت به یک حکم استحبایی یا کراهتی گمراه باشد و در موارد دیگر هدایت یافته باشد.

واضح است که ضلال و ضلالت مطلق بدترین هاویه های سقوط بشر است که مصداق کامل این آیه شریفه است:

﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ رَاهًا﴾^۳

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۶.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۵.

۳. سوره نور، آیه ۴۰.

«ظلمت‌ها چنان روی هم قرار گیرد که اگر (کسی) دست خود را بیرون آرد، هیچ نتواند دید».

بنابراین "هدایت مطلق" بالاترین مرتبه اوج بشر و پرواز روح او و اتصالش به علوم لوح محفوظ است که مصداق اکمل و اشرف آن حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله می‌باشند و پس از ایشان سایر انبیا و اوصیا و حجت‌های الهی مظهر هدایت مطلق می‌باشند.^۱

و همچنین اصحاب خاص و پرورش یافتگان مکتب آن بزرگواران و علمای ربانی طبق درجاتی که دارند، از مظاهر هدایت‌اند.

یکی از مباحثی که در ضلالت و هدایت مطرح است، این مبحث است که اختیار بشر در ضلالت و هدایت خودش تا چه حد مؤثر است، آیا اصلاً در این موضوع دارای اختیار است یا مختار نیست و اگر دارای اختیاری است، معنی آیاتی

۱. ابن خالویه در کتاب "اعراب ثلثین" (سوره حمد، ص ۲۸، ط مصر) در تفسیر "إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ" به سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در "لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" فرمود: "أنا هو؛ یعنی منم آنکه خدا در شأنش فرموده: "لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ یعنی برای هر قومی هدایت کننده‌ای هست. و این تفسیر با صدر آیه که خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: "إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ" کاملاً متناسب است و تفسیری از این استوارتر نیست. و مسلم است که مقصود حضرت از اینکه فرمود: من اویم، انحصار به شخص خودشان نیست؛ بلکه مقصود این است که هادی قوم این عصر منم و لذا هادی هر قوم و هر عصر، امام آن عصر است که باید به صفت هدایت و عصمت از ضلالت متصف باشد. و در روایات متعدد در ذیل حدیث دارد که فرمود: «بِكَ يَا عَلِيُّ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ؛ یا علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت می‌یابند».

و مخفی نماند روایات در تفسیر این آیه به امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام از طرق عامه متواتر است و تنها حاکم حسکانی در "شواهد التنزیل" ۱۹ روایت نقل کرده است. و طبری در "تفسیر" و سیوطی در "الدر المنثور" و ابن مردویه و ابن عساکر و احمد بن حنبل و جمعی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت این حدیث را که دلالت دارد بر اینکه منصب هدایت خلق و امامت امت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت اختصاص دارد، روایت کرده‌اند.

که دلالت دارد بر اضلال ظالمین و بلکه بر اینکه خدا هرکس را بخواهد هدایت می‌کند و هرکس را بخواهد گمراه می‌نماید، چیست؟

مثال این آیات:

﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾^۱؛

«خدا ستمگران را گمراه می‌گرداند».

و ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ﴾^۲؛

«خدا هرکس را بخواهد، این چنین گمراه می‌کند».

و ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾^۳؛

«خدا مردم ستمگری را که در شک و ریب‌اند، این چنین گمراه می‌گرداند».

جواب این است: بشر در انتخاب راه خود در این دنیا مختار است و این بشر است که هر عقیده‌ای خواست می‌پذیرد و راه و روش خود را به اختیار خود برمی‌گزیند، چنان‌که در آیات متعدد، ضلالت خودش و اضلال غیر به فعل او نسبت داده شده است، مثل:

﴿وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾^۴؛

«سامری آنان را گمراه کرد».

و مثل:

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۳. سوره مؤمن، آیه ۳۴.

۴. سوره طه، آیه ۸۵.

﴿وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا﴾^۱

«هر کس بر راه گمراهی رفت، زیانش بر خود او است.»

و مثل:

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾^۲

«هر کس نافرمانی خدا و رسولش را بکند، به تحقیق در گمراهی سختی افتاده است.»

و مثل:

﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنِ سَبِيلِهِ﴾^۳

«خداوند از هرکسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است.»

و مثل:

﴿وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنِ السَّبِيلِ﴾^۴

«بسیاری را گمراه کردند و از راه راست به دور افتادند.»

و اما آیاتی مثل «يَضِلُّ اللَّهُ» و «أَضَلَّهُ اللَّهُ» با توجه به آیات بسیار دیگر قرآن، دلالت بر اضلال به معنای «اجبار بر عدول از حق و انحراف» ندارد و آیاتی که بعضی از آنها توهم جبر و سلب اختیار کرده اند، به هیچ وجه دلالتی بر این معنا ندارند و ضلالتی که اختیاری نباشد و اضلالی که سلب اختیار نماید، وجود ندارد، چنان که در اضلال بعضی از افراد بشر بعضی دیگر را و اضلال شیطان نیز، مسأله سلب اختیار در بین نیست و غیر از دعوت به ضلالت و تزیین آن و اغوائاتی که اگر پیروی

۱. سوره یونس، آیه ۱۰۸.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۳. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۴. سوره مائده، آیه ۷۷.

شود ضلالت خواهد بود، جبر و خلاف اختیاری نیست.

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۱

«هر که می خواهد ایمان بیاورد و هر که می خواهد کافر شود».

و اما اضلالی که به خدا نسبت داده می شود، عبارت است از خذلان و واگذار شدن بنده به خود و قطع کمک های غیبی و الهامات و عنایاتی که موجب نجات از مهالک می شود، مادامی که بنده اهلیت خود را برای قبول این عنایات و رسیدن مددها حفظ نماید و در راه مجاهده باشد، به مقتضای:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۲

«آنان که در راه ما کوشش کردند، به راه خویش هدایتشان می کنیم».

هدایت های الهی به او می رسد و به راه های او راهنمایی می گردد؛ ولی وقتی طغیان و سرکشی کرد و مانند آنکه بی نیاز از خدا باشد، عمل نمود و امر خدا را سبک شمرد، به خود واگذارده می شود و مصداق آیه شریفه ذیل می گردند:

﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳

«چه آنها را بترسانی و چه نترسانی، ایمان نخواهند آورد».

در اینجا هم شخص عاصی و گناهکار به اختیار، خود را از صلاحیت درک فیوض غیبی ساقط نموده و پس از آنکه به خود وا گذاشته شد، به اختیار خود در ورطه ضلالت گرفتار شده است و واگذار شدن او به حال خود و محروم شدنش از کسب درجات معنوی و قرب درگاه ربوبی نیز نتیجه طبیعی و وضعی اعمال خود او است و عاقبتی است که خود برای خود فراهم می نماید، چنانکه در قرآن

۱. سوره کهف، آیه ۲۹.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۳. سوره بقره، آیه ۶.

کریم می فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا
يَسْتَهْزِؤْنَ﴾^۱

«سرانجام کار آنان که به اعمال زشت پرداختند، این شد که کافر شده
و آیات خدا را تکذیب و تمسخر کردند».

ملائکه از او دوری می جویند و قلب او تاریک می شود و هرچه گناه و طغیان
(بالخصوص اگر از روی سرکشی و بی اعتنایی به امر منعم حقیقی و اصرار بر
مخالفت باشد) زیاد شود، دوری ملائکه از صاحب این معاصی بیشتر شده و قلبش
تاریک تر می گردد و زمینه مصاحبت شیاطین جنی و انسی با او فراهم می شود.
چنانکه هرچه اطاعت و فرمانبری و خدابینی و خداشناسی در شخص
افزایش یابد، ملائکه که جنود الهی و مأمور کمک به بندگان صالح هستند و تا حدی
به او نزدیک می شوند که از هر سو او را فرا می گیرند و راه را بر شیاطین می بندند.
لذا در احادیث است: مؤمن وقتی به نماز می ایستد، ملائکه به او اقتدا می کنند.
«المؤمن وحده جماعة». به عکس، وقتی هم بنده ای معصیت کند، ملائکه از او دور
می شوند و صلاحیت نزول برکات غیبی از او سلب یا ضعیف می گردد.

جواب دیگر این است که: مسأله این اضلالات هم جزء مسایل قضا و قدر الهی
است که آگاهی به تفصیل آن، برای غیر آنان که مؤید من عند الله (رسول اکرم ﷺ)
و سایر معصومین (علیهم السلام) باشند، فراهم نمی شود و شاید از فروع «امر بین امرین» باشد
و مسأله توفیقات و هدایت های خاصه که منتهی به وصول به مطلوب می شود، نیز
از همین مسائل است و خدا خود عالم به چگونگی آن است.

۱. سوره روم، آیه ۱۰.

آنچه مسلم است و از آیات قرآن مجید و حکمت و نزول کل آن و حکمت نبوات و فرستادن پیغمبران استفاده می شود، این است که بشر در هدایت و ضلالت مختار است و غیر مختار بودن او نافی تمام حکمت های مرقوم است و اگر مرحله سلب اختیار جلو می آید، به سوء اختیار خود او است و اینکه مقدمات آن را فراهم می کند.

بنابر این با قطع نظر از آیات دیگر و قراین حالی و مقامی که در استظهار و مراد هر متکلم از کلامش مورد اتکا است، باید با توجه به آیات دیگر و قرائن حال و مقام، آیه یا حدیثی که دلالت بر نفی اختیار نماید، ظهور آن را دریافت نمود و نمی توان یک جمله ای را گرفت و بدون توجه بر منطق گوینده و هدف او و مقاصدی که از گفتارش دارد و قراینی که به آن اعتماد می کند، آن را معنی نمود. بنابراین می گوئیم: هدایت و اضلال هر دو از جانب خدا است؛ اما بر حسب حکمت و نظامات و تقدیرات الهی، به طوری که با حکمت های دیگر باری تعالی منافی نباشد، جریان خواهد داشت.

پاسخ سوم به اشکال این است که: اضلال و ارشاد هر دو در این عالم طبیعت و تکلیف، وجود پیدا می کنند. به عبارت دیگر: ضلالت و هدایت هر دو موجود می شوند و تمام مردم به دو گروه و دو فرقه تقسیم می گردند و چون کل عالم مخلوق خدا است، اضلال و ارشادی که در عالم هست، و بر اساس جریان اسباب و مسببات فراهم می شود و باید هم بشود، لذا به او نسبت داده می شود؛ یعنی قاعده و قانون و سنت الهی است که وقتی اسباب و علت ضلالت یا هدایت فراهم شد، معلول آن - که ضلالت یا هدایت است - نیز فراهم شود. لذا نسبت اضلال و ارشاد به او جایز است، هر چند فعل به واسطه او نباشد، و فعل حقیقی غیر باشد. چون کل عالم فعل او است و او است که انسان را به نوعی آفریده است که وقتی راه راست و روش نیکویی را پیش گرفت، به آن انس می یابد و بر هدایتش افزوده

می شود و اگر راه باطل را گرفت و به آن انس پیدا کرد، هرچه آن را ادامه داد، ضلالتش افزون می گردد و تاریکی و تیرگی قلب او بیشتر می شود، و اگر غیر از این باشد، عالم ناقص است و تکلیف و آزمایشی که منظور است، انجام نمی گیرد. بندگان نیز به اختیار خود، خود را در معرض اضلال یا هدایت و تأثیر آنها قرار می دهند.

پاسخ چهارم این است که: اصلاً ضلالت و گمراهی از امور عدمی است و پُر واضح است که ایجاد به اعدام و شرور تعلق نمی گیرد، ضلالت و گمراهی عدم توفیقات و فرصت‌ها و عنایاتی است که به جهت تکمیل مراتب هدایت و یا اتمام حجت و قطع عذر شامل حال بندگان می شود و به سلب این فیض‌ها و محرومیت از این رعایت‌ها اضلال می گوئیم، لذا می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۱

«همانا خدا قوم فاسق را هدایت نخواهد کرد».

چنان‌که می فرماید:

﴿يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ﴾^۲

«خداوند کافران را گمراه می گرداند».

و ﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾^۳

و این هدایت، غیر از هدایتی است که نسبت به همگان و هر عاقلی به وسیله عقل و انبیا و سایر حجج الهی انجام شده است و در برابر آن اضلال متصور نیست. و پاسخ پنجم این است که: "اضلال" بر دو نوع است: یک نوع آن این است که "اضلال" سبب ضلال و گمراهی شود، مثل اینکه برای کسی باطل را زینت بدهند

۱. سوره منافقون، آیه ۶.

۲. سوره مؤمن، آیه ۷۴.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

و آن را به صورت حق جلوه دهند تا او را فریب بدهند و این آن اضلالی است که خدا و اولیای خدا از آن منزّه می‌باشند. نوع دیگر این است که: "ضلال" سبب اضلال گردد و آن به این است که کسی گمراه گردد و خدا یا غیر خدا بر او به گمراهی حکم کند. و در بسیاری از آیات محتمل است که مراد از اضلال، همین حکم به ضلال و گمراهی باشد.

دین

به معانی متعدّد؛ مانند جزا، پاداش و طاعت گفته می‌شود، چنان‌که بر مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی که از سوی خدا به وسیله پیغمبر به مردم ابلاغ می‌شود، "دین" می‌گویند؛ بلکه گاه بر مطلق این‌گونه تعالیم - اگرچه از جانب خدا نباشد - دین اطلاق می‌شود.

در قرآن مجید، دین در این معانی آمده است:

به معنی پاداش و جزا؛

به معنی مالک روز جزا؛ در سوره فاتحه الكتاب می‌فرماید: ﴿مَالِكِ يَوْمِ

الدِّينِ﴾^۱

به معنی طاعت؛ در آیه پنجم سوره بینه می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۲

«امر نشده‌اند مگر اینکه خدا را عبادت کنند در حالی که طاعت را برای او

خالص کنند».

و همچنین آیه:

۱. سوره حمد، آیه ۳.

۲. سوره بینه، آیه ۵.

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾^۱؛

«طاعت چه کسی بهتر است از کسی که روی خود را برای خدا تسلیم کند و او نیکوکار باشد».

که بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مقصود از دین، طاعت است. و در معنای مجموع تعالیم اعتقادی و اخلاقی و عملی در مثل این آیات آورده شده است:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲؛

«همانا دین در نزد خدا اسلام است».

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۳؛

«هر کس که غیر از اسلام دینی را انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد».

بنابر این که از "اسلام" در این دو آیه، همان معنای علمی و اصطلاحی که اسم است برای دینی که بر حضرت خاتم الانبیا نازل شده، قصد شده باشد، چنان که ظاهر آیه هم همین است.

و مثل آیه:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ﴾^۴؛

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان غالب گرداند».

و در هر دو معنای اخیر (یعنی آنچه از جانب خدا نازل شده و مطلق برنامه‌های اعتقادی و عملی اگرچه از جانب خدا نباشد) در این آیه آمده است:

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۳. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۴. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

﴿ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴾^۱

«دین شما از آن شما و دین من از آن من».

که خطاب رسول خدا ﷺ به کفار است.

و از آیاتی که در آن از «دین»، کل آنچه بر پیامبر نازل می شود، قصد شده است،

این آیه از سوره شوری است:

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ

إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ﴾^۲

«خدا شرع و آیینی که برای شما مسلمین قرار داد، حقایق و احکامی است

که نوح را هم به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به

ابراهیم و موسی و عیسی هم آن را سفارش نمودیم که دین خدا را برپا

دارید و هرگز تفرقه و اختلاف در دین نکنید».

۱. سوره کافرون، آیه ۶.

۲. سوره شوری، آیه ۱۳.

تفسير دعا

تفسیر دعا

خدایا خودت را به من بشناسان؛ که اگر خودت را به من شناسانی، پیغمبرت را نمی شناسم.

خدایا پیغمبرت را به من بشناسان؛ که اگر پیغمبرت را به من شناسانی، حجّت تو را نمی شناسم.

خدایا حجّت خودت را به من بشناسان؛ که اگر حجّت خود را به من شناسانی، از دینم گمراه می گردم.

چون دعای شریف متضمّن سه جمله است، هر یک از این سه جمله را جداگانه تفسیر می نماییم.

جمله اول:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ»^۱.

شرح و تفسیر:

معرفت خدا، شناختن خدا به هستی و صفات جلال و جمال او است که مقول به تشکیک است و مراتب و درجات متفاوت دارد و به حسب مراتب آثار آن در

۱. اصول کافی، کتاب الحجّة باب الغیبة، حدیث ۵.

اخلاق و کردار و رفتار شخص عارف نیز تفاوت دارد.

در حدیث است از رسول خدا ﷺ که فرمود:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ، مَنَعَ فَاَهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطَّنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَعَنَى نَفْسَهُ
بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ»؛^۱

«هرکس خدا را بشناسد و تعظیم کند، دهان خود را از کلام (بیهوده و غیر ذکر و اطاعت او) و شکم خود را از طعام (حرام و زیاده‌تر از مقدار لازم) منع می‌نماید و خود را با روزه و ایستادن به نماز و عبادت به زحمت می‌اندازد».

خوف و خشیت، رضا و تسلیم، توکل و استقامت، صبر و شجاعت و خلاصه همه صفات حمیده، میوه درخت معرفت و خداشناسی است. هرچه معرفت کامل‌تر باشد، این صفات نیز در انسان کامل‌تر می‌شود. محبت و دوستی خدا که از اعظم درجات و متعالی‌ترین مقامات است، محصول معرفت است؛ زیرا انسان هرکس و هرچیزی را که دوست می‌دارد، برای این است که او را به کمالات متصف می‌داند؛ عالم را برای علمش، بخشنده را برای بخشش، جمیل و زیبا را برای جمال و زیبایی‌اش، قادر و توانا را برای قدرت و توانایی‌اش و رحیم را برای رحمت و مهربانی‌اش، و خلاصه هرکس را که دوست می‌دارد، برای این است که او را دارای وصفی از کمال می‌شمارد. چون حب به کامل و کمال، فطری بشر است و برحسب این فطرت، وقتی به خدا معرفت پیدا کرد که کمال مطلق و جامع جمیع کمالات و بخشنده هر کمال به هر صاحب کمال است، او را دوست خواهد داشت و هرچه را به او تعلق دارد، از آن جهت که وابسته به او است، دوست می‌دارد

۱. اربعین شیخ بهایی، ص ۱۰، حدیث دوم.

و دعایش این دعا می شود.

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصِلُنِي
إِلَى حُبِّكَ»؛

«خدایا روزی من فرما دوستی خودت و دوستی هر کس که تو را دوست
می دارد و دوستی هر عملی که مرا به دوستی تو می رساند».

و در مناجاتش با خدا، او را این گونه توصیف می نماید:

«أَنْتَ الَّذِي أَزَلَّتِ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ
وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ»؛

«تویی آنکه بیگانگان را از دل های دوستانت می بری تا غیر از تو کسی را
دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند».

و حاصل آنکه آثار معرفت، باید در اعمال و رفتار انسان ظاهر باشد؛ چون اگر
آثار آن نباشد، از عدم اثر پی به عدم مؤثر می بریم. و از جمله علایم معرفت، شوق
به عبادت و دعا و مناجات و خلوت با حضرت قاضی الحاجات و انجام تکالیف
و فرایض است که در عارف به خدا و عارف به آثار و برکات دعا و عبادت و اطاعت
باید وجود داشته باشد.

بالجمله تفاوت مراتب معرفت از تفاوت تعهدات دینی و التزامات اسلامی
افراد معلوم می شود. هر چند طریق معرفت صاحبان مراتب، مشاهده آثار
و مصنوعات و مخلوقات باشد که جمیع خردمندان در آن شرکت دارند؛ از انبیا تا
افراد عادی، چنان که در قرآن مجید می فرماید:

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ

المُوقِنِينَ^۱؛

«و همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین رسد».

لذا اگرچه همه سالک این راه می‌باشند اما سلوک و وصولشان به مقصود بر حسب مراتب عقول و صفای باطن آنها مراتب و درجات دارد و همان طور که حضرت خلیل الرحمن ﷺ به ملکوت آسمان‌ها و زمین و طلوع و غروب کواکب بر وجود خدا استدلال نمود، دیگران هم استدلال می‌نمایند؛ اما بعضی معرفتشان چنان ضعیف است که در کمترین ابتلا و فشاری که بر آنها وارد شود، به هر کسی ملتجی می‌شوند و در برابر هر کس تضرع و تذلل می‌نمایند؛ ولی ابراهیم خلیل چنان در اوج ایمان قرار گرفته بود و علم ثابت و یقین جازم داشت که وقتی او را با منجنیق به سوی آتش انداخته بودند جبرئیل امین به او گفت: «أَلْكَ حَاجَةٌ؛ آیا حاجتی داری؟» فرمود: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا؛ به تو حاجتی ندارم».

این اظهار بی‌نیازی حضرت خلیل الرحمن از مثل روح الامین و التجا او به خدا برای معرفتش به خدا و صفات کمالی او بود. او ماسوای خدا را به خدای تعالی نیازمند و مغلوب و مقهور او می‌دانست، لذا اظهار نیاز به غیر خدا در آن حالت بسیار حساس و خطرناک از او ظاهر نگردید.

بعد از این بیانات باید توجه داشت که در این دعا، چون مقام، مقام دعا و توجه به حق و مسألت حاجت است، مسلم است که دعاکننده بی‌معرفت نیست. بنابراین مقصود از طلب معرفت یا طلب ثبات و بقای بر آن و درخواست توفیق در نگهداری

۱. سوره انعام، آیه ۷۵.

آن است؛ نظیر آنچه در تفسیر آیه کریمه: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۱ فرموده‌اند:
«أَيُّ تَبْتِنَا عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ».

و ممکن است مراد از طلب معرفت، طلب افزایش کمال و درجات و منازل بالاتر باشد؛ چون هر مرتبه‌ای از مراتب معرفت را که انسان حاصل نماید، ارتقا به مراتب بالاتر از آن را باید وجه همت قرار دهد.

و محتمل است مقصود از اینکه از خدا طلب معرفت می‌شود، این باشد که خدا خودش، خود را به بنده بشناساند؛ زیرا هر چند انسان به هر چه او را بشناسد، آن معرفت هم به دلالت خدا می‌باشد؛ چون همان شیء دلالت‌کننده را او آفریده است و خود را به آن شناسانده است و خود انسان را نیز که یکی از مجموعه‌های دلایل بی‌شمار او است، او آفریده است، و انسان هم عارف است و هم دلیل معرفت و معرف است با این حال، مراتبی از مراتب معرفت است که عنایت مستقیم الهی سبب آن می‌شود و در اثر دعا و عبادت و خضوع و خشوع حاصل می‌گردد و شخص عارف از این نوع عرفان اشراقی ذوق می‌کند و به وجد می‌آید.

بنابراین، مقصود دعاکننده این نیست که: معرفت ندارم یا تو را با آثار و دلایل شناخته‌ام؛ بلکه مقصودش این است که تو خودت، خودت را به من بشناسان و این معرفت مانند نورانیت عقل است که خدا افاضه فرموده است و هر کس آن را دارا شد، سخت در نگهداری آن مراقبت می‌نماید.

ما همه چیز را به خدا شناخته‌ایم، زمین و آسمان و کوه و دریا و حیوان و انسان و همه چیز و همه کس شناخته‌ایم، اگر خدا به ما عقل و تمیز و رشد نداده بود، ما هیچ چیز را نمی‌شناختیم و اگر او مخلوقات را نیافریده بود و این همه دلایل را برای

۱. سوره فاتحه الكتاب، آیه ۶.

اثبات وجود خودش قرار نداده بود، شناسانده و شناخته نمی شد.

پس چنان که صحیح است بگوییم:

«عرفت الله بالأشياء»؛

«شناختم خدا را به اشیا».

صحیح است که بگوییم:

«بِاللهِ عَرَفْتُ الْأَشْيَاءَ»؛

«به خدا شناختم اشیا را».

و این هم ممکن است معنایی از ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱ باشد؛ زیرا از سوی خدا و به اعانت و یاری و افاضه خدا، اشیا را می شناسیم؛ مثل اینکه در اول، از خدا به سوی خلق سفر کرده باشیم - هر چند برخی به مبدأ سفر توجه ندارند - و سپس از خلق به سوی خلق سفر می نماییم.

باری این مرتبه از معرفت وقتی کامل شد، عارف خدا را اظهر اشیا می داند؛ بلکه او را فقط ظاهر مطلق و حقیقی می یابد. ولذا در دعای عرفه است:

«كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيْكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟ عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا، وَخَسِرَتْ صَفْقَةٌ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا»؛^۲

«چگونه استدلال می شود بر تو به چیزی که آن در وجود و هستی محتاج به

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص ۵۶۹، چاپ نشر محمد.

سوی تو است؟ آیا هست برای غیر تو از ظهور، چیزی که نیست برای تو؟ چه هنگام پنهانی تو تا نیازمند باشی به دلیلی که بر تو دلالت کند؟ و چه زمان دوری تو تا آثار بوده باشند که برسانند به سوی تو؟ کور باد (یا کور گردیده است) چشمی که ندیده است تو را و حال آنکه همواره بر او رقیب و نگهبانی، و زیان کرده است کالای بنده‌ای که برای او از دوستی خودت بهره و نصیبی قرار ندادی».

خدایا تو از همه چیز ظاهرتر و آشکارتری، تو اصلی و تو ذاتی، تو حق حقیقی و حقیقت حقی، تو کمال مطلق، چه چیز از تو ظاهرتر می‌باشد که تو را به آن بشناسیم، ظاهر و آشکار تویی، باطن و پنهان هم تویی.

ظهور جمله اشیا به نور است	چگونه نور از آنها در ظهور است
به نور شمع کی خورشید تابان	کند پیدا کسی اندر بیابان
بم من از مؤثر پی به آثار	به ظاهر گرچه بر عکس است این کار
اگر برهان لمی جلوه گر شد	نباید بهر آنی خون جگر شد
تصویر را در اینجا چون گذر نیست	به جز لفظ ائی و لمی دیگر چیست ^۱

اگر گفته شود: با اینکه خدا اظهر اشیا است؛ بلکه ظاهر حقیقی و بالذات او است، چگونه بر بسیاری مخفی و پنهان است؟

پاسخ این است که: این خفا عکس العمل ظهور است و این پنهانی از فرط آشکاری و نمایانی، و این بُعد و دوری در اثر کمال قرب و نزدیکی است.

دوست نزدیکتر از من به من است	وین عجبتر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست	در کنار من و من مهجورم

۱. از کتاب گنج دانش مرحوم والد رحمته الله.

به طور مثال گفته‌اند: ماهیان دریا نزد ماهی دانایی رفتند و به او گفتند همیشه می‌شنویم که به ما می‌گویند: حیات شما از آب است، آب را به ما بنمایان. آن ماهی جواب داد: شما چیزی غیر از آب به من نشان دهید تا من آب را به شما نشان دهم. وجهت دیگر که این‌گونه خفا و نهانی را موجب می‌شود، این است که هر چیزی به ضد خود معروف و شناخته می‌گردد؛ «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا»؛ مثلاً روشنایی و نور به ظلمت و تاریکی، علم به جهل، و صحت و تندرستی به بیماری شناخته می‌شوند؛ اما اگر چیزی را ضد نباشد، شناسایی او بر بسیاری پنهان می‌ماند و چون خدا را ضدی نیست، هیچ‌گاه جهان بی‌خدا نبوده و نخواهد بود، لذا اثر فیض خدا در پیدایش این جهان و بقا و پایداری آن ناشناخته می‌ماند و کمال ظهور موجب خفا می‌گردد.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گم شدگان لب دریا می‌کرد

بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

و آخرین توضیح دیگر در مراتب معرفت الله که به طور فشرده بیان می‌شود،

این است که معرفت الله در مرتبه‌ای که خود حاوی مراتب زیاد است، عبارت است

از: سلب نعوت و صفاتی که ذات باری تعالی از آن منزّه است، مثل جهل و عجز

و جسمیت و ترکیب و غیره که باری تعالی از آنها منزّه است.

و مرتبه دیگر که آن نیز مراتب بسیار دارد، معرفت صفات کمالیه مثل وجود

و وجوب و قیوم و عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر است که این صفات همه از

صفات وجودی است و حق - عز اسمہ - به آنها اتصاف دارد. در این مرتبه عارف می‌شناسد که تنها مرتبه سلب نقایص از خدا در معرفت به امور مسلوبه از باری تعالی نباید اکتفا شود؛ بلکه باید به صفات وجودی که حق به آنها اتصاف دارد نیز عارف شود. مثلاً یکی از صفات خدا علم است که به آن اتصاف دارد و معنای علم او به اشیا عدم جهل نیست، یا موجودیت یا وجوب وجود او و قدرت او سلب عدم موجودیت یا وجوب و نفی عجز از او نمی‌باشد؛ بلکه معنای تمام این صفات، اتصاف ذات مقدس باری تعالی به آنها است. و خلاصه آنکه: صفات وجودی باری تعالی همه موجود به وجود واحدند و به عین وجود ذات مقدس او موجودند و ذات او وجود است و علم است و قدرت و حیات است و او موجود و عالم و قادر و حی است. و این بیان با فرمایش حضرت مولی العارفین امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

«وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»^۱

«کمال اخلاص برای خدا، نفی صفات از او است».

منافات ندارد؛ زیرا مراد از نفی صفات در این کلام معجز نظام، نفی صفاتی است که به وجود زاید بر ذات موصوف به آنها متصف می‌گردد، مثل عالم و قادر در مقام اطلاق بر انسان و اینکه صفات خداوند - سبحان - عین ذات او و ذات او صفات او و صفات او ذات او است، نه اینکه ذات شیئی باشد و صفت شیء دیگر باشد، تا لازم شود ترکیب و احتیاج و امکان. «تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَلِكِ كُلِّهِ عُلُوًّا كَبِيرًا».

نتیجه:

از آنچه گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید که درخواست و مسألت معرفت از

۱. نهج البلاغه، خطبه یکم.

خدا در این دعای شریف یا طلب ثبات و استقامت و بقای معرفت و عدم زیغ و انحراف از حق است که:

﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾^۱

«پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت کردی، قلوب ما را به باطل منحرف نکن.»

و طلب ثباتی است که خدا در آیه:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۲

«خدا اهل ایمان را با عقیده ثابت در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد.»

به مؤمنین وعده داده است، با مسألت معرفت کامل تر و درجات بالاتر است که همواره باید عارف سالک در مقام آن باشد و از اینکه روزی بر او بگذرد و در معرفت ترقی نکند و گرفتار حال خطرناک و قوف شود بپرهیزد و با درخواست عنایت خاص و تجلیات^۳ است که در اثر شدت خلوص و کثرت توجه و عبادت و دعا و توسل به ذوات مقدس پیغمبر ﷺ و اهل بیت معصومین آن حضرت ﷺ حاصل می‌شود. چنانکه از حدیث:

«مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى

لِسَانِهِ»^۴

۱. سوره آل عمران، آیه ۸

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۳. راغب می‌گوید: تجلی گاه به ذات است، مثل «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّتْهَا» (سوره شمس، آیه ۳). و گاه به امر و فعل است، مثل «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» (سوره اعراف، آیه ۱۴۳). بنابراین تجلی به ذات نسبت به خدا به این نحو که ذات او منکشف و جلی شود، محال است؛ اما به امر و فعل که فعل و امر او جلی و ظاهر شود، صحیح است.

۴. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۰۸.

«هر کس چهل روز عملش را برای خدا خالص کند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند».

استفاده می‌شود، اخلاص تا چهل روز موجب می‌شود که چشمه‌های حکمت از دل شخص مخلص بر زبانش جاری شود.

بدیهی است حفظ اخلاص در ظرف چهل روز، به خصوص به این نحو که اعمال و رفتار انسان به دواعی الهی و ممدوح صادر شود، کار همه کس نبوده و بسیار دشوار است؛ ولی اگر کسی به آن موفق شود، حصول این درجه برای او به هیچ وجه مورد استبعاد و استعجاب نخواهد بود.

و مخفی نماند که معرفت الله با معرفت پیغمبر و ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - و ثبات بر آن و افزایش و کمال آن ارتباط دارد. بدیهی است که معرفت پیغمبر بدون معرفت خدا حاصل نمی‌شود و شناخت او که واسطه بین خدا و خلق است، بدون معرفت خدا امکان حصول ندارد. و از سوی دیگر، هر چه معرفت خدا افزایش یابد و شخص عارف در عظمت الهی مستغرق گردد، عظمت مقام نبوت و سفارت از جانب مقام الوهیت و خلافت الهی را بیشتر درک می‌کند و در برابر مقام خلافت «الله» بیشتر احساس حقارت نموده، متواضعانه تر رفتار می‌نماید. لذا به طور قطع می‌توان گفت: چنان‌که ولی الله اعظم علی علیه السلام عظمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ادراک می‌نمود و در برابر آن حضرت متواضع و تسلیم و فرمانبر بود، احدی از صحابه ادراک نمی‌کرد.

آری علی علیه السلام در جنب رسول الله صلی الله علیه و آله خود را فانی می‌دید و بی‌چون و چرا هر فرمانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داد، اجرا می‌کرد؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حسب روایتی فرمود: اگر آسمان و زمین در کفه‌ای از ترازو گذاشته شود و ایمان علی در کفه دیگر، ایمان علی رجحان خواهد داشت.

اما دیگران بالخصوص آنهایی که پیراهن خلافت را به غیر حقّ دربر کردند، در قبول احکام الهی مثل حج تمتع خودسری اظهار می نمودند و با تصمیمات و اقدامات رسول خدا ﷺ که همه به امر خدا انجام می شد، در جریان صلح حدیبیه و موارد دیگر مخالفت می کردند و خودرأیی نشان می دادند و تا آنجا نفاق خود را بر ملا ساختند که در مرض موت پیامبر خدا، وقتی آن حضرت خواست کتباً وصیت فرماید، مانع شدند و بی شرمانه به رسول خدا ﷺ جسارت کرده و نسبت هذیان گویی به آن حضرت دادند.

به عکس هرچه در زندگی علی علیه السلام بررسی می نماییم و هرچه مطالعه می کنیم، غیر از تسلیم کامل و فانی بودن در انوار نبوت محمدی، چیزی نمی بینیم و زبان حال آن حضرت با رسول خدا ﷺ این بود:

با وجودت ز من آواز نیاید که منم

یکی از مظاهر برجسته این احترام و تسلیم و تواضع در کنار وجود رسول الله ﷺ که بسیاری از آن غفلت دارند این است که: با اینکه وجود علی علیه السلام سرشار از معارف الهی و علوم حقیقی بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله چشمه های علوم و معارف او فوران یافت و در الهیات و عرفان و فقه و اخلاق و تعالیم سیاسی و حکومتی، عالی ترین و کامل ترین مبادی و برنامه ها را بیان فرمود، علم تمام اصحاب در برابر علم او مثل قطره ای در مقابل دریا بود، از چنین شخصیتی که نمونه برجسته کمال علمی و معرفت بشر بود و پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله، بیاناتش در رشته های مختلف معارف و حکمت، الحق اعجاز بود، در عصر پیغمبر سخن و کلامی در این رشته ها یا شنیده نشده و یا کمتر شنیده می شد. او سزاوار نمی دید و شاید دور از ادب می دانست که با وجود پیغمبر اکرم که مدینه علم است، علمی اظهار کند و نقد معارف بلند و غیر متناهی خود را عرضه نماید.

در آن محیط که زبان وحی؛ یعنی زبان رسول خدا باز است، همه باید به گفتار او گوش فرا دهند، او از هر کس به معارف حقیقی داناتر و به مبادی غیب متصل تر است. آنجا که او باشد، باید او سخن بگویند و آنجا که او سخن گویند، همه باید گوش و خاموش باشند.

در حدیث است که پیغمبر ﷺ به علی فرمود: «شناخت خدا را مگر من و تو و شناخت مرا مگر خدا و تو و شناخت تو را مگر خدا و من».

جمله دوم:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ»

به طور کلی شک نیست که معرفت نبوت و رسالت عامه مقدم بر امامت عامه است؛ یعنی شناخت اینکه بر خدا لازم است (بر حسب قاعده لطف و به مقتضای ربانیت و رحمانیت و هادویت و فیاضیت و برای اتمام حجّت بر بندگان، اینکه نقض غرض از آفرینش انسان پیش نیاید) پیغمبر بفرستد تا بندگان را در فکر و عمل راهنمایی کنند و به آنها برنامه بدهند، بر شناخت اینکه پس از پیغمبر نیز باید شخصی که معصوم باشد و افعال و اقوالش حجّت باشد، از جانب خدا و به وسیله پیغمبر منصوب و معین گردد، مقدم می باشد، چنانکه معرفت نبوت و رسالت خاصه نیز بر معرفت امامت خاصه مقدم است؛ یعنی شناخت اینکه شخص شخیص صاحب خلق عظیم حضرت خاتم الانبیا ﷺ، پیغمبر و رسول خدا است، بر شناخت شخص امامان و اولیای امر بعد از آن حضرت مقدم است، و چنانکه کسی معرفت به نبوت عامه نداشته باشد، معرفت به امامت عامه که مترتب بر آن است، حاصل نخواهد شد.

همچنین اگر معرفت به نبوت خاصه و اینکه شخص حضرت خاتم الانبیا ﷺ

پیغمبر است، پیدا نکرده باشد، معرفت خلفا و اوصیا و اولیای امور بعد از آن حضرت، بی مفهوم و غیر قابل تصور است.

با این همه، در این دعا، مقصود از نبی در جمله اول و رسول در این جمله، شخص حضرت رسول اکرم محمد مصطفی ﷺ است، چنانکه مقصود از حجت نیز شخص حضرت خاتم الاوصیا، امام عصر - ارواحنا فداء - است.

و چنانکه در شرح جمله اول توضیح داده شد، دعا کننده به نبوت رسالت رسول اعظم ﷺ و ولایت حضرت حجة بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه - معرفت دارد، مقصودش از این دعا و طلب معرفت یا مسألت ثبات و بقای بر آن، یا کمال معرفت و نیل به درجات بالاتر است و یا اینکه از خدا می خواهد که خودش به مقتضای «إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ بَيْنَ أَصْبَعِ الرَّحْمَنِ يُصَرِّفُهَا كَيْفَ يَشَاءُ»^۱ و «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» نسبت به مقامات رسول اکرم ﷺ در قلب او معرفت القا فرماید.

واضح است که درجات معرفت به پیغمبر نیز متفاوت است، کمترین مراتب آن این است که او را در ابلاغ تعالیم و تکالیف و اوامر و نواهی خدا بین خالق و خلق واسطه و سفیر و فرستاده و صاحب معجزه و معصوم بدانند.

مراتب بعدی معرفت این است که: آن حضرت را اشرف و افضل تمام ممکنات از ملائکه و انبیا و دیگران، و خُلق اعظم و اعظم خلق و صاحب مقام ولایت بر عالم امکان و اقرب و نزدیک تر از هر مخلوقی خدا بدانند به حدی که جبرئیل نیز در لیلۃ المعراج از ادامه صعود و همراهی با آن حضرت بازماند، که گفت:

۱. مصابیح الانوار شبر، ج ۱، ص ۴۲۴، حدیث ۷۷.

«لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَقَامَ»^۱

«برای من گذشتن (و پیش رفتن) از این مقام نیست.»

و از آن حضرت روایت است که فرمود:

«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ».

چون گذشت احمد ز سدره مرصدهش

و از مقام جبرئیل و از حدش

گفت: او را همین بیا اندر پی ام

گفت رو رو که حریف تونی ام

باز گفتا: کز پی ام آی و مایست

گفت: رو زین پس مرا دستور نیست

گفت: بیرون زین حدّ ای خوش فرّ من

گر زخم پرّی بسوزد پرّ من

احمد ار بگناید آن پرّ جلیل

تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

فاق النبیین فی خلق و فی خلق

و لم یدانوه فی علم ولا کرم

و کلهم من رسول الله ملتمس

غرفاً من الیمّ او رشفاً من الدیم

دع ما ادّعتہ النصاری فی نبیّهم

واحکم بما شئت مدحاً فیہ واحتکم

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۴۰۳، ح ۱۰۶.

محمد کازل تا ابد هر چه هست

بسه آرایش نسام او نقش بست

چراغی که انوار بینش از او است

فروغ همه آفرینش از او است

و بنابراین عرفان و شناخت چنین پیغمبری در شناخت و مقام حجت و جانشینان و خلفای او کمال تأثیر را خواهد داشت؛ زیرا جانشین و خلیفه باید منعکس کننده اوصاف و مقامات کسی که از او خلافت می نماید، باشد و نمونه او و اعمال او و رفتار او استمرار بخش دعوت و حرکت او باشد، و اگر پیغمبر را نشناسد یا در معرفت او قصور یا وقوف داشته باشد به همان مقدار حجت خدا و خلیفه پیغمبر را شناخته است.

لذا مطالعه تاریخ زندگی پیغمبر ﷺ و تأمل و تفکر در حالات و شؤون و مقامات و مواقف آن حضرت و تلاش برای دریافت رسالت آن حضرت که اعظم و خاتم رسالات آسمانی و جامع جمیع رهنمودها به سعادات دنیوی و اخروی و مادی و معنوی است، برای افزایش و گسترش و استحکام معرفت آن حضرت و خلفای او و بلکه برای تکمیل و تقویت معرفت الله لازم، و مطلبی است که سالک الی الله و طالب مقامات عرفانی نباید از آن غافل بماند.

جمله سوم:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»

چنانکه قبلاً بیان شد، "حجت" بر دلیلی که به وسیله آن، بر طرف مقابل احتجاج می شود و سبب غلبه بر او می گردد، اطلاق می شود. چنانکه در تفسیر آیه شریفه:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^۱

روایت شده است: روز قیامت بنده‌ای آورده می‌شود و به او گفته می‌شود: «هَلَّا عَمِلْتَ؟»؛ «چرا عمل نکردی؟»

اگر بگویند نمی‌دانستم، به او گفته می‌شود: «هَلَّا تَعَلَّمْتَ؟»؛ «چرا نیاموختی؟»
و این حجت بالغه است، و همچنین به همه مخلوقات از موجودات نامرئی مثل جن و ملائکه و مخلوقاتی که فقط با چشم‌های مسلح به وسایلی مثل میکروسکوپ و تلسکوپ دیده می‌شوند و موجودات کوچک و بزرگی که با چشم دیده می‌شوند، حجت گفته می‌شود؛ چون اولاً: به همه آنها و حرکات و نظاماتی که دارند، بر وجود خدا و وجود هدف در خلقت این عالم استدلال می‌شود.

فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ
وَلِلَّهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمٌ
تَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ
وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ حَكِيمٌ

و ثانیاً: خدا بر هر کدام از بندگانش که بر حسب حکمت لازم باشد، به کل این عالم و اجزای آن احتجاج می‌نماید و به وسیله انسان هم بر خود انسان احتجاج می‌فرماید، چنان‌که در حدیث است:

«الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ»^۲

با این حال، اطلاق حجت مثل امام، به طور مطلق بر ائمه معصومین علیهم‌السلام در احادیث و روایات و ادعیه و زیارات و کلمات علما و اشعار شعرای شیعه به حدی شده است که وقتی به طور مطلق حجت و امام گفته می‌شود، ائمه معصومین علیهم‌السلام از آن به ذهن متبادر می‌گردد و گاه هم از آن اعم از امام و نبی اراده می‌شود، چنان‌که در

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۹.

۲. صورت انسان، بزرگ‌ترین حجت خدا بر خلقش می‌باشد. تفسیر صافی، قسمت تفسیر سوره حمد.

احادیثی که دلالت دارند بر اینکه زمین خالی از حجت نبوده و خالی از حجت نخواهد ماند، همین معنی مراد است.

مثل این حدیث که ثقة الاسلام کلینی رضی الله عنه به سند خود از حضرت صادق رضی الله عنه روایت نموده است:

«قَالَ: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ اللَّهِ فِيهَا حُجَّةٌ يَعْرِفُ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَيَدْعُوا النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ»^۱

«زمین هیچ‌گاه نخواهد ماند مگر آنکه در آن از برای خدا حجتی است که حلال و حرام را می‌شناسد و مردم را به سوی راه خدا می‌خواند».

و در حدیث دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ»^۲

«به تحقیق که خدا جلیل‌تر و عظیم‌تر است از اینکه زمین را بدون امام عادل بگذارد».

و نیز در کافی از حضرت امیرالمؤمنین رضی الله عنه روایت است که فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى مَا خَلَقْتَ»^۳

«خدایا به تحقیق که تو خالی نمی‌گذاری زمینت را از حجتی از طرف تو بر خلقت».

و نیز از حضرت صادق رضی الله عنه روایت نموده است که فرمود:

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ، وَإِنْ

نَقَصُوا شَيْئاً أَتَمُّوا لَهُمْ»

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۴.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. همان.

«به تحقیق که زمین خالی نخواهد ماند مگر آنکه در آن امامی باشد که اگر مؤمنین چیزی را در دین زیاد نمایند ایشان را برگرداند و اگر چیزی را کم کنند، از برای ایشان تمام کند».

و اخبار معتبر در این معنی بسیار است، حتی در این احادیث است که: اگر در روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها حجت و امام بر دیگری خواهد بود. از جمله نصوصی که دلالت دارد بر اینکه زمین هیچ زمانی خالی از وجود حجت و امام نیست، این فقره از دعای ۴۷ صحیفه سجادیه است:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَحَدَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوْامِرِهِ، وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَالْأَلَّا يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ، وَلَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ، فَهُوَ عِصْمَةٌ لِللَّائِذِينَ، وَكَهْفٌ الْمُؤْمِنِينَ وَعُرْوَةٌ الْمُتَمَسِّكِينَ وَبَهَاءُ الْعَالَمِينَ»؛

«خدایا به تحقیق که تو دین خودت را در هر زمان به امامی تأیید کردی که او را علامتی برای بندگانت برپا و نصب کردی (که گمراه نگردند، و گمشدگان به آن راه یابند) و نشانی باشد در شهرهای تو (تا مردم در هنگام اشتباه حق و باطل و کاوش از حق به او رجوع نمایند) بعد از آنکه ریسمان او را به ریسمان خودت متصل کردی (یعنی سبب وصول و رسیدن به خودت قرار دادی یا ولایت او را ولایت خودت قرار دادی) و او را وسیله‌ای به سوی رضوان و خوشنودی خودت قرار دادی. و طاعت او را واجب گردانیدی و از معصیت او تحذیر کردی و به امتثال او امر او و پذیرفتن نهی او فرمان دادی و اینکه هیچ متقدم و پیشروی بر او تقدم و پیشی نگیرد و هیچ متأخر و عقب مانده‌ای از او عقب نماند و متأخر

نگردد. (یعنی برای احدی نیست که از فرمان او تخلف کند و بر آنچه او امر می‌کند و هدایت می‌نماید، چیزی بیفزاید یا از آن چیزی کم کند). پس او (یعنی امام) مستمسک پناهندگان (یعنی آنها را به سبب هدایت به سوی راه راست، از انحراف و افتادن در افراط و تفریط مانع می‌شود) و پناهگاه مؤمنان است (یعنی مؤمنان در حوادث و هنگام بروز شبهه‌ها به او ملتجی می‌شوند) و دستگیره متمسکین است (یعنی هر کس را که به او تمسک بجوید و به او اقتدا بنماید، نجات می‌دهد) و بها و جمال جهانیان است (یعنی نظام عالم و جمال جهان و انتظام امور به وجود او قائم است).

این فقره دعا که دلالت بر عظمت شأن امام دارد، اگر مقصود از دین در کلمه "دینک" دعوتی باشد که تمام انبیا به آن رسالت داشتند، دلالت بر این دارد که در هر عصر و زمانی، امامی که یا شخص پیغمبر یا وصی و جانشین او است، از سوی خدا نصب شده است. و اگر مقصود این است که در هر عصر و زمان، دین اسلام به امامی که خلیفه پیغمبر و منصوب از سوی خدا است، مؤید می‌باشد.

و مخفی نماند از این بیانات و ارشاداتی که در احادیث و ادعیه است، نیاز مردم به وجود امام و حجت در هر عصر و زمان معلوم می‌شود؛ زیرا شرح و بیان نواحی مختلف دین، آن هم دینی مثل دین اسلام و تفسیر مجمل و مفصل و محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ کتاب و سنت و دقائق مسایل عقاید و احکام، اموری نیست که بر غیر بشر مؤید عند الله مکشوف باشد. پس باید بین امت در هر عصر، شخصی باشد که مرجع در تمام امور باشد و قولش حجت و قاطع هرگونه اختلاف و امان از گمراهی و ضلال باشد.

چنان‌که احادیث متواتر مثل حدیث متواتر ثقلین نیز بر این معنی دلالت دارد و حضرت زین العابدین علیه السلام بیانی طولانی دارند که ابن حجر از آن حضرت نقل

می‌نماید و در ضمن آن به این نکته لطیف اشاره می‌فرماید که: اگر اهل بیت علیهم‌السلام (که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردم را به آنها ارجاع فرمود) نباشند و هدایت‌ها و ارشادات آنها حجت نباشد، پس هدایت چه کس و چه مقامی در اختلافاتی که بین امت در مسائل اسلامی پیدا می‌شود، حجت خواهد بود؟

به طور مثال، در تفسیر قرآن سؤال می‌کنیم که در تفسیر آیات، بین مفسرین اختلاف زیادی است حتی در مثل آیه:

﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ﴾^۱

«پیروی کردند آنچه را که شیاطین می‌گفتند».

در سوره بقره، برحسب شمارش بعضی احتمالاتی که در تفسیر آن داده می‌شود، یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال است. آیا در تعیین آن احتمالی که مصاب و مراد است، اگر قول آنان که عملشان از علم خدا و رسول و معصوم از اشتباه هستند، حجت نباشد، کدام احتمال از یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال را می‌توان ترجیح داد و چگونه بر ترجیحاتی که پشتوانه تأیید شده از جانب خدا و پیغمبر نداشته باشد، می‌توان اعتماد کرد.

وناگفته نماند: یکی از امتیازات بزرگی که مذهب شیعه دارد و برنامه‌های شرع را قابل قبول و خردپسند می‌نماید، همین است که پس از پیغمبر افرادی هستند که دین را برای مردم تعریف کنند و تعریفشان حجت باشد و الا هر عاقلی می‌داند که بیان کلیه مسائل دین و شرح و توضیح آنها به طور تفصیل در ظرف بیست و سه سال برای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آن همه مزاحمت، موانع، درگیری‌ها و اشتغال به غزوات و غیره فراهم نبوده، و اگرچه دین اکمال شده و همه چیز تبلیغ شده است؛

۱. سوره بقره، آیه ۱۰۲.

اما شرح و بیان آن بر عهده ائمه علیهم السلام گذارده شده است.

و چه بسا احکامی که در تبلیغ آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اکتفا شده باشد تا آن حضرت و اوصیای بعد از آن بزرگوار به مردم برسانند و از این جهت در جریان تاریخی غدیر، آیه "اکمال دین" نازل گردید، این اکمال نه به آن جهت بود که همه آنچه باید به مردم ابلاغ گردد و تفصیلات و دقایق آنها ابلاغ شده باشد؛ بلکه به این جهت که شخصی که به هر آنچه بر پیغمبر وحی شده عالم است، به مردم معرفی شود تا همه جا کلامش حجت باشد.

اشتباه نشود مقصود ما از این بیان نیست که دین ناقص بوده و به وسیله امامان علیهم السلام کامل گردیده است، حاشا و کلاً؛ بلکه مقصود این است که: تکمیل ابلاغ دین که بر پیغمبر نازل شد، به امر خدا از سوی پیغمبر به عهده امامان گذارده شد که به مردم برسانند، چنانکه هر نسلی باید آنچه را که از دین می داند، به نسل بعد منتقل سازد و ابلاغ نماید، همان طور که ابلاغ دین به تمام مردم عصرهای آینده و تمام مردم عصر بعثت حضرت خاتم الانبیا میسر نبود، همین طور ابلاغ همه احکام و تفصیل و مسایلی که مربوط به اختلاف و استفاده از کتاب و سنت به مرور زمان پیش می آید، در همان عصر بعثت میسر نبود، لذا بر حسب حکمت بالغه الهی و قاعده لطف، باید بعد از پیغمبر افرادی باشند که ابلاغ دین و اتمام حجت را کامل کنند و مردم را از تحیر و سرگردانی نجات بدهند.

و اگر این نظام امامت نبود، دین ناقص و ناتمام بود، لذا با ابلاغ ولایت، دین کامل گردید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تبلیغ رسالت کوتاهی نفرمود و هرچه را از وحی خدا متحمل شد یا مستقیماً به امت رسانید - مثل اصول عقاید و معارف و احکام کلی و بسیاری از فروع دین - و یا به علی علیه السلام ابلاغ کرد، تا او و امامان بعد از او در

مناسبات مقتضی و هنگام مراجعه امت و یا نیاز آنها بیان کرده و شرح و تفسیر نمایند و یکی از معانی اینکه آن بزرگواران خازن علم خدایند همین است، چنانکه یکی از معانی اینکه حجت خدایند نیز همین است که این بزرگواران مرجع و ملاذ و ملجأ و وسیله و راهنما و روشن کننده راه و علامت برای عباد و روشنی بخش دیار و بلادند.

عالم جلیل صاحب ریاض السالکین (شرح صحیفه) در شرح دعای عرفه بیاناتی دارد که چون متضمن بیان معنی حجت است، اصل فقره‌ای را که متضمن آن است با نقل شرح ایشان به طور اجمال و فشرده در اینجا منعکس می‌نماییم.

این فقره دعا نیز از فقرات دعای عرفه است:

«رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ، وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ وَحَفَظَةَ دِينِكَ، وَخُلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ، وَحُجَجَكَ عَلَيَّ عِبَادِكَ، وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَالذَّنْسِ تَطْهِيراً بِإِرَادَتِكَ، وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ، وَالْمَسْلَكَ إِلَى جَنَّتِكَ.»

عالم یاد شده که از مفاخر شیعه و کتاب شرح صحیفه‌اش یکی از بهترین کتاب‌هایی است که علمای اسلام تألیف کرده‌اند و سزاوار است عموم مسلمانان به آن افتخار کنند، در شرح این بند از دعای عرفه، پس از اینکه فرموده است: مراد از "اطائب"، اهل بیت "اهل کسا و سایر ائمه معصومین" می‌باشند و پس از بیان این نکته ادبی که اضافه "اطائب" به "اهل بیت عليه السلام" یا اضافه صفت به موصوف است یا بیان است می‌فرماید:

امام عليه السلام در اینجا برای اطائب اهل بیت، هفت صفت بیان فرموده است که این صفات جهات و علل استحقاق صلوات از خدای سبحان بر ایشان است. سپس این هفت صفت را بر شمرده که ما نیز به طور اقتباس از بیانات آن شخصیت بزرگ

و اضافه چند نکته بر آن این هفت صفت را بیان می‌نماییم.

صفت اولی این است که: خدای تعالی ایشان را برای امر خود و دینش در عالم و هدایت خلق برگزید و برگشتش به این است که ریاست کامله عامه را به ایشان افاضه فرموده است و به تعبیر این ناچیز، چون کلمه "امر" مطلق است، دلالت دارد بر اینکه آنها را برای هر کار خدایی و هر عملی که مشیت الله بر آن تعلق می‌گیرد، برگزیده است؛ خواه امر دین باشد یا دنیا.

صفت دوم این است که: آنها را خازنان و حافظان علم خود قرار داده که آن را از ضایع شدن و آلودگی به افکار باطل و اندیشه‌های شیطانی و نادرست حفظ نمایند، و چنانکه هست و بایست به بندگان خدا تعلیم نمایند.

صفت سوم اینکه: ایشان را حافظان و نگهبانان دین خود قرار داده است تا آن را از تبدیل و تحریف مصون بدارند.

صفت چهارم اینکه: آنها را جانشینان و خلفای خود در زمین قرار داده است که به انفاذ و اجرای اوامر او در عالم و سیاست مردم و جذب نفوس ناطقه به سوی او و تکمیل ناقصان قیام نمایند.

صفت پنجم این است که: آنها را حجّت‌های خود بر بندگان قرار داده است که این معنا در اینجا مورد استناد و استفاده ما است.

در اینجا سید می‌فرماید: حجّت بر حسب لغت غلبه است و به طور مجاز یا حقیقت عرفی استعمال آن در بُرهان شایع گردیده است و در احادیث و عرف متشرّعه، اطلاق آن بر کسی که خدا او را برای دعوت خلق و دعوت انسان به سوی او و برای احتجاج به او منصوب فرموده است، شیوع دارد.

صفت ششم این است که: ایشان را از هر رجس و آلودگی پاک قرار داده است.

صفت هفتم این است که: آنها را وسیله‌ای به سوی خود مقرر کرده است.

و صفت هشتم این است که: آنها راه به سوی بهشت می باشند، پس هرکس به راه آنها رفت، نجات می یابد، چنانکه مثل احادیث سفینه و امان بر آن دلالت دارد.^۱ از مجموع این توضیحات معلوم شد که بر ائمه معصومین علیهم السلام به طور مطلق، در احادیث اطلاق حجت الله و امام شیوع دارد و هنگامی که بدون قرینه گفته شوند، ائمه معصومین علیهم السلام به ذممت متبادر می شود.

و همچنین معلوم شد که مقام حجت الهی و خلیفة الهی و ولایت و امامت، اعظم مقامات و درجات است که بدون ایمان به آن، نجات میسر نیست.

چنانکه در حدیث است که از مؤمن سؤال می شود: آیا آزادی و برائت خودت را (از آتش) گرفته ای و در زندگی دنیا به عصمت کبری متمسک شده ای؟ پاسخ می دهد: بله.

آن کس که مورد سؤال قرار گرفت، می پرسد: آزادی و امان و عصمت کبری چیست؟ جواب می دهد: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. پس به او می گوید: راست گفتی. پس او را امان می دهد و بشارت می دهد به آنچه او را مسرور سازد.

و از کافر سؤال می شود، همچنانکه از مؤمن سؤال شد و او جواب می دهد: نه. پس او را به خشم و عذاب و آتش خدا بشارت می دهد.^۲

و مؤید این روایت، حدیثی است که شیعه و سنی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده اند:

«لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصِّرَاطَ إِلَّا مَنْ كَتَبَ لَهُ عَلَيَّ الْجَوَازُ»^۳

۱. مخفی نماند اگرچه در ابتدا، اوصاف را هفت تا فرموده است؛ اما در مقام شرح و تفصیل به هشت رسانیده است - قدس الله سره -.

۲. ریاض السالکین، روضه ۴۲.

۳. ریاض السالکین، روضه ۴۲.

«احدی از صراط نمی‌گذرد مگر کسی که علی علیه السلام برای او جواز عبور نوشته باشد».

نتیجه:

آنچه تا اینجا بیان شد، شمه‌ای از شؤون و مقامات حجت‌های الهی؛ یعنی ائمه معصومین علیهم السلام به طور فشرده و اشاره می‌باشد. و اما مراد از کلمه "حجت" در این دعا، شخص اقدس قطب زمان و ولی دوران، حضرت امام دوازدهم حجة بن الحسن العسکری - ارواح العالمین له الفداء - می‌باشد؛ زیرا دعا مربوط به زمان غیبت است و چنان‌که مکرر تذکر داده شد، دعا کننده، مؤمن و عارف به خدا و رسول خدا و حجت‌های خدا می‌باشد و در این دعا یا مسألت معرفت کامل‌تر و مدد‌های عرفانی و غیبی بیشتر می‌نماید و یا از خداوند متعال ثبات و بقای بر ولایت حضرت مهدی علیه السلام را طلب می‌کند؛ زیرا بیم تزلزل فکری و خطر انحرافات عقیدتی در این عصر بسیار است و بر حسب بعضی روایات، جز کسانی که خدا دل آنها را به ایمان امتحان و آزمایش کرده باشد، بر عقیده به امامت آن حضرت ثابت نمی‌مانند.

و آخرین نکته‌ای که در شرح دعای شریف به عرض می‌رسد، ارتباط ضلالت از دین با نشناختن حجت و امام است - که با مطالبی که در ضمن شرح جمله‌های دیگر بیان شد، کاملاً معلوم می‌شود - که یکی از فواید بزرگ نصب حجت و امام، منحرف نشدن مؤمنان از راه راست است که با وجود چنین مرجعی الهی و علامت یقینی، هر کس او را مقتدا قرار دهد و از تخلف نکند و پیشی نگیرد و از ارشادات و هدایت‌های او تخطی ننماید، از دینش گمراه نخواهد شد و اگر در ایمان به امامت و معرفت حجت لغزشی پیدا کند و ثابت نماند، از دین گمراه می‌شود.

این خصیصه ایمن از ضلالت به وسیله تمسک به امام علیه السلام، خصیصه‌ای است که در حدیث "تقلین" و در احادیث دیگر بسیار به آن تصریح شده است و هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام در عصر خود، به آن بر سایر امت امتیاز دارند و گذشت زمان و زندگی و سیره امامان و علوم و معارفی که از آنها صادر شده و اصحاب و علمایی که در مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السلام تربیت شدند نیز ثابت نمود که این بزرگواران به علوم و فضایل اخلاقی و عملی که دارند، دارای این امتیازند و اهل بیت عنایات خاص و درجات متعالی را که به آنها عطا شده است، دارند.

و از جمله صدها حدیث و روایت که در این موضوع صراحت دارند، می‌توانید شمه‌ای را در نهج البلاغه مطالعه فرمایید. مانند اینکه در خطبه دوم می‌فرماید:

«هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي»؛

«اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که اساس دین و ستون یقین هستند به سوی ایشان بازگردانده می‌شود غالی (مفرط و از حد برون شده) و به ایشان ملحق و پیوست می‌شود تالی».

و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ، إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ»؛^۱

«آگاه باشید مثل آل محمد صلی الله علیه و آله مثل ستارگان آسمان است که هرگاه ستاره‌ای غروب نماید، ستاره دیگری طلوع می‌کند».

و در خطبه دیگر می‌فرماید:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ
وَيَنَابِيعُ الْحُكْمِ، نَاصِرُنَا وَمُجِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَعَدُونَا وَمُبْغِضُنَا يَسْتَنْظِرُ»

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰.

السُّطُورَةُ؛^۱

«ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن‌های علم و چشمه‌های حکمتیم، یاری کننده و دوست ما منتظر رحمت و دشمن ما منتظر سخط است.»

و در خطبه دیگر می‌فرماید: «به خدا سوگند به تحقیق، تبلیغ رسالات و اتمام وعده‌ها و تمام کلمات را تعلیم شدم و درهای حکم و روشنی امر (یعنی اینها شئونی است که اهل بیت به آنها اختصاص دارند) نزد ما اهل بیت است.»

اینها بعضی از شئونی است که به ائمه طاهرين عليهم السلام اختصاص دارد، سایر شئون و مقامات و درجات آنها با بررسی کتاب‌های اهل سنت و تألیفات علمای شیعه مانند: مناقب ابن شهر آشوب و کشف الغمه و بحار الانوار و مطالعه تواریخ زندگی آن بزرگواران و علوم و معارفی که از ایشان در تفسیر و الهیات و فقه و اخلاق صادر شده است، معلوم و شناخته می‌شود. والله ولي التوفيق.

بحث کلی پیرامون دعا:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۲

«و خدای شما فرمود که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و آنان که از دعا و عبادت من اعراض و سرکشی کنند، به زودی با خواری و ذلت وارد دوزخ شوند.»

یکی از بخش‌های مهم که با عقیده و تربیت و اخلاق، کمال ارتباط را دارد،

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۰۹.

۲. سوره مؤمن، آیه ۶۰.

دعا است.

«دعا» چنان‌که بعضی از محققین فرموده‌اند، برحسب لغت به معنای «ندا» است و برحسب عرف و اصطلاح، توجه به سوی خدا و طلب رحمت از او به طور فقر و مسکنت و خضوع است، و بر سپاس و ستایش و تسبیح و تنزیه باری تعالی نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا سپاس و ستایش نیز نوعی درخواست و مسألت عطا و موهبت است، چنان‌که روایت شده: از رسول خدا ﷺ در تفسیر این خبر سؤال شد، حضرت فرمود:

«خَيْرُ الدُّعَاءِ دُعَائِي وَدُعَاءُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، وَهُوَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱

«بهترین دعا، دعای من و دعای پیامبران پیش از من است و آن دعای لا اله الا الله تا آخر جمله‌هایی که نقل شد، می‌باشد».

مقصود سؤال‌کننده این بود که در این جمله، اگرچه تهلیل و تسبیح و تمجید و تقدیس ذات مقدّس الوهیت است؛ اما درخواست و مسألتی نیست و حاجتی در آن عرض نشده است پس چگونه رسول اکرم ﷺ برحسب این حدیث شریف، بر آن اطلاق دعا فرموده است؟

پاسخ این است: امیه بن صلت در مورد ابن جذعان می‌گوید: «إِذَا أَثْنَى عَلَيْكَ الْمَرْءُ يَوْمًا كَفَاهُ مِنْ تَعَرُّضِهِ الشَّنَاءِ؛ وَفَتَى مَرْدِي بَرْتُو شَنَا كَفَتْ، مَدْحٌ وَشَنَائِي، أَوْ رَا مِنْ بِيَانِ حَاجَتِ كَفَايَتِ مِي نَمَائِدِ». آیا ابن جذعان می‌داند ثناخوان و مدّاح از ثنا و مدح او چه می‌خواهد و رب العالمین پروردگار جهانیان نمی‌داند که از ثنا و مدح و حمد

۱. ریاض السالکین (شرح الصحیفه)، ص ۳۰، (الروضة الاولى).

و سپاس و ستایش چه خواسته شده است؟! پس به طریق اولی، خدا به مقصود بنده‌اش از تهلیل و تحمید و تسبیح و دعا آگاه است.

نیاز به دعا و توجه به عالم غیبت و قدرت لایزال و غیر مرئی و ماورای اسباب و مسببات ظاهری و مادی و نیایش و ستایش و تقدیس و تمجید او و مسألت حاجات از او، یک نیاز اصیل فطری است که در انسان وجود دارد و باید این نیاز برآورده شود.

مسلم است که در استفاده از این میل فطری، مثل سایر میل‌های فطری، چنان‌که می‌توان راه درست و صحیح را که منتهی به کمال و سیر صعودی و قوت روح و نشاط و اعتماد به نفس گردد، انتخاب نمود، ممکن است در اثر جهل و اغوائت شیطانی، سقوط در درکات مهلکی را برای انسان پیش آورد. همان‌طور که غریزه میل به غذا اگر به طور صحیح اعمال نشود، در اثر سوء تغذیه، نه فقط فایده این غریزه حاصل نمی‌شود؛ بلکه موجب زیان و ضرر و تلف جسم خواهد شد.

دعا روح را زنده و امیدواری و نشاط به کار و عمل را تازه می‌سازد و شخص را در برابر فشارها و سختی‌های روزگار نیرومند نموده و مانع از شکست او می‌شود. دعا با تسلیم و رضا به قضای پروردگار منافات ندارد؛ بلکه عین تسلیم به حکم او و منبعث و برگرفته از ایمان به قضا و قدر و وسایل و اسباب و مسببات ظاهری و غیر ظاهری است که او به حکمت خود مقرر فرموده و با کل این امور، بندگان را به سوی صلاح و سداد سوق داده و آنها را بین خوف ورجا قرار داده است.

استعانت و کمک خواستن و دعا و توجه به خدا در هنگام ورود مصایب و نزول بلیات، از انسان بیشتر ظاهر می‌شود و با اشخاصی که در حال آسایش و ناز و نعمت، خدا را به یاد آورند؛ بلکه از اقرار به او خودداری می‌نمایند؛ ولی وقتی

مبتلا شدند و دستشان از همه جا کوتاه شد، رو به درگاه خدا می آورند.

چنان که در قرآن مجید می فرماید:

﴿وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَسَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾^۱

«اما هرگاه به انسان نعمتی عطا کردیم روی گردانید و دوری جست و هرگاه

شر و بلایی به او روی آورد، زبان به دعا گشود و اظهار عجز کرد.»

دعا سلاح پیامبران است، آنان نیز هنگام سختی ها و روبرو شدن با جهالت ها

و آزارهای قوم دعا می کردند و خدا را می خواندند.

یکی از دعاهاى مشهور رسول خدا ﷺ، دعایی است که اهل تاریخ و حدیث

در ضمن نقل خارج شدن آن حضرت از مکه به طایف و برخورد با سفاهت و آزار

اهل طائف روایت کرده اند.

اجمال حکایت به این صورت است که پس از رحلت حضرت ابوطالب،

قریش بر رسول خدا ﷺ گستاخ^۲ شدند و آن حضرت را مورد اذیت هایی که در

۱. سوره فصلت، آیه ۵۱.

۲. ابوطالب شیخ قریش و بسیار معظم و مورد احترام و تجلیل بود، او یگانه حامی پیامبر بود، تا او زنده بود از پیغمبر خدا ﷺ حمایت می کرد و مانع از تعرض و اذیت قریش به آن حضرت بود و برخلاف آنچه بعضی وانمود می کنند که اسلام، افرادی مثل ابوبکر و عمر موضع مسلمین را در برابر قریش تقویت بخشید، کسی برای این افراد حسابی باز نکرد و یگانه کسی که وجودش سبب خودداری قریش از ایدای پیغمبر ﷺ بود، ابوطالب بود، و لذا بعد از وفات ابوطالب، با اینکه این افراد در شمار مسلمین محسوب می شدند، وجودشان کمترین اثری در وضع اذیت قریش از آن حضرت نداشت و قریش در اذیت پیغمبر به جسارت هایی که در حیات ابوطالب طمع نداشتند، دست یازیدند، حتی اینکه سفیهی از سفهای قریش خاک بر سر مبارک آن حضرت پاشید.

حیات ابوطالب سابقه نداشت، قرار دادند؛ لذا پیغمبر ﷺ از مکه به طائف رفت. در آنجا نیز از رسول خدا با اذیت و آزار و بدرفتاری استقبال نمودند. در این موقع پیغمبر ﷺ خدا را به این دعای نوید بخش که حاکی از روح سرشار و ایمان و امید آن حضرت بود، خواند:

➔ ابن اسحاق می‌گوید: وقتی این سفیه خاک بر سر مقدس رسول خدا ﷺ ریخت، پیغمبر به خانه برگشت، یکی از دختران آن حضرت برخاست و خاک از سر مقدس او می‌شست و می‌گریست، پیغمبر به او می‌فرمود: گریه مکن دخترم! خدا از پدرت حمایت می‌کند، می‌فرمود: «قریش به من چیزی را که مکروه و ناخوشم باشد نرساند، تا زمانی که ابوطالب درگذشت». (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶)

آری ابوطالب اولین حامی و پشتیبان پیغمبر بود که حتی جان او را بر جان فرزند عزیزش علی علیه السلام ترجیح می‌داد و هنگامی که مسلمین در شعب ابی طالب محصور بودند، شب‌ها خوابگاه پیغمبر را تغییر می‌داد و فرزند دلبندهش علی را به جای آن حضرت می‌خوابانید. این ابوطالب است که قصیده‌ای در مدح پیغمبر و اعلام حمایت و دفاع از او دارد که مثل این کثیر دمشقی در تاریخ خود (ج ۳، ص ۵۷) می‌گوید: این قصیده‌ای است بزرگ که جداً رسا و بلیغ است و غیر از کسی که به او نسبت داده شده (یعنی ابوطالب) کسی دیگر توانایی گفتن آن را ندارد. این قصیده از «معلقات سبع» قوی‌تر و در ادای معنی بلیغ‌تر است.

این حقیر اضافه می‌نمایم: پس از ابوطالب تا زمان ما نیز نظیر این قصیده گفته نشده. بر هر کس که مختصری از تاریخ اسلام را بداند، هر چه مخفی بماند، این مخفی نخواهد ماند که اسلام و تمام مسلمین تا روز قیامت مرهون خدمات و فداکاری‌های این ابرمرد تاریخ و بزرگ شخصیت قریش و عرب و فرزند عزیزش بطل اسلام و عالم اسلام و نفس رسول و سیف الله المسلول و خلیفه الله و ولی او علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ اما منافقان و ارباب سیاست و حزب بنی امیه و کسانی که پس از پیغمبر بر جهان اسلام مستولی شدند و نویسندگان و گویندگان مزدور آنها، به جای قدردانی از این دو تجسم فداکاری و ایمان و آگاهی که در اسلام از آنها سابقه‌دارتر نیست و عملیات و طاعاتشان بهتر و با ارجح‌تر از طاعات و عبادات تمام امت است، گفتند: ابوطالب اسلام نپذیرفته از دنیا رفت و فرزندش علی را سال‌های سال بر منبری که با فداکاری‌های او برپا شده بود، سب و ناسزاگفتند و فضایلش را منکر شدند و تا توانستند روایاتی را که در فضیلت آن حضرت است، تضعیف و تأویل نمودند و در مدح دیگران روایات جعل نمودند.

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَأَنْتَ رَبِّي إِلَهِي مَنْ تَكَلُّمِي؟ إِلَهِي بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي أَمْ إِلَهِي عَدُوِّ مَلَكَتُهُ أَمْرِي، إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أَبَالِي، وَلَكِنْ عَافِيَتُكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي. أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ الظُّلُمَاتِ، وَصَلَحَ عَلَيْهَا أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ أَنْ تَنْزِلَ بِي غَضَبَكَ أَوْ تَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطَكَ. لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ»؛^۱

«خدایا به سوی تو شکایت می‌نمایم ضعف نیرویم و کمی چاره‌ام و آسان بودنم را بر مردم، ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان! تو پروردگار مستضعفانی و تو پروردگار منی! مرا به چه کسی و امی‌گذاری؟ آیا به دوری که با من به درشتی روبرو شود؟ یا به دشمنی که او را مالک امر من گردانی؟ اگر به من خشم نداشته باشی. پس پاک ندارم؛ ولیکن عافیت تو وسعت دارنده‌تر است از برای من. پناه می‌برم به نور وجه تو که تاریکی‌ها به نور آن روشنی یافت و امر دنیا و آخرت بر آن صالح گردید از اینکه غضبت را بر من نازل کنی یا خشمت را بر من وارد نمایی به سوی تو است عذرخواهی و توبه تا راضی شوی، و حول و قوه‌ای نیست مگر برای تو».

همچنین حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام روز عاشورا را با کمال ثبات و استقامت؛ بلکه شور و شوق به شهادت، از بزرگ‌ترین مصایب جانکاه و شدایدی که تهمت‌ان تاریخ را به تسلیم و خضوع در برابر دشمن و ادار سازد، استقبال کرد و دعا فرمود و بامداد آن روز، خدا را به این دعا خواند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ. كَمْ مِنْ هَمٍّ

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹.

يَضْعُفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمَتُ فِيهِ
الْعَدُوُّ. أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتَهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ، فَفَرَجْتَهُ
عَنِّي وَكَشَفْتَهُ وَكَفَيْتَنِيهِ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى
كُلِّ رَغْبَةٍ»^۱

«خدایا تو در هر اندوه مورد وثوق و اطمینان منی، و در هر شدت امید منی، بسا هم و اندوهی که دل از آن ضعیف می‌گردد و چاره در آن اندک می‌شود و دوست در آن شخص را و می‌گذارد و دشمن در آن شماتت می‌نماید. عرض کردم آن را به تو و شکایت کردم آن را به سوی تو، برای رغبت من به سوی تو و صرف میل و توجه من از ماسوای تو، پس آن را از من برطرف کردی و کفایت نمودی. پس تو ولی هر نعمت و صاحب هر حسنه و نیکی و منتهای هر رغبتی».

مزیت دیگر دعا این است که: عین شعور و التفات و توجه به خدای یگانه و صفات جلال و جمال او و التفات دعا کننده به فقر و هویت امکانی و ضعف و نقص ذاتی خود می‌باشد. و این خود یکی از شریف‌ترین حالات انسان است که خدای خود را که واجب الوجود و خالق و بی‌نیاز و توانا و دانای مطلق است، بشناسد و هویت خودش را که فقر و نیاز و نداشتن و ناتوانی و احتیاج است، نیز بشناسد و زبان حال و مقالش این باشد:

«سَيِّدِي! أَنَا الصَّغِيرُ الَّذِي رَبَّيْتَهُ، وَأَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ، وَأَنَا الضَّالُّ
الَّذِي هَدَيْتَهُ، وَأَنَا الْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتَهُ، وَأَنَا الْعَارِ الَّذِي كَسَوْتَهُ، وَأَنَا
الْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتَهُ»؛

۱. نفس الهموم، ص ۱۲۷.

«آقای من! من آن صغیر و کوچکم که تو او را پروردی. و من آن جاهلم که تو او را تعلیم دادی. و من آن گمشده‌ام که تو او را هدایت و راهنمایی کردی. و من آن گرسنه‌ام که تو او را سیرگرداندی. و من آن برهنه‌ام که تو او را پوشاندی. و من آن فقیرم که تو او را بی‌نیاز کردی.»

اگر غیر از این دعاها که در قسمت عقاید و اصول دین و اخلاقیات و تعلیم و تربیت است، دست ما از منابع دیگر کوتاه بود همین دعاها برای هدایت انسانیت به سوی خدا و سعادت دنیا و آخرت کافی و کارساز بود.

دعای کمیل، دعای صباح، دعای ابو حمزه ثمالی، دعا‌های صحیفه سجادیه و صحیفه علویه و سایر ادعیه که در کتاب‌های دعا، مثل مصباح المتعجد شیخ و مصباح کفعمی و کتاب‌های سید بن طاوس و کتاب دعا در کافی و بحار الانوار، هر کدام نه فقط کتاب دعا است؛ بلکه کتاب علم و معرفت و اخلاق است.

نمی‌توان دقایق عرفانی و نکات ارزنده و سازنده و حقایق بلند و تابناکی را که در این دعاها است، تشریح نمود. و نمی‌توان اوج پرواز روح را در هنگام خواندن این دعاها و توجه به مضمون آنها بیان نمود.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند دعا در همان خواستن حوایج شخصی دنیوی و مسألت آب و نان و پول و خانه و شفای بیمار خلاصه می‌شود، غافل از آنکه حیوانات هم به زبان حال یا مقال - چنانکه در داستان استسقای سلیمان پیغمبر و دعای مور و انصراف سلیمان از استسقا و اکتفا به دعای مور نقل شده است - این خواست‌ها و مسألت‌ها را دارند و چه بسا که خدا از برکت رفع نیاز از آنها، بندگان معصیت کار را نیز مشمول بعضی الطاف خود فرماید.

هرچه انسان بیندیشد و هرچه تصور کند، لذتی و حالی لذیذتر از دعا نخواهد یافت و هیچ چیزی مانند دعا روح را تازه و زنده نگه نمی‌دارد.

با دعا و بردن نام خدا، انسان وارد کارهای پر مخاطره می‌شود و خود را از ترس و بیم پاک می‌سازد و از آن پیروز و موفق بیرون می‌آید.
دعا بر صفحه ناامیدی‌ها خط بطلان می‌کشد و سستی‌ها و خستگی‌ها را زایل می‌سازد.

در فضیلت دعا همین بس، که در حدیث است:

«الدُّعَاءُ مَغْزُ الْعِبَادَةِ»^۱

«دعا مغز عبادت و پرستش خدا است».

یکی از معانی حدیث این است که: عبادت شبیه به بدنی است که مرکب از اعضا و جوارح باشد و دعا به منزله مخ و مغز آن خواهد بود. بنابراین بنده در عین اینکه اسباب ظاهری را فراهم می‌نماید و آنها را کنار نمی‌گذارد؛ بلکه آنها را به دقت جمع‌آوری می‌کند، همه چیز را از خدا می‌خواهد و در حصول تمام مراتب و مطالب از خدا یاری می‌طلبد.

ثروت اسلامی ما و بالخصوص ثروت شیعی، در دعا غنی و سرشار از معارف و اخلاق و موجبات رشد فکری و ترقی و تعالی معنوی است. اگر عبادتی مثل نماز انجام شود و دعا در آن نباشد، مثل پیکر بی مغز و بی مخ می‌باشد.

و احتمال دارد معنی این باشد که هر عبادتی بنمایید، مغز آن دعا و خواندن خدا و مسألت از او است و چون پیرامون دعا و شرایط استجابات و موانع آن و اوقات و حالات و فرصت‌هایی که امید و استجابات دعا در آن بیشتر است و اینکه به ثنا و حمد خدا شروع شود و در آغاز و پایان آن صلوات بر محمد و آل محمد

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۴۶.

صلوات الله عليهم اجمعين - فرستاده شود و دعاهاى ماهها و ايام وليالى متبركه و ايام هفته و صبح و شام و براى قضای حوايج خاص و برنامه‌هاى ديگر آن دستور العمل‌هاى آموزنده و معرفت بخش بسيار است و بايد تفصيل آن را در كتاب‌هاى حديث و دعا مطالعه نمود.

در اینجا این بخش از سخن را با تقدیم شکر به درگاه خداوند متعال به پایان می‌رسانیم، فقط به مناسبت و اشاره‌ای که در ابتدای این بیان، به دعای عالیة المضامين شد که شیخ اجل ابو عمرو عثمان بن سعید، نایب اول حضرت صاحب الامر علیه السلام به ابوعلی محمد بن همام املا فرمود و امر کرد آن را بخواند و سید بن طاوس - علیه الرحمة - در "جمال الاسبوع" بعد از ذکر دعاهاى وارده بعد از نماز عصر جمعه و صلوات کبیره، آن را ذکر کرده و فرموده است: اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم، پس حذر کن از آنکه خواندن این دعا را مهمل گذاری. پس به درستی که ما شناختیم آن را از فضل خداوند - جل جلاله - که ما را به آن مخصوص فرموده، پس اعتماد کن به آن، رساله را به این دعا خاتمه می‌دهیم، امید آنکه مؤمنان و منتظران ظهور موفور السرور آن قطب زمان و ولی دوران بر آن مداومت نمایند و این بنده گنهکار روسیاه و والدینم را از دعا فراموش نفرمایند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ. اللَّهُمَّ
عَرَّفَنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ
عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي. اللَّهُمَّ
لَا تُمِثْنِي مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ، وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي. اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي

لِوَلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ مِنْ وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ
عَلَيْهِ وَآلِهِ، حَتَّى وَالَيْتُ وُلَاةَ أَمْرِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَمُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا
وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ...».

فهرست مطالب

انتظار عامل مقاومت

۷	مقدمه
۱۱	پیشگفتار
۱۵	پیام منتظر
۱۷	مناجات و نیایش
۲۵	به سوی هدف‌های اسلامی
۲۵	به سوی هدف‌های اسلام
۲۶	پیروزی اسلام بر همه ادیان
۳۰	انتظار، عامل پایداری در برابر رهبری‌های فاسد
۳۲	انتظار و وعده‌ الهی
۳۴	آینده جهان در کلام الهی
۴۱	انتظار؛ عامل مبارزه با فساد و انحراف
۴۲	انتظار عامل مبارزه با فساد و انحراف
۴۳	حرمت بازگشت به فرهنگ جاهلی
۴۷	مقاومت، در برابر بازگشت به جاهلیت
۵۰	ارزش انتظار در قرآن و حدیث

۵۲ ارزش انتظار
۵۴ اسلام و انتظار
۶۰ انتظار جامعه شیعه
۶۲ عامل بقا
۶۳ دیدگاه وسیع
۶۴ نیمه شعبان

وابستگی جهان به امام زمان

۷۱ پیشگفتار
۸۰ بررسی و توجیه اول
۸۴ بررسی و توجیه دوم
۹۸ بررسی و توجیه سوم
۱۰۲ بررسی و توجیه چهارم
۱۰۴ بررسی و توجیه پنجم
۱۰۹ سخنی دیگر:

عقیده نجات بخش

۱۲۵ پیرامون عقیده به ظهور و حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه ..
۱۲۹ مقدمه
۱۳۵ رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با چگونگی های ذهنی و فکری ..
۱۳۹ رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با وحدت جامعه و حکومت جهانی
۱۵۱ رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با مساوات اسلامی

۱۶۲	رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با عدالت اجتماعی و زمامداری ..
۱۶۹	نظام حکومت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۷۱	رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با عدل و قسط
۱۷۳	معنای احادیث فوق
۱۷۳	مقدمه نخست: نظام امامت، نظام عدل و قسط است
۱۷۶	مقدمه دوم: بحثی در الفاظ مترادف
۱۷۸	معنی ظلم:
۱۷۸	معنی عدل:
۱۷۹	معنی قسط:
۱۸۰	قسط در قرآن مجید
۱۸۳	قسط در نهج البلاغه
۱۸۳	ابعاد متعدد عدل
۱۸۵	الف) عدل حاکم
۱۸۶	ب) بُعد قانونی قسط و عدل
۱۸۷	ج) بُعد اقتصادی قسط و عدل
۱۸۸	د) بُعد اجتماعی قسط و عدل
۱۹۲	تقسیم سهام بر اساس واقع
۱۹۶	انقلاب در نظام مالکیت
۲۱۹	نتیجه:

اصالت مهدویت

۲۲۹	نور امید
۲۳۴	اصالت مهدویت
۲۳۶	۱- اصالت مهدویت از جهت معقول بودن امکان آن
۲۳۸	۲- اصالت مهدویت از جهت اتکا بر مبانی معقول و منطقی
۲۴۱	۳- اصالت مهدویت از جهت موافقت با فطرت و سنن عالم خلقت
۲۴۸	۴- اصالت مهدویت از جهت قبول امم و ابتدای آن بر بشارات پیامبران و... ..
۲۵۴	اسرائیلیات
۲۵۹	شناسایی اسرائیلیات
۲۶۰	روشنفکران عوضی و اسرائیلیات
۲۶۵	۵- اصالت مهدویت از جهت ابتدای آن بر آیات قرآن کریم
۲۷۲	۶- اصالت مهدویت از جهت ابتدای آن بر احادیث معتبر و متواتر
۲۷۵	۷- اصالت مهدویت از جهت اتفاق مسلمانان و اجماع شیعه و اهل سنت ..
۲۷۷	۸- اصالت مهدویت از جهت معجزات و کرامات
۲۷۸	معجزات حضرت صاحب الامر <small>علیه السلام</small>
۲۸۰	انواع معجزات حضرت صاحب الامر <small>علیه السلام</small>
۲۹۱	۹- اصالت مهدویت از جهت ابتدای آن بر توحید و یکتاپرستی
۲۹۹	۱۰- اصالت مهدویت از جهت نقش آن در عمل و برقراری عدالت و... ..
۳۰۲	نقش مهدویت

۳۰۷	معرفت حجّت خدا
	شرح دعای اللّٰهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسِكَ
۳۰۹	«اهدا»
۳۱۳	مقدمه
۳۲۰	اعتبار سند دعا
۳۲۳	لغات دعا
۳۲۵	۱- الله
۳۳۲	۲- عرفان و معرفت
۳۴۱	۳- نفس
۳۴۷	نفس لوّامه
۳۴۹	نفس مطمئنّه
۳۵۲	۴- نبی و نبوت
۳۵۲	۵- رسول
۳۵۵	۶- حجّت
۳۵۸	۷- ضلال و ضلالت
۳۶۷	دین
۳۷۱	تفسیر دعا
۳۷۳	تفسیر دعا
۳۷۳	جمله اوّل:
۳۷۳	شرح و تفسیر:
۳۸۱	نتیجه:

۳۸۵	جمله دوم:
۳۸۸	جمله سوم:
۳۹۸	نتیجه:
۴۰۰	بحث کلی پیرامون دعا:
۴۱۱	فهرست مطالب